UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228926
UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ٣٢٥٦٥ ع-و Accession No. ١٧١٧٨

Author

Title

This book should be returned on or before the date last marked below.

قیام
کلنل محمّدتقی خان پسیان
در خراسان

396

تألیف : س . علی آذری

ناشر : بنگاه صفیعلیشاه

چاپ دوّم مکمّل چاپ اوّل

تهران ـ خرداد سال ۱۳۲۹

حق چاپ محفوظ مخصوص مؤلف است

چاپخانه نقشجهان

تقدیم بپیشروان انحراف ناپذیر آزادی ایران

س . علی‌آذری

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
سرآغاز مؤلف	۱و۲
۱ ـ تقریظ و انتقادات :	
نامهٔ آقای سعیدی معاون وزارت	۳
مجله جهان نو	٤ تا ۷
مجلهٔ دانستنی های زندگی	۸ » ۹
روزنامه پیك صلح	۱۰ » ۱۳
نامه آقای فتحی	۱٤
روزنامه اطلاعات	۱۵ » ۱٦
روزنامه اتحاد ملی	۱۷ » ۱۹
نامه مدیر روزنامه آفتاب شرق ـ مشهد	۲۰
انتقاد بر انتقاد پیك صلح	۲۱ » ۲۵
مجله کاویان	۲٦ » ۳۰
۲ ـ مقدمهٔ مؤلف	۳۱ » ۳٦
۳ ـ مراحل انقلابات جهانی :	
انقلاب اسپانیا و ایطالیا	۳۷ » ۳۸
» فرانسه	۳۸ » ٤٦
٤ ـ انقلاب مشروطیت ایران	٤۷ » ۷۷
» فرقه اجتماعیون عامیون	۷۸ » ۸۲
» قرارداد ۱۹۰۷ توپ بستن مجلس شورایملی	۸۳ » ۸۸
» » نقشهٔ منطقهٔ نفوذ روس و انگلیس	۸۸
» » توپ بستن مجلس شورایملی	۸۹ » ۱۰٦
» » آغاز توپ » »	۱۰۷ » ۱۲۰
» ایستادگی تبریز	۱۲۱ » ۱۲۸
» » هجوم متقابلهٔ مجاهدین	۱۲۸ » ۱۳۳
۵ ـ قرار داد ۱۹۱۹	۱۳٤ » ۱٤۱
٦ ـ تأثیرات تحول عظیم جهانی	۱٤۲ » ۱٤٦

صفحه

۷ ـ نهضت جنگل ـ بیوگرافی و خدمات پرارج مهندس
حیدرخان عمواوغلی ۱۴۷ > ۱۵۸
۸ ـ قیام خیابانی در تبریز ۱۵۹ > ۱۷۴
قیام کلنل محمدتقیخان پسیان در خراسان: ۱۷۵
۱ ـ حکومت قوام السلطنه ۱۷۶ تا ۱۷۸
بمبارات مرقد مطهر ۱۷۸ > ۱۷۹
مصادرهٔ املاک آستان قدس رضوی ۱۷۹ > ۱۸۱
تشکیل قوا ازطرف قوام السلطنه ورژهٔ نوروز ۱۳۰۰ ۱۸۱ > ۱۸۵
۲ ـ چندخاطره :
پیشنهاد عروسی ۱۸۶ > ۱۸۹
هدیهٔ هندنبرك ۱۸۹ > ۱۹۱
پذیرائی عید نوروز ۱۳۰۰ ۱۹۱ > ۱۹۲
صبح عید ۱۹۲ > ۱۹۳
کلنل توپ پاك میکرد ۱۹۳ > ۱۹۴
پروتست کلنل به باش کماندان قشون عثمانی ۱۹۴ > ۱۹۵
۳ ـ سیزده بدر ودستگیری قوام السلطنه ۱۹۶ > ۲۰۱
۴ ملاقات کلنل با قوام السلطنه درزندان ۲۰۲ > ۲۰۷
۵ ـ مناعت طبع ۲۰۸ > ۲۱۱
۶ ـ کابینهٔ سیاه یاحکومت ۹۳ روزه ۲۱۲ > ۲۱۳
۷ ـ ورود نخستین سفیر کبیرشوروی رفیق روتشتین بایران ۲۱۴ > ۲۱۸
۸ ـ سقوط کابینهٔ سیاه وقطع رابطهٔ باتهران ۲۱۹ > ۲۲۱
۹ ـ قول ایلیاتی صمصام السلطنه ۲۲۲ > ۲۲۳
۱۰ ـ ورق بعد ۲۲۳ > ۲۲۵
۱۱ ـ پذیرائی از کلنل گلروپ رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران ۲۲۶ > ۲۳۱
۱۲ ـ ملاقات ومصاحبهٔ کلنل محمدتقیخان باکلنل گلروپ ۲۳۱ > ۲۳۴
دوران قیام :
۱ ـ آغاز فعالیت . ۲۳۵ > ۲۳۸
۲ ـ قلم کلنل محمد تقیخان پسیان ۲۴۰ > ۲۴۶
۳ ـ قلم کلنل محمد تقیخان پسیان متمم رد دادخواهی ۲۴۶ > ۲۵۳

صفحه

نگارش درزیر قلم پسیان ازمؤلف ۲۵۳ تا ۲۵۵
۳ ـ تعیین سن ، تاریخچه خدمات ، درجات و نسب کلنل
وسه غزل ازعباسقلی خان مظهر ۲۵۶ < ۲۶۸
٤ ـ آخرین مصاحبهٔ نگارنده ۲۶۸ < ۲۷۲
٥ ـ عروسی کلنل ۲۷۳ < ۲۷٤
٦ ـ عواید ادارات ـ رفتار بامردم ۲۷٥ < ۲۷۷
۷ ـ جنگهای محلی ـ اردوی کاوه وچریك ۲۷۷ » ۲۸۲
۸ ـ نشان پرچم کاوه ۲۸۳ < ۲۸٥
۹ ـ تلگراف قوام السلطنه به علم ۲۷٦ < ۲۸۷
۱۰ ـ ژنرال حمزه خان کی بود ؟ ۲۸۸ < ۲۹۱
۱۱ ـ این عکس ۲۹۲ < ۲۹٦
۱۲ ـ واکنش مرکز ۲۹٦ « ۲۹۹
۱۳ ـ آخرین ملاقات کلنل پریداکس باکلنل محمد تقیخان ۲۹۹ < ۳۰۰
۱٤ ـ خیانت نوذری ۳۰۰ < ۳۰٥

جنك:

۱ ـ جنك اول ۳۰٦ < ۳۱۰
۲ ـ راپرت آذرخشی ۳۱۰ < ۳۱۱
۳ ـ بسیج اکراد ۳۱۱ < ۳۱۲
٤ ـ مصاحبهٔ کلنل باخائن شماره ۲ ۳۱۲

جنك دوم :

٥ ـ صبح دوشنبهٔ اول صفر ۱۳٤۰ برابر دهم میزان ۱۳۰۰ ۳۱۳ < ۳۱٥
٦ ـ فرار صاحبمنصبان ۳۱٦ < ۳۱۷
۷ ـ آخرین لحظات ۳۱۷ < ۳۱۹
۸ ـ تلگراف حضوری باسر بریده ۳۲۰ < ۳۲۲
۹ ـ سرنوشت آذرخشی ۳۲۳ < ۳۲۷

قیام‌های کوتاه :

۱ ـ درمشهد چه غوغائی است ؟ ۳۲۸ < ۳۳۰
۲ ـ تشییع جنازه ۳۳۰ < ۳۳۳
۳ ـ حرکت قوای مرکز « ۳۳۳

قیام کلنل اسماعیل خان بهادر :

۱ ـ بعدازکلنل محمد تقیخان پنج کلنل باقی مانده بود ۳۳٤ تا ۳۳٥

موضوع	صفحه
۲ ـ ورود کلنل بهادر بمشهد	۳۳۵ < ۳۳۷
۳ ـ دستگیری کلنل نوذری	۳۳۸ < ۳۳۹
٤ ـ ملاقات کلنل بهادر با آیت‌الله‌زاده	
٥ ـ تسلیم اردو بنوذری	۳۳۹
٦ ـ عزیمت بهادر باردو	۳٤۰ < ۳٤٤
۷ ـ یك راز نهفته !	
۸ ـ آقای معتصم السلطنه فرخ	۳٤٤
۹ ـ توی دلها خالی شده بود	
۱۰ ـ ورود قوای مرکز	۳٤٥ تا ۳٤٦
۱۱ ـ آغاز فعالیت ادارهٔ نظمیه	
۱۲ ـ محاکمهٔ محبوسین	۳٤٦ < ۳٤۸
۱۳ ـ شب !	۳٤۸ < ۳٤۹
۱٤ ـ شاهکار کمیتهٔ ملی خراسان	۳٤۹ < ۳٥۰
۱٥ ـ ریاست وزرائی قوام ونبش قبر کلنل	۳٥۰ < ۳٥۲
۱٦ ـ پذیرائی شیرزن در تبریز	۳٥۲ < ۳٥٦
۱۷ ـ دارائی کلنل	۳٥٦ < ۳٥۸
۱۸ ـ نایب احمدخان	۳٥۸ < ۳٦٤
۱۹ ـ داودخان طوسی و کلنل	۳٦٤ < ۳۷۰
۲۰ ـ کلنل وسیدحسن صاحب‌الزمانی	۳۷۰ « ۳۷۲
۲۱ ـ چهلم	۳۷۲ « ۳۸۰
۲۲ ـ ایرج میرزا و کلنل	۳۸۱ « ۳۸٥
۲۳ ـ عارف وقیام خراسان	۳۸٦ « ۳۸۸
۲٤ ـ کلنل چرا بتهران نتاخت؟	۳۸۸ < ۳۹۱
۲٥ ـ انتقام !	۳۹۱ « ۳۹٦
عقاید دانشمندان معاصر، آثار ادبی، تراوش دلسوختگان، قضاوت یك مرد بلژیکی و یك بانوی آلمانی	۳۹۷
آثار ادبی	۳۹۸ < ٤۰٤
تراوش دلسوختگان	٤۰٤ < ٤۱٤

موضوع	صفحه
عقیده یگمرد بلژیکی	٤١٥ ٪ ٤١٧
عقیده یك بانوی آلمانی	٤١٧ ٪ ٤٢٦
پایان	٤٢٧ » ٤٣٠
شرح گراور صفحه ١٧٦	٤٣١ ٪ ٤٣٢
صفحهٔ شگفت آور ـ فتنه	٤٣٣ ٪ ٤٣٤
تقدیر از هنرمندان	٤٣٥
مآخذ و شواهد	٤٣٦
ماقبل صفحهٔ آخر پشت جلد گراور و قطعهٔ ادبی مؤلف کتاب .	

فهرست تصویرها

کلیهٔ کلیشه و گراورهای چاپ اول و آنچه درچاپ دوم افزوده شده بشرح زیر بطور تفکیک از نظر خوانندگان گرام میگذرد .

شمارهٔ	صفحه	اول	دوم	اسامی
۱	۴۸	«	—	ستارخان ، سردار ملی قائد بزرگ آزادی ایران
۲	۵۱	«	—	عده‌ای از مجاهدین گیلان در صدر مشروطیت
۳	۵۳	«	—	صادق طاهباز مجاهد سرسخت
٤	۵۷	«	—	عباس آقا قاتل اتابك
۵	۵۸	«	—	میرزا علی اصغرخان اتابك
٦	٦۳	—	«	شرح اصول آزادی کشوری
۷	۷۰	—	«	غلامحسین نوری ایرانی مجاهد
۸	۷۳	«	—	حیدرخان عمواوغلی و عده‌ای از مجاهدین صدر مشروطیت
۹	۷٤	«	—	آرم عکاسخانه مسیو روسی خان
۱۰	۸۰	—	«	حسن‌خان و کریم طاهرزاده دو مجاهد
۱۱	۸۸	ضمیمه	«	نقشه کامل ایران ـ تقسیم منطقه نفوذ روس و انگلیس
۱۲	۱٤۸	—	«	میرزا کوچك خان جنگلی
۱۳	۱۵۲	«	—	حیدرخان عمواوغلی
۱٤	۱٦۷	«	—	پیشوای تجدد و آزادی شیخ محمد خیابانی
۱۵	۱۷٤	—	«	کارت پستال ایران خط کلنل محمدتقیخان
۱٦	۱۷٦	—	«	کلنل محمدتقیخان در لباس هوانوردی در آلمان
۱۷	۱۸۳	«	—	رژهٔ ژاندارمری در نوروز ۱۳۰۰
۱۸	۱۷۸	«	—	مرحوم حاج رحیم آقا و علی رحیم زاده طاهباز
۱۹	۱۸۸	—	«	علی اکبرخان طاهباز ـ محمدحسینخان فرزند عباس آقا اسلامبولچی
۲۰	۱۹۸	«	—	قوام السلطنه
۲۱	۲۰۳	«	—	احمدشاه قاجار
۲۲	۲۰٦	—	«	مسیو دبوا پیشکار مالیهٔ خراسان

شماره	صفحه اول	دوم	اسامی
۲۳	۲۱۰	—	تصویبنامهٔ هیئت وزیران
۲۴	۲۱۸	—	رفیق رتشین و نادر آراسته و آقاخان خوشکیش
۲۵	۲۲۰	—	کلنل و ۲۵ افسر ژاندارمری پس از سوگند
۲۶	۲۲۹	—	پنج نفر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران
۲۷	۲۳۷	—	شاگردان ژاندارمری در دورهٔ اول
۲۸	۲۳۹	—	» » » دوم
۲۹	۲۴۸	—	آلبوم کلنل محمد تقیخان
۳۰	۲۴۹	—	» » »
۳۱	۲۵۷	—	سلطان غلامرضاخان برادر کلنل و عدهٔ دیگر
۳۲	۲۶۰	—	کلنل علیقلی خان و سر لشکر کوپال
۳۳	۲۶۲	—	مرحوم محمدباقرخان عنایت السلطان پدر کلنل محمدتقیخان
۳۴	۲۶۴	—	شجرهٔ نسب خانوادهٔ پسیان
۳۵	۲۶۷	—	اشعار و خط کلنل
۳۶	۲۷۶	—	آقاخان خوشکیش
۳۷	۲۷۹	—	مرحوم سالار اشجع
۳۸	۲۸۱	—	سیدحیدر بربری
۳۹	۲۸۲	—	سردار معزز بجنوردی
۴۰	۲۸۵	—	آرم کاوه و نشان کاوه
۴۱	۲۸۶	—	ژنرال حمزه خان
۴۲	۲۹۴	—	کلنل محمدتقیخان در پای چنار باغ ایالتی
۴۳	۲۹۵	—	گاراگین عکاس
۴۴	۳۰۲	—	منظرهٔ دروازه بالا خیابان درشکه حامل کلنل عکس مولف
۴۵	۳۱۶	—	سلطان حسینخان پلتیك
۴۶	۳۱۹	—	سر بریدهٔ بدون روتوش کلنل
۴۷	۳۲۴	—	احسان آذرخشی در ۱۲۹۷
۴۸	۳۲۵	—	بیماری آذرخشی
۴۹	۳۲۶	—	خط »
۵۰	۳۲۷	—	احسان آذرخشی پس از خوردن پنج گلوله

شماره صفحه اول دوم اسامی
۵۱ - » ۳۲۹ » - سربریدهٔ کلنل ورباعی معروف عارف
۵۲ - » ۳۳۶ » - ماژورا سماعیل‌خان وجیلوند
۵۳ - » ۳۶۱ » - خط کلنل
۵۴ - » ۳۶۳ » - نایب احمدخان
۵۵ - » ۳۸۱ » - ایرج میرزا قاجار
۵۶ - » ۳۸۷ - » آخرین عکس عارف درهمدان
۵۷ - » ۳۹۲ و۳۹۳ » صحنهٔ انتقام
۵۸ - » ۴۰۵ » - ابوالقاسم عارف شاعر انقلاب مشروطیت

شرح عکسهای آلبوم کلنل صفحات ۲۴۸ و۲۴۹ ازچپ براست ۱- کلنل درحال تبسم باتفاق پسرعموی خود حیدرقلیخان ۲- منظره ای از مناظر بغازهای داردانل ۳- کلنل محمدتقیخان ۴- کلنل با کلاه پوست باتفاق یك افسر آلمانی ۵ - کلنل با جمعی آلمانی ۶ - پروفسور سپاستیان بیك آموزگار کلنل ۷- مرحوم سیدجلیل اردبیلی وسیدمحمدرضامدیرروزنامه مساوات ۷- کلنل بافراك وشاپو باتفاق سیدمحمدرضا مساوات وجمعی دیگر درکارخانه «کروپ» آلمان

سر آغاز

چاپ اول این کتاب را میتوان نخستین گام در بیداری یك تاریخ خفتهٔ معاصر ایران دانست .

نگارنده درپایان چاپ اول زیرعنوان «خواهش نگارنده» بمنظور تکمیل گوشه ای از تاریخ معاصر ایران ، درمقام استمداد برآمدم ،حتی نام بعضی ازروشنفکران وارباب اطلاع را که امکان مساعدت و کمك معنوی درآنها تصورمیرفت گوشزد نمودم ، ولی تا زمانی که چاپ دوم آغاز گردید تنها فردی که از خراسان بندای نگارنده صدا داد آقای محمود روحانی جوان روشنفکروایران دوست ، فرماندار نیشابوراست ، که اززبان مرحوم آیت‌الله آقانجفی عموی گرام وپدرزن خود اطلاعات جامع ورسائی ،مبنی بر جریان ملاقات «**گدار سلیمان**» جهت نگارنده ارسال نموده اند که در جای خودمورد استفاده قرارداده شد .

در تهران نیز آقای حسینعلی پسیان فرزند منحصر بفرد شهید راه آزادی ایران غلامرضاخان پسیان برادر مرحوم کلنل،تا حد امکان با نگارنده تشریك مساعی وابرازهمت نمودند ولی نگارنده خودبنابروظیفهٔ مهمی که یکتنه برعهده داشت ، دامنهٔ مطالعه را وسیع کردم وبرای اینکه وقایع وعلل قیام ها درایران نیك حلاجی شده وتاجای ممکن بیشتر روشن شود مأخذ و شواهدی را که دراین چاپ نامبرده ام دقیقاً موردمطالعه قرار و ذخیرهٔ سوی دیده را در این راه مصرف و خود را نیازمند عینك ساخته ام .

چرا دقت من در مطالعه فزونی گرفت ؟ از آنجهت افزون شد که، انتقادات جرایدوزین ومؤثر تهران بویژه انتقادات آقای ع . بهمن درروزنامهٔ پیك صلح و آقای ج . پیشداد در مجلهٔ کاویان و سایر دانشمندان که ضمناً اطلاعات موثق وبسیارجالبی نیزدراختیار نگارنده گذاردند ،موجب تشویق من درتحقیق بیشتری نسبت بتاریخ معاصر ایران گردید . برعایت حق‌شناسی وادب ازآن ذوات محترم سپاسگذاری میکنم .

بارهبری همان انتقادهای منصفانه وبیطرفانه ودرعین حال دلسوزانه

دراین چاپ وظایف نگارنده ازلحاظ وقایعی که درجهان خارج‌ازایران‌اما بزیان ایران رخ داده منجمله قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران بین‌روسیهٔ تزاری وانگلیس دموکرات (!) و همچنین قرارداد ۱۹۱۹ که معروف بقرارداد منحوس وایران برباد ، ده شدوعلل ایجاد قیام ها در ایران وتأثیر تحول عظیم جهانی دربارهٔ این قراردادها ونتیجتاً استخلاص سیاست‌خارجی‌ایران از سیاست بلا معارض انگلستان **بسیار سنگین** و بحث نسبتاً کافی بعمل آورده ام .

آرزومندم زحماتی که دراین چاپ برای تلخیص ، تلفیق ، تجزیه و تحلیل وقایع متحمل شده ام رضایت خاطرخوانندگان‌وناقدان گرام‌راجلب وموجبات تشویق وخورسندی بیشتری برایم فراهم‌شود .

اکنون انتقادات وتقریظ هائی که شده بارعایت تقدم تاریخ درج‌می کنم تا حوانندگان گرام ازنحوهٔ انتقادات مستحضروسنگینی‌وظیفهٔ‌نگارنده را دراین چاپ سنجش فرمایند .

ضمناً خوانندگان راآگاه میسازم که دراین چاپ حق شهدای راه آزادی ایران بنظرنگارنده نیك اداء شده است ودرسایهٔ «**قیام کلنل**» که یکی ازفرزندان بنیادگذاران مشروطیت ایرانست بدرج‌مطالبی‌دراین چاپ مبادرت شده است که دانستن آن با وجودیکه تاحدی کوتاه نوشته شده ؛ برای نسل معاصر بسیار ضروری است . نسل معاصررا بایستی جداً متوجه ساخت که فرزندان از جان گذشتگان راه آزادی ایرانند و باید از چگونگی فداکاری پدران رشید وباشهامت خود استحضارحاصل نموده و وجودخودرا باآن فداکاران درترازوی سنجش قرارداده وبدانند که‌همین مشروطهٔ نارس با نثارخونهای پربهای پدران‌آنها بوجودآمده است،همین نیمه نفسی که درجانها باقی است مرهون خدمات ،زحمات ورشادتهای آن جان برخیان ایرانست .

وظیفه نسل معاصراست مشروطیتی‌را که خائنین استقلال و آزادی ایران متوقف ساختند ، بانیروی دانش ، هنر و رشادت پیش برانند ، از فرزندان خلف ورشید ایران جزاین انتظاری نیست .

تهران‌دهم فروردین۱۳۲۹

س . علی‌آذری

دوست عزیز آقای علی آذری

با اظهار امتنان وصول کتاب (انقلاب بیرنگ یاقیام کلنل محمدتقی خان پسیان) را اعلام میدارم آنچه از مطالعهٔ اجمالی مندرجات کتاب مـزبور استنباط کردم درجمع آوری مطالب آن زحمت فراوان کشیده شده وذوق سرشاری بکاررفته است امیدوارم در این قبیل خدمات فرهنگی توفیقهای بیشتری حاصل فرمائید -

محمد سعیدی

جهان نو

مؤسس : حسین حجازی

پایه های جهان نو را با صلح پی ریزی
کنیم تا بر روی خرابه های جنگ دوم، عمارت
صلح بلندو برای همیشه استوار بماند .
مؤلف

انقلاب بیرنگ

قیام کلنل محمدتقیخان پسیان

این میزهای پوسیده که گروهی پیروجوان بعنوان «کارمنددولت» عمر گرانمایه درپشت آن سپری میکنند ، راستی که تباه کنندهٔ عقل و فرسوده سازاعصابست .

اگر یکنفرروانشناس ماهر، درروحیهٔ این مردمی که محکوم پشت میز نشینی شده اند ودست سرنوشت، آنانرا درحصار کادرکارمندی دولت افکنده مطالعه کند ، چه نتایج عبرت انگیز بدست خواهدآورد ...

درپشت این میزهای فرسوده ، چه موهبتهای سرشار که مثل سرچشمه های ایام قحطی ، روبخشکی نهاده وچه ذوقهای تابناك که همچون ستارهٔ سهیل ، برقی زده ودیگر برای همیشه افول کرده است !

درپشت این میزهای بیروح ، گاهگاه هنرمندانی دیده شده اند که جامعه ازهنرشان خبری ندارد وخودشان نیزحال ومجال پرورش آنرا نیافته اند . عمری ازایشان میگذرد ، بی آنکه گلی از نهال قریحهٔ خود و ثمری از بوتهٔ ذوق وفراست خویش بچشند وبچشانند ...

دوست من «س . علی آذری» مؤلف کتاب «انقلاب بیرنگ» سی سال تمامست که عمردرپشت این میزهای دولت بسر آورده و سوابقی درعالم شعروهنردارد که بخوبی گواهست اگر گرفتارکار بیحاصل دولت نبود، امروز یایك هنرپیشهٔ خوب بودویایك نویسندهٔ مشهور.

صحنه های تآتر پانزده یا بیست وپنج سال پیش ، شاهد بازیگریهای ماهرانهٔ « آذری » بوده واگر باوراق چاپی وغیرچاپی اومراجعه کنیم ، اشعاری ساده وروان که رنگ‌ورونق شعرایرج‌وعشقی دارد، درآن بدست میآوریم .

«آذری» یکی ازآن محاصره شدگان کادر دولتی است که با همهٔ ناملایمات ومسئولیتهای رسمی ، درطی سی‌سال عمر «پشت میز نشینی» ، هر گاه که حال ومجالی یافته ، ازپرورش ذوق وآزمایش قریحهٔ خود، فارغ ننشسته ، وسوسه های اندیشه و بارقهٔ فراست مخصوص خویش را بدست فراموشی نسپرده ونگذاشته است قلمش زنگار بطالت گیرد وقدمش درعالم ادب ، راه ضلالت سپرد . چنانکه یکی ازنمونه های کارذوقی وادبی او ، سناریوی «زندگی فردوسی» است که گرچه سازمان فیلمبرداری در کشور مانیست ، اماشاید این اثر، نخستین و بهترین سناریوئی باشد که درزبان فارسی ازیك صحنهٔ مهیج تاریخ ادب ایران ، بروی کاغذ آمده وتدوین و طبع شده است .

آذری دارای عقیده ومسلك دموکراسی است و برای آزادی واقعی ایران عزیز، بسهم خود گامهائی برداشته است ودرطریق طرفداری ازتجدد نسوان ایران نیزرنجها کشیده وحتی درمسیر تبعید نیزقدم نهاده است .

☆☆☆

دیری بود که «آذری» درمصاحبتهای روزانه ای که بحکم همکاری بامن داشت ،سخن ازخاطرات ایام جوانی خود که شاهدصحنه‌هائی ازتاریخ معاصرایران بوده است بیان میکرد وچون این سخنان ، نه‌چنان بود که ببهانهٔ شهوت کلام باشد ، بلکه موج مهیج اطلاعاتی ازتاریخ سی‌سالهٔ اخیر ایران بود که درافق خاطرات «آذری» پدیدمیآمد واورا بی اختیار بسر-ریزساختن آن میگماشت، مرا که سرگرم کارخویش بودم، ازکار بازمیداشت وافقی ازپاره یی ماجراها که درین سی‌ساله اخیر ایران گذشته است ، در دورنمای تخیل من پدیدارمیساخت .

یکبارسخن ازاختلاف عارف وایرج بمیان آورد که من نیزمانند همهٔ عشاق دیوان این دوشاعرملی ،مشتاق آگاهی ازآن راز بودم وبارهاازخود پرسیده بودم که ازچه روایرج عارف را درشعرخود ،چنان هجو کرده است «آذری» که‌خودشاهد نخستین برق آتش‌آن اختلاف در مشهد بود ،وقتی رازآن ماجرا را برایم گشود دریغم آمد که دیگران بیخبر مانند . ازو خواستم که تابلوئی ازآن‌صحنه بروی کاغذ آورد . . . وهمان شد که‌چندی

پیش در یکی از مجلات هفتگی تهران بطبع رسید.

طبع این مقال، در طبع او تحریکی پدید آورد و چون یکبار دیگر، ضمن گفتگوهائی که داشتیم، از «کلنل پسیان» سخنانی گفت، باز مرا بصرافت انداخت که اطلاعات بیسابقه «آذری» از زندگانی آن سردار دلیر و رشید ایرانی، لااقل در یکی از مجلات تهران بطبع رسد تا آنان که شیفته تحولات و پیش آمد های تاریخ معاصر ایرانند، ازین شمه بهره‌ای بر گیرند.

از «آذری» خواستم که آنچه از کلنل میداند، بروی کاغذ آورد زیرا حیف بود که حدیث شیرین زندگانی آن راد مرد چنانکه جسته گریخته از «آذری» میشنیدم- در بوتهٔ فراموشی افتد. اما آنچه «آذری» از زندگانی کلنل میدانست، نه آنقدر بود که باز دریك مقاله بگنجد. این بود که قصد مقال از حیات آن راد مرد پرداختن، بتألیف کتابی در «بیوگراقی» او منجر گردید و براستی «آذری» درین کار، چنان پشت کار و ثبات بخرج داد که من از منظرهٔ نشاط و فعالیت او درین راه، حظ میبردم!

☆☆☆

هر کس تاریخ مینویسد، منابعی را عنوان میکند که مشرب او در تدوین کتابش بوده است. اما تألیف کتابی از زندگانی کلنل و قیام او. که کمتر از سی سال از آن میگذرد و ما هنوز تاریخ جامعی از دورهٔ معاصر ایران در دست نداریم نمیتواند مبتنی بر منابع مدون و متکی برمآخذ معین باشد. ازینرو «آذری» برای تألیف این کتاب، از محفوظات خاطر و قوهٔ ذهن و نیروی حافظه خود مدد گرفته و چون خود از نزدیکان و مصاحب کلنل بوده است، مشاهدات و مسموعات خود را در اطراف قیام کلنل، توأم با استنباطی که از صفات و روحیات خود او داشته برشتهٔ تحریر کشیده و البته از سالخوردگانی که قیام کلنل را باچشم بصیرت و تجربت دیده‌اند و از سایر پهلوانان آن ماجرا که هنوز زنده اند - تا آنجا که توانسته - تحقیق کرده و نظر آنان را در تألیف کتاب خود دخیل دانسته است.

سبك کتاب از حیث شیوهٔ تحریر، عبارت از نثر ساده‌ایست که عاری از روانی و لطف نیست و از حیث شیوهٔ تدوین، نه بروش سنگین تحقیقات خشك تاریخی است و نه بسادگی و کم عمقی و بیمغزی مطالب روزمرهٔ مطبوعاتست.

اما در عین حال، از بعضی خصائص تحقیقات تاریخی و پاره‌ئی مزایای شیرین و سرگرم کنندهٔ نوع مطبوعات، توأماً بهره و راست. بنابراین میتوان گفت این کتاب، امتزاجی است از یك تحقیق تاریخی با سبك سریع و زود گذر

«ژورنالیزم» . ازینرو خواننده‌هر گز از مطالعهٔ فصول کوتاه وجامع آن که گاهی باحکایاتی شیرین آمیخته، در خود احساس ملال نمیکند .
چون ضمن کتاب بنا باقتضای فصول و حوادثی که پیش میآید یاد آوری نام اشخاصی ضرورت پیدا کرده است که‌هنوز حیات‌دارند، «آذری» باشهامت تمام، آنچه آن‌اشخاص کرده و بوده‌اند بی کم و کاست‌شرح میدهد ولی‌البته نباید فراموش کرد که «آذری» از شیفتگان کلنل بوده قضاوتش دربارهٔ کسانیکه نامشان درین کتاب آمده و بجهاتی در قیام کلنل دخیل بوده‌اند، از نظر نفع یاضرریست که نسبت بآن‌قیام داشته اند.
بیان حوادث قیام نیز عاری از استدلال نیست همچنانکه دربیان شخصیتهای کتاب، «آذری» تاآنجا که میدانسته، از ذکر خصوصیات اخلاقی وروحی آنان خود داری‌نکرده‌است .
مشکل دیگر تدوین وتألیف چنین کتاب، بدست آوردن عکسهای تاریخی آنست که‌هریك، از گوشه و کناری‌فراهم شده‌والبته اینکارمستلزم صرف وقت بسیار وتحمل زحمات زیاد است .

☆☆☆

امید است که این کتاب برای روشن ساختن گوشه‌ای از تاریخ‌معاصر ایران- که همه ازآن بیخبریم واز همینرو نیاز فراوان بنظائر چنین کتاب داریم- مفید افتدواستقبال خوانندگان‌عزیز، چاپ‌آنرا بدومین باررساندتا اگر نقائص‌فنی‌وتدوینی‌درین‌طبع هست، درطبع‌مجدد برای رفع‌آن، کوشش بلیغ بکاررودوزحمت‌مؤلف گرامی، بی‌اجر نماند .

علی‌اکبر کسمائی

دانستنیهای زندگی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : علی شب پیمون

دانستن فواید ، ارج بیشمار و چشیدن شیرینیهای صلح از دانستنی های حتمی زندگی بشریت است .

داروی صلح را در حلقوم های جوامع بشری باید فروریخت تا از سرایت گزند بیماری جنگ مصون بماند .

مؤلف

قیام کلنل محمدتقی خان

نام کتابی است که اخیراً باچاپی بسیار زیبا ومطالب تازه و تاریخی بدست مارسیده است این کتاب شامل یك سلسله مطالب تاریخی وجالبی است که ازروی اسناد معتبری تهیه وتنظیم شده وکاملا معرف ذوق وزحمت مؤلف کتاب میباشد وبخوبی واضح میگردد که برای تهیه هرقسمت آن چقدر صرف وقت لازم است تاهم نویسنده ای که کتاب را تحریر نموده وهم خواننده ای که کتاب را برای درك حقایق زیادی از زندگانی قهرمان کتاب مطالعه میکند صددرصد اطمینان داشته باشند که آنچه را که از مطالب تاریخی بروی کاغذ آورده واسنادی را که برای مزید اطلاع خود در بارهٔ کلنل میخوانند کاملا صحیح واز روی منابع موثقی کسب شده است .

آقای آذری مؤلف کتاب که خود از نزدیك شاهد اعمال وافعال کلنل محمدتقی خان وچگونگی قیام وفعالیت های او بوده اند حقایق شیرین وزیادی از زندگانی اورا که در تاریخ معاصر ایران حائز کمال اهمیت است وآنچه را که دربارهٔ کلنل دردسترس داشته اند بازگو نموده زحمت در کتاب جامعی که از هرلحاظ قابل تقدیر میباشد بخواستاران کتاب خوب ومخصوصاً به علاقمندان دانستن وقایع تاریخی تقدیم نموده اند .

کسانی که با مطبوعات سروکار دارند میدانند زحمات آقای آذری

مؤلف کتاب تا چه اندازه درخور تقدیر میباشد ومطالعات ایشان در تهیه و تنظیم مطالب کتاب تاچه حد شایان توجه است .

چه اینگونه مطالب تاریخی وسیاسی که درخور نهایت توجه واهمیت است و نمودار فکر ایرانی وجامعه ایرانی است بصورت رمانهائی بیهوده درآمده بود وهر مطلب تاریخی را بدون اساس وپایه وحتی منطق عقلی در ضمن داستانی متذکر شده بودند وآنان را که بایك علاقه زیادوعشقی مفرط برای درك حقایقی ازسیاست وزندگانی وکارهای قهرمانان تاریخ که در زمان قدرت ویا سلطهٔ حکومت آنان و دوران نفوذشان از اطلاع برآنها محروم بوده اند ویااینگونه نوشته ها متوسل میشدند بکلی از تاریخ و کتاب های تاریخی منزجر وفراری میکردند .

بنابراین جای کمال خوشوقتی است که مؤلف کتاب انقلاب بیرنك یا قیام کلنل تقی خان این قسمت را تا حد توانائی رعایت نموده واز آوردن مطالبی که خود بر صحت و سقم آنها بخوبی اطمینان نداشته خود داری نموده است .

دراین کتاب روابط کلنل بارضاشاه وقوام السلطنه که یکی از کسانی است که درتاریخ معاصر ایران نقش مهمی را بازی نموده است بخوبی تشریح گردیده وشرح قیام وبالاخره دستگیری و کشته شدن وی بخوبی حل و بحث گردیده وجای هیچگونه شك وابهامی را برای خوانندگان باقی نگذاشته است .

ازمطالب کتاب که بگذریم نوبت چگونگی چاپ کتاب میرسد که باید اذعان نمود که ذوق ناشر کتاب آنرا بصورت خوب وپاکیزه ای که در این اواخر کمتر نظیر داشته بخوانندگان تقدیم نموده است .

تنها نکته ای که ذکر آن لازمست اینست که درصورت داشتن اینهمه وسایل وتهیه پشت جلد رنگین بهتر ازاین میتوانستند باخوبی عکس پشت جلد کتاب برزیبائی آن بیفزایند .

پیک صلح
مدیر: عباس برادران قاسمی

بشریت را در پرتو صلح پایدار جاویدان سازیم.
مؤلف

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان

«چون لازم بود روزیکه آزادی خواهان ازقزوین به تهران می‌رسند «سرداراسعد وقشون او هم حاضر باشند و بنام « قهرمانان آزادی »زمام «حکومت را بجای آزادی خواهان دردست خود که همان دست انگلیس‌ها «... بود ، بگیرند واردشان ساختند» صفحه ۱۳ کتاب .

انقلاب مشروطیت اساساً معلول رشد بورژوازی ایران و بیداری افکار وازهمه مهمتر نفوذ انقلاب ۱۹۰۵ بود . منتها همان‌طور که در کتاب انقلاب بیرنك می نویسد ، انگلیس ها خواستند عده ای از فئودالها یعنی«رجال استخوان دار» را که بعدها بنام « رجال صدرمشروطیت » معروف شدند وارد جریان نموده جابزنند وجازدند .

نتیجهٔ انقلاب مشروطیت برای ملت ایران روشنی افکار، و بدست آوردن قانون اساسی ومتمم آن و برای انگلیسها نفوذشدید درمجریان این قوانین وسرکوبی رجال متکی بروسیهٔ تزاری بود وقتی شیرهائی مثل ستارخان وهم فکرانش به ایادی استبداد حمله می‌بردند ، انگلیسها مشغول دوختن پوست شیر برای گرگها بودند .

البته منظورملت ایران این نبود که بانثارخون رشیدترین فرزندان خود فقط چندصفحه کاغذ سیاه شده ازمواد «زیبا» بدست آورد ، ومنظور انگلیسی هاهم این نبود ، که موادمزبور بنفع ملت ایران اجراشود. بنابر این ، تضاد بین ملت و«رجال» ، بعد ازانقلاب مشروطیت علت قیامهای دیگری گردیده ومی گردد تاملت فاتح شود .

ریشهٔ قیام خیابانی ، قیام گیلان وخراسان ودیگرقیامها همه از همین

سرچشمه آب می گیرد . ولی صحت جریان همهٔ آنها البته یکسان نیست.

اگر اهمیت هرقیام را به تعداد مردمی که توانسته بدنبال خود بکشد حساب کنیم ، باید گفت که قیام خراسان نسبت به تمام قیام های پس از مشروطیت کم اهمیت تراست . حتی درروز توقیف قوام السلطنه ـ که باید آن را یکی ازمهمترین جریان های قیام خراسان بحساب گرفت ـ بغیر از ژاندارم ها فقط یکنفر، آن هم ازدور، شاهد جریان دستگیری بوده (صفحهٔ ۵۰ کتاب) وشاید اصرار مؤلف در اثبات اینکه کلیه قیامها و انقلابات جهان برهبری نظامی ها بود . برای این است که قیام خراسان را درردیف انقلابات جهانی قرار دهد .

شرکت نظامی ها درقیام ها و انقلابات ممکن وصحیح است ولی این که اصولا همیشه درتاریخ باعث آن نظامی ها بوده اند البته اشتباه است خیلی کم و اصولا بسیار بندرت اتفاق می افتاد که چاقودسته اش را ببرد .

کتاب ، هنگامی که دربارهٔ انقلاب مشروطیت بحث می کند (اگرچه بسیارمحدود و نارساست) نقاب ازچهر «رجال صدرمشروطیت» برمی دارد ودرعین حال شخصیت های مبرز و پاك امثال ستارخان ، علی مسیو وغیره را میستاید . این ها را غیر قابل نفوذ ، بی طمع و فقط ملی می داند واسناد رشوه خواری وخیانت «رجال» را ارائه می دهد .

بدنیست یکی ازاین اسنادرا دراینجا بیاوریم. این سندعبارت از نامه جرج بارکلی به سرادوارد گری مورخه ۱۶ آوریل است:

«...صمصام السلطنه همه روزه منتظرورود سرداراسعداست... مستر «گرهم جنرال قونسول تاحال درمتقاعد نمودن صمصام السلطنه برای حفظ «تلگراف کمپانی هندواروپ که سرکردهٔ مزبورشکایت داشت که برعلیه او «بکاربرده می شود ، موفق شده ، معلوم می شود و عده اینکه مستر گرهم «بموجب تعلیمات من باوداده است که بعدازآوریل عایدات مخابرات داخلی «باو پرداخته خواهد شد . اورا نرم کرده است برای ایفاء باین تعهد در «اوائل آوریل یك مبلغ قلیلی (۱۲۳۱) قران از بابت عایدات داخلی در «عوض بصمصام السلطنه پرداخته شد...» (صفحه ۱۳) ویکی ازدوستان مؤلف «درزیرسندمزبورمینویسد:

«اینها هستند آن کسانی که بعدها در اثر تبلیغات عمال انگلیس در «شمار بزرگترین آزادیخواهان درآمدند و نام حیدرعمواغلی وعلی مسیورا «پوشاندند...» (همان صفحه)

نویسندهٔ کتاب دربارهٔ قیام جنگل حقیقت گوئی میکند و میرزا کوچك

خان را قضاقدری میداند ؛ اورا بعلت قتل مبارزرشید ، حیدرعمواغلی،خود سرومستبدمیگوید.

مؤلف درباره قیام خیابانی پرده ایرا که اکنون میخواهند بروی حقیقت آن بکشند پاره میکند وقسمتی ازنطق روزیکشنبه ۱۲،نور۱۲۹۹ اورا درتبریز باین ترتیب میآورد :

«... دزدانی که ازتبریزرانده میشوند نباید درتهران صدرنشین امارت شوند ، جانیها که از مرکز آذربایجان فرار مینمایند نباید زمام حکومت ایالت وولایات دیگررا دردست بگیرند زیرا که **تمام خاك آذربایجان ایران مقدس و مجموع کل دموکراسی ایران صاحب حقوق است ...»(صفحه۳۷)** ووقتی خواننده ای این قسمت‌ازکتاب را می‌خواند بیاداین جمله از کتاب خاطرات‌جناب مخبرالسلطنه هدایت‌درباره مرام خیابانی میافتد که مینویسد :«.. کم کم‌آن مرام ناگفتنی آشکارترشد، رشت وتبریز گول تقسیمات‌قفقازرا خورده بودند که باکووتفلیس وایروان هرکدام دم از«استقلال» میزدند ....»

پس ازاین مقدمات مؤلف وارد بحث درقیام خراسان‌می‌شودولی‌در این قسمت فقط بذکرنقل قولهائی اکتفامی کند .

برای کتابی که جنبهٔ تاریخی داردفقط بنقل‌قول اکتفا کردن‌شایسته نیست برای یك کتاب تاریخ مدرك وسندلازم است و کتاب انقلاب‌بیرنك بهمین دلیل فقدسند کوچك و کم ارزش شده است.

نویسندهٔ کتاب چون بدنبال سندنرفته‌دچاراشتباه و خصوصاسردرگم شده است . شکست قیام کلنل را صرفا بدلیل «بیرنك» بودن‌آن میداند درصورتی که اگررديف وقایع را دنبال میکرد واسنادرا مرتب مینموددر خصوصیات قیام خراسان که خودواقعه ای مربوط بوقایع آنزمان بوده‌است وارد میشد ، قیام خراسان همزمان باتغییرعظیمی درسیاست همسایه‌جنوبی مابوده . ردیف وقایع چنین است .

قرارداد ۱۹۱۹ بوسیلهٔ «برادرقوام السلطنه» در جریان انجام و قوام السلطنه حکمران خراسان‌است حکومت وثوق‌الدوله (عاقدقرارداد) سقوط میکند . ولی سید ضیاءالدین مدیرروزنامه رعد (طرفدارقرارداد) رئیس‌الوزراء ،قیام‌خراسان تحکیم وقوام السلطنه دستگیروبتهران اعزام می‌شو .

امانا گهان قوام‌السلطنه«برادروثوق‌الدوله» رئیس‌الوزراء ورئیس الوزراء طرفدارقرارداد تبعید میشود و کلنل بقتل میرسد وبکلی‌جریان

دیگری بوجود میآید . بطوری که ملاحظه میشود علت این تغییر بزرك در سیاست همسایهٔ جنوبی باید معلول تحول بزرگی در دنیا باشد و این تحول همانست که مؤلف درصفحه ۱۰ کتاب در اثر یك اشتباه بسیار بزرك، پیروزی آنرا فقط مرهون کمك امپراطوری آلمان میداند :

☆☆☆

کتاب گذشته از نوشته ها دارای بعضی عکسهای گرانبها از سران مشروطیت و چاپ نسبتا خوب می باشد و عیب آن محدود بودن مطالب و اکتفا کردن بنقل قول اشخاص است و چنانچه عجله ای در چاپ آن نمی شد البته بهتر بود .

اول اسفند ماه ۱۳۲۸

همباور گرامی ودانشمند ارجمند جناب آقای علی آذری

کلنل محمدتقیخان دین خدمات و زحمات خود را با دست یکنفر از فرزندان غیورومتعصب ایرانی تأدیه شده یافت، روح پرفتوح آن شادروان ازشما راضی است. رویت سفید و خامه ات توانا و نامه‌ات رسا باد، کتاب انقلاب بیرنك شما جامعترین کتابی است تابحال درموضوع بخصوص نوشته شده ودرعین حال بیك معنی **ادعانامه است که با مدارك زنده و جاندار برعلیه جنایت کاران ومسببین فاجعه شنیع خراسان تنظیم و به پیشگاه عدالت اجتماعی ملت ایران تقدیم شده است، باشد روزی درمحکمهٔ عالی و با شکوه ملی مستند قرارگیرد**، اگر نسل حاضرموفق نشود باری نژادآینده ایرانی این وظیفه را انجام‌خواهد داد چه خوش گفته: زنده بخونخواهیت هزارسیاوش- گرددازآن‌قطره‌خون که ازتوزندجوش. یاد داشتهای مخلص راکه بی‌مقدمه چاپ فرموده اید سپاس می گذارم درحالی که برای‌مقدمه آنهم‌مانعی بنظرم نمیرسید، بهرحال برادرمن بازدرصددتهیهٔ یادداشتهائی‌ازمطلعین ومعاصرین‌هستم وامیدوارم برای چاپ دوم آماده گردانیم. عرض کرده بودم ازروزنامه عالم که‌دکتر میرسپاسی مینوشته ودرآن جامدتی مدارك وتلگرافاتی راجع بقیام کلنل درج می‌شده استفاده فرمائی گویا فراموش فرموده اید؟ضمناً متشکرم که کتاب مزبورپاره اشتباهات مرا درحق مرحوم ایرج رفع کرد و دانستم اوازهواخواهان کلنل بوده ودراین خصوص کتاب «عارف وایرج» تالیف خودم راکه مهیای چاپ است تصحیح کردم. ضمناً ازآثارچاپ نشده‌او که جواب « داش غلم این جا نگاه کن ... »میباشد حظ وافی ولذت‌کافی‌ٔ بردم راستی که درشیرینی وسلاست بیان‌حد کلام را رعایت کرده است خداقرین رحمتش کنادو بشما نیزاجردهاد. افسوس که گردن مسببین هنوز کلفت‌است و برای شمع ... هزارپروانه دورمیزنند!!

ارادت کیش نصرت‌الله فتحی

روزنامه اطلاعات شماره ۷۱۵۹ تاریخ ۱ر۱۲ر۲۸
صاحب امتیاز: عباس مسعودی دبیر: محمد علی مسعودی

انقلاب بیرنك

تاریخ معاصرایران متاسفانه برخلاف تاریخ قرون اخیر ملل زنده جهان که جزئیات حوادث ووقایع وفلسفه تاریخ را روشن کرده اند نقاط مبهم ومطالب مجهول بسیاردارد . نسل آینده که جای خوددارد نسل معاصر هم غالباً ازوقایع مهمی که دردوران زندگی او اتفاق افتاده باندازه کافی مطلع نیست چون این صفحات حائزاهمیت تاریخ قرن اخیر ایران هنوز بطوری که وافی بمنظور باشد تدوین نگردیده واگرافرادی که خود در جریانات وقایع بوده وخوشبختانه زنده اند درصدد ثبت ونشرمشهودات خود برنیایند بیم آن میرود که قسمتهای مهمی ازتاریخ اخیرایران یکباره در پرده ابهام ابدی پیچیده شود وبرای همیشه مجهول وتاریك بماند .

ازجمله وقایع مهم تاریخ معاصرقیام مرحوم کلنل محمدتقیخان پسیان درخراسان وقیامهای دیگری است که درآذربایجان وگیلان وغیره رخ داد این وقایع که هریك درموقع خودتأثیرفراوان دراوضاع روزداشته است اکنون ازشمارمسائل جاری خارج گردیده ولی سیماهای برجسته واشخاص بزرگی که درآن وقایع شرکت داشتند هیچوقت ازخاطرمردم محو نمیشوند روشن کردن شخصیت وسرگذشت وکیفیت روحی واخلاقی این قهرمانان حوادث مهم تاریخی یکی ازمباحث اساسی وعمدهٔ تاریخ معاصرایران است که متأسفانه هنوزازمرحلهٔ آرزو بمرحله عمل نرسیده واتفاقاً یکی ازقسمت های حساس وشیرین وقابل استفاده تاریخ اخیرایران می باشد.

دربارهٔ قیام کلنل درخراسان علاوه برکتاب سودمندی که دربرلین بوسیلهٔ ایرانشهرطبع شده دربعضی کتابهای فارسی و آلمانی و فرانسه و انگلیسی نیزمطالبی نگاشته اند ولی هنوز کتاب جامعی که شخصیت عالی وکم نظیر مرحوم کلنل را نمایش دهد وجود نداشت تا این اواخر که آقای سیدعلی آذری کتاب سودمندی زیرعنوان ـ انقلاب بیرنك ـ درباره مرحوم کلنل وقیام خراسان تألیف ومنتشرساخت .

این کتاب ازآنجهت که مؤلف آن خودناظروقایع وبعلت شغل دولتی

با مرحوم کلنل ارتباط داشته ومخصوصاً ازلحاظ اینکه بعضی نکات مهم زندگانی کلنل راکه تا کنون مجهول بود روشن کرده حائز اهمیت خاص می باشد .

کلنل محمدتقی‌خان پسیان یکی ازمردان برجسته وباعظمتی بود که نظیراودرجامعهٔ ما کمتردیده شده است . تأثری که اعلیحضرت فقیدهنگام وصول خبرقتل کلنل ابرازداشتند نشان آن بود که به‌صفات‌حمیده‌وکاردانی وعظمت روح مرحوم کلنل پی برده بودند.

کلمهٔ کسانی که کلنل پسیان را ازنزدیك دیده اند پاکدامنی، پرهیز کاری ؛ تملك نفسی که موجب حیرت همه شده بود ، شهامت وروشنفکری وقابلیت فوق تصورآن مرحوم را ستوده اند . مرحوم کلنل یکپارچه‌عشق بمیهن بود . آرزوی عظمت ایران بالاخره اورا در خون خود غوطه ور ساخت .

کسی میتواند بملکات عالی این جوان دلیرفداکارپی ببرد که‌آنچه را درباره او نوشته شده است بخواند .

کتاب‌آقای علی آذری هر چند ازلحاظ روش نوین تاریخ نویسی حالی ازبعضی نقاط ضعف نیست ولی حقاً یکی از کتابهائی است که هرفرد ایرانی بایدآنرا بخواند وتصویردرخشان قهرمانی وقهرمانان را درآینه صفحات کتاب‌تماشا کند .

برای ملتی که درآستانه تعالی‌است هیچ چیز باندازه‌شرح‌حال‌رجال برجسته سودمند نیست .

در کتاب ـ انقلاب بیرنك ـ صحنه های جذابی برفداکاری‌وخویشتن داری وپاکدامنی وشجاعت ومیهن‌پرستی‌وجوددارد که شایسته‌است‌سرمشق جوانان گردد .

ا ـ فرزانه

اتحاد ملی

صاحب امتیاز: محمدهاشمی　　دبیر: احمد هاشمی

زندگی نو ، بستگی کامل با اتحاد و
آزادی ملت دارد، در هر کشور آزادی که
اتحاد بتمام معنی وجود داشته باشد، در آن
جا خواه و ناخواه قوای مملکت ناشی از
ملت میشود　　مؤلف

انقلاب ایران

شما در اینجا قیافهٔ حقیقی قوام السلطنه را آنطور که بوده می بینید

من یك نسخه از این کتاب را با عریضه بحضور ملوکانه تقدیم داشته ومخصوصاً استدعا کردم برای شناختن رجال معاصر و زنده آنرا مطالعه فرمایند

☆☆☆

کتاب تاریخ وقتی ارزش دارد که نویسنده خود ناظر و شاهد حوادث باشد - اگر نویسنده شریف و باوجدانی یافت شود که تحت تأثیر حب و بغضهای سیاسی قرار نگیرد و واقعاً بیطرفانه آنچه دیده بنویسد ، این نوشته و کتاب مورد استفاده بوده ومنشاء اثر خواهد بود .

سید علی آذری را خوانندگان ما میشناسند - اگر شخصاً او را نشناسند لااقل به اسم میدانند زیرا در بسیاری از جرائد شعر گفته - مقاله نوشته و یا از کتب او بحث شده - چند ماه اخیر قبل از انتشار کتاب تازهٔ او - فصول شیرینی از کتاب جدیدش در مجلات کثیرالانتشار تهران چاپ شد و مورد توجه قرار گرفت .

او در سی سال قبل در خراسان عضو وزارت فوائد عامه بوده و با کلنل محمدتقی خان پسیان از نزدیك تماس داشته - او حوادث دوران حکمفرمائی قوام السلطنه را در خراسان برای العین دیده و از روابط کلنل با قوام اطلاع

داشته - او کلنل راآنطور که بوده شناخته .آثارحکومت قوام‌السلطنه‌را هم درآن زمان‌دیده - ۳۰سال تجربه برمشاهداتش افزون شده -حکومت های بعدی قوام السلطنه را هم شاهدبوده ازاهل اطلاع هم‌هرچه کم‌داشته و کم میدانسته پرسیده و کتب وجرائدمربوط باین قیام‌وتاریخ‌این چندساله را هم دقیقاً مطالعه کرده وازمجموعهٔ آن کتاب شیرینی بچاپ رسانده که به نام (**انقلاب ببر نك یا قیام‌کلنل محمد تقی پسیان در خراسان**) امروزدردسترس خوانندگان قراردارد .

دراین کتاب شما پرده های سیاه وسفید - خاطرات شیرین وتلخ و حوادث پرافتخارو ننگین زیاد می بینید - دراین کتاب شماخوب درمی‌یابید که کلنل چه میخواست وقوام السلطنه چه کرد وکابینه سیدضیاءالدین و حوادث کودتا درایران چه اثراتی درخراسان باقی گذاشت دراین کتاب‌شما خوب درمی‌یابید که سیاست شمال وجنوب - روسها وانگلیسهاچه‌رل‌هائی درایران بازی کرده اند .

فصول مختصروشیرین - توام با حکایات دلچسب - عبارات‌محکم و وقایع غیرخسته کننده تشریح شده-آنقدرتحریك آمیز است که بی‌اختیار باخواندن فصل عزاداری مادر کلنل درمرگ‌فرزندش در آذربایجان هر سنگدلی بگریه میافتد - کتاب انقلاب ببرنگ‌حس وطن پرستی‌راتحریك میکند و نفرت عجیبی ازخائنین مملکت دردل خواننده باقی میگذارد-چون سطورآن اغلب مربوط برجال زنده ومعاصراست خواننده تمایل بیشتری بمطالعه پیدامیکند. **آذری دراین کتاب پرده پوشی روا نداشته‌و آنکه خیانت کرده ولوامروزحی‌وحاضراست ودربالاترین‌مقام هم زندگی میکند بدون‌آنکه حقیقت راکتمان کندآنچه‌میبایست بگوید گفته** این خودارزش ولطف خاصی باین کتاب میدهد .

من درمرتبهٔ اول که این کتابرا خواندم و کتمان نمیکنم‌خیلی باشوق ورغبت خواندم - حس کردم که شایدآذری خواسته باقوام السلطنه تصفیه حساب کند - زیرا دلیلی نمیدیدم که اوعملیات سی‌سال‌قبل‌اورادرخراسان ودرمواجهه با کلنل‌محمدتقی‌خان باعملیات‌سه‌سال پیش‌وی‌درحزب‌دموکرات ایران درهمین طهران مقایسه کند - یکی دوهفته دراین اظهارنظر وچاپ این مشروحه خودداری کردم - چندروزقبل‌آقای‌آذری را دیدم و آنچه حدس زده بودم بوی گفتم - بقیدشرافت قسم خوردودلائلی برای‌من‌آورد که نظری جزحقیقت نویسی نداشته - اگرمشاهدات خودرا در خراسان باهمان حرارتی که برای من تشریح کرد برای شما هم بگوید فکر میکنم

قانع خواهید شد ـ آذری میگفت چندماه قبل ـ پس از ۲۸ سال اغلب شخصیت هائی که اسمشان را در این تاریخ برده ام وزنده و مقیم تهران هستند در منزلم دعوت کردم و پس از ۲۸ سال تجدید دیدارشد و خواهش کردم اگر در آن کتاب لغزش ـ اشتباه ـ غرض وقصور و یا دروغی می بینند تذکر دهند که رفع نقیصه کنم ـ میگفت بالاتفاق آنچه نوشته بودم تصدیق کردند ـ میگفت خیال داشتم نظریهٔ کتبی از آنان بگیرم ـ دیدم اخلاقاً این اتخاذ سند صحیح نیست ـ ولی من عقیده دارم آقای آذری نظریهٔ آنان را کتباً استعلام کند و در اول چاپ دوم کتاب چاپ کند که اگر احتیاطاً کسی هم تصور نابجائی می کند باین وسیله مرتفع گردد .

آذری میگفت یك جلد از این کتاب را **بنام شخص اعلیحضرت همایونی فرستاده ام و نوشتم** (این کتاب حوادث سال اول تولد ذات همایونی را تشریح میکند و اشخاص مؤثر را آنطور که بوده اند معرفی می نماید و تقاضا کردم مخصوصاً آنرا مطالعه فرمایند ....)

این کتاب بقطع معمولی ـ با کاغذ خوب در ۲۴۵ صفحه و دوازده فصل و دارای بیش از چهل کلیشه تاریخی است و با این مزایا فقط ۶۰ ریال قیمت دارد. بنظر ما خواندن آن خواننده را ناراضی نمیکند و وقتی که تمام شد قبول میکنید که بسیاری اطلاعات خوب از تاریخ معاصر فرا گرفته و از رجال امروزی را شناخته اید و این خود برای یکفرد ایرانی در این اوضاع پرازهرج ومرج وشرب الیهود که خیلی اشخاص خائن و بی شخصیت ووطن فروش ادعای وطن پرستی و ایران دوستی میکنند ارزش دارد ـ بدنیست علی المعمول در آخر موفقیت آقای آذری را از خداوند بخواهیم و اظهار نظر کنیم **اگر هر کس بتواند باندازهٔ خودش بروشن شدن حقایق کمك کند و خادم و خائن را در زمان حیاتشان معرفی نماید** ـ بطور اطمینان در اصلاح وضع وطرز رفتار زعمای قوم و زمامداران و هیئتهای حاکمه تأثیر بسزائی دارد و این خود بزرگترین و بهترین اقدام در راه اصلاح اوضاع عمومی واجتماعی وسیاسی این مملکت است .

ما سعی میکنیم در آینده بتناسب زمان وموضوع ازمندرجات این کتاب درصفحات اتحادملی نقل کنیم وشاید ازاین راه معرفی بهتری از این تاریخ شیرین شده باشد.

مشهد

آفتاب شرق

مدیر: علیرضا آموزگار

آذر میهن پرستی ازعنفوان جوانی دردلم مشتعل واین اشتعال مداوم وروز-افزون بوده وهست ، آن دلی که برای میهن سوزان نباشد دل نیست بلکه تنوری است خاموش .

مؤلف

دوست قدیم عزیزم؛ کشاکش روزگار فواصلی طولانی بین دیدار آذری وآموزگار بوجود آورده بود که باآنکه همیشه بیادت بودم ازدیدارت محروم ومعلوم نبود که دست حادثهٔ ایام باجوانی که آذر میهن پرستی درقلبش مشتعل بوده است چه کرده است ودرکجاست و بچه - کاری مشغول است خوشبختانه امروزضمن مطالعهٔ روزنامه اتحاد ملی تقریظ ادیبانه ومحققانه آقای هاشمی را دربارهٔ انقلاب بیرنگ (که بتصدیق خودشما بنده هم ازناظرین امروشاید تا اندازه ای وارد کوران اقدامات مرحوم کلنل بوده ام) مژدهٔ سلامتی شما وتوفیق بانتشاریك سلسله سقایق تاریخی را خوانده وبرخود لازم شمردم که قبل ازمطالعهٔ کتاب با سوابق آشنائی بطرز نگارش و قلم شیوای شما که قطعاً سیر تکاملی کرده و با مقالاتی که درآفتاب شرق منتشرفرموده اید تبایین کلی داردتبریك وتهنیت بگویم .

علیرضا آموزگار

انتقاد بر انتقاد

آقای مدیر پیك صلح

درشماره ۱۱ صفحه چهارم انتقادی بر کتاب انقلاب بیرنگ تألیف من، از آقای ع. بهمن مندرج بود چون تألیف مرا قابل انتقاد تشخیص داده‌اند، بپاس حقشناسی ازشما و نویسنده تشکر میکنم. ضمناً شایسته دیدم برای روشن شدن اذهان اجمالا تذکری داده باشم واز آقای مدیر پیك صلح تمنا دارم اجازهٔ درج آنرا بدهند.

منقد محترم درچند مورد یادچار فشار احساسات و یا گرفتار سرریز قلم شده اند که در نتیجه ایجاد سوء تفاهم گردیده ومطلب واژگون شده است اینك اجمال موارد را درزیر بریز اختصار اشرح میدهم.

۱ـ من در کتاب مذکور صرفاً دعوی نکرده‌ام باعث انقلابات همیشه نظامی ها بوده اند، اگر منظور منقد انقلابات اسپانیا وایطالیا وفرانسه باشد دو جلد کتاب تاریخ قرن نوزدهم تألیف آلبرماله نسبت باین معنی صراحت دارد و بهرصورت منهم مانند ایشان دانسته ومیدانم که چاقودسته‌اش را نمیبرد.

۲ـ در «بحث محدود و نارسای» انقلاب مشروطیت تعمد داشته‌ام زیرا اولا همانطوریکه منقد محترم مرقوم داشته‌اند اینروزها پرده کشی برروی حقایق تاریخی منحصر بقیام خیابانی نیست بلکه میخواهند برروی خیلی از حقایق پرده بکشند وهمین شرایط ناگوار (که قدرت وتسلط نگارش را ازمن سلب نمود) باعث شده که موضوع درنظر ایشان نارساجلوه گرشود!

ثانیا یك مراجعهٔ اجمالی بچند مجله هفتگی تهران که دراین اواخر ودرحین چاپ کتاب من **که بطور هم آهنك وهمانند** انتشار یافت و با مراجعه بجریان فداکاری حزب اجتماعیون عامیون وهمچنین ازخود گذشتگی عباس آقا قاتل اتابك که حقیقت بارز آن ماجرا در کتاب من نگارش یافته، بخوبی آشکار خواهد شد که اولا بدین وسیله هرگونه سوء تفاهمی را که متعمداً ایجاد کرده‌اند، برای زمان حاضر وآینده نیز مرتفع ساخته‌ام.

ثالثاً دراین پرده دری بجا وبموردشهامتی بکار رفته‌است که نگارش بیشتر ازآن مغایر بامصلحت بود

۳ـ راجع به «اهمیت قیام ها» کمیت و کیفیت وهمچنین، شرایط مکان ومخصوصا زمانرا که مقارن بایك تحول عظیم جهانی بود، در این جا بحساب نیاورده ودر پایان انتقاد بنحو دیگری اکتفا کرده‌اند.

باید دانست که پس از انقلاب مشروطیت ایران فقط دو نفر، صرفاً برای حمایت وخطر استخلاص وطن از یوغ ستم وستمگران، صمیمانه قیام کرده‌اند که اولی شیخ محمد خیابانی در تبریز ودومی کلنل محمد تقی خان در خراسان بود نهضت جنگل موضوعی است که بجهاتی ارتباط با این دو قیام پاك وبی آلایش ندارد ومن در چاپ اول اختصاراً حق مطلب را ادا کرده وپرده‌ای را که روی آن حقیقت کشیده شده بود، دریدم واگر حیاتی باقی باشد درچاپ دوم که دردست اقدام است دراینباره بیشتر بحث وحقایق را همچنانکه بوده است عریان خواهم کرد

قیام خیابانی هم در دست تألیف من است؛ دراین باره هم بعضی از مجلات و دشمنان خیابانی تاتوانسته وخواسته‌اند حقایق را منقلب وچون خودشانرا درمیدان تحریف وتقلیب یکه تازدیده‌اند هر نسبت ناروائی را بدان قیام منتسب وعلل واقعی را مسکوت گذارده‌اند

نسبت بمزیمت حقیم منتسب بدستگاه انتلیجنت سرویس بتبریز وفراهم نمودن وسائل قتل «ویستوروپ» کنسول آلمان مقیم. تبریز، علل انتقال ویستوروپ ازشیراز بتبریز وخیلی چیزهای دیگر را نا دیده و نا شنیده گرفته است

اما من، حقایقی را که تا کنون درحال استتار باقی و از آنها بطور شایسته بحثی بمیان نیامده، دراین کتاب جمع آوری نموده ام پس از اتمام وانتشار ومقایسهٔ این دو قیام، بهتر خواهیم توانست اهمیت آن دورا تشخیص داد. دراینجا کافی است بنویسم که درقیام خراسان بیش از ۳ هزار نفر، از ٦ هزار نفر ژاندارم را روشنفکران، طرفداران تجدد، آزادی خواهان دل‌سوخته ودلباختگان حریت ومساوات، تشکیل میدادو باطیب خاطر بدنبال قیام روانه شده بودند.

٤ـ درنوشتن تاریخ معاصر که خودمبنای تاریخ آیندگان خواهدشد، **نقل قولهای موثق** جایزواگر نیك دقت شود تواریخ باستانی وتواریخ اعصار نزدیك از نقل قولها انباشته شده واگرعمل من که درنوع خود ابداع وابتکاری بشمارمیرود صحیح وبامورد پسند نباشد تواریخ مشابه سایرین نیزقابل استفاده نخواهند بود.

چنانچه منصفانه قضاوت شود بخوبی معلوم خواهد شد که تواریخ

اکثراً دراوان پیدایش از گفتارها وانتقال گفتگوها پدیدآمده است، مثال میزنم :

«ستارخان قائدبزرك آزادی ایران گفت هرچه حیدرخان‌عمواوغلی بگوید همانست .»

آیا درآن عصرازاولین مورخی که این‌عبارت‌را ازقول‌زیدی‌نوشت سندمطالبه کردند؟ البته نه. اما اگرامروزمورخی بخواهد همین عبارت‌را مورد استفاده قراردهد بایدگفته اش متکی بیکی ازاسنادتاریخی باشد.

آری باید اذعان کرد که تواریخ ازانتقال گفتگوهاپدیدآمده‌وسپس قابل استنساخ و مورد استنادواستفادهٔ نویسندگان مورخ قرارگرفته‌است .

۵ - درترتیب اسناد نیزقصوری ورزیده نشده چه اینکه من‌تئوری تاریخ نویسی را در تاریخ معاصر بکار نبرده ورعایت آن تئوری را چندان ضرورتشخیص ندادم زیرا اسنادابن تاریخ معاصر از مقداری کاغذ جامد ولی تعداد بسیاری ازانسانهای زنده و متحرك ترکیب یافته است و چون اکثرازشخصیتهای برجسته و نامبردگان درکتاب زنده هستند و خودشان داستان های ماجرای قیام راآنچنانکه بود، دیده اند ،آیا بکار- بردن‌آن تئوری بازهم ضرورتی داشتند ؟ مطمئناً اگربرخلاف حقایق‌نقل قولی شده بود لااقل نداوصدای یکی ازآنها بلندمیشد .

در خصوصیات قیام نیز تاجائیکه شرایط کنونی از هرجهت که‌فرض شود؛امکان نگارش میداد ، وارد مبردیف وقایع نیزآشنائی داشته ودارم وبا این‌وصف درچاپ دوم باصراحتی بیشتر وقایع را تاحد امکان وبا در نظرگرفتن ارائه طریق انتقادکننده تجزیه وتحلیل خواهم کرد ، بنابراین نسبت دادن اشتباه بزرك ویا سردرگم شدن اخلاقاً ناروا واگر درآن باره اشتباهی رخ داده باشد ناشی از تاریخ قرن نوزده‌تألیف‌آلبرماله فرانسوی است ومن اشتباه اورا در دوسه سطرآخر ، آخرین فصل مراحل‌انقلابات جهانی«صفحه۱۰» نه‌تنها تعدیل کردم بلکه مرتفم‌ساختم بنابراین پیروزی آن تحول عظیم جهانی مرهون‌آن‌چیزهائی‌است که من دراین دوسه‌سطر نوشته ام نه تنها مرهون کمك امپراطوری آلمان . منقد محترم اگر مایل باشند یکمرتبه دیگر باین سطور مراجعه فرمایند .

تهران ۱ر۱۲ر۱۳۲۸ س . علی‌آذری

پاسخ‌آقای ع . بهمن :

بطوریکه ملاحظه شد مؤلف محترم غیراز دومورد(قسمت۱و٤نامه) نظر مارا نسبت به‌کتاب انقلاب بیرنك تأییدکرده‌اند . واما درقسمت‌یکم

اعتراض ایشان . اینك نوشتهٔ نویسنده دربارهٔ انقلابات جهانی :

« .. آخر سال ۱۸۱۹ درقادس قوائی جمع آوری و برای اعزام به «امریکای جنوبی نامزدشد دراول ژانویه ۱۸۲۰ ، ریگو ، رئیس این «فوج» «اتباع خودرا وادار کرد که خودشان را طرفدار قانون اساسی ۱۸۱۲ «معرفی کنند ...

« ... سه ماه بعد از این انقلاب ، انقلاب دوسیسیل بدست «نظامیان» و آزادیخواهان که عموماً از نجبا ! بودند آغاز گردید ...

« جنبش پی مون که مانند اسپانیا و نابل جنبش «نظامی» بود... «صفحه ۷ کتاب

«.. این نقشه (مقصود نقشه انقلاب کبیر فرانسه است) را «صاحبمنصبان» «قدیم و ... تحت ریاست گودفروای کاربناك ... فراهم آوردند» (صفحه ۹ کتاب ...)

بسیار خوب اگر نویسنده خود معترف است که چاقو دسته اش را نمی برد ، بفرض که مورخی هم مانند آلبر ماله وحتی شخصیت ممتاز تری بگوید «میبرد» البته نباید قبول بفرمایند .

ولی جواب ما بچهارمین قسمت نامهٔ ایشان که مینویسند «در نوشتن تاریخ معاصر که خود مبنای تاریخ آیندگان خواهدشد ، نقل قول های موثق جایز است» موثق از نظر چه کسی ؟ نویسنده یا خواننده ؟ همان طور که نویسنده بشخصی که میگوید کلنل چنین گفت و چنان کرد اعتماد دارد همانطور وبهمان سادگی هم خواننده ای حق دارد که اعتماد نداشته باشد .

پس مدرك وسند چیست ؟ مدرك وسند آن چیزی است که برای طرف مقابل یعنی خواننده یا شنونده ، موضوعی را ثابت کند و تنها از نظر نویسنده یا گوینده قابل اعتماد بودن کافی نیست . وقتی سندی کتبی موجود نباشد ، مورخ ناگزیر باید چندین «قول» را مقابل وبهلوی هم قرارداده و حوادث همزمان باوقوع آن حادثه و کلیهٔ شرایط دیگر را که بنحوی باموضوع مورد بحث مربوط است در نظر بگیرد ، تجزیه وتحلیل کند ، واقعیت را بیرون کشد وبنویسد وآنوقت است که آن نوشته قابل اعتماد خواهد بود ، آنهم قابل اعتماد نسبی ، یعنی بنسبت آنچه که نویسنده توانسته باشد اطراف وجوانب یك حادثه را بیابد ، بچه ترتیب تحلیل وچگونه درك کرده باشد.

پس فقط ، مثلا بقول کسیکه منشی کلنل بوده نمیتوانیم کلنل وخصوصا قیام اورا بشناسیم وقول آن شخص را بعنوان سند قبول کنیم .

ولی در باره قسمت سوم نامه ایشان ما حرف داریم : اینکه ایشان

مینویسند که پس از مشروطیت فقط همان « قیامها » صحیح وسالم بوده ، بهیچوجه معلوم نیست . کسی چه میداند ؟ هنوز که نویسندهٔ محترم شروع بتحقیق در بارهٔ « کلیه قیامها » نکرده اند ؛ پس چگونه بخود اجازه داده اند که باین صراحت اظهار نظر کنند ؟ .

امیدواریم که مؤلف محترم در نوشته‌های آینده خود باین «موضوع بخصوص» توجه فرمایند . یعنی حقیقتاً توجهشان جلب شود .

رویهمرفته نامهٔ فوق ، بکتاب انقلاب بیرنك ، روشنی بیشتری افکند وما امید آن داریم که نویسندهٔ محترم تحقیق خودرا درباره کلیهٔ قیامهای پس‌از مشروطیت بنحو شایسته و با حقیقت جوئی کامل ، تمام کرده ومنتشر سازند .

کاویان

مدیر و دبیر: مشفق، همدانی

موجد قیام در ایران. کاوهٔ آهنگر بود، کاوه اولین پهلوانی است که مردم را برضد حکومت جابر برانگیزاند و ظلم را از بن برافکند. اروپائیان اینگونه بر - خواستن را «رولت»(۱) گویند. مؤلف

از ج پیشداد

ماهیت قیام

شخصیت کلنل پسیان

من درقسمت اول مقاله تا آنجا که صفحات محدود روزنامه اجازه میداد صفات ومشخصات اساسی انقلاب را توضیح دادم(۲) ومتذکرشدم که انقلابات اساسی برطبق این صفات ازحوادث نسبتا کوچکتر ومحدودتر متمایز میگردند واگرما بخواهیم حوادث دستهٔ دوم را درردیف انقلابات اساسی بشمارآوریم چون آنهارا ازکادرخودخارج کرده ودر برابر مقیاس وسیع تری قرارداده ایم سخت است که ارزش واقعی آنهارا درك کنیم.

بهمین جهت نیزما سعی میکنیم حادثهٔ خراسان را بدون مقایسه آن مثلا با انقلاب فرانسه درهمان کادر اوضاع واحوال داخلی مورد قضاوت قرار دهیم وارزش آنرا روشن سازیم.

درحادثهٔ خراسان هیچیك ازآن صفات و شرایطی که آنهارا جزء اصول اساسی انقلاب شمردیم وجود نداشت نه تنهادرخراسان بلکه در سراسرایران فئودالیزم با اقتصادعقب مانده ولی با قدرت و نفوذعظیم خود حکمفرمائی میکرد. هرنقطهٔ از ایران قلمرو

1-Revolte

۲- قسمت اول مقالهٔ آقای ج. پیشداد درمراحل انقلابات جهانی، انقلاب فرانسه درج شده است.

قدرت واختیار یکی از صاحبان املاك وسیع و تیول یکی از خاندانهای اشرافی ومالك بود تکامل صنعتی باوجود چندسال که از عمر مشروطیت ایران میگذشت ، بعلت شکست و متوقف ماندن انقلاب تازه آغازشده وهنوزریشهٔ عمیقی درایران پیدا نکرده بود . قیام خراسان رابطهٔ باجهان کهنه وفئودالیزم را هم ازهم نگسسته بود وهیچگونه رژیم اقتصادی جدید ترومؤثری را برمردم عرضه نمیکرد .

هدف وسیع ومعینی را برای دگرگون ساختن شرایط و وضع اقتصادی خاص کشور تعقیب نمیکرد وراه‌مشخصی برای وصول باین هدف درپیش نداشت .

باین جهات حادثهٔ خراسان بمفهوم وسیع و علمی کلمه انقلاب نبود بلکه درآغازکاروقبل ازاینکه درجریان وسیعتری بیفتد یك اقدام جدی و اساسی وصمیمانه ای بود برای تصفیه ادارات ومخصوصاً ژاندارمری‌وقت که بمروردرجریان عظیم تری افتاد وبشکل ماشینی برعلیه فساد دستگاه اداری بطور کلی بحرکت درآمد .

برای اینکه وسعت وماهیت وهدف این انقلاب را بهتر بشناسیم هیچ بهترازاین نیست که بقول خودمرحوم کلنل‌استناد نمائیم .

«لیکن نظر باینکه روساء از دادن حساب پولهائی که میگرفتند خودداری مینمودند وبیچاره مستر شوستراز امریکائی‌هم مثل پیشکار حالیهٔ مالیهٔ خراسان ازآدم حساب میخواست وحساب داده نشد اوهم دیگر پول نداد و اساس قشون جدید التأسیس برهم خورد . و گویا مقصود واقعی هم همین بود .»(ص۳۵) جای دیگر:

«بخوبی حس‌میکردم مقصوداز اعزام‌من بخراسان اصلاح‌ژاندارمری نبوده و کسی درخراسان طالب انتظام حقیقی‌امور نمیباشد» دراینکتاب موارد بسیاری میتوان یافت که نشان میدهد در قیام خراسان ابتدای کار تصورمیشد بابرکنار کردن یك والی ، یك رئیس اداره مالیه،یك‌فرمانده وغیره انقلاب واقعی صورت گرفته وکارمملکت بسامان رسیده و یك ملت اسیر مبدل بیك ملت آزاد خواهد شد حتی درصفحهٔ۹۸ کتاب اظهارنظر وجود دارد که می‌توانیم آنرا بمنزلهٔ کلیدی برای حل مسئله بشمار آوریم مؤلف ارجمند که برای جمع آوری اسنادومدارك معتبر وذیقیمت‌راجع بابن حادثه متحمل زحمات زیادی گردیده است اینطور مینویسد :

«اگر معاندین اوصرفاً از نظر بغض وحسد اورا روانهٔ مشهدنکرده بودند ومقامی راکه حقاً درخور او بود تفویضش میکردند ازنظر اخلاق

وجدان، انسانیت، و از نظر وطن پرستی کاملا عاقلانه بودو عواقب وخیم ناگواری هم مرتب نمیشد» بطوریکه خود نویسنده ارجمند کتاب شفاها بنگارنده توضیح دادند منظور اساسی ایشان از ایراد این جمله این بوده است که در آنموقع در نظر بود مرحوم کلنل را برای سرکوبی خیابانی با اتفاق مخبرالسلطنه هدایت به تبریز بفرستند ولی او زیر بار نرفت و با اخلاق و صفاتی هم که داشت بودن اورا درمرکز از نظر مقاصدی که تعقیب میکردند صلاح ندیدند و باینجهت اورا بخراسان سنك قلاب کردند.

ولی درهرحال این نتیجه، بدست می آید که اگرمرحوم کلنل بخراسان نمیرفت قیام خراسان که در اساس کار از مردم سرچشمه نمیگرفت بوجود نمی آمد.

اما درمورد شخصیت علمی واخلاقی مرحوم کلنل.

مرحوم کلنل قسمت اعظم تحصیلات نظامی خودرا درزمان جنك در آلمان گذرانید **تحصیلات وی در آلمان افکار و معتقدات خاصی راجع بمفاهیم وطن، مملکت، آزادی، همراه با بعضی تئوریهای منحرف که در مکتب امپراطوری آلمان رایج بود در او ایجاد نمود** ودرعین حال اورا که ذاتا شخصا شریف و باعاطفه ودارای روح بشردوستی بود یك افسر بادیسیپلین، با انضباط، با پرنسیب بیار آورد. **مرحوم کلنل مردی بود شرافتمند، بسیار وطن پرست و فداکار یکی ازجمله افرادی بود که حقیقتا وصمیمانه آرزوی ترقی و سعادت میهن خود را داشت،** باظلم واجحاف وتعدی سازگار نبود. دزدی ورشوه خواری وسوء استفاده از شغل ومقام اداری رادشمن میداشت و **این گفتهٔ وی که اگر مرا بکشند قطرات خون من کلمهٔ ایران را ترسیم خواهد کرد و اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد بیانی بسیار صمیمانه وازسوزدل بوده است.**

اما مرحوم کلنل با اینهمه صفات و سجایای قابل تحسین **جریانهای سیاسی واجتماعی جهان را نمیشناخت، با اصول و موازین تحولات و انقلابات آشنا نبود: بهم بستگی سر نوشت آزادی برای او مسئله ای بود نا مفهوم و بغرنج، از وابستگی استوار دستگاه حاکمه ای که زآن سخت مینالید با قدرتهای مستولی وجهانگیر دولتهای امپریالیستی اطلاع صحیحی نداشت و بهمین علت گر چه** صمیمانه واز اعماق دل خود فریاد میزد که «ما بید ریشه های ننگین خیانت

را از جا کنده واصول اریستوکراسی رااز مملکت نابودسازیم عزم آهنین سلاسل قیودات ارتجاعی را از هم گسسته و تمام موانع عوائق را در هم می‌شکند(ص۱۱۵)ولی در عین حال خودرا تفویض به«قول ایاماتی»مردی مانند صمصام السلطنه میکرد وگاه ازآقای تقی زاده برای نجات ایران استمداد میجست .

با این ترتیب می بینم مرحوم کلنل گرچه از لحاظ معتقدات وسجایای شخصی خواستار نجات ایران و بسائقه روح وفطرت پاك خود جویای اصلاحات بود ولی بعلت همان آشنا نبودن برمز تحولات وانقلابات و بعبارت صحیح‌تر نداشتن یك روح جهان بینی صحیح ومنطقی ملعبهٔ دست کارگردانان اسارت گردید و بعلت محدود بودن چشم انداز خود، کودتا را راه نجات ایران تشخیص داد ووقتی رنود از سوابق اختلاف او با قوام السلطنه اطلاع پیدا کردند بوسیلهٔ تلگراف رمز جریان امر را از آقای معتصم السلطنه فرخ استفسار نمودند فوراً درمقام سوء استفاده از وجود او برآمدند واورا نیز بدون اینکه خود بخواهد یا بداند مبدل بیکی ازمهره های کودتا نمودند بااین ترتیب مردی پاك طینت ، شریف ووطن پرست با کمال میل حاضر بودتاقطرهٔ آخر خون خودرا فدای نجات ایران کند، آلت دست سلسله جنبانان کودتا گردید .

گرچه بعدها باین خبط عظیم خود متوجه شد وفهمید خونی که میبایست در آستان معبد مقدس آزادی ریخته شود برای محکمتر کردن زنجیر اسارت ملت ایران دارد فدا میشود ولی متأسفانه بسیار دیرشده ووقت گذشته بود. آن دیگر وقتی بود که عامل اصلی کودتا کنار رفته وپیچ ومهره‌ها تمام در جای خود استوار گردیده بودند آنوقت بود که خود رادرمسیرانتقام جوئی چون قوام السلطنه دیدو بالاجبار فکر تصفیهٔ اداری او مبدل ، بفکروسیع تری که شامل مرکز کشور هم بود شدولی چون پایه سست بود. تشکیلات وسیع ومنظمی وجودنداشت ، دیگر تمام چاره جوئیها دیر رسید واین مردشریف سر برسر عقیده خود عقیده‌ای که مقدس ولی غیرمنظم ومشوش بود گذاشت

امادرمورد انقلاب مشروطیت :

این انقلاب فاتح مشروطیت نبود که بدست عده ای و بنفع دیگران «ربوده»شد. انقلاب مشروطیت بفتح نهائی نرسید. دنبالهٔ آن انقلاب درتاریخ کشورما هیچگاه قطع نشد. ایادی مخصوصی که درصف انقلابیون راه یافتند آن را در نیمه راه متوقف ساختند. فئودالیزم به نیروی قبل از انقلاب خود باقی ماند: اقتصاد صنعتی نتوانست توسعه‌ای شایسته پیدا کند: طبقاتی که باصول

قدیم بستگی داشتند بار دیگر در رأس قدرت حکومت قرار گرفتند و از طرف دیگر تغییر و تحول عظیم و اساسی که در روابط و مناسبات بین‌المللی بوجود آمده بود. بطوریکه تمام منابع قدرت در همه جا بدست صاحبان صنایع بزرگ افتاده ودستهای آهنین آنها در همه جا حکومت میکرد: دیگر امکان نشو ونما برای ملتهای عقب افتاده نمانده بود. این‌ها درهمه جا خود را با قدرت کشور های صنعتی روبرو میدیدند باین‌جهات انقلاب مشروطیت درایران بفتح نهائی نائل نگردیدو بثمر نرسید. بنابراین درمورد انقلاب مشروطیت‌ایران‌قضیه شکل دیگری‌پیدا کرد. ایادی دشمنان آزادی ملل‌شرق حاصل انقلاب فاتحی را بخود اختصاص‌ندادندبلکه بمددودستیاری ورهبری همان دشمنان، انقلاب‌را متوقف نمودند وآن‌را فلج کردندومانع پیروزی آن‌شدند.

مقدمهٔ مؤلف:

نویسندهٔ این کتاب از ابتدای ورود کلنل محمد تقیخان بخراسان (مشهد) تا روزی که آن فقید را در مقبرهٔ نادرشاه بخاك سپردند ، حضور داشته و تا حدی که برایم ممکن بود خاطرات آندوران را نیك بخاطر سپرده‌ام .

مخصوصاً در دوران قیام ، رفیق تحصیلی من مرحوم میرزا علی اکبر خان طاهباز رئیس دفتر مخصوص کلنل (محرم اسرارش) بود ، کلنل باین جوان با هوش خیلی علاقه داشت و این جوان نوهٔ دختری مرحوم حاج محمد رحیم آقا طاهباز پدر **مجاهد** معروف صدر مشروطیت صادق طاهباز بود ، او علاوه بر تحصیلات نسبتاً خوب درفن موسیقی نیز بهرهٔ کافی داشت ودر نواختن ویلن درعصر خود وحید وفرید بشمار میرفت قسمتی از اطلاعات نگارنده تحصیل خبر و اطلاعات از اوست ، و امـا ممکن است در طول این بیست و نه سال نقصانی درمحفوظات من حاصل شده باشد ، بنابر این از خوانندگان گرام و نویسندگان محترم استمداد جسته ، باردوم تمنا میکنم اگر بازهم لغزش وانحرافی در تاریخ حاضر مشاهده فرمایند با تذکر بنویسنده وهدایت و ارشاد او بتکمیل این تاریخ کومك فرمایند ، چه آنکه فاصلهٔ این قیام بـا زمان فعلی اینقدر ها دور نیست و با وجود اینکه فاصلهٔ نسبتاً نزدیك است ، متأسفانه بازهم در بعضی از مندرجات گذشته یا بطور تعمد و یا از نظر عدم اطلاع دقیق بنحو غرض‌آمیز له و علیه مرحوم کلنل محمدتقیخان و قوام‌السلطنه چیز هائی دیده میشود که برای تمیز صحیح از سقیم ، درست از نادرست ، انسان منصف و بیغرض را نیازمند اندیشهٔ بسیار میسازد .

من سعی میکنم واطمینان میدهم در درجهٔ اول جـانب بیطرفی را تاحدممکن رعایت کرده وهرگونه اشتباهی راکه دیگران مرتکب شده‌اند با استدلال صحیح مرتفع سازم .

دوم ـ کوشش کافی بخرج داده‌ام که در نگارش من تعصب آمیخته بهمزاد و بومی وجود نداشته باشد تا نگویند که نویسنده چون اهل آذربایجان بوده تحت تأثیر احساسات قرار گرفته است و اگر احساساتی هم بکار

رفته باشد ناشی از رعایت مصالح عالیهٔ ملت ایران است بنابراین مورخ وطن پرست نمیتواند دراین‌قبیل مواردبیطرف بماند . من این درس‌را در مکتب آزادیخواهان واقعی ایران آموخته‌ام .

سوم - چون غالباً بمناسبت ارادت و شغلی که داشتم درتماس‌نزدیك بوده و تا حدی بروحیه ، عقاید وافکار آن فقید وارد و از مصاحبهٔ با او پی‌بمنویات درونیش برده‌بودم ، ازاین جهة در هر کجای این کتاب ملاحظه میفرمائید چیزی در باره‌اش نوشته‌ام ، مبتنی بر عقیدهٔ شخصی و ناشی از استنباطات و اطلاعات اکتسابی خودم میباشد ، در این باره نیز اطمینان میدهم جز اتخاذ طریقهٔ راستی ودرستی راه دیگری نپیموده‌ام .

چهارم - آنچه در بارهٔ قیام خراسان در جراید و مجلات منتشر شده و یا در یکی دو کتاب آمده خیلی خلاصه و بلکه اجمالی از تفصیل واقعه بوده ودر بعضی ازآن نوشتجات پیرایه و یا پیرایه‌هائی بدان‌واقعه ، ناروا منتسب کرده‌اند که خوانندهٔ بیطرف نمیتواند در صحت‌آنها مردد نشود ، مثلا عنوان خورده حساب کلنل با سردارسپه در غرب ، آنهم بآن نحوی که در یکی از تواریخ استنساخی مندرج است و یا اینکه سردارسپه را بد نمیآمد که کلنل از بین برود و بهمین‌جهة قوام‌السلطنه را در امحاء او و اعوان وانصارش تهییج و ترغیب مینمود ! صحیح بنظرنمیرسد زیرا بفرض مختصر تکدر در عملیات جنگهای غرب ، تصورمیرود که در سردار سپه حس گذشت و اغماض وجود داشت و برخلاف قوام مردی کین‌توز و بیگذشت نبود ، چه آنکه اگر کلنل بغریزهٔ ذاتی قوام پی‌نبرده واورامرد بیگذشتی تشخیص نداده بود کار بآنجا که خواهید خواند نمیکشید

برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود ، عین سخنان کلنل را دربارهٔ برخورد با سردارسپه ، در اینجا نقل میکنم :

« ما باروسهای تزاری دشمن سرسخت‌مشروطیت‌ایران‌میجنگیدیم »
« بیمدان حمله کردیم و بحمدالله فاتح شدیم رئیس‌آتریاد قزاق از من »
« وقت ملاقات خواست ، در اینموقع من بخوردن ناهار - نان و پنیرو »
« سبزی مشغول بودم اجازه دادم ، مرد بلند قامتی درلباس قزاقی »
«وارد وابتدا بناهار من متعجب شد ، تعارف کردم ، سپس گفتم شما؟...»
« گفت من رضا خان‌هستم وچون مدتهاست اززن وفرزند دور مانده‌ام»
« آمدم‌باکسب اجازه ازشما بدیدار آنها بروم ، گفتم خیلی مایلم با ما»
«همکاری کنید اظهار داشت کمال افتخار وسعادت‌هست ولی تمنا دارم »
اجازه داده شود بروم ، منهم موافقت کردم دیگر ملاقاتی روی نداد .»

این سخنانی بود که بحاج رحیم آقا طاهباز مربی قدیمی خود، درخراسان گفته بود، ولی شکی نیست که قزاق ایرانی بمناسبت تمایل صاحبمنصبان روسیهٔ تزاری، بحمایت از روسها جنگ میکردند وژاندارمری که کلنل در رأس آن بود صرفاً بحمایت از وطن ودراینکه قوای قزاق درحملهٔ ژاندارمها بهمدان شکست خورده واسیر شده بودند، تردیدی نیست(۱) نویسندگان این پیش‌آمد را بعنوان خورده حساب، بحساب آورده‌اند.

در حالیکه سردار سپه با محمد طاهر خان میر پنج خورده حساب و بلکه دشمنی داشت و زمانیکه میر پنج رئیس یکی از دوائر قزاقخانه بودزیر دست او بکرات زجر کشیده وقبل از اینکه رضاخان بتهران حمله کند محمد طاهر خان میر پنج در رأس محاکمات قزاقخانه قرار داشت در نتیجهٔ رسیدگی بیك پروندهٔ محاکماتی رضاخان را بچهارروز حبس محکوم ساخته بود.

اینها یکنوع خورده حساب بارز وروشنی است که بعرض خوانندگان رسید، بعضی از دوستان محمدطاهرخان قطع داشتند بنابر سوابق تیره‌ای که براثر انجام وظیفه برای خود ذخیره نموده سردار سپه وزیرجنك قاعدتاً اورا سخت نسق ویالا اقل از کار برکنار خواهد ساخت، برعکس درزمان ریاست وزرائی خود یکروز بفکر محمدطاهر خان افتاده وتصمیم میگیرد اورا بخواهدواز وجودش استفاده کنند؛ هنگامی که دستور احضار به محمد طاهر خان ابلاغ میشود او هم دچار همان اشتباه دوستان خود میگردد، بخانمش میگوید قطعاً مرا بیچاره خواهد کرد چطور است نروم و از این گوشهٔ عزلت خارج نشوم تا ببینم دراحضار من اصرار میورزد یا خیر، زنش گفته بود بهتر است بروی، باترس ولرز بسیار از زیر قرآن مجید رد شده وروانهٔ عمارت صدارت میشود.

بتفصیل وارد مطلب نمیشوم. بطور خلاصه نحوهٔ ملاقات از این قرار بوده:

هنگامیکه محمدطاهرخان واردمیشود دبیراعظم باو میگوید حضرت اشرف امروز یکساعت زودتر از هر روز تشریف آورده و بانتظار شما

۱ـ در اوقات جنك بین‌الملل واوان مهاجرت، رضاخان را درهمدان جزء دستهٔ تیر اندازان همدان میبینیم که مصلای همدان را در دست دارند و با ماژور محمد تقیخان صاحبمنصب ژاندارم در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ درجنك است واز آنجا شکست خورده بمرکز میاید.

تاریخ احزاب سیاسی صفحه ۷۳ تألیف بهار.

هستند ؛ دو دفعه هم تاکنون سراغ شما را گرفته اند و با اینکه نیمساعت بوقت ملاقات باقی مانده ، آمدن شما را اطلاع میدهم .

پس از اندکی دبیر اعظم پرده را بالازده محمدطاهرخان را بورود وتشرف دعوت میکند ، محمدطاهرخان باچهرهٔ رنك پریده وحال پراضطراب ومتلاطمی وارد شده سلام میکند ، رئیس الوزارء با کمال خوشروئی احوال پرسی کرده و بطور گله مانند میگوید شایسته نبود تا من مصدر کار شدم آقایان گوشه گیری اختیار کنید ، اشاره میکند روی صندلی بنشیند ، خودش هم از پشت میز بلند شده در کنار محمد طاهر خان جلوس ومیپرسد وضع زندگی شما بهمان حال سابق است ؟

ـ آری مگر برای آن زندگی عیبی مشاهده فرمودید ؟

ـ ای محمدطاهرخان بس است ، بس است ، یکعمر رنج وخودخوری فشار بزن وفرزند کافی است . حالا بگو ببینم میل داری بامن همکاری بکنی ؟

ـ اگر این همکاری متضمن سعادت مملکت باشد ، چرا ، افتخار دارم .

ـ همان سعادت مملکت در نظر است .

باقیافهٔ متبسم و بطور شوخی میگوید :

ـ خرسی شکار کرده ام ومیخواهم آنرا بدست تو بسپارم .

ـ متشکرم ! اما من تا حال خرس چرانی نکرده ام .

ـ خرس چهار پا نیست . دو پاست (خنده میکند) امیر افشار را میشناسی ؟

ـ خیر قربان .

ـ میخواهم اورا بدست تو بسپارم تا باتفاق او زنجان عزیمت کنی ورفتار و کردار او را کاملا تحت نظر بگیری ، این شخص ؛ اول متمول ایران است ، سیصد پارچه قریه دارد ، دماغش هم چاق واگر او را بحال خودش واگذاریم ممکن است تولید زحمت شود ، دستود خواهم داد علاوه بر رفع احتیاجات زندگی ماهی یکهزار تومان هم پول بتو بدهد

ـ هزار تومان ! این چه پولی است که من بگیرم ، مشروع است یا . . .

ـ گفتم ، بس است ، بس است عمری بجانکندن گذراندی ، چندصباحی هم راحتی لازم است .

دستور میدهد امیرافشار را وارد میکنند باو میگوید :

ـ این صاحبمنصب را میشناسی ؟
ـ خیر قربان
ـ این شخص محمد طاهر خان میر پنج برادر بزرك من ، پدر من ، دوست من است ، میخواهم تو را بدست او بسپارم که باتفاق حرکت کنید ؛ ضمناً علاوه بر کلیهٔ ما یحتاج زندگی ماهی هم یکهزار تومان باو خواهی داد .

امیر افشار در اجرای دستور کاملا جاهد و حتی شنیدم موقعیکه برحسب ضرورت ریاست انبارغله بعهدهٔ محمدطاهرخان واگذار شد(۱) پیوسته مقرری اورا منظم تهران میفرستاد .

خورده حسابی‌را که بامحمد طاهر خان داشت اینطور تصفیه نمود در اینصورت برای کوچکترین برخورد با کلنل محمدتقیخان نمیتوان گفت حسابی باز کرده و برای انتقام او انتهاز فرصت میکرد .

شنیدم سرلشگر خدایار خان در قزوین ویا تاکستان تبریك عرض کرده بود ، میپرسند تبریك برای چی ؟ عرض میکند برای کشته شدن کلنل محمدتقی خان ، فوق‌العاده برافروخته شده و پس از کمی تأمل میگویند کشته شدن یك سرباز رشید ومفید بحال کشور تبریك ندارد .

درمحاکمهٔ ماژور اسمعیل خان بهادر وقتی رو نوشت مکاتبات و تلگرافات کلنل را بدست سردارسپه دادند واقعاً متأثر شده بود ، وهمین‌تأثر بود که بهای جان ماژور بهادر تمام شد ومجدداً بخدمت‌قشون‌وارد گردید.

دوران قیام کلنل کوتاه بود یعنی از ۱۳ حمل ۱۳۰۰ شروع ودردهم میزان ۱۳۰۰ خاتمه یافت ، از آن زمان تاکنون ۲۹ سال بیش نمیگذرد

---

۱ ـ در خلال سقوط کابینه قوام السلطنه وتشکیل کابینهٔ مشیرالدوله سردارسپه موقع را مناسب دیده برای تحصیل نفوذ بیشتری دستور داد که محمد طاهرخان میرپنج که از افسران قزاق بوده انبار غلهٔ دولتی‌را در تحت اختیار خود بگیرد و مستقیماً درتحت امر و ارادهٔ سردار سپه اداره شده تا بدینوسیله بتواند رشتهٔ حیاتی مردم تهران را دردست داشته‌باشد ودر مواقع مقتضی‌وهنگامی که سیاست مشار الیه اقتضا مینماید درگندمی که بخباز ها برای پخت نان شهر داده میشد بنفع وپیشرفت سیاست خود اعمال نفوذ نماید وچنانچه بعداًخواهیم دید این مسئله درریاست وزرائی وی کاملا بنفع او تمام شد ووسیله ای برای اعلام حکومت نظامی بدست وی داد . جلد اول تاریخ کودتای ۱۲۹۹ تالیف مکی صفحه ۳۶۰

کوشش برای کشف حقایق بمناسبت کوتاهی زمان خیلی مشکل نیست ولی نویسنده باید در تجزیه و تحلیل وقایعی که در همان دوران کوتاه رخ داده دقیق وعمیق شود .

در این قیام فقط دو نفر باهم زور آزمائی میکردند ؛ یکی بحق و دیگری بناحق ، خوانندگان گرام ضمن قرائت متن کتاب تشخیص خواهند داد که کی محق بود .

پنجم - لازم دانستم بمناسبت؛ مراحلی از انقلابات جهانی و سپس انقلاب مشروطیت خودمان وچند نهضت وقیام آزادی طلبی رادراین کتاب از نظرخوانندگان بگذرانم وردیف آن مراحل عبارتند از :

۱ - مراحل انقلابات جهانی :

انقلابات اسپانیا

انقلابات ایطالیا

انقلابات فرانسه

۲ - انقلاب مشروطیت ایران

۳ - قرارداد ۱۹۰۷ وتأثیرات زهرآگین آن ، منجمله توپ بستن مجلس شورای ملی وانهدام مشروطیت ایران .

٤ - ایستادگی مردانهٔ ستارخان قائد بزرك آزادی ایران وسایر مجاهدین در تبریز واعادهٔ مشروطیت .

٥ - قرارداد ۱۹۱۹ قرارداد معروف به: شوم ، منحوس ، خانه برانداز بر ایران بر بادده .

٦ - تأثیرات تحول عظیم جهانی در آزادی واستقلال ایران ورهائی سیاست خارجی ایران از سیاست بلامعارض انگلیس

۷ - نهضت جنگل - بیوگرافی وخدمات پرارج مهندس حیدر خان عمواوغلی مجاهد ودموکرات بزرك ؛ بمشروطیت ایران .

۸ - قیام خیابانی در تبریز .

۱ - مراحل انقلابات جهانی

اگر اندکی حس کنجکاوی را بیدار و بدقت انقلابات سراسر گیتی را مورد مطالعه قرار دهیم بخوبی آشکار خواهد شد که انقلابات اکثراً از جانب و یا جوانانی صرفاً حمایت و یا کومك و رهبری گردیده و یالااقل از ابراز همدردی بدان دریغ نمیشده است .

در اینجا بهترین شاهد مثال ما انقلاب اسپانیا است که بدین ترتیب شروع شد :

آخر سال ۱۸۱۹ در قادس قوائی جمع آوری و برای اعزام بامریکای جنوبی نامزد شد ، در اول ژانویهٔ ۱۸۲۰ ریگو «Rigo» رئیس این فوج اتباع خود را وادار کرد که خودشان را طرفدار قانون اساسی ۱۸۱۲ معرفی کنند .

بروز جنبشهای بعدی در کرنی ، بارسلن ، ساراگس ، منتهی بنتیجه شد و فردیناند مستبد پادشاه اسپانیا مجلس ملی کورتس «Cortes» را در ابتدای مارس دعوت و بحفظ قانون اساسی ۱۸۱۲ که مجدداً برقرار شده سوگند یاد کرد . «۹ مارس ۱۸۲۰» .

سه ماه بعد از این انقلاب ، انقلاب دوسیسیل بدست آزادیخواهان و یکعده از سپاهیانی که شیفتهٔ آزادی بودند آغاز گردید .

پیشرفت آزادیخواهان اسپانیا سبب شد که اهالی ناپل نیز دست بکار شوند ، بلافاصله پس از شکست آزادیخواهان ناپل ، آزادیخواهان «پی مون» ایالت شمالی ایتالیا نیز انقلابی برپا ساختند .

جنبش «پی مون» که مانند اسپانیا و ناپل جنبش ملی بود در شهر «الکساندری» با فریادهای مرده باد آلمان یعنی مترنیخ و طرفدارانش شروع شد . (۱)

مدیران این انقلاب منظورشان این بود که با این جنبش و ابراز فداکاری و ایثار جان شیرین باهالی ناپل ابراز همدردی نمایند . متأسفانه این انقلابات باتمام فداکاری کوشش وخونریزی مفید نیفتاد تا آنکه انقلابات سال ۱۸۴۸ یعنی بیست وهشت سال بعداز انقلاب

---

۱ - تاریخ قرن ۱۹ دوجلد ، تألیف آلبرماله فرانسوی

اول درمقابل مقاومت فردیناندوم علیه آمال ملت بالاخره کارخودرا کرد هیجان ناپل درظرف چندروز بسایر ممالك ایطالیا سرایت و بالنتیجه در نیمهٔ مارس همانسال انقلابیون شاهد فتح وظفررا درآغوش گرفته و پرچم دموکراسی« حکومت مردم برمردم » را در سرتاسر ایطالیای مستقل باهتزاز درآوردند .

این انقلابات جنبهٔ همدردی و کومك بیکدیگر را داشت و اکثراً بر محور نابود ساختن حکومتهای استبدادی و بر قراری مشروطه دور میزد .

مردمان‌ساده دل وپاك نهاد ، آن عصرشعر استادزندگی یعنی‌سعدی ایران را بکاربسته و بمفاد« بنی‌آدم اعضای یکدیگرند» ، از بذل هرگونه کمك حتی‌ایثار جان دربرابر پیشرفت آزادیخواهی و سرنگون ساختن کاخهای استبداد دریغ نمیورزیدند .

انقلابات فرانسه

انقلاب کبیر یا انقلاب اول فرانسه که درسال ۱۷۹۲ میلادی رخداد نتیجه اش این شد که پس از محاکمهٔ لوئی شانزدهم‌و اعدام او حکومت ترور بوجودآمد که آن حکومت را ناپلئون اول از بین برد .

انقلاب دیگری؛ که‌مادرچاپ‌اول اختصاراً ذکری ازآن بمیان‌آوردیم انقلاب داخلی فرانسه درسال ۱۸۳۰ بوجودآمد.

این انقلاب مولود مظالم وفساد طبقهٔ اعیان واشراف بویژه دربار کهنسال بوربن های عیاش و ستمگر وبالاتر ازهمه عناد ، لجاج و خصومت شارل دهم بود .

این انقلاب درتاریخ‌قرن ۱۹ آلبرماله‌چنین توجیه شده است : « در آغازانقلاب ، فرمانهای شارل دهم، صبح دوشنبه درروزنامهٔوابستهٔبدولت موسوم به «مونیتور» بضرزملت انتشاریافت ، روزنامه نویسهاکه‌قبل از سایربن گرفتاراختناق وازاین فرامین آسیب میدیدند ، در ادارهٔ روزنامه «ناسیونال» گرد یکدیگرجمع شده وبنام قانون بدولت اعتراض و بیانیهٔ شدیداللحنی را که «تی‌یر» انشاء کرده بود امضاء نمودند.

تی‌یر؛ درموقع ختم خواندن بیانیه اظهارداشت :

شما میدانید که‌امضاء جمعی لازم نیست بایدبعوض امضاء سردرپای

این اوراق نهاد ، اینك سرمن.

بیانیه ای که بقلم تی یر انشاء شده بود ، میگفت حکومت قانونی از میان رفت وحکومت زوروقلدری شروع گردید ، میگفت دولت مساوات را نسخ کرده بنابراین مادیگر نمیتوانیم ازیك چنین حکومتی اطاعت کنیم.

باین ترتیب شورشیان انقلاب با کمال مهارت و ازخودگذشتگی با قوای شارل دهم پیکار نمودند ».

خطای بزرك شارل دهم ازاینجاشروع میشود ؛ وقتی فرمان چهارگانه را که درزیر ملاحظه خواهید نمود ،درقصر (سن کلود) امضا کرد بادست خود تیشه را بریشهٔ بوربن ها زد ، باین معنی مقدمات بلوای عام از شب سه شنبه ۲۷ تاشب چهارشنبه ۲۸ ژوئیه ۱۸۳۰ تهیه وتنظیم گردید .

این نقشه را مردمی که: درزیر بارجور، ظلم وفساد طبقات عالی له می شدند وهمچنین فشارفوق الطاقه ای که باعث بیداری آنان شده بود ، باتفاق جمعی ازجمهوریخواهان پرحرارت باکمکهای پر بهای شاگردان با ایمان وغیرتمند مدرسه دارالفنون فراهم آوردند .

فرامین چهارگانهٔ نقض قانون اساسی عبارت بودند از: صدورفرامین نسخ آزادی مطبوعات ، انحلال مجلس، تغییرقانون انتخابات وتاریخ انتخابات جدید .

این نقض قانون اساسی ازطرف شارل دهم انقلابی را بر پا ساخت که درظرف چهارروز یعنی ازروزدوشنبه ۲۶ تا روز پنجشنبه ۲۹ ژوئیهٔ ۱۸۳۰ اساس سلطنت وزورگوئی بوربن هارا سرنگون ساخت.

نتیجه این شد که باتمام خونریزی وپیکاری که انقلابیون کردند، با کمك «آدولف تی یر» شارل دهم بوربن عوض شد وبجای اولوئی فلیپ بوربن اورلئان را گماردند !.

انقلاب سوم فرانسه درسال ۱۸۴۸ یعنی ۱۸ سال بعدازانقلاب ۱۸۳۰ بوقوع پیوست که نتیجهٔ این انقلاب هم بدست ناپلئون سوم عیث وبیهوده شد واز بین رفت.

انقلاب سوم فرانسه در سال ۱۸۷۰ یعنی ۲۲سال بعد ازانقلاب دوم رخداد .

این انقلاب ، پس ازفتح آلمان وتسخیر پاریس و بزندان افتادن ناپلئون بدست آلمانها؛ حکومت کمون اول را بوجود آورد .

حکومت کمون اول پس ازتسخیر پاریس بمحاصره افتاد وتوسط قوای دولتی که همان آدولف تی یر« که میگفت: درعوض امضاء باید سردر پای

این اوراق نهاد اینك سرمن» دررأس آن قرارداشت با کشتار فجیع و جاری شدن سیل خون از بین رفت !

در تاریخ دیپلماسی بین‌المللی انشاء پوچومکین(۱) در باره آدولف تی‌یر چنین نوشته است . تی یر در انقلاب بورژوازی فداکاریهای بی مانندی بخرج داد . نامبرده یکی از تاریخ نویسان فرانسه وشغلش «آوکا» وکیل دادگستری بود، تألیفاتی ازقبیل تاریخ انقلاب فرانسه، تاریخ کونسولگری (۲) امپراطوری ناپلئون نوشته وبچاپ رسیده است .

روزنامهٔ (ناسیونال) که در بالا اشاره ای بدان شد در همان سال ۱۸۳۰ توسط تی‌یر ایجاد گردید . این شخص برای عدم اضمحلال حکومت پادشاهی کمکهای مؤثر و بیجائی نمود .

منظور نگارنده نوشتن بیوگرافی تی‌یر نیست ولی در ردیف وقایع انقلاب نام او بیشتر بچشم میخورد وناگزیر دنبالهٔ بحث بنام او کشش پیدا میکند .

تی‌یر درسال ۱۸۳۲ بمقام رئیس‌الوزائی فرانسه رسید. درسال ۱۸۶۹ یعنی ۳۷ سال بعد وکیل مجلس شورای ملی فرانسه بود ، با اعلام جنك ناپلئون سوم بآلمانها کاملا مخالفت میکرد .

پس ازاینکه درسال ۱۸۷۱ فرانسه ازآلمان شکست خورد حکومت ناپلئون سوم از بین رفت وتی‌یر اولین شخصی است که بریاست جمهوری

1- PotemKin

۲- تعریف کونسول: دررم قدیم هرسال دو نفر کونسول یکی کونسول اول دیگری کونسول دوم ازطرف مجلس شورای ملی برای ادارهٔ مملکت واجرائیات تصمیمات قانونی انتخاب میشدند. ازاین دو نفر درسال بعد حق انتخاب سلب میگردید ودو نفر دیگر برگزیده میشدند .

ناپلئون نیز پس ازفتح ایطالیا واسپانیا شخصیت ممتاز وقابل احترامی شده بود ، مجلس شورای ملی فرانسه بپاس احترام، بناپارت را به کونسول اولی و دو نفر دیگر را بنام‌های «سی‌یِ Sieyés» و«روژردو کوس Roger docos» بکونسول دوم وسوم انتخاب کرد

ناپلئون نخواست ویا نتوانست خودرا باینمقام راضی کند ،رفته‌رفته زیرآب این دو نفررا زد وخودرا برای کونسول دائمی فرانسه تحمیل کرد زان سپس طولی نکشید کوبدتا کرد وامپراطوری فرانسه را شخصاً تشکیل داد .

فرانسه رسید .

مختصری درباره کمون دوپاری

در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پس ازشکستن محاصرهٔ پاریس، مردم بیدار دل پاریس انقلاب کردند و درآخرهمه همانسال حکومت کمون را تشکیل دادند ، رویهمرفته این کمون ۴۲ روزحکومت کرد . قتل عام کمون ها و جریان سیل خون وسیلهٔ قوائی انجام شد که تی یردررأس آن قرارداشت .

این جنبشهای انقلابی همچنان ادامه داشت . فرانسه کانون انقلاب عالم شده بود ، بنابنوشتهٔ شوالیه ژانتز که یکی از خویشاوندان و محرم اسرارمترنیخ صدراعظم اتریش بود وبعقیدهٔ آلبرماله مؤلف تاریخ قرن ۲۹ ، بانظرضائبی هم نوشته بود ، انقلاب فرانسه اروپا را بدنبال خود کشانید . نوشتهٔ ژانتزچنین است «نهضت ارتجاعی ۱۸۱۳ که موقتاًجنبش انقلابی را درفرانسه معوق گذارد موجب پیدایش همان جنبش در سایر ممالك گردید»

ازآن به بعد چون سایرانقلابات اروپا بانقلابات فرانسه تأسی جسته وازکانون انقلاب الهام میگرفتند ، فرانسه دردنیا ، وسوم به : مادر انقلاب گردید والحق ملت فرانسه ازهرحیث وظیفهٔ تاریخی خودرا بخوبی انجام داد .

☆☆☆

یکی ازدوستان با ایمان ، آزادیخواه پروپاقرص وفاضل من آقای ج پیشداد انتقادی برچاپ اول کتاب ؛ بویژه نام دوم کتاب من نوشته بودند ، این انتقاد ازصفات ومشخصات «انقلاب» اعم آغاز گردیده ودقیقانه تجزیه وتحلیل شده است ، همانطوری که نویسندهٔ دوست نوشته است ، من از انتقاد نمیهراسم اساساً کتابی راکه قابل انتقاد نباشد زیاد درخور مطالعه نمیدانم ، انصاف نیزاجازه میدهد که انتقاد اصولی وبسیارمدققانه ایشانرا نوعی ازدروس با ارج تلقی کنم وچون ازروی کمال بیغرضی رهبرشده اند اولا ازنام دوم کتاب دراین چاپ صرفنظروبهمان نام « قیام کلنل» اکتفا گردید . ثانیاً برای اینکه مرحلهٔ ازمراحل بزرك انقلاب جهانی « انقلاب فرانسه» وحق فداکاری ملت آزادهٔ فرانسه نیك اداء شده باشد قسمت اعظم مرقومه ایشانرا با مقدمه ای که برای نحوهٔ تولید انقلاب چیده اند درج مینمایم .

ابتدای این بحث بسیارجالب با انتقاد کتاب ارتباط مستقیم دارد و بعدأوارداطوار بردگی ، فئودالیته ، بورژوازی ونتیجتاً منتهی به پیروزی

تاریخی و نهائی انقلاب فرانسه میشود :

☆☆☆

« در مورد عنوانی که برای این کتاب برگزیده‌اند مسائل بسیاری هست که باید حلاجی شود تا بتوان در باره ارزش اجتماعی وسیاسی کتاب نامبرده قضاوت صحیح‌تری نمود .

نخستین سؤالی که در اینجا بنظر می‌رسد اینست : اساساً انقلاب چه معنی ومفهومی دارد ؟

این مسئله باید حتماً در آغاز گفتار حلاجی شود واین مفهوم روشن گردد زیرا اگر ما بمعنی ومفهوم علمی و صحیح این کلمه آشنا نباشیم یا بدان توجه نکنیم یا استنباط ما نزدیك بهم نباشد ایجاد تفاهم بین من و نویسندهٔ محترم کتاب کمی مشکل خواهد بود: زیرا وقتی مقدمات یك مسئله غلط بود نتیجهٔ این مقدمه سازی غلط نیز غلط از کار درخواهد آمد .

☆☆☆

انقلاب برای اجتماعات بشری یك مسئله نغز و بی سابقه‌ای نیست . در حیات بشر اولیه دورانی بود که موجود انسانی اساساً بانقلاب احتیاجی نداشت وسیلهٔ تولید او عبارت بود از سنك وفلاخن .این وسیلهٔ بسیار ساده وابتدائی تولید، بهره گیری از زحمت ورنج دیگران را برای فردی ولوهر قدر قوی پنجه و شیراوژن هم بود غیر ممکن واساساً غیر لازم میساخت : هیچکس بزمین بیش از آنچه که شبانگاه در آن بیارامد محتاج نبود . کسی مفهوم تملك زمین را نمیدانست : بین همه افراد مساوات کامل برقرار بود بدون اینکه لازم باشد کسی برای حصول آن مبارزه و فداکاری کند ولی انسان نمیتوانست در این مرحله بدویت کامل بماند . وسائل تولید او بتدریج رو بترقی وتکامل نهاد و با تکامل این وسائل تولیدی استحصال بمقیاس وسیعتری امکان‌پذیر گردید . باین معنی که یك فرد زحمتکش در نتیجهٔ زحمات روزانه خود میتوانست مقدار محصولی که احتیاجات بیش از یکنفر را تکافو کند تولید نماید . این بزرگترین تحولی بود که در تاریخ حیات بشری حادث گردید وسطح وشکل اجتماع را بکلی تغییر داد . ترقی و تکامل وسائل تولیدی و این پیشرفت وتحول عظیم ارزان تمام نشد بلکه این امکان را برای عدهٔ معدودی بوجود آورد که درصدد سلب حق و سلب آزادی دیگران برآیند :آنهارا بسود خود بمزدوری بگیرند ؛ زمین هائی را که آنها زراعت می کنند غصب نمایند ، آنهارا بنده و بردهٔ خود بشناسند، بسود خود بکار وادارند ویك سیستم سیاسی خاصی را که بقای این وضع

راامکان پذیر سازد بعنوان سنتی جاویدان بر قرار سازند . این دوره را تاریخ بعنوان دورهٔ غلامی یاد کرده است .

ولی همانطور که از طرف عده‌ای معدود دست‌اندازی بحقوق اکثریت مردم واجتماع آغاز شد متقابلا مقدمات طغیان و انقلاب برای برهم زدن سیستم غلامی وایجاد دوران نوینی در زندگی بشر نیز بتدریج آماده میشد تابالاخره دریك مرحلهٔ خاصی از تاریخ پس از کشمکشها، جنگها، خونریزی های وحشیانه بنیان سیستم غلامی درهم شکست. انقلاباتی که درجریان تاریخ قدیم برعلیه این سیستم صورت گرفت سرانجام بکلی فاتح شد وفئودالیزم را باسیستم اقتصادی خاص خودجانشین دوران غلامی نمود . فئودالیزم هرگز به محنتها ورنج قاطع بشری که تمام حقوق زندگی آنها ازدست آنها گرفته شده بود خاتمه نداد . معهذا قدم مترقیانه‌ای در تاریخ بود . قدم بزرگی بود که نوع بشر در راه ترقی وآزادی برداشت ولی بالاخره این سیستم نیز دوران خود را بپایان رسانید فرسوده و منحط شد : آنچه دیروز قدم بزرگی در راه ترقی بود امروز دیگر معبر تاریخ را سد میکرد . تکامل صنعتی و قدرت فنی دیگر نمیتوانست در حدود و ثغور چهار دیواری قلاع فئودالها محبوس بماند : انسداد معبر تاریخ امکان نداشت . با وجود این فئودالیزم بالجاجت مأیوسانه‌ای برای دوام خویش دست‌وپا میکرد . انقلابات متعددی بوجود آمد : مبارزات سخت و وحشت انگیزی بین نیروی جوان و کهن در گرفت وسرانجام آنچه جوان و نیرومند وشاداب بود بر آنچه فرتوت وناتوان شده بود غالب گردید و بدوران سلطهٔ اقتدار فئودالیزم و اصول خان خانی خاتمه داد وقلاع استواو وپررونق و شکوه فئودالها نیز که وابستهٔ باقتصاد فئودالیزم بودند درهم شکست .

ضربت نهائی وقطعی را انقلاب کبیر فرانسه برپیکر فئودالیزم زدو سیستم نوین سرمایه داری و اقتصاد صنعتی را جایگزین اقتصاد فئودالیزم نمود در اثر این انقلاب جای فرماندهان وصاحبان قدرت واختیار تغییر یافت و بهره کشی از رنج مردم از فئودالهای ده نشین بصنعتگران شهری انتقال یافت .

این فتح آسان بدست نیامد . وقتی نغمهٔ طغیان یك طبقهٔ نوینی در اجتماع که اقتدار صنعتی را دردست خود متمرکز میساخت دراروپا طنین انداز گردید اروپای فئودال بر علیه انقلاب فرانسه برخاست : روسیهٔ تزاری که بزرگترین تکیه گاه فئودالیزم بود بر رأس نیروهای ضدانقلابی فرانسه قرار گرفت و بادول پروس ، اطریش ، وسوئد برای سرکوبی انقلابیون فرانسه

اتحادیه‌ای بوجود آورد . شعار این اتحادیه این بود .

«دفاع از حق پادشاه فرانسه دفاع از حق تمام پادشاهان است .»

کاترین ملکهٔ روسیه ودشمن بی‌امان انقلاب فرانسه بزرگترین فئودال عصر خود شمرده میشد بامر او کلیهٔ روابط بین روسیه و فرانسه جمهوری قطع گردید . کلیهٔ اتباع جمهوریخواه فرانسه بعنوان «تخمه‌های خطر» از آن کشور اخراج گردیدند .

فئودالها و اشراف فرانسه، که تا آن زمان و در طی یك دوران چندین صد ساله تمام مزایای زندگی وحقوق انسانی را بخود اختصاص داده و ملت را بنده وخدمتگزار خویش میشناختند . ادامهٔ اوضاع وحفظ سیادت خودرا غیرممکن دیدند.

اینها ناظر غروب آفتاب عظمت واقتدار خود بودند و باین جهت عدهٔ کثیری از آنها بدربار کاترین ملکهٔ روسیه پناهنده شده ودرآنجا زمین، پول ، قصر مقام وعنوان وجاه وجلال از ملکهٔ سخاوتمند روس دریافت داشتند ، ازهمانجا بود که صدای آنها برعلیه فرانسه یاغی، فرانسه جمهوری‌خواه ؛ فرانسه‌ای که به «حقوق آسمانی» آنها تجاوز کرده بود بلند شد. این‌ها درمقام متهم ساختن ملت پیروزمند وطبقات جوان ودر حال رشد و و نمو فرانسه از هیچ دروغی ، از هیچ دشنامی فروگذار نکردند اینها از تمام وسائلی که در دسترس آنها گذاشته شده بود برای بدنام ساختن حکومت نوین فرانسه منتهای استفاده را نمودند .

کاترین ملکهٔ روسیه تمام نیروی خودرا چه درداخل روسیه وچه درخارج برای مقابله با کلیهٔ آثار وروا کنش‌های احتمالی انقلاب فرانسه تجهیز کرد. درعین اینکه دشمنان داخلی فرانسه را آزاد گذاشته بود تادرمتهم ساختن ملت خود بکوشند خود نیز محکمهٔ تفتیش عقاید برای جلب ومحاکمهٔ طرفداران فرانسه بوجود آورده وهر نوع فکر مترقی را که از آن بوی مخالفت بافئودالیزم بمشام میرسید بعناوین فحش آمیزی ازقبیل «مالیخولیای فرانسوی» «بیماری واگیر فرانسوی» و «طاعون فرانسوی» ملقب ساخته ومحکوم میکرد . برطبق تبلیغات دربار کاترین وتمام اروپای فئودال درفرانسهٔ انقلابی دیگر اثری ازحقوق بشری باقی نمانده وتمام اصول مقدس انسانی نقض شده ودستخوش هرج ومرج گردیده بود!

تزاریسم روسیه باینها هم اکتفا نکرد . برای درهم شکستن انعکاس انقلاب فرانسه درلهستان صدهزار سرباز بکمك فئودالهای جبار وستم گستران کشور اعزام داشت «تانظم واضباط» را برقرار سازند ستمگران لهستانی

از کمك روسیه کمکی که ملت آنها را ذلیل میکرد مانند فرستادگان آسمانی استقبال کردند و بامدد سرنیزه آن ها نهضت آزادیخواهانهٔ ملت لهستان را بیرحمانه درهم شکستند. گو اینکه با این ترتیب کشور آنها مبدل به مستعمرهٔ روسیه میشد ولی چون آنها از انقراض نجات می یافتند هیچ عمل ضدانسانی وضدملی در این امر نمیدیدند.

در آن زمان نه تنها مالکین بزرك وصاحبان اراضی وسیع لهستانی بلکه بطور کلی اروپای فئودال برای بقای خویش چشم امید به تزاریسم روسیه داشت و سراسر اروپای فئودال برای درهم شکستن کانون انقلاب دست بدست هم داد. باهمهٔ اینها وعلی رغم همهٔ اینها انقلاب فرانسه فاتح گردید و اروپا را بدنبال خود کشانید. هدف اساسی و نتیجه نهائی تمام این انقلابات عبارت بود از دگرگونه کردن وضع وشرایط اساسی اقتصاد قدیم برقراری روابط اقتصادی نوین ومتناسب باوسائل تولیدی و تکامل یافتهٔ نوین، تبدیل اجتماع فرسوده ووامانده بیك اجتماع تازه و مترقی تغییر اصولی در وضع اساسی وفرهنگی وفکری مردم.

با این ترتیب مؤلف محترم کتاب «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان» توجه میفرمایند که انقلاب برای خود صفات و مشخصاتی دارد. برای بیشتر روشن شدن مسئله این مشخصات را بدین گونه میتوان خلاصه کرد. هیچ انقلابی درسراسر جهان وسراسر تاریخ مولود فکر یوخواست فرد معینی نبوده و نمیتواند باشد بلکه بستگی بتکامل تولیدی داشته وزمینهٔ آن ازمدتها قبل درعمیق ترین زوایای حیات جامعه آماده گردیده است وافراد برجسته فقط توانسته است این جریان را رهبری کنند وعظمت آنها وابستگی بمیزان اتقان وصحت این رهبری میباشد

انقلاب همیشه هستهٔ مرکزی وجوانترین طبقهٔ درحال رشد و نموجامعه را دررأس تمام قوای انقلابی بدنبال خوددارد واز پشتیبانی جدی آنها برخوردار است:

همیشه هرانقلابی مستلزم تغییر روابط وشرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه بوده و کوشیده است بین روابط ومناسبات تولیدی وخاصیت اساسی وسائل تولید هم آهنگی برقرار سازد ودوران مترقی تری را درحیات اجتماع شروع کند.

اینها است مشخصات اساسی هرانقلاب.

مؤلف محترم کتاب درصفحه ۲۳ سطر ۷ ببعد درمقام مقایسه انقلاب مشروطیت ایران با انقلاب فرانسه چنین مینویسد: «همانطوری که تانتیجهٔ

زد وخورد انقلابیون فرانسه نامعلوم بود هشت نه نفراز بیباکترین و کلا بیك اعتراض نابهنگام آنهم بدون امضا برضد فرمانها اکتفا کردند ولی وقتی لوور تصرف شد دیگرهمین و کلاء ازشرکت درانقلاب بیمی نداشتند خودرا بانقلابیون رسانده گفتند ما هم هستیم : با این عرض اندام ادارهٔ انقلاب فاتحانه ای را بدست گرفته وفتح ملت رابتردستی برای خودربودند ودرپایان چنین نتیجه میگیرند : «همین چندنفرفرانسوی « رنك ناپذیر» اگرمن غیرحق فتحی‌را ربودند بازبرای فرانسه بود : ولی‌انقلاب فاتحانه مجاهدین ایران متأسفانه بنفع ایران ربوده نشد»

وقتی ازانقلاب باصفات مشخص ومعلوم آن ازنظراصولی بحث‌میکنیم دیگرصحبت سراین نیست که مثلا چند نفراین‌الوقت‌نیزخودی داخل‌جریان کنند وافتخاراتی موقتی برای خودقائل شوند : ثمرات اساسی‌انقلاب به دست‌آمده است افتخارانقلاب فرانسه اختصاصاً بملت فرانسه تعلق دارد . ثمرآن جانشین شدن اقتصاد صنعتی بجای اقتصاد فئودالیزم است . انقلاب فرانسه علی‌رغم دشمنی سبعانهٔ تمام جباران اروپا وتزاریسم روسیه که آن را «طاعون فرانسوی» مینامیدند فاتح شد وزمینهٔ فتح سیستم نوین رادر تمام اروپا فراهم ساخت . باینجهت انقلاب فرانسه تنهامتعلق بفرانسه‌نبود نیروهای ارتجاعی‌آن قدرتهای اروپائی وتزاریسم روسیه را بمنزلهٔ ناجی خود مینگریستند و قدرت مترقی و انقلابی آن بروح صنعتی عصر اتکاء داشت .

۲ = انقلاب مشروطیت ایران

انقلاب مشروطیت ایران که درآغاز کار پاك و منزه بود ، درمقابل مظالم ورفتار خشن وسبعانهٔ دربار قاجاریه که دولت تزارحامی و طرفدار آن بود ، وسیلهٔ بریتای کبیر بطور آشکار ونهان از طرف جنوب ایران ظاهراً حمایت میشد ،

بطوریکه بعضی ازمورخان نوشته اند ، امثال پرفسور ادوارد برون مستشرق ، حامی وطرفدارش بودند ؛ لیکن تدقیقات وتحقیقات بعدی بعضی از مدققین ومتتبعین پرده را بالازد وحقایق را عریان ساخت .

پایهٔ تحقیقات آنها بجائی رسیده است که بجرأت میتوان نوشت انقلاب مشروطیت ما دردوصف طبیعی ومصنوعی قرار گرفته بودند باین معنی که صف اول انقلاب را درشمال ایران با کمال ازخودگذشتگی و بدون در نظر گرفتن منافع همسایه شمالی (تزار) اداره مینمودند وصف دوم درجنوب باحال نوسان کر کری میکرد و بدستور انگلیسها پس و پیش میشد !

سران انقلاب شمال ایران «تبریز رشت» را باتمام قدرتی که بکار بردند نتوانستند تطمیع کنند ، حتی ستارخان درمقابل وعدهٔ صریح ومذاکرهٔ حضوری قونسول روس درسنگر مبنی براینکه ماهی سیصدتومان بگیرد و بریاست قره سوران برقرار و برای خود آقائی کند ، زیربار نرفت و پیشنهاد اورا باتودهنی رد کرد (۱)

---

۱ ـ دربلوای تبریز ، که داستان آن را در فصل علیحده ای بنام « مقاومت تبریز » در مقابل محمدعلی میرزا نوشته ام وملاحظه خواهید فرمود . روز ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶ مطابق با تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی « پاخیتافت » کونسول روس مقیم تبریز بمحلهٔ امیر خیز بدیدارستارخان شتافت . نحوهٔ مذاکرهٔ این دوتن درتاریخ کسروی جلد سوم صفحه ۱۵۵ چنین مندرج است . « کونسول میگوید : آمدم از شما پیمان بگیرم که بجنك پیش دستی نکنید تا پیش آمد باگفتگو پایان پذیرد . ستارخان پاسخی ساده داده و گفت . « ماهیچگاه بجنك پیشدستی نمیکنیم وهمیشه از آنسوی بما میتازند و ما جلوشان میگیریم » . سپس حاج شیخ علی

بقیه پاورقی درصفحه ۴۹

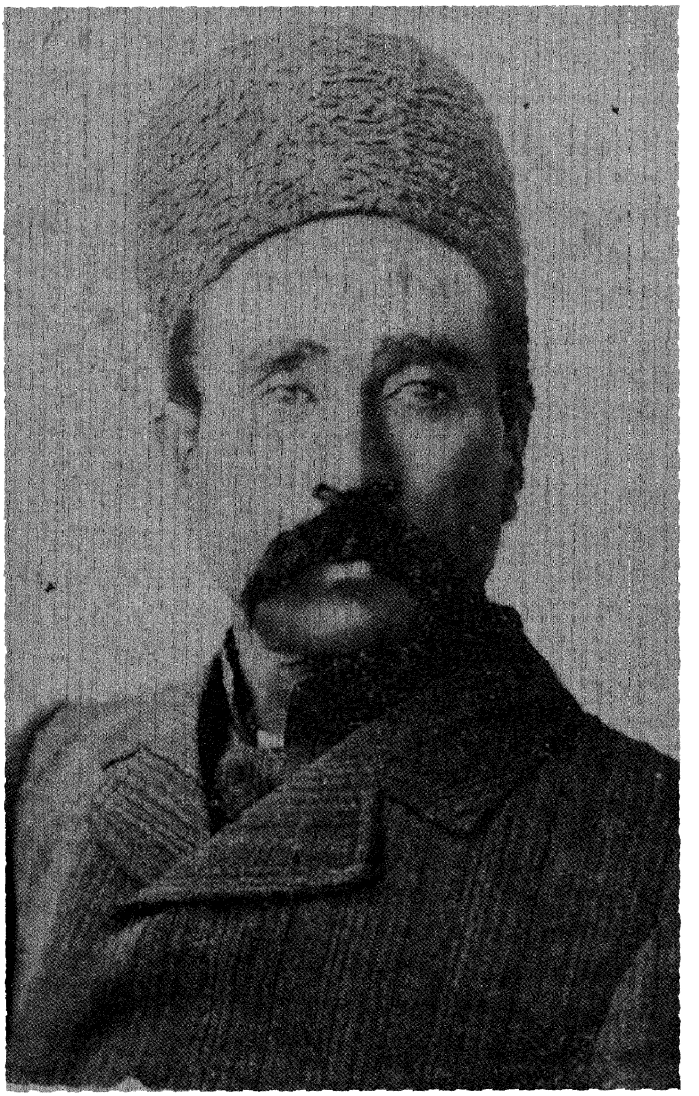

ستارخان سردار ملی وقائد بزرگ آزادی ایران

لکهٔ سیاهی که در نتیجهٔ زبونی وکار ندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود . این مرد با جان بازیهای خودآن را پاك کرد ومشروطه را بایران باز گردانید

سایر سران انقلاب از طرف شمال همه مانند ستار خان صرفاً حامی و طرفدار واقعی انقلاب و بکرسی نشاندن امیال مقدس مشروطه ـ خواهان بودند .

توجه خوانندگان را اجمالا بطرف جنوب معطوف میسازم و باذکر یکی از اسناد زندهٔ تاریخ که عیناً در زیر درج میشود دعوی ما مبنی براین که صف شمال باصف جنوب ازحیث ثبات قدم وایمان بمشروطه کاملا متمایز بودند ؛ثابت میشود .

این سند عبارت از نامهٔ جرج بار کلی به سرادوارد گری وزیرامور خارجه انگلستان مورخه ۱۶ آوریل است :

صمصام السلطنه همه روزه منتظر ورود سردار اسعد است که از قرار راپورت دوهزارسوار بختیاری همراه دارد واز قرار مذکورتصمیم عزم شده که دردوم آوریل بطرف تهران حرکت بنماید ؛ وازقرارمذکور حالا رؤسا باهم متحدشده اند وظاهراً هیچ احتمالی نمیرود که قشون شاه درکاشان درمقابل آن ها مقاومت نماید ، عدهٔ قشون مزبور تقریباً هزارو پانصد نفراست منجمله سیصد نفربختیاری که محتمل است دراولین فرصتی که بدست بیاورند بهم قبیله های خودملحق شوند .

مستر گرهم جنرال قونسول تاحال درمتقاعد نمودن صمصام السلطنه

بقیهٔ پاورقی صفحه ۴۷

اصغر ودیگران نیز سخنانی راندند . کونسول بستار خان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود واو بدر خانهٔ خود زده در زینهار دولت روس باشد ونوید میداد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد . ستارخان چنین گفت : من میخواهم هفت دولت بزیر بیرق ایران بیاید . من زیر بیرق بیگانه نروم . کونسول که این پاسخ را شنیده بود خیره ماند ...

مربوط بگراو رستارخان

این مرد بزرك که اینهمه فداکاری کرد، نه تنها مجسمهٔ ازادرتهران وجودندارد ونه تنها خیابانی درتهران بنام او نامیده نمیشود بلکه آرامگاه ابدی او نیزرفته رفته از بین می رود ! متأسفانه خدمات وفداکاری اعاده دهندهٔ مشروطیت رادر نظرندارند !. آیا اینگونه رفتارو حقشناسی بابزرگترین مفاخر آزادی ایران پسندیده است.؟. افسوس!

برای حفظ تلگراف کمپانی هند واروپ که سر کردهٔ مزبور شکایت داشت که برعلیه او بکار برده میشود ، موفق شده معلوم میشود وعدهٔ که مستر گرهم بموجب تعلیمات من باو داده است که بعد از آوریل عایدات مخابرات داخلی باو پرداخته خواهد شد او را نرم کرده است . برای ایفاء باین تعهد در اوائل آوریل یك مبلغ قلیلی (۱۲۳۱) قران از بابت عایدات مخابرات داخلی درعوض بصمصام السلطنه پرداخته شد»

یکی ازدوستان قدیمی من که در بنداست درمراحل انقلاب ایران و درپایان این نامه نوشته است که :«اینهاهستند آن کسانی که بعدهادراثر تبلیغات عمال انگلیس درشمار بزرگترین آزادیخواهان درآمدندونام امثال حیدر عمواوغلی وعلی مسیورا پوشاندند » (۱)

« ... وچون لازم بود روزی که آزادیخواهان ازقزوین بتهران میرسند سردار اسعد وقشون اوهم حاضر باشند و بنام(قهرمانان آزادی)زمام حکومت را بجای آزادیخواهان واقعی دردست خود که همان دست انگلیسها همان دست پردازندهٔ ۱۲۳۱ قران و امثال آن بود . بگیرند » واردشان ساختند .

آری همانطور که گفتیم انقلاب در بادی امر کاملا سیرت وصورت ایرانی داشت اولین شعلهٔ این آتش مقدس از آذربایجان و بلا فاصله از رشت و سپس از نقاط دیگر ایران زبانه کشید ولی متأسفانه این آتش مقدس درقسمت های جنوبی ایران برسر حفظ مقام وتثبت (ایلخانی) و همچنین حفظ منافع کمپانیها از آن اشتعال واقعی افتاد ودست آویز جرج بارکلی هامستر گرهم هاووو ... عمال سرادوارد گری شد .

مردان وجوانان شمال ایران که در طریق تحصیل مشروطیت قسم گذارده بودند ، اکثراً بایمان ، سرسخت متهور ودر پیشرفت مرام خود

۱ـ درمقاومت تبریز یکی از پشتیبانان ستارخان علی مسیو بود فداکاریهای علی مسیودر انقلاب تبریز و خدماتیکه درانجمن ملی وحزب اجتماعیون عامیون تبریز خودودو نفر از فرزندانش موسوم به: حاجی خان وحسن نموده اند هرگز فراموش نخواهد شد ، ملت ایران جانبازی پیشروان مشروطیت را باکردار آنانکه سرپوشی برروی خدمات قهرمانان واقعی آزادی گذارده اند فرق میگذارد من که یکی از فرزندان آذربایجان عزیز ایرانم در این هنگام که چهل ویکسال ازماههای ایستادگی تبریز میگذرد بروان او وفرزندانش درود میفرستم .

۱- یپرم خان ۲- صادق طاهرباز ۳- حیدرعمواوغلی ۴- دکتراسماعیل‌خان مرزبان(امین الملك)
۵- حاجی خان خیاط ۶- میرزا حسین خان کسمائی ۷- سردارمحیی وعده‌ای ازمجاهدین گیلان

عدهٔ ازمجاهدین گیلان
آنزمان‌متمم قانون اساسی باخون‌این‌مجاهدان‌با کدل نوشته شد ..

فوق‌العاده ساعی و فداکار بودند ، ازهیچ چیز هراس و باکی نداشتند برای جان خود ، زن ، فرزند ، خواهر ، برادر ، دراین راه پرخطر وسهمگین حقیقتاً بهائی قائل نبودند ودرعین‌حال باکمال‌عدل‌وانصاف، مروت‌ومردانگی درتجزیه‌وتحلیل‌اوضاع‌واردعمل‌میشدندواگرفردی‌راخارراه آزادی‌تشخیص وازطریق اندرزو بالاخره اتمام حجت‌درنیل بمقصودتوفیق حاصل‌نمیکردند آنگاه تصمیم شدیدی اتخاذوبارعایت تمام موازین‌منطقی‌وعقلائی‌ووجدانی نسبت بپیشرفت مشروطیت گام برمیداشتند .

مثلا اقدامات و فداکاریهای حزب اجتماعیون عامیون ایران را نویسندگان مزدور منقلب و حقایق امر را در ترور علی اصغر خان اتابك دگرگون ساخته اند ! اینجانب تاآنجائیکه تحقیق کرده‌ام مؤسسین حزب اجتماعیون تهران که بستگی بحزب اجتماعیون‌عامیون‌تبریزو باکو وتفلیس داشتندبشرح زیر درحدودچهل‌نفرمیشدند ، ودراینجابذکراساسی چندتن ازآن‌ها اکتفامیشود .

سیدجمال‌الدین‌واعظ اصفهانی-یحیی‌میرزا - ملك‌المتکلمین - میرزا قاسم‌خان‌سوراسرافیل - جهانگیرخان - حیدرخان‌عمواوقلی-ضیاء السلطان معروف بچراق برقی - صادق طاهباز - میرزا محمد صادق طباطبائی میرزا محمد علیخان تربیت - حاجی خان خیاط - میرزا آقا (فریار) مدیر عصر انقلاب - آقا شیخ ابراهیم تبریزی نماینده مجلس -سلیمان میرزا - میرزاسلیمان خان میکده - اسدالله خان کردستانی نماینده مجلس ارباب کیخسرو - شریف الدوله بنی آدم - شریف زاده تبریزی - سید محمد رضا مدیرروزنامه مساوات - سیدجمال‌الدین قمی مدعی‌العموم‌تهران میرزامحمد نجات - بامداد- سیدکمره ای وعلی‌اکبردهخدا درمقابل فشار افکار عمومی‌آزادیخواهان واقعی واستنباطات و معلومات خودشان از هر راهی داخل شدند نتوانستند بامیرزا علی اصغرخان کنار بیایند ، ناگزیر دریکی ازجلسات سری حزب تصمیم گرفته میشود که برای‌آخرین بار یك نفر بعمارت صدارت رفته و با او ، اتمام حجت کند ، میرزا صادق طاهباز داوطلبانه نزد اتابك اعزام میگردد عین‌گفتار میرزا صادق که از زبان مرحوم پدرش (طاهباز) درمشهد شنیدم این‌است .

میرزا صادق درعمارت‌صدارت حاضر و بامعرفی خودتقاضای‌شرفیابی میکند ، صدراعظم ازشنیدن نام نماینده حزب اجتماعیون عامیون عصبانی وتاظهر طاهبازرا پشت درمعطل میسازد ، چنددقیقه بظهر بپیشخدمت پرده را بالازده طاهباز بدرون اطاق وارد ومیبیند سفرهٔ ناهارچیده شده‌تعجب

میکنند ، ازدر دیگر اطاق اتابك وچند تن از محارم او وارد وبر سر سفره مینشیند ، طاهباز را پهلوی خودش مینشاند .

صادق طاهباز مجاهد سرسخت

نگاههای اطرافیان نسبت به طاهباز استهزاء آمیز بوده وگوئی برای تمسخر این نماینده ، قبلا مذاکره و تبانی بعمل آمده بوده است .

اتابك بشقابی جلوی طاهباز گذاشته خود برایش برنج میکشد ، صادق ازخوردن غذا امتناع ورزیده ودر گوشی چند کلمه ای با اتابك صحبت میکند ، گفته بود من مأمورم عرض کنم که شما هرچه وعده فرمودید عملی نشده ، بعداز آمدن شما مملکت یکپارچه آتش شده در عراق حاج آقا محسن ، در شیراز قوام الملك درقم متولی ، در ماکو اقبال السلطنه ماکوئی ، بپشت گرمی شما بمال و جان و ناموس مردم تجاوز نموده اند ، وحضرت اشرف درعوض جلوگیری آنهارا تقویت میکنید . قبل از بازگشت شما بایران هوا خواهان شما میگفتند حضرت اشرف بکلی تغییر ماهیت داده اند ولی افسوس عملیات شما میرساند که در ماهیت شما ابداً تغییری حاصل نشده ، اتابك برافروخته شده در عوض جواب مرغی را تشریح و یك ران و یکبالش را جلوی طاهباز میگذارد ، طاهباز میگوید من برای سورچراندن نیامدم ، پیغام من جواب دارد یاخیر ؟

ـ جواب شما بامتلاشی کردن این مرغ تلویحاً داده شد وبعلاوه شما حق مداخله دراین اموررا ندارید .

ـ من یکی ازافراد این مملکتم ومشروطیت وقوانین آن اجازه مداخله میدهد ، وانگهی من ازطرف جمعیتی آمده وعقاید آن هارا ابلاغ کردم بهتراست استعفا بدهید هم خودتان وهم مردم را راحت کنید .

ـ گفتم شما هنوز دهنتان بوی شیر میدهد . (از کثرت عصبانیت

سبیلهای خودرا میجویده)

ـ اجازه میفرمائید ؟ بلند میشود .

درحین خروج ، اتابك وجمعیت سرسفره همه باصدای بلندقاه‌قاه‌خنده کرده بودند ، طاهباز هم بلندگفته بود ، بشما خواهند فهماند که ما حق مداخله داریم ،تأمل کنید . (۱)

۱ـ صادق طاهباز فرزند حاج رحیم آقا طاهباز بمناسبت عدم گرفتا ی نامهای مستعار ازقبیل دکتررحیم زاده . رحیم‌اف ؛برای‌خودانتخاب کرده بود .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد ۱۲۸۶ مطابق با ۱۱ رجب ۱۳۲۵ جنبشی درانجمن آذربایجانیان درتهران رخ داد واین جنبش براثر وصول تلگرافی بود که ازمردم ارومی رسیده وحاکی از کشتارفجیع سپاهیان دولت عثمانی بود وانبوه جمعیت رو بمجلس آوردند ،در بخش دوم تاریخ کسروی صفحه ۲۱۲ چنین نوشته شده :

«.. وچون فرارسیدند ازمجلس تقی‌زاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلودویدند ولی مردم‌خاموش نمی شدند وسرانجام گفته شد پنج تن ازمیان خود بر گزینند که بمجلس روند وبفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع الدوله بهوا داری از اتابك میکوشید و پاسخهائی میداد ونداشتن پول وسربازرا بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبرالسلطنه) که درمجلس میبود گفتگوآغازشد که چون این تکه ازجداراست خود گفت وشنیدرامیآوریم :

رحیم اف : بنده ازطرف اینمردم سئوال میکنم آیا این وزیرداخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یانه ؟..

وزیرعلوم : بلی ما هرهشت وزیرقبول مسئولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هرهشت وزیررا عرض میکنم . در صورتیکه می فرمائید قبول مسئولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخلهٔ خودتان را نظم نمیدهید ؟!..

وزیرعلوم : اینقدر که ازقوهٔ ما بفعل درمیآید ولازمهٔ کوشش است که میکنیم .

بقیه پاورقی درصفحه ۵۵

جریان را بکمیتهٔ مربوطه گزارش میدهد ، تصمیم نهائی گرفته می شود ودر نتیجه بحکم قرعه صادق طاهباز مأمور ترور میشود ، اما چه شد که

بقیهٔ پاورقی از صفحه ٥٤

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش ازاین ازقوهٔ این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . درهرصورت بنده هم ازطرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیرعلوم : ماشب عیش خودمانرا آتشبی میدانیم که استعفاداده باشیم لیکن روز قبل درمجلس هم گفتیم وجدان ما ، مانع است که دروقت استراحت و آسایش برویم ودراین وقت که وقت کاروزحمت است خودراعقب بکشیم وعلاوه یقین میدانیم آنروزیکه ما پایمانرا عقب گزاریم مملکت ایران بباد فناخواهدرفت.

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمائید.

وزیرعلوم : شاید این حرفی که شمامیزنید مردم راضی نباشند

رحیم اف : بنده ازطرف مردم عرض میکنم در صورتیکه این وزراء مسئول ادارات خودشانرا منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکروامتنان قبول خواهم کرد . ازطرف مردم میگویم : از امروزتا ده روز دیگر هرگاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم واغتشاش سایرولایات رارفع کردندفبهاوالا باید استعفا بدهند وهیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب

وزیرعلوم : اگرسریازده روز یکنفر بزند سر یکی را بشکند از وزراء خواهید دید؟!..

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم اورا بینظمی میگویند عرض میکنم واورا ایراد خواهیم گرفت.»

چون دراینجا انبوه جمعیت در پشت سر صادق طاهباز بود جرئت نکردند باو بگویند : شما هنوز دهنتان بوی شیر میدهد با استناد بتاریخ کسروی که تاریخ پرارجی است بدنیست بعضی ازرجال فعلی را که باماسك آزادیخواهی جلوه گرند بشناسید . کسروی در دنباله گفتگوی صادق طاهباز رحیم اف مینویسد :

«تااینجااست رویهٔ گفتگو . به بینید تا چه اندازه پرده دری میرفته از این سخنان مخبرالسلطنه واز بهانه آوردنهایش پیدا است که باهمهٔ این فشارمردم ، اتابك وهمراهان اودراندیشهٔ کناره جوئی نمیبودند وچنین می خواستند که بمانند تامشروطه راازمیان بردارند .»

عباس آقا اتابك را تروروجان خودراهم درراه مشروطیت داد اینك تفصیل واقعه :

عباس آقا هنوزوارد بیستمین سال نشده جوانی بودزیبا . پرحرارت شجاع و باصطلاح تودل برو، جنب سرای حاج ملاعلی صرافی کوچکی داشت دارای یك خواهرویك برادربود ، وقتی قرعه بنام صادق طاهباز اصابت میکند ، توجه حضاررا باقدامات گرانبهای صادق جلب و میگوید : او در انقلاب وجودفوق العاده ذی اثروفقدانش ممکن است جبران ناپذیر وکار انقلاب را بتأخیراندازد ، وبعلاوه اودارای پدر، مادر، خواهر، برادر،زن وفرزند است ، اما من خودم هستم باخواهروبرادری که ازحیث معیشت تا حدی راحتند ، پیشنهاد کرده بود که این افتخار نصیب اوشودورای اکثریت هم پذیرفته بود .

چون عباس آقا تیر اندازی بلدنبود ، در پاچنار کوچهٔ فراش باشی منزلی اجاره کردند ودرآنجا حیدرخان عمواوغلی همه روزه مشق تیراندازی باومیاموخت ، پس ازحصول مهارت درتیراندازی بطورمنظم درپی اتابك بودند تاآنشبی که بمجلس رفت .

اتابك اکثریت مجلس راماننند موم دردست داشت و درفریب دادن آنهامهارت داشت! اگرحزب اجتماعیون عامیون درترور او تأخیرمیکردامکان داشت درراه آزادی چاله‌ها وبلکه چاههای عمیق وسهمگینی ایجادشود با وجود اتابك ومحمد علی میرزا امکان نداشت، متمم قانون اساسی بسهولت تدوین وازتصویب مجلسی که دردست اتابك بود بگذرد .

آذربایجانی ها ازطفولیت محمدعلی میرزا را میشناختند و برفتار ناپسندودرندگیهای اوکاملا آشناوبالمره اورا طرفدارمشروطیت نمیدانستند اتابك مترنیخ ایران چاکرغلام خانزادش که باروسهای تزاری سر وسری داشت ودر باطن مطیع و فرمانبر تزار بود باطناً مایل بود نیات محمد علیمیرزا را عملی و مقام خودرا محفوظ نگهدارد ، در اینصورت برای آزادیخواهان درنك جایز نبود ، لذا عباس آقا را باچند نفر بطرف مجلس اعزام کردند .

جمعیتی درجلوی مجلس وجود داشت ، ابتدا بعباس آقا گفتند اتابك ازآن درخارج میشود ، چند قدمی که رفت مجدداً باو گفتند ازاین درخارج میشود ، هنگامیکه عباس آقاخواست تیراول را خالی کندمیبینند دست شادروان سیدعبدالله بهبهانی دردست اوست، یکی ازمامورین کمیته بنحوی سیدرا ازاوجدا

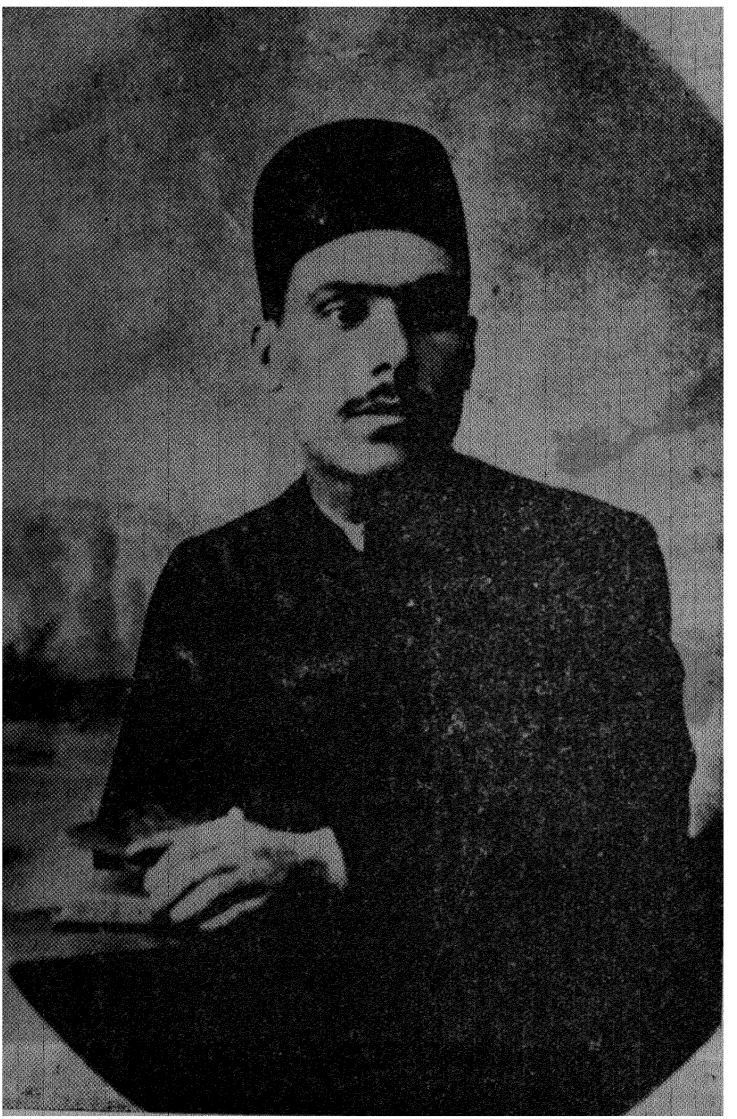

عباس آقا قاتل اتابك

عباس آقا «بروسی خان» که «اول خیابان علاء الدوله قدیم «فردوسی» عکاسی داشت گفت : شیشه این عکس را خوب نگهداری کنید قیمتی خواهد شد

میرزا علی اصغر خان اتابک مترنیخ ایران

میکندو عباس آقا سه تیر پشت سر هم بر روی قلب اتابك شلیك و قلوب آزادیخواهان را روشن میسازد ، پس از ختم کار اتابك ، بجای داخل شدن در صفوف مردم اشتباهاً بطرف دروازهٔ شمیران روانه میشود و در آن نزدیکی عده‌ای سرباز قراول چاتمه را میبینند ، خودرا میبازد و ناچار انتحار میکند .

لازم بتوضیح است: اتابك درروز ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ که برای آخرین بار جهة گول زدن نمایندگان بمجلس آمده بود تا وکلارا نرم نرمك باخود رام سازد و کارمشروطیت را یکباره بسازد ، دستخط شاه را که بنام (جناب اشرف اتابك اعظم) بتاریخ شهر رجب صادر گردید بود برای مجلسیان خواند و بنا بر نوشتهٔ کسروی با جمله های فریب آمیز مجلس آنروز را بپایان رسانید .

کسروی درفصل (کشته شدن اتابك) صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹ از بخش دوم تاریخ مشروطیت چنین نوشته است :

« اتابك در اندیشه کناره گیری نمیبود . او را از اروپا برای بر انداختن مشروطه خواسته بودند و گذشته از محمد علی میرزا ، بادولت روس دراین زمینه پیمانی میداشت وهیچگاه نمیبایست خودرا کناره گیرد .»

دراینصورت ما حق داریم افعال ناپسند اورا بمترنیخ اطرش شباهت داده واز کشته شدنش آزادیخواهان را خورسند نشان دهیم . ونیز درهمان صفحهٔ ۲۲۱ مینویسد :

«اتابك باشیرین زبانی و نیرنك سازی نمایندگان را فریفته بادل شاد وروی گشاده میگفت ومی شنید ومیخندید وهیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر میبرد وزمانش تاهنگامی است که اینجانشسته است چون چائی وقلیان بپایان رسید اتابك باآقای بهبهانی بپائین آمدند و دست بدست هم داده گفتگو کنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند . دراینجا گدائی ازآقای بهبهانی پول خواست واو که باین پرداخت دو سه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان گام برمیداشت وچشم بسوی درشکه خود میداشت که نزدیك بیاید ناگهان جوانی از جلو درآمده باششلول که در دستش میبود سه تیر پیاپی باو نواخت که هرسه کارگر افتاد . تیری نیز بپای سیدی از تماشاچیان خورد اورا زخمی ساخت .

اتابك بزمین افتاد وجوان زننده چون خواست بگریزد سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد جوان زخمی نیز باو زد ولی از سراسیمه گی یا چون میدان را بخود تنك میدید تیری هم بروی خود تهی کرد که بمغزش رسید ودر زمان افتادو جان داد .»

کسروی درصفحه ۲۲۲ که سطر اول آن حاکی از جان دادن عباس آقا

است عکس حیدر خان عمو اوغلی مجاهد بزرك ودمو کرات واقعی ایران را چاپ کرده وعباس آقا راهمچنان که من معرفی کرده‌ام با اختلاف بسیار کوتاه معرفی کرده ومینویسد:

«جوان کشنده همچنان بروی زمین ماندو کسی اورا نمیشناخت تا پولیس رختهایش را کند وبجستجو پرداخت ، واز جیبش کارتی در آمد که درآن چنین مینوشت : عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمرهٔ ۴۱ فدائی ملت نام پدرش حاجی محمدوخود عباس آقا نام داشته »

باستناد تاریخ کسروی که نوشته است « ولی از سراسیمه گی یا چون میدان را بخود تنك می بیند» گفتهٔ مامبنی براین که وقتی چشمش بعدهٔ قراول سرباز چاتمه می افتد خود را باخته وانتهاری میکند کاملا صحیح است.

دریکی ازمجلات هفتگی، تهران نحوهٔ ورود اتابك را بایران خواندم همین نویسنده درشمارهٔ بعدهمان مجله قتل اتابك را از معماهای تاریخ معاصر معرفی وباحروف درشت مینویسد:

«عباس آقا اتابك را کشت یا موقرالسلطنه» وباز درزیراین عنوان علاوه کرده است که :«هفت نفردرحضورمحمدعلی شاه هم عهدشدند وپشت قرآن را مهر کردند که اتابك را بکشند.»

پیداست که اکثر مطالب نوشتهٔ این نویسنده از تاریخ کسروی استنساخ ونویسنده خوددریکجا اسمی ازتاریخ کسروی نیزبدین ترتیب:

« بطوریکه مرحوم کسروی دربخش دوم تاریخ مشروطیت ایران می نویسد : همینکه حاج حیدر خان از واقعه آگاه گردید مصمم شد که از مجاهدین وسربازان نیروئی پدیدآورد وبا کردان اقبال السلطنه دست و پنجهٔ نرم کند ...» برده است .

معلوم میشود این نویسنده بتاریخ کسروی ارجی قائل است و الا اکثر نگارش خودرا ازمندرجات تاریخ آنمرحوم انباشته نمیساخت بنابراین من گفتار تاریخی کسروی را که حلال این معما است برای تسکین خاطر آن نویسنده ومرادشان «مخبر السلطنه» عیناً دراینجا نقل میکنم:

«عباس آقا که بودوچرا اینکاررا کرد ؟!

میباید دانست که دربارهٔ کشتن اتابك سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند . هنوز هستند کسانی که میگویند : اتابك را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بدنام گرداند یك تیری نیز بعباس آقازده اورا برانداخت. یا میگویند عباس آقارا پس از کشتن اتابك حیدرعمواوغلی زد که زنده نماند. وراز کاربیرون نیفتد، ویامیگویند دستور کشتن اتابك را محمدعلی

میرزا داد چون این در نهان‌خواهان مشروطه میبود ؛ ولی اینها پندارهائی است که ازروی دلخواه‌و برای خودنمائی باقته اند.»راجع بحیدرعمواوغلی و کمیتهٔ اجتماعیون عامیون آنچه در صفحهٔ ۲۲٤ نوشته است من در فصل نهضت‌جنگل- بیوگرافی حیدرخان‌تاحدلزوم‌خواهم نگاشت اما دراینجا از ذکر این‌جملات کسروی بمناسبت روشنی بیشترناگزیرم :

«هرچه هست این حیدرعمواوغلی کشتن اتابك‌را بگردن میگیرد .»

درصفحه ۲۲۵ نیزمینویسد:

«یکچیزی که میباید درپایان گفتار بیفزاییم اینست که‌انگلیسیان‌چون اتابك‌را افزاردست سیاست روس میشناختند ازاوآزرده می‌بودند، و باشد که کشته شدن اورا آرزومینمودند ، و بدستیاری‌آقای تقی زاده ازپیش آگاهی میداشتند .»

نویسندهٔ همان مجله درصفحه ۲۲مجله زیرعنوان (قتل اتابك) به روزنامهٔ مجلس با این عبارات :

«روزنامه مجلس درهمان روزوقوع واقعه چگونگی قتل اتابك را بدین شکل بیان میکند که ما برای اینکه سبك نگارشات روزنامه های آنروزرا هم بنظرخوانندگان رسانیده باشیم نقل میکنیم »

استنادجسته‌ودرمقاله‌خودگنجانده‌است . من نیز بمناسبت‌قسمت‌مربوطه راباز برای‌روشنی بیشترازروزنامهٔ‌مجلس استنساخ ودراینجا درج میکنم‌تا مطلب‌نیك روشن شود.

.. درحالتیکه حضرت‌آیت‌الله آقاسیدعبدالله مجتهد دست‌جناب‌اشرف اتابك اعظم را دردست داشته ازصحن عمارت بهارستان خارج و بفضای جلوخان وارد شدند از تصادف امور سائلی بذیل عنایت حضرت آیت الله متشبث شده بکثرت الحاج حضرت‌آیةالله را چندقدمی عقب نگاهداشته در بین این احوال جوانی «عباس‌آقا نام تبریزی الاصل» که مدتی بود در تهران بشغل صرافی اشتغال داشته پیش میآید و با رولول سه تیر متوالیاً خالی کرده وزیر داخله یکمرتبه بزمین میافتد. نویسندهٔ‌مجله علاوه کرده است که : «تلگرافی هم که همانروزازطرف مجلس بولایات مخابره‌شده واقعهٔ قتل اتابك را تقریباً همینطورکه روزنامهٔ مجلس نوشته بود شرح میدهند وقاتل اتابك‌را عباس‌آقا صراف تبریزی معرفی میکنند .»

بنابراین ،این‌واقعهٔ تاریخی بسیاربارزوروشن است ،نه رازنهفته‌ای است‌و نه معمای لاینحل و نه ازمسائل نودمجهولی.

این نویسنده شاید مرادشانرا ازفرط دوستداری ؛آنطوری که‌باید

نمیشناسند و کور کورانه بگفتار ایشان دل میبندند. مراد ایشانرا من در فصل قیام خیابانی آنطوری که بوده و میباشد معرفی کرده ام. در اینجا باجمال عرض میکنم که ایشان حرص وولع وافری در کاستن زحمات وفداکاری شخصیت های آزادی ایران داشته ودارند. او بنان و نمك اتابك ومهربانی هائیکه در دوران مسافرت اروپا دیده بود بیشتر ارج میگذارد تا بنام مشروطیتی که برای مجلسیان حامل بود وروزی نیزمعنی آنرا هم «باخدا فرستادن اتابك» بمجلسیان مژده داد. بروید تواریخی راکه از نای دل سوختگان آزادی تراوش کرده و بخامهٔ شیفتگان استقلال وطن ترسیم یافته ورق بزنید تاصداقت گفتاروا صالت رفتارآنان درراه بدست آوردن آزادی ومشروطیت ایران دستگیرتان شود.

این قبیل مرادها ؛ مانند پشیزقلبند که سکه شناسان حقیقی اینان و امثالشان رانیك میشناسند. ومن بنابروظیفهٔ ملی، درمعرفی آنها ، دراین کتاب باوجودیکه بعضی از آنها بر کرسی های قدرت تکیه دارند، بی پروائی نموده ام.

اکنون مطلب را از سطر نهم صفحه بیست چاپ اول کتاب دنبال می کنیم :

ماحصل عباس آقا با کمال رشادت اتابك را کشت وخودنیز شهید شد جسداورا بحوضخانه مجلس بردند.

قبلا گفته شد که صادق طاهباز برای آخرین بارجهة اتمام حجت نزد اتابك فرستاده شد ، درهمان هنگامی که عباس آقا بانتظار آمدن اتابك بود صادق طاهباز نیزطبق دستورحیدرعمواقلی بمسجد شیخ عبدالحسین که آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی مجاهد بی پروا در آنجا وعظ میکرد حاضرشده ومخصوصاً خودرا بعده‌ای نشانداده بود ، با این وصف صادق طاهبازرا دستگیروزندانی کردند.

☆☆☆

دراینجا رشته این سخن‌را متوقف و باقدامات ناروای محمدعلیمیرزا وآموزگاران اومیپردازم :

محمدعلی میرزا چون درحکومت استبدادی سالیان دراز بامقام ولایت عهدی درتبریزخونریزی ها ، سفاکیها و جلادیها نموده و خوی درندگی عادت ثانوی او شده بود ، نمیتوانست و بالمره نمیخواست ، بمشروطه و قوانین آن سرتکریم وتعظیم فرودآورد. بنابراین برای برانداختن بنیان مشروطه باعمال بسیارزشتی دست زد ، منجمله بدستور او جمعی ازاوباشان شرابخواروعربده جودرمیدان توپخانه چادرها بپا کرده ومستبدین را در

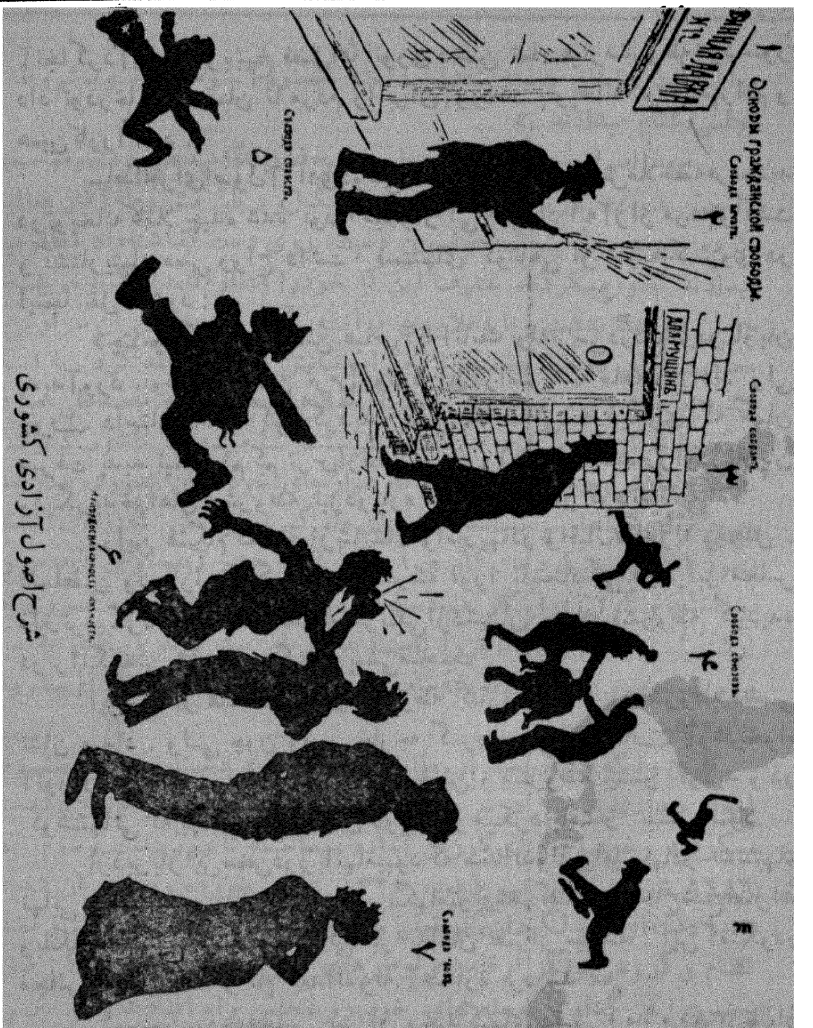

۱- آزادی مطبوعات یعنی ازمشروب فروشی شماره ۱۲ دولتی ودکا خریده ودرمعبرعمومی سرآن را بازنمایند ۲- آزادی اجتماعات درمستراح عمومی مانعی ندارد ۳- آزادی اتحادیه یعنی جمعی ازاوباشان متحدشوندو برمغزکارگرمظلومی بکوبند. ٤- آزادی وجدان یعنی هرکس مایل شد باچماق مظلومی را دنبال کند بلامانع است . ٥ - مصونیت شخصیتها ؛ یعنی مشت زدن بچانهٔ شخصیت های معصوم چندان مهم نیست - آزادی بیان یعنی نامیزا - گوئی زن بشوهر.. اینها اصول آزادی کشوری تزاریسم بود که محمدعلی- میرزا نیز بپیروی ازآن مکتب استبداد ، طرفدار همان اصول بوده و در رواج آن با کمك مستبدین اهتمام داشت !

آنجا گرد آوردند و بشیخ فضل‌الله نوری دشمن تمام عیار مشروطه نیز دستور داد تودرخانه ات بمان تا مردم را برای آوردنت بتوپخانه بر انگیزانم و همین کاررا کرد .

بساط اجرای اصول آزادی دولتی که در کلیشهٔ صفحهٔ پیش ملاحظه فرمودید در توپخانه کاملا چیده شده بود ، میخوارگی ، اتحاد ، به آزار مردم و کشت و کشتار بتمام معنی رواج داشت ، قسمتهای کوتاهی از تاریخ کسروی در اینجا نقل میشود :

«چنانچه گفته ایم کشتن عباس آقا اتابك را، ترسی در دلهای درباریان پدید آورد . ودر نتیجهٔ این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ داد ولی چون داستان اتابك کهن گردید ، « و یك فدائی » دیگری که گمان میرفت پدید نیامد کم کم ترس از دلها بیرون رفت و محمدعلیمیرزا و درباریان و دیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند .

دراین هنگام گذشته از شاپشال وامیر بهادر واقبال الدوله ومجلل - السلطان ودیگران که گردشاه را گرفته اورا بایستادگی در برابر مجلس دلیر ترمیگردانیدند سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرك مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی میجست .

این مرد از هنگامی که از مشروطه کناره جست ، با مشروطه دشمنی نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردیده و کار کنان آزادیخواه آنوزارتخانه اورا نپذیرفتند کینهٔ او بامجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوششهائی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود.

از دیرباز این سخن درزبانها میبود که سعدالدوله وامیر بهادر نشستهای نهانی برپا میکنند و بزیان مشروطه نیرنگها میریزند. گفته میشد حاج شیخ فضل‌الله و بلکه حاج شیخ مرتضی آشتیانی نیز باآنان همراز میباشد . این گفتگو در مجلس بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد »

کمسیون بودجه مجلس پس از رسیدگیهای دقیق ۳۸۰۰۰۰۰ ریال از دریافتی سالیانهٔ دربار کم کرد محمدعلیمیرزا ابتدا چیزی نگفت ولی رفته رفته همین مسئله را دست آویز قرار داده ودست باقداماتی زد که کاملا ناشایسته بود . با اینکه این رقم مربوط بدریافتی شخص شاه بود معهذا عدهٔ زیادی از قاطرداران . شتر داران . سرایداران فراشان را جیره ومواجب نداد و برعلیه مجلس برانگیخت و گفت جیره و مواجب شمارا مجلس بریده است کسروی مینویسد : با این سخن آندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی وخودمردانی ناتراشیده ودژ آگاهی میبودند بدشمنی با مشروطه ومجلس

برانگیخت». اینان بدسته بندی پرداخته بایسنوو آنسومیرفتند و بمشروطه و مجلس دشنام میدادند.»

سعدالدوله وهمدستانش، حاجی شیخ فضل‌الله، سیدعلی یزدی ومؤسسین «انجمن فتوت» هریك مجالس سری تشکیل و بزیان مشروطه آغاز فعالیت کرده بودند. با اینحال مجلسیان دست روی دست گذاشته داد مظلومیت میدادند تصورمیکردند بصرف این که خودرا مظلوم قلمداد کنند حریف سر جایش خواهد نشست ویا انقلابیون فرانسه بآسیا و بویژه ایران سرازیر و بحمایت آنان بامحمد علیمیرزا و پیرامونیانش پیکارخواهند کرد. با اینکه میدیدند واز منابع موثق نیز تحصیل اطلاع میکردند که محمدعلی میرزا بهمه جا تلگراف میکند، قاصد میفرستند تا مردم را بآشوب دعوت و بدشمنی بامشروطه وادار میکنند بازهم‌ازجای خود تکان نخورده ودرصدد بسیج آزادیخواهان بر نمیآمدند! برای جلوگیری از آتشی که درحال اشتعال میبود اقدامی نمیکردند. کار ها را به آنچه پیش آید خوش آید محول میساختند و گوئی دراینکار هم دست تعمدی وجود داشته است. کسروی هم نوشته است «میخواستند کاررا باستمدیدگی از پیش برند ونیازی به بسیج نیرو نمیدیدند این یك اندیشهٔ خامی میبود که در دلهای برخی از پیشروان جامیداشت».

کاری را که صد درصد ازوظایف مجلسیان بود دشمنان مجلس ومشروطه انجام میدادند، یعنی درخرید تفنك، آلات وادوات دیگر جنك پیشدستی میکردند وخود را برای کارزار آماده میساختند تا روز بیست وسوم آذر ۱۲۸۶ شمسی برابر نهم ذیقعده ۱۳۲۵ تکانی خورده ومهیای کار شدند. ابتدا دسته‌ای از ولگردان ولوطیان وقداره بندان سنگلج بسرپرستی مقتدر نظام وگروهی دیگر ازقلدر ولوطی‌های چاله میدان بسر کردگی صنیع حضرت، هر کدام از محله های خود روبمجلس راه افتادند ودر بین راه باهم تلاقی ویکی شدند وقتی بمسجد سپهسالار رسیدند وارد مدرسه شده هرچه دلشان خواست بمشروطه وبمجلسیان دشنام داده و ازآنجا روانهٔ مجلس شده بپرتاب کردن سنك پرداختند وچندین گلوله نیز بدرمجلس خالی کردند.

مجلسیان در را بروی آنها بسته وخود در تالار مجلس مظلوم وار درکنجی نشسته پروائی از این همهمه نکردند و ابداً دست از آستین برنیاوردند.

بازهم مجاهدین؛ درود بروان آنها. دویا سه تن از آنان در گلدسته های

مدرسهٔ سپهسالار برای نگهداری مجلس پاس میدادند . جداً بشلیك پرداخته این انبوه جمعیت را که مجلسیان تصور میکردند زمین را بآسمان خواهد دوخت باتیراندازی پـرا کنده ساختند . این جمعیت متشکلهٔ از اوباشان مقاومت نکرده روبتوپخانه نهادند .

درتوپخانه نیز بنابردستور محمد علیمیرزا همان استرداران ،شترداران زنبورکچیان ،توپچیان، فراشان، غلامان ، که تصور میکردند جیره ومواجبشان را مجلس کسر کرده ویا بریده باضافهٔ سربـازان فوج امیربهادر اجتماع کرده چادرها بر افراشته دیك ودیکبر بکار گذارده وبساط میخوارگی بر طبق اصول آزادی کشوری محمد علیمیرزائی چیده شده بود. در یك چنین روزی میدان توپخانه کانون دشمنان آزادی شده وچون بد خواهان بهیاهو پرداخته بودند ، بازارهانیز بسته شد ودشمنان آزادی ومشروطیت رو بمیدان توپخانه آورده جمعیت کثیری گردآمد وبدشنام مشروطه ومشروطه خواهان پرداختند ، رسوائیهائی تاریخی در اینجا ببارآمـدکار بآدم کشی کشید ! کسروی مینویسد : « امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته شد میرزاعنایت نام جوان زنجانی بادست اوباشان تکه تکه گردید» نویسندهٔ حاجی شیخ فضل‌الله نوشته است که او بطرف سید محمدآقا تیر خالی کرد مردم اورا باقـداره پاره پـاره نموده وجسدش را بدرخت میدان مشق آویزان کردند ولی حقیقت جزاین بود وحبل المتین راستش رانوشته‌است: «میرزا عنایت‌هفتصد تومان اسکناس باخود میداشت که درمیان اوباشان‌از جیبش درآورده به‌بغلش گذاشت وآنان این رادیدند نیز ساعت وزنجیرش زر بوده ، اینها اوباشان را بکشتن جوان وا داشت . اوباشان نخست با رولور باو تـاخته چند تیری زدند وسپس باقداره زخمهای بسیار رساندند وچون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش‌آمده ودیگران را بکنار کشیده‌چنین گفت :(ایحضرات مسلمانان شاهد باشید ودر نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبـان را بیرون آوردم) این راگفت وباکارد چشم‌آن جوان راکند سپس اورا از درخت آویختند که هریکی ازاوباشان قداره‌ای باو میزدند.»

بچند نفر دیگر بنا برعایت همان اصول‌آزادی کشوری زخمهازدند منجمله علی‌آقانام صراف واسماعیل نام‌شاگرد درزی .

این بساط قلدری بایك تلگراف رسیده از تبریز مانندکاخ‌پوشالی فرو ریخت وموجبات دلگرمی مجلسیان فراهم گردید .

محمد علیمیرزا ازروی خدعه وتزویر اشك تمساح میریخت ،تهدید

تبریز و تأسی سایر ولایات برشادت تبریزیان . سیل تلگرافات زنندکار خود را کرد ، انجمن ری باگروهی بیاری مجلس آمد حبل المتین تعداد راسه چهار هزار آنهم ه ه مسلح و مکمل نام برده است . تلگراف تبریز که مانند لقمهٔ درست کردهٔ دیگری دردهن «ستمدیدگان مجلس» گذارده شد مهمتر از هر گونه اقدامی بود .

تبریز بیدار وانجمن ملی هوشیار باجلب نظر وموافقت سران مجاهد وبرهبری آنان محمدعلیمیرزا را بعنوان اینکه سوگند خود راشکسته از پادشاهی خلع کرد وبلادرنك تصمیم کاملا بخردانهٔ خود را بتمام ایالات و ولایات تلگرافاً اطلاع وهمداستانی آنها را خواستار گردید ، بلافاصله تـو دهنی دیگـری هم زد وآن عبارت از دستور تلـگرافـی بصـاحبمنصبان آذربایجانی ؛ که با سربـازان خود درتهران میزیستند و محمد علیمیرزا بآنها پشت گرمی و دلگرمی میداشت صـراحتاً باین صاحبمنصبان گوشزد کردند که اگر کوچکترین اهانتی از آنها نسبت بمجلس دارالشورای ملی بشود خانه های آنان درآذربایجان ویرانه ، زنان و فرزندان آنان را دستگیر خواهند ساخت .

این تلگراف نیز بسیار بجا ومؤثر واقع شد ملایـان واوباشان و لوطیان از ادامهٔ توقف درتوپخانه مأیوس شده بساط قلدری را برچیده وبدربار عظمتمدار شتافتند .

تلگراف تبریز کمر محمد علیمیرزا خم نمود و بعادت همیشه دست توسل بدامان بیگانگان دراز کرد .

در کتاب آبی خواندم که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس برای ادامهٔ سلطنت او پا فشـاری میکردند و بطوریکه کسروی نوشته است منظورشان این بوده است که (ریشهٔ آشوب از ایران کنده نشود) و نامه ای دراین باره بهمدستی مشیرالدوله نوشته نزد رئیس مجلس فرستاده اند ، درنتیجهٔ این کار هایکرشته از گفتگو ها درپرده رخ داده وبطوری که از جلسهٔ روز شنبهٔ ۲۹ آذر ۱۲۸۶ برابر ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی مفهوم میشود ، گفتگو از قانون شکنیهای شاه بمیان آمده وبعضی از نمایندگان دراین باره تند سخنی میکرده اند تقی زاده بجلوگیری برخاسته وچنین گفته است : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه درمجلس خصوصی گرفته وبهمه اطلاع داده میشود »

این پیش آمدهای تلخ وشیرین یکی بعد ازدیگری ناشی ازفداکاری حزب اجتماعیون عامیون وازخودگذشتگی عباس آقا بود ، محمد علیمیرزای

کژدم‌صفت، مارزخم خورده ای شده وتنها چیزی که دراندیشه میپرورانند حفظ مقام استبدادی خود بود . این را اکثراً میدانستند بالاخص تبریز اورا خوب میشناخت و گفتاراو را مبنی برتبعیت از قانون ونگهداری مشروطه هیچگاه باور نمیکرد . ازاینرو برای یکسره نمودن کار واحیاء آزادی ونگهداری مشروطه قد مردانگی علم نمود که تفصیل آنرا در « ایستادگی مردانه ودلاورانهٔ تبریز » خواهید خواند .

اینك روی سخن را بگرفتاری مجاهد سرسخت صادق طاهباز بر میگردانیم . گفتیم که او را دستگیر و زندانی نمودند . اجتماعات آزادیخواهان مخصوصاً حزب اجتماعیون عامیون که اولین حزب کاملا پارلمنتر سیب وجهان بین درایران بشمار میرفت ، شروع بفعالیت کردند . استخلاص طاهباز یکی ازهدفها بود ، مستشارالدوله صادق که یکی ازرجال واقعی وپاکدامن صدر مشروطیت است ، درمجلس‌شورای ملی ازصادق‌طاهباز دفاع کرده درمحکمه نیزکلیهٔ اشخاصی که صادق را درشب واقعه درمسجد شیخ عبدالحسین پای منبر وعظ آقای سید جمال‌الدین (۱) دیده بودند

محمد علی میرزا از هشت تن ازآزادیخواهان صدر مشروطیت دل پری داشت وقبل ازتوپ بستن مجلس هشت نفررا از مجلس خواست - و منظورش این بود که این هشت نفررا یا ازکشور خارج کنند ویا بدست اوسپارند . تا در حضورش شکم آنهارا بدرند . نام شش تن از آنها را کسروی در تاریخ خود صفحه ۲۴ بخش سوم چاپ دوم بدین ترتیب آورده است .

مجلسیان که انجمنها را پراکنده گردانیدند امید می بستند که محمد علی میرزا از خشم و تندی کاسته نرم روئی خواهد نمود لیکن او بکستاخی افزوده فردای آنروز بیرون کردن هشت‌تن ازسران آزادی‌را خواستار گردید .

ازآن هشت تن یکی میرزا جهانگیرخان مدیر صور اسرافیل ، دیگری سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات ، دیگری ملك المتکلمین ودیگری سید جمال واعظ ، دیگری بهاء الواعظین ، دیگری میرزاداود خان بود . امادوتن دیگررا نشناخته ایم . »

معلوم نیست این دوتن را بعداً بمرحوم کسروی معرفی کرده اند یا خیر . بهرحال نویسنده این کتاب خیلی سپاسگذارمیشود که نام آن دوتن را باو معرفی نمایند تا در «قیام خیابانی» وفصل مربوط بشهدای آزادی

بقیهٔ پاورقی درصفحه ۶۹

گواهی دادند تابالاخره این جنبش منتهی باستخلاص طاهباز شد ولی پس از دوسه روز بحال تبعید ازایران خارج گردید .

مجاهدین صدر مشروطیت ، فداکاریهای خارق العاده بخرج دادند منجمله همین صادق طاهباز که نام مستعار سیاسی او دکتر رحیم زاده و یارحیم اف بود . روسهای تزاری‌را خسته کرد ، محمد علیمیرزا مکرر بدربار تزار اطلاع داد که‌اکثراوجوه‌وتجهیزات جنگی که ببندرپهلوی و جلفای تبریز میرسد وبداخلهٔ کشور روانه وتحویل مجاهدین « بعقیده او اشرار وبیدینان » میشود یکی از عاملین مؤثرش دکتر رحیم زاده «طاهباز» مقیم باکواست.اوآدرس آزادیخواهان‌است ، او کسی‌است که‌از مخالفین ما که تبعید میشوند درباکونگهداری و بانجمن اجتماعیون‌عامیون هدایت میکند . ویك‌کانون بزرگی علیه سلطنت ما درآنجا تشکیل داده است . دردستگیری اواقدام وشتاب کنید زیرا سلطنت درخطراست .

محمد علیمیرزا دراینجا راست میگفت زیرا که یکی از برادران صادق طاهبازدرسرای زکی‌یوف باکو، حجرهٔ تجارت داشت و اغلب از آزادمردانی که بآنجا تبعید میشدند . ازطرف حزب اجتماعیون‌عامیون تهران بآنجا رهبری میگردیدند .

پشت‌کارت پستال میرزا محمد علی‌نوری‌مجنون‌وطن که درصفحهٔ بعد گراورشده حاکی ازاین است که یکی ازآوارگان وطن ، موسوم به عبدالرحیم الموسوی آوارهٔ دیگری را موسوم بمیرزا عبد الکریم معرفی ونوشته است : «آدرس مخلص بادکوبه سرای زکی یوف بتوسط آقای صادق رحیم زاده بفلانی میرسد .

درانبارتجارتخانهٔ رحیم زاده صندوق های چوبی بابعادمختلف روی هم انباشته شده‌وظاهراً«اتی کت» آنها حکایت ازصابون‌وامثال‌آن‌مینموده ولی‌محتوی‌تمام‌صندوق‌هاعبارت‌ازافزارآلات‌جنگی‌وتسلیحات بوده‌ومنظماً‌از

بقیهٔ پاورقی‌ازصفحه۶۸

مورد استفاده قرارگیرد .

درصفحه ۲۵ همین تاریخ کسروی در بارهٔ فواید خدمات آقا سید جمال واعظ بمشروطیت ایران چنین مینویسد :

« او نیز از سخنرانان توده ولی مرد پرده دری نمیبود . بیشتر سخنان او را در روز نامهٔ و یژه ای بنام « الجمال » چاپ کرده اند .... بویژه که خود او یکی از بنیادگزاران مشروطه بشمار میرفت و راستی آنست که زبان او درپیشرفت جنبش بسیارکارگر افتاده بود .»

این زنده پوش دانشو خنجانی دانش وخو استش آزادی ایران بود. این هم پوری بود. شیخ فضل الله نمره ۱۰۰

۱ـ ظالم چون من زخطهٔ ایران
هر کجا هله ایست ایرانی است
یا ز مازندران ویا از رشت
فوج فوج از جوانهای وطن

کرده آواره یك کرور نفوس
یا ز تبریز یا که از کروس
یا ز تهران رسیده یا ازطوس
گردند از عراض یا افسوس

بقیهٔ پاورقی در صفحه ۷۱

طریق بندر پهلوی وجلفای تبریز برای مجاهدین فرستاده میشده.

روسها «در بدر» درپی چنین شخصی بتکاپوافتاده بودند.

برای دستگیری چنین شخصی در باکو وتفلیس بیش ازهمه جافعالیت میشد. تا بالاخره یکنفر اهل اردبیل را که اسم کوچکش صادق وشهرتش رحیم زاده بود، دستگیروبدربارمحمدعلی شاه تلگرافاً اطلاع دادند، شب وصول این خبر؛ گوئی در دربار جشنی بر پا بود و اطعام مسکین می کردند!

وقتی صادق رحیم‌زاده مشابه اعتراف نمود آنشخصی که مطلوب شما است منم، بسیبری تبعید شد، صادق حقیقی همچنان بفعالیت خودادامه میداد توپ، تفنك، موزر، هفت تیر، بمب، نارنجك وانواع آلات حرب را از طریق لهستان بنام صابون وغیره بباکووازآنجا بداخله ایران حمل میکرد وبرطبق دستور انجمن ایالتی آذربایجان که جانشین مجلس شورای ملی شده وشرح آنرادرفصل ایستادگی تبریزخواهیدخواند بوسیلهٔ «کمیسیون جنك» بین آزادیخواهان مجاهد تقسیم میشد.

درحدود متجاوزازششصدهزارتومان اعانه ازاسلامبول تفلیس، باکو وداخلهٔ ایران جهته مخارج مجاهدین جمع آوری ووسیلهٔ همین صادق طاهباز رابط حزب بمخارج ضروری وواقعی میرسید که پس از پیروزی نهائی مجاهدین بحسابش رسیدگی ومفاصا گرفت.

ازاین صادق طاهباز مجاهدصدرمشروطیت داستانها دارم که هر یك خود کتابی لازم دارد، ولی من باب نمونه وشاهدمثال یکی دوفقره از کارهای اورا برای روشن شدن تاریخ ورفع سوء تفاهم ازنظرخوانندگان گرامی گذراندم.

ناگفته نمیگذارم برای اینکه ازفداکاری ورشادتها وبالاخره از

بقیهٔ پاورقی صفحه ۷۰

از تعدی همه پراکنده — پر شده هند وروم وخطهٔ روس
آن یکی کنده دل ز اهل وعیال — وانیك ازملك ومال خودمأیوس
نیز داماد یکشبه از ظلم — شد فراری زنزد تازه عروس
این دومصراع را ز هجر وطن — نالم هرصبح وشام چون ناقوس

میزنم داد تا رسند بداد
بل شود چارهٔ ز استبداد

مجنون وطن غلامحسین نوری ایرانی ۱۳۲۶

خود گذشتگی مجاهدین بکاهند وارزش معنوی شخصیت‌هارا تنزل دهند ترور میرزا علی‌اصغرخان اتابك را بدستورمحمدعلی میرزا منتسب ، و دیگری رامعرفی کرده‌اند که‌درمجلهٔ تهران مصور ملاحظه شد ،من بآن نویسندهٔ محترم عرض میکنم خوب بود در این مورد بصادق صادق که از آغاز انقلاب مشروطیت تاکنون درطریق صداقت قدم زدهٔ و ذره ای انحراف حاصل ننموده است مراجعه میفرمودید ، بهرحال من اطمینان دارم که حاج محمدرحیم آقاطاهبازذره‌ای راه خطانپیموده وحقایق همانست که ازقول او نوشته شد ، واز تاریخ کسروی وروز نامه مجلس نیزشواهد مسلم ومسجل ارائه گردید قاتل اتابك‌عباس آقابودوچنانچه وجودحزب اجتماعیون‌عامیون راکسی بتواندمنکر شود وجود عضویت عباس آقا وکارت عضویت اوراهم میتواند انکارکند ؛ لاغیر ...

☆ ☆ ☆

پس ازمدتی‌صادق طاهبازیعنی صادق واقعی‌در باکودستگیرودستور استخلاص‌صادق اردبیلی براثر دوندگیهای خویشاوندان او بسیبری‌مخابره وبباکواحضارمیشود .

بعد ازورود صادق اردبیلی ، در محکمه باو میگویند شما اشتباهاً گرفتارشده بودید ، اوتجاهل میکند ومیگوید این صادق که شماگرفته‌اید کاره ای نیست ، مجاهد وکارگردان من بودم « منظورش این بود که صادق‌طاهبازرارهاواورامجدداً بسیبری عودت دهند »خویشاوندانش‌اورا ازتجاهل برحذر میسازند ، بآنهاگفته بود برای وطن از دست من وشما کاری ساخته نیست ؛ من‌خورسندم که چند مـاه در زندان سیبری بسربردم تا طاهباز وامثال اوتوانستند آزادانه بکارهای ملی بپردازند ، از دست من اینکارساخته است که بجای او درزندان سیبری بسربرم ، از هرکس یکنوع فداکاری بایستی بمنصهٔ ظهوررسد ، برویدسعی کنید طاهباز حیدر خان عمو اقلی ، علی مسیو و مانند آنهـاگرفتار نشوند ، و الا ریشهٔ استبداد درمملکت ماقوی‌وزحمات مجاهدین عبث وبیهوده خواهدشد .

طاهباز سخت گرفتار بود ، تاهمین صادق اردبیلی وعدهٔ دیگر از مجاهدین آوارهٔ ازوطن مقیم باکو ، تفلیس ، عشق‌آباد ، بیست هزارمنات اعانه جمع‌آوری‌وبادادن تعارف، موجبات استخلاص وفرارش رابسوی وین پایتخت‌اطریش فراهم‌ساختند .

فتوت ومردانگی ،غیرتملی‌وایمان بمسلك درمجاهدین صدرمشروطیت بحدوافر وجود داشت ، سرموفقیت آنهارا دراین صفات ممدوح وملی

ردیف پائین از چپ براست ۱- حیدرخان عمواوغلی ۲- ابوالقاسم‌خان بختیاری ۳مدیرالصنایع ٤- اسمعیل فدائی عمواوغلی صف بالا از چپ براست. ۱-علیزاده ۲- عباس آقا برادر حیدرعمواوغلی ۳- میرزا عبدالباقی.

آقای علیزاده درسالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ رئیس رسیدگی ادارهٔ حسابداری وزارت راه و درسنوات اخیر رئیس ضرابخانه و اکنون در وزارت دارائی میباشند.

توضیح : این عکس درسال ۱۳۲۹ قمری هجری یکروز پیش از تبعید حیدرخان محاهد ودمکرات معروف ، در عکاسخانهٔ روسی خان برداشته شده ومخصوصاً پشت عکس را که حاکی از آرم عکاسخانه بود گراور کردیم

پسند بایدجستجو کرد ؛ برای گرفتن مشروطه فداکاریها کردند،خونهای جوانانی امثال عباس آقا ، علی‌مسیو ، صادق طاهباز (۱) وده هاهزارنفر مانندآنها نثارراه آزادی شد ، مجاهدین تبریز واهالی آزادهٔآن شهر ؛ هنگامی که درتنگنای قحطی مصنوعی که نو کران محمد علی میرزا ایجاد کرده بودند ، افتاد ماهها یونجه خوردند ودر مقابل گرسنگی اطفال معصوم خم بابرونیاوردند . تا فتح وپیروزی ازآن مجاهدین‌شد .

ولی باید متأسف بود از اینکه زحمات و جان بازیهای آنها بمناسبت مداخلات بیگانگان که تفصیل آن درفصل بعد « قرارداد ۱۹۰۷ »مندرج است ، نتیجهٔ کاملا مطلوب نداد ودرانقلاب وقفه حاصل‌شد !

حقیقتاً انقلاب مشروطیت مادرآغازکار سیرت وصورت ایرانی‌داشت مخصوصاً درسمت شمال، بدبختانه یکعدهٔ چند نفری بنابرتمایل دیگران همین مشروطیت نارس راهم بنفع‌خودوار بابانشان منحرف نموده و باین نیز اکتفا نکرده درانحصار خودنگهداشتند ؟ !

همانطوری که تانتیجهٔ زد وخورد انقلابیون فرانسه نامعلوم بود هشت نه نفراز بیباکترین و کلا بیك اعتراض نابهنگام آنهم بدون امضاء دست‌زده و برضدفرمانهااکتفاکردند ولی وقتی لوورتصرف‌اطاق (۲)درسال ۱۷۹۲ میلادی تصرف شد دیگرهمین‌و کلاازشرکت‌درانقلاب بیمی‌نداشتند خودی بانقلابیون رسانده گفتند ما هم هستیم . با این عرض اندام ادارهٔ انقلاب فاتحهٔ ای را بدست گرفته فتح ملت ورهبرانش‌را بتر دستی برای خود ربودند .

انقلاب فاتحانهٔ ایران نیزمتأسفانه بنفع ایران ربوده نشده هیچ استدلالی روشنتروجامع تراز تجدید قرارداد فقط «دارسی» براین دعوی نیست ...

اگرانقلاب مشروطیت ماکاملا فاتح وعلی‌رغم تمایل دشمنان آزادی بثمررسیده بود ،متعمداً متوقفش نمیساختند،وچنانچه‌وسائل کهنه‌وفرسودهٔعهد فئودالیزم‌ایران بوسائل‌نووافکارمترقی تبدیل میافت ، و اگر کشاورزی ازسیستم بدویت خارج و صنعتی و ماشینیزه میشد . امروز ده ها هزار

۱ ـ صادق طاهباز ازوین پیشهاداتی وسیلهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی برای مستوفی الممالك حکومت وقت درجنبك اول فرستاد . هنوز نتیجهٔ آن پیشنهادات معلوم نبود که بدست متفقین دروین کشته شد .

۲ ـ اکنون این قصر که سالیان‌درازمقرستمگران بود ، موزهٔ ملی‌است

کشاورزان بینوای آذربایجان وسایر نقاط ایران دچار وضع رقت و فلاکت بار نمیشدند. کشاورزان آذربایجان در انقلاب مشروطیت باوجودیکه تفنگ انقلاب بردوش و قطار های سنگین فشنگ را برگردن داشتند با وجودهزاران موانع و مشکلات در پشت گاوها بشیار زمینهای کوه ودامنه ودشت مشغول واز بذرافشانی غفلت نمیورزیدند، امامروزچه باعث شده است که فرزندان آنها بحال آوارگی ودرماندگی زار و بوم خودرارها و بگدائی در تهران مشغول شده اند ؟!

این پیش آمد ناگوار و بسیار تلخ دلیل بارزی است بر دعوی توقف مشروطیت که بدست همان چندنفری که آقای ج پیشداد در انتقاد اصولی خود وجود آنهارا مؤثردر توقف انقلاب ندانسته‌اند ، انجام یافته‌است .

نگارنده معتقدم نظرایشان دربارهٔ انقلاب فرانسه با در نظر گرفتن جهات مختلف منجمله میزان بسط وتوسعه فرهنگ ورشدونمو ملت فرانسه در راه آزادی صدق نماید ولی بادر نظر گرفتن همان جهات در بارهٔ مشروطیت ما نمیتواند صادق باشد . چه آنکه وجود چند نفر ابن الوقت درانقلاب فرانسه ممکن بود تأثیر نکند ولی درصف انقلابیون مشروطیت ما متأسفانه این ابن الوقت ها تأثیر کردند وهرچه استاد ازل گفت بگو گفتندو بهر راهی که ارباب اصلی آنهارا بنفع خود هدایت کرد رفتند .

بانیان وفدائیان انقلاب صغیرمشروطیت باخونهای پاك وشفاف خود قانون اساسی ومتمم آنرا (۱) بدست آوردندوریشهٔ استبدادمحمدعلی میرزای خونخوار را باتمام کوششهائی که شاپشال و کلنل لیاخوف رئیس بریگاد قزاق و مخصوصاً نمایندگان سیاسی دولت جابر تزار برای نگهداری او بخرج دادند ، از بیخ وبن برافکندند .

همان قانونرا که باخونهای اولادان وطن نوشته شده وزینت یافته است ، همان ابن الوقت ها باآب میشویند !

قانونی که هریك ازحروف کلمات آن با قطرات خون یکی از جوانان آزادیخواه ومشروطه طلب ایران نوشته شده بدست همان ابن الوقت های «غیرمؤثر» بزیان ملت جرح وتعدیل میشود !

---

۱ ـ متمم قانون اساسی که مشتمل بر ۱۰۷ ماده ودرحقیقت اصول عمدهٔ قوانین اساسی درهمین نسخه مندرج است درتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری امضاشده است .

قانون اساسی مشتمل بر ۵۱ اصل مورخ ۱۴ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۴ میباشد

بنا بر این کمیت و کیفیت ، زمان ومکانرا اگر در نظر بگیریم همانطوریکه اشاره شد نظر آقای . ج . پیشداد در بارهٔ ابن الوقتهای ایران و عدم تأثیر آنها در بارهٔ انقلاب ، صدق نمیکند . زیرا رهبران انقلاب ما ازعدهٔ معدودی ترکیب یافته بود ، چندنفر ازآنها از انقلاب ومشروطه سود خود وارباب خود را میجستند و نتیجتاً بمشروطه شخصی خودشانهم رسیدند واکنونهم من غیرحق بنام رجل‌صدرمشروطیت‌معروف وازاین نام نامسمی نیزاستفاده کرده و بریش مامیخندند .

اگر بواسطهٔ دوری زمان کسی دربارهٔ آنان معرفت نداشته باشد تاریخ اشخاص را خوب‌میشناسدوقطعاً قضاوت در بارهٔ آنها را بدست فراموشی نخواهد سپرد ، زیرا قدر مسلم اینست که «حقیقت قابل‌استتار نیست » دیریا زود ماسك آزادیخواهی‌را از صورت آنها خواهدگرفت وبه نسل معاصرونسل های‌آینده معرفی خواهد نمود ولو اینکه در قید حیات نباشند .

آقای ملك‌الشعرا درمورد ماسکدارها وابن‌الوقت ها در تاریخ احزاب سیاسی چنین ابرازعقیده کرده‌اند .

«آنروزهرکس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم وحکومت ملی وقانون دم میزدکمترین مجازاتش این بودکه در خانه بتمرگد و یاگورش راگم کندرفته رفته مرتجعین حس کردندکه مقاومت دربرابر این قوه تازه وحزب نوظهور فایده ندارد اول ساکت شدند بعد خود را داخل مشروطه خواهان کردند ، یعنی باحزاب سیاسی‌پیوستند » یعنی رهبران غیرواقعی وابن‌الوقت‌ها ! وآنانکه مانند سعدالدوله‌ازبیخ‌مستبد بودند ، لباس استبدادرا درآوردند و با لباس مشروطه خواهی نتیجهٔ زحمات آزادیخواهان واقعی را عبث و بیهوده ساخته و بریش بانیان وفدائیان حقیقی مشروطیت لبخند زدند . واین لبخندبامبارزهٔ آزادیخواهان واقعی وازجان گذشته ، هنوز ادامه دارد . وقدر مسلم‌اینست که غلبه باحق خواهد بود

☆☆☆

بپاس حقشناسی و بیاد مرحوم علی‌مسیو یکی‌ازمجاهدین‌ارجمند صدر مشروطیت ، مؤسس‌حزب اجتماعیون‌عامیون تبریز؛ گفتار این‌فصل‌را بادرج شرحی‌که آقای مهندس کریم‌طاهر زاده بهزاد ،مجاهد جوان عصر انقلاب مشروطیت ایران دربارهٔ تشکیل این حزب‌نوشته اندبایان میدهم .

فرقهٔ اجتماعیون عامیون در تبریز

انتشار فرمان مشروطهٔ ایران در تاریخ ششم شهریورماه ۱۲۸۵ - مطابق ۲۹رجب۱۳۲٤(۱)در تبریز تولیدوجد وسروری کرد که در تبریز بیسابقه بود. نویسنده که در آن تاریخ قریب به۱٦سال بیشتر نداشتم خاطر- دارم تمام طبقات مردم از عوام وخواص ازانتشارفرمان مشروطیت اظهار مسرت میکردند ، بدون اینکه معنی حقیقی آنرا بفهمند ؛ طولی نکشیدیك اختلاف شدیدی بین طبقات بظهور رسید ؛ حتی بعضی از کسانیکه درروز های اول خودشانرا ببرق آزادی میدانستند دراین ایام درپس پرده بر علیه آن مشغول فعالیت شدند ؛ میرهاشم ومیر ربیم برادران وامثال آنها درراس این اغفال شدگان بودند ؛ طولی نکشید که مستبدین وآزادیخواهان بکلی ازهم جداشده ودوطبقهٔ متخاصم تشکیل دادند،این دوطبقه یکی عمال دولت ودیگری منورین افراد، کسبه وصنعتگران بودند، پس از توپ بستن شورای ملی سه شنبه دوم تیرماه مطابق بیست سوم جمادی الاول۱۳۲٦ این اختلاف بشدت اشد خود رسید وابراز رشادت طبقهٔ ملی خارج ازشرح وبسطاست خیلی میل داشتم که طرز تشکیل اردوی ملی راشرح بدهم که باچه احساساتی درسر دفترها حاضرشده وداوطلبانه نام نویسی میکردند ، وباچه شوق وذوقی میخواستند اسلحه برداشته با اردوی ملی بطرف تهران حرکت بکنند تاآزادیخواهان رانجات دهند ،(ومن باسن ۱۸ ساله دراین دفترنام نویسی کرده بودم) باوجود همهٔ این احساسات و غلیان ملی اشخاص مطلع و دانشمند میدانستند که بدون اتحاد واتفاق ازروی اصول حزبی ایـن اقدامات به نتیجه نخواهد رسید بایداقدام اساسی کرد . درچنین ایامی که هر کس سر کلافه راگم کرده بود مرد قوی قلب وبا تدبیر ومطلع مثل علی مسیو قدعلم کرده و شالودهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرده واین مرد وطن پرست با فداکاریهای فوق العاده این فرقه رااداره میکرد،سازمان این فرقه خیلی مفصل است ودراین صحبت مختصر نمیگنجد فقط میشود از اساس آن تذکراتی داد .

مرکزفعالیت این حزب کاملا محرمانه بوده وبطوریکه نام اورامرکز غیبی میگفتند ویکعده کسانی مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی ، حاج علی دوافروش ، یوسف خزدوز(۲)،حاج علینقی گنجه ، میر علی اکبر سراج ،و

۱ - درمجموعهٔ قوانین دورهٔ اول ودوم فرمان مشروطیت۱٤جمادی الثانیه ۱۳۲٤ مندرج است .

۲ - یوسف خزدوز بدستور کمیتهٔ مرکزی حزب اجتماعیون عامیون بجهاتی که برمؤلف معلوم نیست . ترورشد .

عدهٔ دیگری بارهبری علی‌مسیو کمیتهٔ مرکزی راتشکیل میدادنداین کمیته با فرقه هم نام خود درقفقاز رابطهٔ سیاسی داشته است . در درجهٔ دوم رؤسای حوزه هائی بودند که هر کدام زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند ولی اینها مدت مدیدی بغیر ازشبهای تاریك ومکانهای بی چراغ که مبادااهم دیگر یرا بشناسند بایکدیگر روبرو نشدند و آشنائی پیدانمی کردند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی رااز سرپرست خود دریافت‌میکردند وخطرناکترین دستورات کمیتهٔ مرکزی بدون جزئی تخلف بموقع اجرا گذاشته میشد ، روزهای اول که تشکیل این حزب مورد تمسخر فراشهاو فراشباشیها واقع شده وخیال میکردند این سازمان را بایك اقدام کوچك نابود خواهند کرد ولی طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردند و عملیات این حزب یك تزلزل غیرقابل وصفی درارکان تشکیلات وافکار فراشها و فراشباشی‌ها انداخت .

امروز ازکلمهٔ فراش وفراشباشی طبقهٔ جوان مامطلبی درك نمیکنند ولی آنهائی که یادهای دلخراشی ازآن دوره دارند وقتی که نام فراش‌و فراشباشی را میشنوند مو،در بدنشان راست میشودکافی است که ازعملیات آنها یك مثالی بیاوریم :

کریم نامی که عضو حزب‌اجتماعیون‌عامیون بودودراجرای دستورات هیئت‌مرکزی بی‌باك ومتهور میبود درگردش‌شب‌ازطرف دستهای فراشهای محله گرفتار شده فراشها این فدائی رابپاتوق فراشباشی برده دریك‌زیر زمین چهار میخ کشیده‌وروی بدن اوشمعهای زیادی روشن و نصب کرده وتاپایان سوختن شمعها خواسته بودند که اواسرار حزب رافاش کندولی وقتیکه موفقیت‌حاصل نکرده بودند اورا زنده قطعه قطعه کرده وبزندگی این میهن پرست خاتمه داده بودند .

مثال دیگر: ـ حسن آقا نام‌مجاهد را زندانی ویك پای‌آنرا درکند وزنجیر کرده ودستهای اور انیز بسته‌وهر روزشلاق زده وپول میخواستند یکروز فراش فکرتازهٔ کرده واز قوطی عقربی نزدیك‌پای زندانی‌انداخته واز زندانی‌پول‌میخواهند والتماس وخواهش حسن‌آقابجائی نمیرسدبالاخره زندانی باپای چپ خود بایك ضربت عقرب رامیکشد ، فراش از این عمل او سخت عصبانی شده‌واورا بباد فحش وضربات شلاق گرفته وهی میگفته است که فلان فلان شده عقرب دولت را میکشی ؟ ای بابی عقرب دولت را میکشی ؟

این قبیل اعمال وحشیانه یکی دوتا نبود هرفردی از افراد این‌حزب

ازچپ براست : ۱ ـ حسن‌خان ۲ ـ کریم طاهرزاده
ازعکسهای‌زمان انقلاب آذربایجان این عکس گویا درتاریخ۱۳۲۹ هجری انداخته شده است این افسری که با اینجانب عکس برداشته یکی ازمجاهدین میهن پرست میباشد ونامش حسن‌خان برادرحسین خان که در یك جنك باصمدخان شجاع الدوله بدست سربازان اواسیرشد وتیرباران گردید میباشد. نایب‌حسن‌خان هنوز زنده ودرتبریزاقامت دارد

مهندس طاهر زاده بهزاد

که دست فراشها میافتاد ندسر نوشت مشابهی پیدا میکرد بنابراین درمقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی ووحشی گری یك حزبی که اعضای اوعبارت ازعدهٔ کسبه وصنعت گر بودند چه فداکاریها وچه رشادت‌هائی میبایست از خود بروز بدهند تا پی این کاخ وحشی گری واستبداد را واژگون سازند.

حزب اجتماعیون عامیون ازدادن تلفات جانی ومالی مضایقه نکرد خدمات غیرقابل‌شرح وتوصیفی انجام داد وخیلی ناگوار است که مابدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی درراه آزادی نابود شده وچراغ خانوادگی آنها برای ابدخاموش شد و برای مثال، خودمرحوم علی مسیو، یوسف خزدوز، شیخ سلیم، حسین باغبان، محمد صادق خان چرندابی، موسی خان عموزاده نویسنده وصدها فدائیان دیگر رامیشود نامبرد.

برای درود بروح پاك این فدائیان راه آزادی بعضی ازاین مردان پاك را نام میبریم. -

حاج محمد میراب، میرزا آقابالا معروف بمکتب دار، ملا حمزه خیابانی، میرزا غفار واعظ چرندانی، میرعلی اکبر لیل‌آبادی، شیخ - الاسلام ششکلانی، قلعه بان باشی، میرعلی اکبر ویجویه، حسن آقاچرندانی. یك عدهٔ دیگر ازاعضاءاین حزب که از تبریز بقفقاز مسافرت کرده ودرآن ایام بنام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدین قرار بودند.

مشهدی حسن خیاط، مشهدی محمدعلی کلاهدوز، داروغه، تقی‌اف، علی اکبرخان برادرمیرزا جلیل مدیر روزنامه ملانصرالدین، مشهدی اسماعیل، «نابود کنندهٔ شجاع نظام» اسدخان صادق عمواوغلی، حسن آقاو «وداد بیگ» «نام بردکان بادونفر گرجی درشبی که باردوی عین‌الدوله در باسمنج هجوم برده شد بشهادت رسیدند» باید این راهم تذکر بدهم که این فرقه درحدود هزار وسیصد وبیست وشش قمری تشکیل وتا ورود سربازان روسیهٔ تزاری که اواخر ۱۳۲۹ هجری قمری بوده ادامه داشت گواینکه اواخر عده زیادی از فراشها وفراشباشیها بعبارت دیگر گروه ناپاك باتغییر لباس ونام واردا ین حزب شدند وبنام پاك این حزب صدماتی وارد کردند.

☆☆☆

نوشتهٔ آقای مهندس طاهرزاده بهزادر اینجا خاتمه یافت. مؤلف قبلا متذکر شدم که عده‌ای مستبد وقتی نتوانستند بروبهٔ پیشین خود دوام بدهند باهمان عقاید استبدادی خود بلباس مشروطه درآمدند؛ در تبریز نیز این عمل نظایر داشته است باین معنی که عده‌ای مستبد بحزب سیاسی پیوسته ودر تخریب آن کوششها کرده بودند!

ذات نا یافته از هستی، بخش
کی تواند که شود، هستی بخش

بطور کلی دربارهٔ مشروطیت میتوان نتیجه را باین نحو خلاصه کرد:
انقلاب مشروطیت ما متوقف ماند و بطور بایسته و شایسته بثمر نرسید!
انقلاب هنگامی ثمر بخش میشود که در پشت سوختن ها، وسائل ساختنها بمفهوم واقعی تولید انقلاب آماده گردیده باشد.
برانداختن اصول پوسیدهٔ فئودالیته و نگون ساختن کاخهای ستمگری حتماً مستلزم برافراختن اصول نو، فرهنگ نو، صنایع نو و مکانیزه کردن کشاورزی است.
از این انقلاب بمفهوم واقعی طرفی بسته نشد، امید میرود عاقبت از زحمات و فداکاری جان بازان و از خود گذشتگان واقعی انقلاب مشروطیت نتیجه‌ای مثبت بدست آید زیرا این کلمه در گوشهای اولادان وطن طنین انداخته و آنطوریکه شایسته میباشد این نهال آزادی را بثمر رسانده و بارور خواهند کرد.

۳ـ قرارداد ۱۹۰۷

بمباران مجلس شورای ملی ایران و انهدام مشروطیت

دردورانی که سلطه وقدرت با دول بزرك و جابر بود ملل کوچك و بویژه ملتهائی که دارای منابع حیاتی ازقبیل نفط ،آهن ، پولاد ودیگر مواداولیه بودند زیرچنگال بیرحمانهٔصاحبان اقتدارو نفوذدر بدترین شرایط عمری بتلخی بسیاروجان کندن تدریجی میگذراندند !

یکی ازاین دولتهای جابررا باید روسیهٔ تزاری نام برد ،این‌دولت قبل ازشروع جنك باژاپن قریب پانصد ملیون ملت چین را مانند مومی درمشت نابکار خودداشت وبهرشکلی که میخواست ، میساخت !

اکثراً قراردادهای ۹۹ ساله باچین مظلوم منعقد وشیرهٔ حیاتی‌اورا مانند زالو میمکید و در مکیدن خون ملتها حرص و ولع عجیبی بکار میبردتا درسال ۱۹۰٤ ژاپن که‌مدتهاناظر براین اوضاع تطاول‌وغارتگری روسیه بود دیگ‌طمعش بجوش‌آمد وبرآن شد که این خان یغمارا بابطور کلی ازآن خودسازد ویا لااقل سهمی ببرد ، این اندیشهٔ نابکارانهٔ دولت جابردیگر یعنی ژاپن‌همچنان‌تقویت‌میشدتابدولت روسیه اعلان جنك داد.

روسیه چون ازمنافع بیکران چین نمیتوانست چشم بپوشد و از طرفی خودرا قادر بمقابله باژاپن میدانست جنك‌را قبول کرد .

پیکاراین‌دو،دولت خونخواردرروز۲۷ ژانویهٔ ۱۹۰٤ باشدت هرچه قویترشروع گردید .

روسیهٔ‌تزاری چون ازداخلهٔ خود مخصوصاً از ناحیهٔ آزادیخواهان در بیم بود ، این‌واهمه‌اورا ناگزیرساخت دست‌استمدادبطرف آزادیخواهان درازودرصدد برآمد که ازروحیهٔ ناسیونالیستی که درآن عصرصفت‌ممدوحی بشمارمیرفت وجای خودرا بسیستم مترقیتری نداده بود ، استفاده نماید .

بآزادیخواهان‌چنین وانمود کردند که وطن‌درخطراست.ما باژاپن‌در جنك هستیم، بهتراست فعلااختلاف‌را کنار گذارده تکلیف‌ژاپن‌رایکسره کنیم وپس ازحصول موفقیت وشکست ژاپن باز ممکن است هریك در ابراز عقیده وسابقه راه قبلی را بپیمائیم .

بعضی ازناسیونالیستها این پیشنهادرا قبول ودرصفوف جنگجویان

داخل و بطرف فرونت روانه شدند .

طولی نکشید که این جنك بضرر دولت روسیه پایان یافت ؛یعنی در اواسط اکتبر ۱۹۰۵ بشکست قطعی روسیه تمام شد و سیادت اودرچین قهراً بژاپن تفویض گردید .

برای ملت فلك زدهٔ چین فرقی محسوس نبود زیرا زالوئی رفت وزالوی تازه نفس دیگری بجایش نشست و بدتر اززالوی سلف شروع به مکیدن بقایای خونش کرد .

☆☆☆

درآندوران افق سیاسی کشورما نیزمانند چین تیره و بلکه بدتراز چین بود چه آنکه چین درزیر لگدچکمه های سربازان یك دولت قوی مانند روس یاژاپن جان میداد ولی ما ازدوسودچارتهاجم شده و بدبختی بزرگتر این بود که این دوهمسایهٔ قوی برای توازن سیاسی وحفظ منافع خوددر صدد برآمدند به عوض وممعوض های سیاسی پردازند ،درایران نیز منافع اقتصادی وسیاسی خودرا باتهیهٔ یك قرارداد کاملا برخلاف اصول بین المللی وبرخلاف قواعد انسانی تأمین سازند .

تنظیم ومبادلهٔ این قرارداد که مدتها بطورمحرمانه بر روی مواد آن بین دولتین روس وانگلیس مباحثات طولانی میرفت ، معلول پیشرفت سریع نفوذ روس درآسیا بود .

این پیشرفت ازلحاظ بمخاطره افتادن هند سیاستمداران انگلیسی را برآنداشت که موقعیت خودرا ابتدا درافغانستان وسپس در تبت و ایران مستحکم سازند !

روسیه نیز چون آقائی ، حکمفرمائی واقتدارومخصوصاً بهره گیری ازچین ونفوس کثیر و مظلوم آنرا ازدست داده بود کاملامیل داشت منافع ازدست رفته را درجای دیگر بدست آورد وخسارت خودرا جبران نماید.

بنابراین،طرفین؛انعقاد و مبادلهٔ قرارداد ۱۹۰۷ راکاملا بنفع خود تشخیص ودر ۳۱ اوت ۱۹۰۷ دولتین مذکورآنرا امضا نمودند .

نگارنده برای استحضار نسل معاصر؛عین قرارداد مزبوررااز اینجهة که درآغازانقلاب مشروطیت ما (مانند سرخری) بمیان آمده ، عیناًدراین جانقل میکنم تامعلوم شودانگلیس هاازمشروطیت ماچگونه حمایت می کردند؟!

متن فرانسه و ترجمهٔ فارسی این قرار داد درتاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ، هجری قمری برابر ۲٤ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی توسط «سراسپرینك رایس» وزیرمختارانگلیس درایران ضمن مراسلهٔ زیرجهة سعدالدوله وزیر امورخارجهٔ ایران «دشمن مشروطه ومشروطه خواهان . » فرستاده شد .

مراسله :«جناب مستطاب اجل اکرم افخم را با کمال احترام تصدیع افزا میگردد بموجب دستور العملی که از دولت متبوعهٔ دوستدار رسیده شرف دارم که صورت ترتیب منعقدهٔ فیمابین دولتین انگلیس وروس مورخهٔ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ را تا اندازهٔ که راجع بدولت علیه ایران است لفاً ایفاد دارم محض تسهیل قرائت نوشتهٔ مزبور ترجمهٔ غیر مستند آنرا بنسخهٔ فرانسه الحاق داشت محض احتراز ازهر گونه اشتباه نیز باید اظهار بدارم که مسلم است نسخهٔ فرانسه سندیت خواهدداشت صورت این قرار دادرسماً بدول معظمه ابلاغ خواهد شد وبزودی نیز انتشار خواهد یافت .»

مقدمهٔ ترجمهٔ فصول معاهدهٔ دولتین روس و انگلیس راجع بایران که در یاد داشت سفارت روس بوزارت امور خارجه ایران ارسال شده . چنین است :

مقدمه :

«بفضل الهی ما نیکلای دوم امپراطور بل استقلال کل ممالك روسیه ومسکو و کیوو ولادیمیرو نوگرود پادشاه غازان وحاجی طرخان ولهستان وغیره وغیره وغیره اعلام میداریم بموجب موافقتی فیمابین ماواعلیحضرت پادشاه انگلستان وامپراطورهندوستان حاصل شده بودو کلای مادر پطرزبورغ بتاریخ ۲۸ر۳۱ اوت ۱۹۰۷ قراردادی را که راجع بکارهای ایران وافغانستان وتبت وشرح آن کلمه بکلمه ازقرارتفصیل ذیل است منعقدوممضی داشتند .»

متن قرارداد

اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه واعلیحضرت پادشاه انگلستان وامپراطورهندوستان چون ازروی صداقت مایل بودند که بارضایت طرفین بعضی مسائلی را که درآسیا دولتین در آن ذی منفعت بودند تسویه نمایند مصمم شدند که بعقد موافقتی ازهر گونه اختلافات فیمابین روسیه و بریطانیه جلوگیری نمایند وباین مقصود امپراطورروسیه ایزولسکی وزیرامورخارجه را واعلیحضرت پادشاه انگلستان وایرلاندوامپراطورهندوستان سرنیکولسون سفیر کبیرخود مقیم دربارروسیه را وکیل خود قراردادند وایشان بعد از ارائهٔ اختیار نامجاب خود که صحیح و معتبر بود مراتب ذیل را مقرر داشتند :

فصل اول

دولت بریتانیا متعهد میشود که درماوراء خطی که از قصر شیرین شروع شده ازاصفهان ویزد وخواف گذشته بنقطه‌ای در سرحد ایران در

مقطع حدودروسیه وافغانسان «ذوالفقار» منتهی میشود برای خودامتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی ازقبیل امتیازراه آهن و بانك وتلگراف وحمل ونقل وبیمه وغیره تحصیل ننماید وازرعایای انگلیس یا دولت دیگر درتحصیل این امتیازات تقویت نکند ودرصورتی که دولت روسیه درتحصیل این قبیل امتیازات تقویت بکند دولت انگلیس بطورمستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید .

بدیهی است محل مفصلهٔ فوق قطعه ایست که دولت بریطانیا متعهد میشود درآنجا درصدد تحصیل امتیازی نباشد

فصل دوم

دولت روسیه ازطرف خودمتعهد میشود که درماوراء خطی که از سرحدافغانستان از «گزیك» شروع شده از بیرجند و کرمان گذشته ببندرعباس منتهی میشود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی ازقبیل امتیازراه آهن و بانك وراه و حمل ونقل وبیمه وغیره تحصیل نکند و در صورتی که دولت انگلیس درتحصیل این امتیازات تقویت بکنددولت روسیه بطورمستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید بدیهی است محل مفصلهٔ فوق قطعه ایست که دولت روسیه متعهدمیشود درآنجادرصدد امتیاز نباشد.

فصل سوم

دولت روسیه متعهدمیشود که بدون مذاکره وقرارداد بادولت انگلیس ازاینکه دروسط خطوط مفصله درمواد ۱ و ۲ امتیازی برعایای انگلیس داده شود مخالفت ننماید وهمچنین بریطانیا درباب امتیازی که برعایای دولت روسیه درنقاط مزبورداده شود همین تعهد را مینماید تمام امتیازات که فعلا درنقاط مفصلهٔ درمواد دوم موجود است بحال خود باقی خواهد بود .

فصل چهارم

واضح است که عایدات گمرکات ایران غیرازگمرکات فارس وخلیج فارس که محل تأدیه اصل وفرع قروضی میباشد که دولت ایران از بانك استقراضی ورهنی ایران تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است کماکان بهمان مصرف خواهد رسید واضح است که عایدات گمرك ایران درفارس و خلیج فارس ونیزعایدات صیدماهی در کنارهٔ بحرخزر که مقعلق بایران است وهمچنین عایدات پست وتلگراف کمافی السابق بمصرف استقراض خواهد رسید که دولت ایران از بانك شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است .

فصل پنجم

درصورتیکه در استهلاك یا درتأدیهٔ تنزیل قروض ایران از بانك شاهنشاهی ایران و بانك استقراضی و رهنی تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است بی‌ترتیبی بروز نماید و اگرمقتضی بشود که درعایداتی که‌محل استقراض است که از بانك استقراضی ورهنی ایران شده است روسیه در نقاطی که درماده دوم ذکرشده است نظارت نماید و اگر برای‌دولت‌انگلیس اقتضا نماید که درعایداتی که درمادهٔ اول این‌قراردادذکرشده‌است‌نظارت نماید دولتین روس وانگلیس متعهد میشوند که قبل ازوقت دوستانه‌مبادلهٔ افکارنموده دراقدامی که برای نظارت باید بکنند اتفاق کرده‌ازاقدامی که مغایراساسی این قرارداد باشد احتراز نمایند .

☆☆☆

پنج ماده ای که راجع بایران بود درج شد بقیه مواد مربوط بسایر نقاط آسیا است که بدرج آن نیازی نیست .

درپاسخ مراسلهٔ سراسپرینك رایس وزیرمختارانگلیس بتاریخ۲۰ رمضان ۱۳۲۵هجری قمری شرحی بامضاء مشیرالدوله وزیرخارجهٔایران صادرشد که باحذف‌قسمتهای تعارفات دیپلماتیك کوتاه شدهٔ مطلب‌نامه‌این است : « تصدیق خواهید کرد قرارداد مزبورفیمابین دولتین‌قویشوکتین انگلیس وروس منعقد شده بنابراین مفادآنهم‌راجع بدولتین مرقومتین که قراردادرا امضا کرده اند خواهد بود ودولت علیه ایران نظر باستقلالی که بفضل‌خداوند متعال بخودی خوددارا‌ست کلیهٔ حقوق واختیاراتی راکه ازاستقلال تام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هرقسم قراردادی که مابین دویا چنددولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا میشود اصولا وحتماً مصون ومحفوظ میدارد .»

نامهٔ وزارت امور خارجه با رعایت نزاکت سیاسی خوب تنظیم وقرارداد مذکوررا رد مینماید ودردنبالهٔ نامه چنین مذکوراست : «درباب وجوه استقراضی هم بدیهی‌است که دولت علیه فصل‌قراردادهائیرا که دراین باب منعقد شده بدون تخلف رعایت خواهدنمود »

دولت روس‌درقرارداد مذکورروی‌تبخترفرعونی که داشت‌هیچگونه اشاره‌ای بقراردادهائی که‌قبلا درباره‌استقراض بین اووایران‌مبادله‌شده‌بود نکرده‌واین‌بارا‌یرن‌را بصورت‌لقمهٔ‌چرب‌ونرمی باموافقت‌حریفش«وباتزایدنفوذ درقسمتهای‌مهمی‌ازایران»زیردندانش گذاشت‌ومشغول‌جویدن‌وفروبردن‌شد.

سرادوارد گری وزیرامورخارجهٔ انگلیس مطابق اسنادموجود بانی

ضربت براستقلال ایران معرفی شده و با انعقاد این قرارداد میخواست جلو توسعهٔ نفوذ سریع روس را بگیرد و بهمین لحاظ در تقسیم مملکتی که دروازهٔ هند محسوب شده ومیشود همت گماشت و بطوری که در نقشهٔ صحیح وسند تاریخی ضمیمه ملاحظه میفرمائید. ایران را بسه قسمت منقسم نمود، قسمتی را که شامل تهران وایالات شمالی و غربی و شمال غربی و شرقی میشود بروسیه داد قسمتی را در جنوب که شامل کزیك مرز ایران وافغانستان میشود وازآنجا بکویر لوط سپس بکرمان و به بندرعباس منتهی میشود بخود اختصاص داد؛ منطقهٔ سوم را هم که عملا زیر نفوذ خود داشت بنام منطقهٔ آزاد نامید .

فعلا این موضوع را دنبال نکرده وبشرح مقایسهٔ نقشه ای که آقای وحید مازندرانی در کتاب خود چاپ کرده با نقشه ای که اینجانب با زحمت بدست آورده ودراین کتاب بنظر خوانندگان میرسد مبادرت میورزم .

نقشه کتاب آقای وحید مازندرانی اولا دارای اشل نیست دوم عراق عرب را که درآنزمان جزء مملکت عثمانی بوده کشور مستقلی نشان داده ومملکت عثمانی را ترکیه نامبر کرده است . چهارم - تاریخ نقشه معلوم نیست .ازهمه مهمتر اینکه این نقشه فاقد نشان دادن جزایر بحرین که صددرصد متعلق بایران بوده و بایستی باشد وهست ، میباشد .

نقشه ای که اینجانب برای این قرارداد بدست آورده ام و ملاحظه می فرمائید ، مورخ سال ۱۳۳۹ هجری قمری یعنی درسی سال پیش بدو رنك چاپ شده است قسمت منطقهٔ روس سبز، منطقهٔ انگلیس ، قرمز، منطقهٔ آزاد سفید است . این نقشه میرساند که دولت ترکیه را کمال اتاترك هنوز تشکیل نداده ویا درشرف تشکیل بوده است زیرا آن کشور را بنام « مملکت عثمانی» قلمداد کرده است . با این توضیحات لازم نگارنده درصحت این نقشه هیچگونه تردیدی ندارم.

اینك دنبالهٔ مطلب:

مرحوم مشیرالدوله رونوشت نامهٔ مورخ ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ راجهة نمایندگان سایردول مقیم تهران ارسال داشت. بریچمن امرسن وزیرمختار امریکا مقیم تهران درجواب نوشت : «خاطرجمعی میدهد که دولت متبوع دوستدار نسبت باین دولت علیه واشکالاتی که واقع شده است با نیت صافی ودلسوزی امیدوارند که نهایت سعی را درانتظام مخالفت آن مرعی خواهند داشت . »

این قرارداد پس از علنی شدن در نظر آزادیخواهان ایران با نفرت تلقی و در سایر دول دموکرات نیز تأثیر نامطلوب و بلکه تأثیر زننده کرد سفارت ایران مقیم لاهه نوشته بود «... یکی از مطالب مهم مندرج در این قرارداد که طرفین تعهد کردند مسئله بیطرفی در آسیا است باین معنی که بعضی از دول آسیارا بیطرف قرارداده و باین واسطه رفع اختلاف مابین خودشان نموده وطوری نمایند که دیگر دول اروپا در آتیه آسیا و مسئله سیاست آنرا مورد و اسباب منازعه و اختلاف خود قرار ندهند درهر صورت مواد این عهدنامه، بدیهی است برای دولتین متعاهدتین است و برای کشورهای ضعیف و ناتوان زیانش بسیار.

وزیرمختار ایران در لندن چنین اظهار نظر کرده بود « با این وضعی که ایران دارد قرارداد بین روس و انگلیس با اینکه تعیین منطقهٔ نفوذ نموده و در باب رهن و استقراضات شرایط قرارداده اندرو بهمرفته برای ایران بهتراست ؛ خاك بر فرق چنین سفیری، یك مرد آزادهٔ وطن پرست یك نوکردلسوز ایران ، یك مرد باوجدان و یك انسان بتمام معنی ؛یعنی مستر مورگان شوستر که با فشار همان روسهای جابر از مالیهٔ ایران برکنار و بمیهن خود بازگشت نمود ، در کتاب خودموسوم باختناق ایران درباره این قرارداد چنین نوشته است :

« قرارداد ۱۹۰۷ چیز مسخره و پرتزویری بود و نمیتوانست برای روس و انگلیس در منع استخدام میجر استوکز جهة زاندارمری ایران دلیلی باشد . زیرا درمقدمهٔ همان قرارداد تصدیق و تصریح شده که روس و انگلیس تعهد دارند که تمامیت ارضی و استقلال ایرانرا محترم شناخته و تمایل صمیمانهٔ خود را برای حفظ نظم صلح آمیز و ترقی ، در سراسر ایران اعلام داشته اند و یکی از اصول اولیهٔ حق حاکمیت یك کشور آنست که در ادارهٔ امور داخلی لااقل درحدود حقوق بین المللی مختار باشد . »

رجال و محافل انگلیسی و کارگردانان حکومت هند که احساسات شدید ضدروس داشتند باقرارداد ۱۹۰۷ بصورتیکه امضاء شده بودمخالف بودند و بیشتر آنرا برله روسها میدانستند لرد کرزن در تاریخ ششم فوریهٔ ۱۹۰۸ درمجلس لردها گفت خطر حقیقی برای هندوستان از نقطه ای است که درمنطقهٔ نفوذ روس واقع شده و آن راه خلیج فارس است. «منظورش بندرعباس بود » لرد کرزن عقیده مند بود که انگلستان باامضاء این قرارداد سیاست دیرین آسیائی انگلیس را فدای مقتضیات دیپلماسی اروپائی ساخت واین کار خیانت نسبت باعتمادی بود که ایرانیها درطی نیم قرن بدوستی

انگلستان نموده بودند . لرد کرزن درست میگفت ودر بارهٔ مخالفت با این قرارداد زیان بخش باستقلال و تمامیت ارضی ایران از گوشه عزلت خارج شده وعلناً گفت « گمان نمیکنم این قرارداد ازلحاظ قسمت ایران منتهی بامنیت هندوستان ویا استقلال ایران بشود ویا موجبات تأمین صلح وآرامش‌را درآسیا فراهم سازد وباز گفته بود که این قرار داد نه فقط درنظرایرانی ها وخارجی‌ها بمنزلهٔ قصدتقسیم ایران تلقی‌خواهد شد بلکه روسیه حتی‌یك لحظه هم خودرا حقیقتاً پابند اصولی که در مقدمهٔ قرارداد قیدشده نخواهد دانست . لرد کرزن درست‌میگفت‌در بمباران مجلس‌شورای ملی‌ایران حدس او بیشترصائب جلوه خواهد کرد .

در بالا متذکر شدم قسمت سوم که بنام منطقهٔ آزاد نامیده میشد ، عملا زیر نفوذ منطقهٔ انگلیس بود ، از لحاظ کم کردن طمع روس ها علی‌الظاهر آن منطقه را بصاحب خانه واگذار نمودند . اینك براین گفته شاهدی اضافه میکنم وآن اینست که پس از پیدایش تحول عظیم جهانی بدست زحمتکشان خیلی ازاسرار بیرون ریخته شد وبسیاری ازراز های نهفته علنی گشت ؛ منجمله دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی در نوامبر ۱۹۱۷ مواد عهدنامهٔ سری موسوم به: موافقت نامه بیست و هشتم ماه مه ۱۹۱۵ را منتشرساختند . بموجب این قرارداد سری روسها قسطنطنیه و تنگه های داردانل را تصرف میکردند ، وانگلیسها درعوض تمام منطقهٔ بیطرف یعنی منطقه آزادی که بین دومنطقه نفوذروس وانگلیس‌درایران واقع شده بود برمنطقهٔ خود افزایش‌میدادند ، ودرنتیجهٔ اجرای قرارداد ۱۹۱۵ روسهم درشمال ایران آزادی عمل بطور مطلق پیدا میکرد . با این وصف سرادوارگری وزیر امورخارجهٔ انگلیس برسر سفیرما شیره مالیده وبنحویکه بچه ای‌را گول‌بزند . گفته بودصحبت تقسیم ایران بمنطقه نفوذ دربین نیست ، ما استقلال وتمامیت ارضی ایران را در این قرارداد تضمین کرده ایم . منظورما رفع رقابت وایجاد صلح وسازش است ، گمان دارم وقتی دولت ایران متن آنرا دید ایرادی نگیرد واگر دولت ایران بهیچیك از ما امتیازی ندهد در حقیقت این قرار داد راکان لم یکن کرده است !

این قرارداد زیانبخش درهر کجا که عواطف انسانی وانسان‌دوستی وجود داشت تولید نفرت و انزجار کرد ، مطبوعات اروپا و ایران نیز شروع بتجزیه وتحلیل وانتقاد وانزجار نمودند .

روزنامه « نویه ورمیا » چاپ پطرز بورغ نوشته بود تابحال در

تاریخ سابقه ندارد که یك مملکت آزادی را مانند ایران دودولت بین خود تقسیم نموده باشند وامروز این مسئله واقعیت یافته است .

یکی از رجال ایران از قول مطبوعات کشورهای روس وانگلیس گفته بود که بهتر از این لقمهٔ خداداد هیچوقت بگلوی هیچیك از دول سرازیر نشده بود . دولتین روس و انگلیس سرزمین ایرانرا بدون اینکه جنبندهٔ صدا کند درنهایت آسانی و کمال راحتی و بدون کشمکش و بالاخره بدون جنك فیما بین خود تقسیم کردند !

در شماره ۲۷ دسامبر ۱۹۰۷ همین روزنامه شرح خشن وتندی مبنی براین که بصداقت ودوستی روسیه شك و تردید میبرند منتشر ساخت . مجدداً مقالهٔ دیگری تحت عنوان « بریطانیای کبیر و آلمان » مبنی بریك پیش بینی منتشر ساخت و کوتاه شدهٔ آن این است: قرار داد ۱۹۰۷ ممکن است هم باعث صلح وهم موجب جنك شود: غلبه با کدام یك خواهد بود بستگی برویه سایر دول وخود ما دارد زیرا بواسطه دوستی با انگلیس ها دولی را که تابحال با او دشمن بودند باخود دشمن ودولی را که با او دوست بودند باخود دوست میکنیم.

روزنامهٔ « بورس گازت » نوشته بود: شکل این قرار داد بیسابقه است وجای تعجب نخواهد بود هرگاه دولت ایران که بدون اطلاع او اینکار شده است اظهار عدم رضایت بنماید .

روزنامه « کلن گازت » آلمانی نوشته بود انگلیس وروس البته میتوانند مابین خودشان هر قرار دادی که میخواهند منعقد نمایند ولی این قرار داد نمیتواند سایر ممالك را از ایران مستقل برکنار دارد . حال که روس وانگلیس برای خود منطقهٔ منافع و نفوذ معین کرده اند سایر ملل هم آزاد خواهند بود واین بستگی بقابلیت و لیاقت خود ما نست .

ادوار برون انتقاد شدیدی در « آلبانی رویو » نوشته و گفته بود که ایرانیان انگلستان را حامی آزادی میشمردند و بسبب این قرار داد از آن عقیده برگشته اند . همین روزنامه نوشته بود قید حفظ استقلال و تمامیت ایران راهم که درمقدمه جاداده اند حیله وتزویر میشمارند زیرا که درخود قرار داد درواقع ایران تقسیم شده

روزنامه « دیلی نیوز » آزادیخواه چاپ لندن نوشته بود : کسانیکه مخالف قرارداد بودند این عمل را گناهی نسبت بعالم آزادی میپنداشتند ولی ممکن است این قرارداد بدتر از گناه یعنی خطای محض باشد اساس این قرار داد وقتی گذارده شد که روس دولت بزرگی بود وژاپن مارا ازحمله

روس ایمن نساخته بود وایران طعمه خوبی بنظر میآمد که منتظر درندهٔ بود .

چون نوشته های دیلی نیوز بمناسبت آغاز مشروطیت ما و بحث در آن باره جالب است با وجودی که ضیق صفحات کتاب اجازه نمیدهدمعهذا نمیتوانم ازدرج آن غفلت ورزیددردنباله مقالهٔ خود مینویسد : نفوذ مادر ایران درموقع جنك ترانسوال تقریباًازمیان رفته بود وتعرفهٔ جدید گمرکی ایران بنفع روسیه بود تجارت مارااز بین برد درچنین وقتی امضاء قرارداد با روس سیاست عاقلانهٔ بود وبدین ترتیب ممکن بود هند راازحمله روس محفوظبداریم وتسمتی ازتجارت خود را درایران برای خود نگهداریمولی ازآنوقت تا بحال اوضاع شرق میانه بکلی تغییر یافته وبواسطهٔ شکستی که بروس رسید هیچ درقوه ندارد که با انگلستان وژاپن مقابله نماید واز همه مهمتر تغییری است که درایران روی داده سه سال قبل ایران عبارت بود ازشاهی ودرباری ووزرائی رشوه خوار تجارت ومملکت همه آمادهٔ تصرف ودرملت ایران آثاری اززندگی وبهبودی نبود ، امروز ایران بیدار شده هوش ملی واستقلال بسرش برگشته وبانهایت جدوجهد وشور بفکر اصلاح کار خود از روی اساس پارلمانی افتاده با این وصف تمام اوضاع دگرگون شده است .

سه سال قبل انگلیس درمواقع دشواری درایران فقط ملتجی برأی ومیل روس میتوانست بشود اما امروز نکته دراین است که بچه نحوجلب اعتماد خود ایران رابکنیم .

دیلی نیوز دردنبالهٔ مطلب نوشته است که: درهمین شماره عقیده یك شخص محترم ایرانی رادر بارهٔ قرار داد چاپ کردیم . از خواندن آن شرح معلوم میشود که ازحیث شهرت ونفوذ وتجارت خیط بزرگی کرده ایم مامقام خودمان را در تبت وافغانستان که هیچ محل خطر نبود بااین قرار داد ایمن کردیم ودرعوض قسمت بزرك ایرانرا بدایرهٔ نفوذ روس گذاشته ایم در اینصورت جای تعجب نیست که مستر لینچ اینهمه داد وفریاد برپا سازد . شمال ایران نه فقط ازلحاظ تجارت و جمعیت رسایر نقاط مزیت دارد بلکه اهالی آنجا مردمان خیلی مطیع و بصیرند **وشمال جائی است که مادهٔ اصلاح ازآنجا پیداشده است .**

دربارهٔ قسمتهای اخیر مقالهٔ او اختصاراً ناگزیر از تفسیرم . شمال ایران را خیلی مطیع نام برده است ، آری مطیعند ولی درمقابل قانون آنهم قانونی که مردم باخون خود آنرا نوشته اند .

بصیرند از آن لحاظ که نه زیر بار این قرار داد و نه زیر بار قرارداد اوت ۱۹۱۹ رفتند. بطوریکه دیلی نیوز نوشته است انگلستان مرتکب خطای نا بخشودنی شد و بهمین جهت اگرهم بقول خودشان وجاهتی در ایران داشتند ازدست دادند.

من در آغاز فصل «انقلاب مشروطیت» خودمان نوشتم که قسمت شمال باقسمت جنوب از لحاظ ایمان بمشروطه و ثبات قدم از یکدیگر متمایز بودند دیلی نیوز هم مینویسد: شمال ایران جائیست که مادهٔ اصلاح از آنجا پیدا شده است.

و باز مینویسد: ایرانیها که عقایدشانرا امروز درج کردیم در نهایت تلخی ولی باقوت قلب درمقابل این خطر بزرگ خود را نگاه داشته اند. ملت ضعیف یکه و تنها وقتی میتواند حقوق خود را حفظ کند که بتواند در مقابل قزاق روسی مقاومت نماید. هر عبارتی که محض پنهان کردن تقسیم منطقهٔ تجاری وغیره بکار برند عقیدهٔ ما براین است که کار استقلال ایران ساخته شده، هرقدر کم از ایران باخبر باشیم باز اینقدر از این جنبش اطلاع داریم میدانیم در این نهضت اصلاح طلبانه، روسیهٔ مستبد طبق سیاست خود عمل کرده است. زیرا روس هروقت دولت ضعیفی را میبیند که میخواهد تجدید حیات نماید سرش را فوراً میکوبد و باهمه احتجاجات «روز نامه تایمز» امیدواریم وزراء آزادیخواه انگلستان خود را ازچنین گناه عظیمی کنار بکشند.

روزنامهٔ «تایمز» نوشته بود «پارلمان ایران جاهل است وتا کنون لیاقتی دراجرای قوانین وانتظامات نشان نداده وازاصلاح مالیات عاجز مانده اند شاه نیرهرقدر که میتواند پول درراه تفرقه وفساد اصلاح خواهان صرف میکند ومفتنین هم مداخلهٔ دول خارجه را کمك خیالات خود برای دفع اصلاح طلبان میدانند.»

وقتی عبارات اولیهٔ تایمز را مبنی برنسبت دادن جهالت وعدم لیاقت نسبت بپارلمان خودمان خواندم درشگفت شدم. آقای مدیر تایمز جوابی را که ممکن بود آنروز باو بدهند خودش تلویحاً بخود داده و تصدیق ضمنی نموده است که شاه برای تفرقه وفساد آزادیخوان هرقدر دلش می خواست پول میداد. الخ. دراینصورت پارلمانی را که کتش راعاقدین قرار داد ۱۹۰۷ بسته بودند انتظار داشتند بیش از آن فعالیت کند. آیا مجال فعالیت ویا بروز لیاقت بپارلمان ایران دادید که او تکامل وتجامل بخرج داد؟

روزنامه حب المتین ایران نوشت که انگلیس از یك طرف جنك اقصای شرق را برپانمود و دولت روس را فوق العاده گرفتار و پریشان ساخت

وازطرف دیگر بهرشکلی که بود خیالات اهالی روسیه رابسمت آزادی معطوف داشت وبعد از فراغت ازجنك باژاپن دولت روس یکسره دچار انقلابات‌داخلی گردید و تارفت خبر دارشود انگلیس نفوذ وقدرت خود را درسرزمین تبت استوار ساخت . »

این‌قسمتی‌را که قبلانوشتم درشماره ۳۰ رجب ۱۳۲۵ قمری در مقالهٔ اول حبل‌المتین مندرج است،این مقاله مفصل است ومن باختصار نکات لازم را استنساخ کردم . همین روزنامه با شهامت در دو شمارهٔ قبل از آن نوشته بود :«سبحان‌الله کدام تمدن اذن میدهد که برای محافظت هندوستان، انگلیس مملکت ما را مال‌المصالحه قرار دهد و روس را در عوض سلب نفوذش در افغانستان و تبت ، از ایالات شمالی ایران عوض کرامت فرماید .»

در شمارهٔ دیگری نوشته بود :«همهٔ این کشمکش ومنازعه در سر لحاف ملانصرالدین بوده است نه انگلیس از این معاهده به پطرزبورغ وسایرنقاط روسیه دست‌تصرف دراز خواهد کرد ونه‌روس ازاین عهدنامه مالك جزایر اصلی بریطانیا خواهد شد . همانا اگر گذشت و بخششی از هرسمت بطرف مقابل و حریف باشد از خاك دیگران است روس جنوب شرقی ایران را بانگلیس میبخشد وانگلیس شمال‌ومرکز ایرانرا بروس عطا وموهبت فرموده است . پس ما باید بفکرکار خود باشیم و دودستی با همهٔ دقت ومواظبت کلاه خودرا نگاه داریم وبهیچوجه معتقدباین‌فصول معاهده که جملگی بر ضرر ما بسته شده نباشیم.»

یکی از وکلای ایران در پارلمان ایران ، که بنا برعقیده ابرازی تایمز لندن هم‌جاهل بود و هم لیاقتی ازخود نشان‌نداد،دربارهٔ این‌قرارداد در مجلس علنی چنین‌گفت : «دولتین روس وانگلیس خود میدانندهرنوع قراری با یکدیگر بدهند منتهی نبایستی دراینمورد نازك اینطور برعلیه ما معاهده بکنند لیکن‌حال که کرده‌اند خود میدانند ولی بقدر سرسوزنی خودرا بهیچ کلمهٔ از کلمات آن مقید وپایند نمیدانیم . »

دولتین ایران وافغانستان برعلیه موافقت‌نامهٔ انگلیس‌وروس شدیداً اعتراض کردند معالوصف دولتین روس وانگلیس اعتنائی بافکار عمومی ملت ایران وافغان نکرده عهدنامه‌ای را که ازنظر خوانندگان گذشت بموقع اجراگذاردند .

اینك مضار علنی وعملی آن برای خوانندگان توضیح میشود .

قبلا تذکر دادم که لرد کرزن در همان موقع اعلام داشته بود این

قرارداد نه فقط درنظر ایرانیها و خارجیها بمنزلهٔ قصد تقسیم ایران تلقی خواهد شد بلکه روسیه یك آن هم خودرا حقیقتاً پابند اصولی که درمقدمهٔ قرارداد قید شده نخواهد دانست .

اینك شاهد گفتهٔ اورا می‌آورم . هفت‌سال بعد یعنی درفوریه ۱۹۱٤ سرادوارد گری همان پهلوان عاقد قرارداد بسفیر جدید انگلستان در پطرزبورغ نوشته‌بود : دراینجاشکایت نسبت بطرز اجرا ونتیجهٔقرارداد در بارهٔ ایران موجود است چون قرارداد ۱۹۰۷ بر اصل حفظ استقلال ایران‌امضاء شده وحالا روسها برای حمایت از شاه بشمال ایران (۱) قوا وارد کردند اگر قونسولهای روس همواره در کارهای ایران مداخله می‌کنند و من ازاین جهة حیرتی ندارم چون قبل از قرارداد هم روسها درشمال ایران وبر تهران نفوذ وتسلط داشتند ولی اشغال نظامی شمال ایران از طرف روسها و اینکه هیچگونه اثر و علامتی جهة تخفیف این مداخلات دیده نمیشود وبعلاوه تجارت‌روس تجارت انگلستان را درشمال ایران از بین برده و بواسطهٔ مشکلاتی که در راهها و جاده های جنوبی ایران هست تجارت ما بکلی فلج مانده و ممکن است نفوذ بازرگانی روسیه حتی جنوب ایران را که خارج از منطقهٔاواست فرا بگیرد واین اوضاع در اینجا باعث نگرانی شده و اگر بجای اینکه برای دولت‌ایران مشکلاتی ایجاد نمایند فقط در صدد باشند قوای قزاق ایرانی را مرتب کنند و قشون خود را از ایران بیرون ببرند و دستور بدهند کنسولهای آنها در کار های مملکت دخالت ننمایند در اینصورت امیدواری بیشتری برای تسکین افکار عمومی در اینجا و زمینهٔ بهتری برای پیشرفت کار راه‌آهن سراسری ایران فراهم خواهد گردید .

نگارنده فعلا وارد این بحث که چرا یك مورخ انگلیسی‌عمل وزیر امورخارجهٔ مملکت خودرا که‌صددرصدبزیان دولت وملت ایران‌بود. تأیید وآنرا با مصالح سیاسی انگلستان عمل‌صحیحی جلوه داده ویابدفاع از سرادوارد گری پرداخته‌است. نمیشوم.منظورمن‌ازآوردن‌نامه‌سرادوارد گری برای تأیید پیش بینی لرد کرزن بود . از اینجهة این نامه را درج کردم که بی‌بندوباری دولت تزاردر عدم اعتنا باصول معاهداتی که بسته ومی بست‌معلوم ومشخص شود : ملت آزادهٔ روس‌حق داشت برعلیه چنین‌دولتی انقلاب عظیم جهانی را برپا سازد تا هم خود وهم همسایگان ضعیف‌راازشرقلدری‌آندولت «شداد» رها سازد .

۱ـ بجلفاوسپس بتبریز ویك کشتی‌جنگی به بندرانزلی

☆☆☆

آن قزاق ایران را که سرادوارد گری درنامهٔ بالانوشته بود تقویت شود کدام قزاق بود ؟

درج تاریخچهٔ ایجاد آن بدرازا خواهد کشید . همینقدر کافی است اجمالا با استفاده از تواریخی که دردسترس نگارنده میباشد بریگادقزاق را برای نسل معاصر و آیندگان معرفی کنیم .

یکدسته سپاه درعهد ناصرالدین‌شاه بدست صاحبمنصبان روس تشکیل گردید و از آغاز تشکیل کوشش لازم بکار رفته و میرفت که این بریگاد و افرادش کور کورانه فرمانبرصاحبمنصبان روسی بوده وعلاقه ای نسبت به ایران و ایرانیت نداشته باشند . باوجودیکه صاحبمنصبان و افرادش ازخزانهٔ ملت ایران حقوق میگرفتند ابداً دربند نبودند که درمواقع لزوم بحفظ حقوق ارباب اصلی یعنی ملت ایران بمقتضای نوکری ملت عمل نمایند . این مکتب جابرانه را دولت روس ایجادنموده بود تا درمواقع مقتضی بسودخود بکار اندازد .

درفصل گذشته نگاشتم که محمدعلیمیرزا نقشه ای را که برای انهدام مشروطیت چیده بود و گروهی ازاوباشان را درتوپخانه گرد آورده بود با تهدیدات شدید مجاهدین تبریزازمیان برداشته شد وناگزیرروی‌همان امیال‌سخیف و کثیف خود بطرح نقشهٔ دیگری پرداخت باین معنی ازدههٔ دوم خرداد ۱۲۸۷ برابر جمادی الثانی ۱۳۲۶ که اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بشدت خودمیافزود برای برانداختن بساط مشروطه‌ومجلس‌وتهیهٔ‌زمینهٔ‌کامل جهة اجرای‌قراردادمز بور بین‌محمدعلیمیرزا و سفارت‌روس‌تبانی‌شدیدی‌آغاز وچون کلنل لیاخوف افسرروس درراس همان بریگاد قزاق ایران قرار داشت و تحت تعلیمات «لشگرقفقاز» که محل ستاد آن در پطرز بورغ و تفلیس بودانجام وظیفه‌میکرد، جهةاجرای‌اقداماتی که‌ازسفارت روس بمحمد علیمیرزا تلقین شده بود ، انتخاب گردید .

برای اجرای مقصود زشت خودشان برنامه ای‌تنظیم کردند.ابتدای برنامه حاکی ازشوراندن سربازهای سیلاخوری برمردم بود.

اینکارانجام ودرمردم رعبی ایجاد شد . ومردم خواستند بازار هارا به بندند ولی خودشان جلوی انسداد بازارهارا گرفتند .

کاردوم ازاجرای بر نامه رفتن محمد علیمیرزا بباغ شاه بود و رفت .

سوم کشیدن چندتوب بدروازه های شهر بود کشیده‌شد.

چهارم ایجاد بینظمی مصنوعی ومداخله دادن قزاق در تأمین شهر بود اینکارهم با دادن سیصد نفراز فوج وصد نفر قزاق باختیار نظمیهٔ شهر عملی گردید.

راه شمیران راهم بدست سردار فیروز سپردند و آمدند بمجلس گفتند اینکارهارا برای امنیت شهر طبق دستور انجام داه ایم وریختن سیلا خوری ها بکوچه و بازار مهم نبود و با این ترتیب ظاهراً امنیت شهر دستاویز بود ولی درباطن تمام اینکارها برای امحاء آزادی صورت میگرفت و مجلسیان بیخبر و آنانکه خبرداشتند چیزی نمیگفتند زیرا سرسپردهٔ بدربار بودند.

برای اینکه صف مخالفین خوب آراسته شده باشد وشمع گل و پروانه و بلبل، همه در گردشاه حلقه بزنند، امیر بهادر که چند روز پیش برخلاف آئین ایرانیت بسفارت روس پناهنده شده بود از سفارت خارج و یکسر بباغ شاه رفت تاهروقت شاه تصمیم باستحمام گرفت او باشمشیر برهنه داخل حمام شده دفعه اجانین کند!

روز هیجدهم خرداد ۱۲۸۷ قزاق ها درشهر بگردش افتاده در خلم سلاح آزادیخواهان که بطور انفراد دیده میشدند اقدام میکردند در دنبالهٔ این کارها یك بیانیه بنام (راه نجات وامیدواری ملت) ازطرف محمدعلی میرزا درشهر منتشر و نسخه ای هم از آن بایالات وولایات مخابره کردند.

در ابتدای بیانیه چنین آغاز سخن شده بود:

«ملت قدیم وقویم ایران فرزندان حقیقی وروحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزار سالهٔ ایشان پایمال هوی وهوس مشتی خائنین خودغرض وخودخواه که بکلی ازشرف ملیت دور واز حیث انسانیت مهجور ند گردد..»

او آزادیخواهان ودلباختگان مشروطیت راخائن وخودخواه نام میبرد ردر جای دیگر نوشته بود که: «صراحتاً بشما میگویم که بهیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش ازاین دولت وملت خودرا دچار حوادث وانقلابات دیده و ازاعمال مغرضین صرفنظر فرمایم..»

دراینجا انقلابیون را تهدید کرده وبا این حرفهای میان تهی می خواست آنهارا ازمیدان بدر کند.

ضمناً برای فریب مردم نوشته بود «بطوریکه دستخط فرموده ایم و بعموم دول اعلان فرموده ایم ایران مشروطه ودرعداد دول کنستی توسیون محسوب است وکلا و مجلس شورای ملی در کمال امنیت (!) و قدرت

بتکالیفی که از برای آنها مقرراست عمل خواهند کرد...»

او تصور میکرد وکلای ملت هم مانند امیر بهادر و سعدالدوله وامثال آنها نوکرشخصی او هستند ولی غافل ازاین بود که قانون اساسی ومتمم آن تکلیف هر کس را بصراحت روشن ساخته وهر کسی را از عالی تادانی وظیفهٔ مشخص مقرراست وشاه نیزفقط از نظر تشریفات وظائفی دارد منجمله اصل چهل ونهم ازمتمم قانون اساسی مورخ ۱٤ ذی القعده ۱۳۲٤ که مشتمل بریکصدوهفت اصل است چنین مقرر رموده :

«صدورفرامین واحکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را معوق ویا توقیف نماید.»

استادان او نمیخواستند ملتفت شوند که دراصل سی وپنجم همین قانون مقررفرموده اند«**سلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده**»

وقتی محمدعلیمیرزا پشت پا بسوگند زد وبنحویکه خواهیدخواند مجلس مقدس را بتوپ بست. آن ودیعه ای که ازطرف ملت بشخص شاه مفوض شده بود، همان ملت ازاوسلب کرد. این ملت هنوززنده است و اگر بمقدرات ملی وقوانین او که باخون نوشته شده دست تجاوزی درازشود آیا آنچنان سرنوشت وتاریخ تجدید نخواهد شد؟

☆☆☆

قبل ازاینکه قزاقها ظاهراً باختیار نظمیه درآیند دو تی ها (مخبرالدوله) برای اینکه تلگرافات مجلس وآزادیخواهان بگوش ایالات وولایات نرسد. سیم هارا قطع کرده بودند. مخبرالدوله دوباره سیم هارا متصل کرد تا این راه نجات ویا اعلام خطردولتی بایالات وولایات مخابره شود.

درمقابل راه نجات دستوری محمدعلی میرزا اعلام خطری هم ازطرف دو نفر بنیادگذارمشروطیت شادروانان سیدعبدالله بهبهانی وسیدمحمدطباطبائی بصورت تلگراف بقزوین ارسال شد تا ازآنجا وسیله میرزاحسن رئیس المجاهدین بنقاط لازم ومخصوصاً تبریزمخابره شود. عین تلگراف درج می شود :

خدمت علمای اعلام وحضوت اسلام انجمن ولایتی وسایر انجمنها تبعه چندنفر درباریها از قبیل امیربهادر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد واخلال روابط بین ملت وسلطنت بوده دست فسادشان بدامن خارج درازگشته استقلال مملکت رادر معرض خطر عاجل گذاشته بانواع وسائل

مناسبه ازحضورهمایونی استدعا شده بود چند روزقاطبهٔامراء وسرداران درمنزل حضرت اشرف عضدالملك متحصن وتبعیدآنها را از دربار استدعا نمود وقبول نشد ولی بازازقوه بفعل نرسید روزپنجشنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحشه بغتتاً بباغ شاه که بیرون دروازه اسد تشریف برده اردوی مفصلی درآنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه «۱۷ خرداد ۱۲۸۷» درموقع شرفیابی چند نفر ازسران امرا را امر بتوقیف فرموده بیرون دروازه‌ها توپ گذارده ازحالت حاضره موحشه خیلی اهالی مشوش سیمها مقطوع اقدامات درباریان کلیتاً بانهدام مشروطیت ومجلس قریب وقوع عبدالله الموسوی بهبهانی - محمد بن صادق طباطبائی .

دردنبالهٔ این اقدام انجمن های آزادیخواهان درمدرسه سپهسالار مجتمع شدند . مدرسهٔ مزبور وبهارستان مملو از آزادیخواهان مسلح شده بود .همه برای دفاع از آزادی بایك روحیهٔ بسیار قوی آماده ومهیای جان بازی شده بودند.

روز چهار شنبه بیستم خرداد بپایان رسید ، انجمن ها جداً به بسیج پرداخته بودند . روز بیست ویکم خرداد نیز بدانسان گذشت ولی متأسفانه روز بیست ودوم خرداد بطوری که کسروی نوشته :

« غلامرضاخان سرهنك قزاقخانه از سوی شاه بمجلس آمده چنین پیام آورد: گردآمدن انجمنها درمدرسه وبهارستان نیکی نمیدارد . بویژه که پارهٔ جوانان افزارجنك همراه میدارند آنان پراکنده شوند تاما خودمان بامجلس گفتگو رادنبال نموده بپایان رسانیم» (۱)

درهمین هنگام توپها را بدستور شاه بدروازه‌های دوشان تپه وشمیران گذاردند.

این پیام که توأم با توپ گذاری بوددلهای بعضی را ازشجاعت تهی ساخت ودرهمان وقت بهبهانی ،سیدعبدالله ، تقی زاده ممتازالدوله ،مستشارالدوله ویکعدهٔ دیگر بمدرسه شتافته در صدد تفرقهٔ مردم برآمدند .مردم نپذیرفتند وغوغائی برپاساختند وگفتندفریب این سالوس ریاکار وسوگند شکن رانخورید . بهبهانی وقتی سخنان مردم راشنید دودل شد حق داشت دو دل شود ولی تقی زاده ایستادگی کرده « چنین وانمود که رازهائی در کاراست . وازهر راهی بودمردم را ازآنجا پراکندتنهااز هر انجمنی یکی دوتن برای نگهداری کاچال وافزار باز ماندندتاریخ کسروی بخش سوم صفحه۱۷» (۲)

---

۱ - اینکار طبق ماده‌دو وسه پرگرام لیاخوف انجام شد .

۲ - پس‌از مطالعه مواد پرگرام لیاخوف بقهقرا برگردید واین مطالب را دوباره بخوانید.

این کار نا بجا باعث نومیدی آزادیخواهان مجاهد ودلیری دشمن شد. کسروی مینویسد : « درهمان شب یوزباشی مهدی که از پیشگامان آزادی بوده ، ودر زمـان سروزیری عـین الدوله آسیب وگزند سختی از دست دولتیان کشیده بود .از بس ترس ونومیدی ، تریاك خورده خود را کشت ونخستین قربانی دورنگی نمایندگان او بود»

این پراکندگی مردم شاه ولیاخوف را شـادمان ساخت زیرا میدان فعالیت برای آنها وسیعتر شد .

لیاخوف وسفارت روس گفتگو راباشاه ادامه داده نمیگذاشتند خیر اندیشی باو نزدیك شود، گرچه او نه خیر خود رامیخواست ونه رفاه مردم را. او تصور میکرد سفارت روس مانند برادری اورا محافظت وتقویت خواهد کرد غافل ازاین بود که این دولت نالوطی فقط درجستجوی سود خودو زیان دیگران است ، گوئی کدویش را از کاه پر کرده بودند .

هرچه آنها ومخصوصاً لیاخوف میگفت قبول میکرد بـرای حفظ مقام خود بنده وبردهٔ روسهای ترازی شده بود . اینك برای اثبات این گفته ها دوشماره از راپورتهای لیاخوف را که یکی مورخ ۱۹ خرداد ۱۲۸۷ ودیگری ۲۳ خرداد ۱۲۸۷ برابر ۲۷ و ۳۱ مارس ۱۹۰۸ میباشند وبستاد قشون روس درقفقاز داده است ودر کتـاب «شورش ایـران» تألیف مستشرق معروف پرفسور برون نیز مندرج است دراینجا درج میکنیم .

محرمانه ـ نمرهٔ ۵۹

جناب جلالتمابا در بیست و ششم مای اعلیحضرت شاه مرا باترجمان اول سفارت بباغ شاه دعوت کرد وبا تقریرات دوستانه موافقت خود را بتکلیف سابق که پیش جنابعالی عرض کرده ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان از اعتراض دول اروپا بجهته تبدیل کردن حکومت مشروطه باستبداد قدیمی ممکن باشد بیان کرد ومنضماً بموافقت خود گفت که خواهشش این است که هرقدرممکن است خونریزی کمتر باشد ولی با این خواهش اوجسارت کرده درجواب گفتم که خونریزی دراین جنك مجبوری وضروریست چون از باغ شاه برگشتیم من وترجمان مذکور همان شب درسفارت ترتیبی بجهته معاملهٔ آینده باآشیانهٔ دزدان که دراین شهر بنام مجلس نامیده میشود معین نمودیم دراین ترتیب که یك اساس است برای اجرای کارهای آتیه اول قراری که داده شد این بود که تا دم آخر باید مجلس وطرفداران اورا بکلی غافل کرده وبسفارت نیز نباید گذاشت چیزی مکتوم شود تایکدفعه کاررا

بمخالفت و باستعمال قوهٔ مرتبه عسکریه آشیانهٔ دزدان ورشوه خواران(۱) را خراب وحامیانش را که مقاومت وممانعت کنند بکشیم وآنها را هم که زنده بودند درعدلیه محکوم و باجزاهای بسیار سخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین وشاه دردست است که همیشه درهر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بدمسامحه وعیب جوئی کرده و باین جهة تمام کارهارا ناتمام میگذارند لازم دیدیم بعد از آنکه ترتیباتی که معین کردیم قبول شد ازطرف شاه بخود من آزادی تامه دراجرای کار داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را دراین کار قبول کرده باشم ولو از هر که صادر شده باشد تا اینکه کار بکلی تمام شود اگرچه از اوامر سابق وتعلیماتی که جناب جلالتمآب عالی داده اید موقع وحدود قوت بنده کاملا معلوم است ولی باز جسارت کرده واستدعا میکنیم که حدودات مداخله بنده را دراین کار که دردست دارم غیر از خدمات سری که در موقع خواهم کرد معین فرمایند وقتی که ترتیبات کار رامعین کرده ایم ازطرف سفیر و شاه تصدیق شدصورت اورا بدون تأخیر بجناب جلالتمآب عالی میفرستد منتظر اوامر عالی

تهران - ۲۷ مای روسی- برابر ششم ژوئن ۱۹۰۸

کلنل و.لیاخوف

پرگرام خطرناك شیطانی لیاخوف

محرمانه نمرهٔ ۶۰

جناب جلالتمآبا ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده بود سفیر بعد از آنکه اجمالا با پطرزبورع مخابره کرد واز پطوزبورع قبول کردند اما شاه مانند یك ایرانی بسیار تردد کردمیترسید از اینکه خونریزی خواهد شد بنا کرد بعضی تصورات بیجا کردن یعنی صلح وغیره چون اینرا دیده مجبور شدیم که وسیلهٔ قطعی وآخری خودرا بکار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول وبهترین ترتیبات برای حال حاضر ملاحظه شده است اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه ازشما حمایت نخواهد کرد وهرچه هم بعد ازاین بشما واقع بشود خود را مسئول نخواهد دانست وسیلهٔ قطعی ما بسیار مهم و مسئله مؤثر خود شاه بالطبع بدون تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز بجهة اجرا و اتمام کار داد مواد اساسی این ترتیبات بقرار زیر است :

اول - بایولی که ازطرف سفارت وشاه داده خواهد شد رشوت دادن

۱.. دراینجا ناگهان گفته آقای دکتر مصدق دردورهٔ چهاردهم بیادم آمد . .

بوکلای مهم مجلس و وزراء که در جلسهٔ آخری ترتیبی را که بایشان داده خواهد شد قبول و بر وفقش عمل کنند .

دوم ـ تادقیقهٔ آخر یعنی حاضر شدن کلیهٔ ترتیبات بطور دوستانه با مجلس رفتار نمودن وچنین وانمود کردن که شاه بامجلس صلح کند همچنین داخل مکالمه شدن بامجلس.

سوم ـ سعی کردن بارشوت یاوسائل دیگر بجهة خارج کردن مردمان مسلح ازمجلس ومسجد وانجمنهای نزدیك.

چهارم ـ اقدامات کردن که رؤسای انجمنهارا با رشوت و غیره با خود طرفدار نموده تادرروز موعود ،اعضاء انجمن خودرا نگاهداشته و نگذارند بیرون بروند .

پنجم ـ یکروز پیش یا درروز اجرای کار فرستادن قزاقها با تبدیل قیافت ، بمجلس ومسجد تا ازآنجا بهوا شلیك نموده هم بهانهٔ برای هجوم وخراب کردن مجلس بدست بدهند و هم کسانی را که در مجلس ومسجد مقاومت خواهند کرد بکشند .

ششم ـ کمال دقت وجهد کردن برای اینکه مبادا کسی بسفارت دول اروپا خاصه انگلیس داخل شود .

هفتم ـ وقتیکه تمام ترتیبات حاضرشد در یك روز معینی مجلس و اطراف اورا باقزاق بریگادوتوپ محاصره وخراب کردن و کشتن کسانی را که درمقابل مقاومت کنند .

هشتم ـ تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان وو کلاء بعد ازتخریب مجلس بسرباز وعوام ناس که غارت کنند .

نهم ـ گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و و کلا وطرفداران مجلس را وبدار زدن نفی کردن آنها نظر باهمیت موقع وشخصی ایشان

دهم ـ بجهته آسوده کردن خیال جمهور ودول اروپ اعلان کردن که مجلس دوباره بازخواهد شد .

☆ ☆ ☆

شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان کرد وگفت بهتر است که سرباز وسوار ایرانیهم دراینکار اشتراك بکنند ولی بنده بملاحظهٔ اینکه اینوقت برای بریگاد قزاق بهترین اوقات است که وظیفهٔ حقیقی خود را ازپیش برده ورسوخ کاملهٔ خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده راآسانتر کند قطعاً ومنحصراً رد کردم. اما درخصوص مداخلهٔ شخصی وفعلی بنده درروز بمباردمان سفیرروانی نمیشد ومیترسید

که دول سایره اعتراض کنند ولی بنده امرجناب جلالتمآب عالی‌را درنظر داشته و بملاحظهٔ اینکه‌کار را بدست افسر های ایرانی ندهم . **اگر چه افسرهای ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند** ولی هرچه باشد بازهم ایرانیند ممکن‌است که در موقع اجرای کار حساب ملی آنهارا مانع شده‌وکاررا بکلی خراب کنند . بمداخلهٔ شخصی‌وفعلی‌خودقرار دادم من جناب جلالتمآب عالی‌را امنیت‌کاملا میدهم که دربریگاد قزاقخانه که دردست بنده‌است افسر وغیرافسر انتظام و صداقت مخصوص بجهة کار دارند . درصورتیکه مانعی ازخارج ظهورنکند موفقیت‌کار مسئولم منتظر اوامرعالی ۳۱مای‌روسی کلنل و.لیاخوف

منظور لیاخوف و سفارت روس از جمله و عبارات : رسوخ کامل درحیات سیاسی دولت ایران برای استحکام اجرای خیالات آینده همانا اجرای‌کامل مواد قرارداد ۱۹۰۷ بود که ایران را یکباره ببلعند و به۱۷ شهری که سابقاً بلعیده بودندضمیمه نموده وشکستی‌را که اززاپن خورده بودند جبران نمایند خوشبختانه ضربت زحمتکشان خیالات آیندهٔ آنهارا درهم شکست .

باجرای یکی‌از مواداین پرگرام محمدعلی‌میرزا هشت‌تن اززعمای مجلس ومبارزین راه آزادی را از مجلس خواست که من جریان‌آن‌را در پیش نوشتم . مجلس نیزباکمال رشادت‌جواب رد‌داد ودرواقع تودهنی زد منظور تنظیم کنندگان پرگرام لیاخوف هم همین‌بود .

بعضی ازنمایندگان که شاید وابستگی با پرگرام پیداکرده بودند گفتند بهتراست این‌چندتن‌را بسپاریم وباین کشمکش‌خاتمه دهیم . بهبهانی گفته بود اگرما این درخواست دربارا بپذیریم‌نظایر بسیاری پیداخواهد کرد . باین جهة پایداری مجلس دررد تقاضای نامشروع محمدعلی میرزا پایدارتر شد .

بنحویکه قبلا ذکرشد بمناسبت قطع سیم ها ایالات وولایات از جریاناتی که در مرکز رخ میداد بی اطلاع بودند . روز هجدهم خرداد هنگامی که درصدد استعلام بر آمدند معلوم شد تمام سیم ها مقطوع است فردای‌آنروزانجمن ایالتی‌تبریزتشکیل‌وبجستجو پرداخت . آراء مختلفی برای‌کسب اطلاع از مرکز بمیان آمد . در بین این گفتگو ها رئیس تلگرافخانه بانجمن‌آمده (راه‌نجات) را با خود آورد ، رؤسای انجمن ازاینکه سیمها متصل شده خواستند ازموقع استفاده و بتلگرافخانه بروند ولی این اقدام مفید نمیشدزیرا آنها وسیلهٔ نمایندگان مجلس میخواهند

کسب اطلاع کنند . آنها هم تحت نظر بوده و قادر بحضور در پای سیم نبودند .

با حصول اطلاع از مفاد «راه نجات» حدس زدند که چه نیرنگها بکاررفته ومیرود و درپس پرده چه اقدامات شومی نهفته است ، اما از حقیقت امر بی‌اطلاع بودند ، برای آزمایش تبریزیان قدمردانگی‌علم کرده ووسیلهٔ عدهٔ‌علمای آزادیخواه بمخابرهٔ این تلگراف مبادرت کردند .

« صدمه ای که ازاین مخالفتها خدانکرده ملحوظ است جزء اعظم متوجه بخانوادهٔ‌سلطنت‌است» در بیستم‌خردادنیز تلگرافی بانجمنهای ایالات‌و ولایات باین مضمون مخابره کردند .

« رفتار وحرکات مخالفانه وخائنانه این شخص خائن دولت و ملت ووطن مسبوق شده بلادرنك باقدامات مادی ومعنوی مؤثره قیام نمایند که دارالشورا و مبعوثین محترم ملت درخطر مهاجمات خائنین ،وقع غیرت و فتوت است که ازبرکت یك قوهٔ متحده ملی‌عموم ملت‌ایرانرا ازشروفساد خائنین مستخلص نموده‌وبسعادت ابدی‌نائل شویم انجمن‌ایالتی‌آذربایجان درباسخ ،ندای‌بیزاری‌ازمحمد علیمیرزا بلند شد وایالات شیراز . خراسان اصفهان و کرمان با انجمن تبریز همصدا شدند . تعاقب این اقدام یك تلگراف دیگری توسط رئیس المجانین بدین مضمون مخابره نمودند . ازتلگرافخانه قزوین توسط رئیس المجاهدین بعموم‌سوار وصاحبمنصبان کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمهٔ آن برادران دینی ووطن اعلام واخطارمیشود برتمام ملت غیورآذربایجان ثابت ومحقق شده است شاه بنای مخالفت و عصیانرا که با اساس مقدس مشروطیت‌ودارالشورای کبری گذاشته باتکاء واطمینان شما میکند توضیحاً و صراحتاً مینویسیم که اگر بمجرد وصول این تلگراف بدار الشورای کبری ملتجی وتلگراف با نشانه گرفته مخابره نمودید فبها والابدانید که معاملهٔ یاغی خائن ملت ووطن در آذربایجان با خانه و کسان شماها شده بهیچ چیز شماها ابقا نخواهد شد البته این ننك ملی را که باعقاب شما ها نیزمتوجه خواهدشد ازخود بردارید . انجمن‌ایالتی‌آذربایجان .

انجمن نمیدانست که صاحبمنصبان آذربایجانی در انهدام مشروطیت مداخله ندارند و کلنل لیاخوف یکتنه برای ویران کردن مجلس و کشتار سران و رهبران آزادی و غارت اموال و نوامیس ملی قبول مسئولیت کرده است .

تبریز بجوش و خروش درآمده و با نهایت شهامت در نگهداری

مشروطه دست و پا میکرد در تهران نیزمجلس دار الشورا تصمیم گرفت مجدداً شاه را ازعواقب وخیم افکارخطرناکش مستحضرسازدوبتکمیل‌این منظور درروز بیست وششم خرداد برابر پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ لایحه ای که گویا آقای مستشار الدوله صادق آنرا انشاء نموده بودند بدربار فرستادند . بعضی‌ازعبارات کوتاه این لایحهٔ مفصل‌را نقل میکنیم .

« ... ندای غیبی اسلامیت وایرانیت افراد اهالی را از خواب‌غفلت طولانی بیدار وبراهی هدایت فرموده که هادی عقل وتجربه درطی‌مراحل تاریخ اختیار نموده لذا یکباره خاص وعام مملکت باوجود اختلاف مدارك بی بمخاطرات و مهالك برده بیك حرکت غیورانه از فضاحت بی حسی خودرا دورساخته متنبه باین دواصل اصیل استقلال ملت واستحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت‌است‌وسلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی ازطرف ملت بشخص‌پادشاه مفوض شده‌است .. »

«. . . درحالتی که خون دلها درفوران و کلیهٔ ایران درهیجان‌است نقض قانون اساسی از شمال تا جنوب واز مشرق تا مغرب ایرانرا با ناله وافغان پر کرده که اگر این ناله وفریاد هایکجا جمع‌شوندخدای نخواسته چه‌آهنك مخالفی از آن ظهورتواند کرد بالجمله تکلیف بروکلای‌ملت خیلی سخت‌شده‌وانتظار مردم‌تهران وفشار ولایات دراعادهٔ احترام‌قوانین واصلاح کلیهٔ امورآن بآن درتزاید ومجال‌را از دست میبرد . آنچه‌بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی‌اینهمه خرابیها وتکرار اتفاقات ناگوار که‌شأن‌عهود وشیشه دلهارا یکجا میشکند و حرمت قانون با نوامیس‌سوگندواسلامی یکسره برطرف میکند دوچیز است :

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که درقلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که درسلطنت مشروطه‌تمامی امور درتمام اوقات بایددر مجاری قانون سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی ازلفظ بمعنی رسد.

« اصل چهل وچهارم : شخص‌پادشاه ازمسئولیت مبری است وزراء دولت درهرگونه ازامورمسئول‌مجلس‌هستند.»

«اصل چهل‌وپنجم :کلیهٔ قوانین ودستخطهای پادشاه درامورمملکتی وقتی اجرا میشودکه بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت فرمان ودستخط همان وزیراست ».

« اصل پنجاه وهفتم : اختیارات واقتدارات سلطنتی فقط‌همان‌است که درقوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است»

«اصل‌شصت وچهارم: وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یاکتبی‌پادشاه

را مستمسك قرارداده سلب مسئولیت ازخودشان نمایند »،

درصورتیکه کلیهٔ اموراز جزئی و کلی درمجرای وزارتخانه‌هافیصل پذیرفت مسئولیت نیك وبدآن ازشخص همایون شاهنشاهی مرتفع وبرعهدهٔ وزراء تحقق میابد.

نمایندگانی که حامل این لایحه بودندباسردی پذیرائی شدندو بدون اخذنتیجه ودریافت پاسخ بازگشت کردند!

پاسخ محمدعلی میرزا پس ازچندروزتهیه شد ومن‌دراینجا نیزمانند لایحهٔ مجلس بعضی ازعبارات کوتاه آنرا نقل میکنم :

درصدردستخط نوشته‌است السلطان‌بن‌پنج تاسلطان‌مورخ ۱۳۲۶ که‌با خود محمدعلیمیرزا شش‌تن میشوند .

« بمجلس شورای ملی ... تمام مردم ایران ودایعی‌است که‌پروردگار عالم بحکمت بالغه حفظ وحراست وآسایش وامنیت قاطبهٔ آنانرا برعهدهٔ کاملهٔ ما واگذارفرموده ..».

« .. ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر وهیئت دارالشوری را ملتفت میفرمائیم که درچندین جا از حدود معینه تجاوز شده است..».

«.... ازروی نهایت جود وسخا سلطنت خودودولت ایران را بتمام دول عالم درعداد دولت (کنستی توسیون) اعلام فرموده ... »

«.... چون بنا بمتابعت قانون اساسی واز روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان دروجود ما ودیعه‌قرارداده‌هرقدردراصلاح امورورفع‌انقلابات مملکتی را ازقوای ثلثه مترصد شده نتیجه جزبعکس ندیدیم ..»(۱)

بدینسان پرگرام لیاخوف یکی بعدازدیگری پیشرفت کردتاروزسه شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷ برابر ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مبارزه آزادیخواهان و کارگردانان دولت بشدت در گرفت کسروی مینویسد : « محمد علیمیرزا که از بیست روز باز دشمنی آشکار گردانیده‌بود امروز چون زمینه را آماده میدید بکار پرداخت . از آن سوی آزادیخواهان پس‌از یکهفته زبونی، درروزهای آخر به بسیج پرداختند وباهمهٔ دیری که رخ داده بودششصد تن کما بیش تفنگدار گردآوردند . که در میان ایشان سران جنك آزموده و دلیر نیز می بود . از جمله چندتن ازافسران قزاقخانه (ابولفتح زاده ودیگران) که از دو سال باز

۱- ناگزیر برای قلم وقمع انقلابیون وانهدام مشروطیت دست‌بدامان شاپشال و کلنل لیاخوف زد!

ازقزاقخانه بیرون آمده بودند واینزمان باآزادیخواهان همراهی مینمودند همچنین میرزا صالح خان وزیر اکرم که محمد علیمیرزا اورا ازحکمرانی تهران برداشته بود باچندتن ازنوکران کارآمد خود با مجاهدان همراهی نشان میداد . اینان که نیروئی میبودند و یکدسته ازآنان دربالا خانه های عمارت شمالی مجلس آنجا که اکنون چاپخانه مجلس است و یادرپشت بامهای مجلس مسجد وفراز منارهها سنگر گرفته بنگهداری مجلس میکوشیدند یکدسته دیگر که ازآذربایجان میبودند درپشت بام حیاط (انجمن آذربایجانیان) که درآن نزدیکی میبود ـ خانه ظل السلطان وزارت فرهنك فعلی ـ سنگر بسته وهمچنین خانههای ظل السلطان رادردست میداشتند میرزا صالح خان درخانه های بانوعظمی خواهرظل السلطان می نشست درهمانجا سنگربندی کرده بود . اینان اگر سران کاردانی داشتندی وسامانی درمیانشان بودی بیگمان بشماره شان افزودی و بیگمان چیرگی بهرهٔ آنان گردیدی لیکن سران کاردانی نمیداشتند وسامانی درمیانشان نمی بود وخواهیم دید که تقی زاده ودیگران چه رفتاری کردند . از آنسوی بسیاری از تفنگداران روز جنك رونهان کرده نیامدند . (۱) یکدسته از آنان که نگهداری مجلس میکردند شبها بخانه های خود رفته تنها هفتاد تن کما بیش برای نگهبانی میماندند . شب سه شنبه نیز بیش از هفتاد تن نمانده بودند بامدادان که جنك برخواست ازآن شماره کاست که نیفزود .»

آغاز جنك و توپ بستن مجلس شورایملی

صبح روز سه شنبه ۲ تیر ۱۲۸۷ برابر ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قزاقهاو سربازان دورادور مجلس ومسجد سپهسالار را محاصره کردند و کلیه راهها رابروی عابرین بستند .

علی آقا میرپنج بایکصد و بیست نفرقزاق تحت فرمان خودمامورمحاصرهٔ مسجد شده بود . چهارتوپ آتشبار درمیدان بهارستان بکار گذاشته بودند میرپنج قاسم آقا باسوران ابوابجمع خود مأمور خیابانهای اطراف مجلس شده و از اجتماع مردم جلو میگرفتند .

علی آقا میرپنج با قزاقان خود طبق پروگرامی که قبلا برای حملهٔ اوتعیین شده بود . بطرف مسجد روانه شد باوجودشلیك مجاهدین پروائی نکرده بحیاط مدرسه وارد وآنجا راگرفت و فتح مدرسه را باربابخود لیاخوف اطلاع داده لحظهای طول نکشید که آزادیخواهان بافشارقزاقهارا از مدرسه خارج ودرمدرسه رابستند .

---

۱ بمادهٔ چهارم کنل لیاخوف مراجعه شود .

چون میرپنج علی آقادستور تیراندازی نداشت ناچار پشت درمدرسه قزاقها را بصف کرده ومنتظر دستور شد این خبرنیز بلیاخوف رسید دستور داد ۲۵۰سوار و۲۵۰ پیاده باچهارتوپ بسمت مجلس روانه شوند خود لیاخوف بنا بر گفته پرفسور برون با شش نفر از افسران روسی بادرشگه بمیدان رزم حاضرشدند .

درتاریخ کسروی تعدادنفرات قزاقها را که پروفسور برون از قول ماماتتوف روس نوشته بیش ازآنچه در بالانوشتیم قلمداد نموده است .

درآن هنگام شمارهٔ قزاق کمتر از دوهزارتن نمیبوده ، ازآنسوی ازسربازان یادی نکرده درحالیکه یك فوج سربازان سیلاخوری همراه قزاقان میبودندکه لیاخوف آنها رابنگهداری درهای شرقی مسجد ومجلس وآن پیرامونها گمارد نیز ما میدانیم که علیخان ارشد الدوله (همان مردیکه ازسرجنبانان آزادیخواهان بشمار میرفت ورئیس انجمن مرکزی میبود) با دیگران از نزدیکان محمدعلیمیرزا درجنك پا درمیان می داشتند (۱)

اگرنظر مجددی براپورت لیاخوف خطاب بجناب جلالتمابا بیفکنیم شرکت یك فوج سربازان ایرانی را نمیتوانیم قبول کنیم زیراگفتیم او یکتنه افتخار این مسئولیت !) را بعهده گرفته و پیشنهاد محمد علیمیرزا رامبنی برمشارکت سربازان ایرانی رد کرده بود وسندی هم برای پیشنهاد مجددشاه یااینکه لیاخوف وجود سربازان ایرانی را در اینکار ننك آور لازم شمرده باشند در دست نیست

قزاقها وسربازها مانع از ورود وخروج اشخاص غیرمجاسی ، بمجلس بودندودراین باره برعایت اجرای برگرام لیاخوف کاملاسختگیری میکردند.قبل ازاینکه آمد ورفت ممنوع شود طباطبائی ، بهبهانی ، حاج میرزا ابراهیم آقا امامجمعه ، مستشار الدوله ، میرزا محمدصادق طباطبائی(۲) ، حکیم الملك بااحساس خطر خانهٔ ملت راخالی نگذاشته و بمجلس حاضر شده بودند . پیروان وخویشاوندان آنان نیزآنها را تادرون مجلس همراهی کرده و بحمایت ازمجلس و بنیادگذاران مشروطیت قد مردانگی افراشته بودند .

---

۱ - بمادهٔ چهارم برگرام لیاخوف مراجعه شود

۲ - همان مردی که در انتخابات قلابی دورهٔ پانزدهم قانون گذاری رئیس انجمن انتخابات تهران بود وبرای حفظ آبروی پدرآن مرد وارسته وبزرگوار و بنیادگذار مشروطیت ، انتخابات را ابطال و با وجود تمام مشکلات کناره گرفت و برشت رفت .

قاضی ارداقی ملك المتکلمین . میرزا جهانگیرخان سوراسرافیل ودیگر سران آزادی بمناسبت احساس خطر از چند روز قبل بخانه ملت پناهنده شده ودرآنجا بودند .

بهبهانی وطباطبائی بشیوهٔ همیشه بجلوگیری ازجنك میکوشیدند . بمجاهدین اخطار کردند که درجنك پیشدستی نکنند و بویژه بافسران روسی تیر نیندازنند . این مردمصفا و نیك نهاد بیخبر بوداز پرگرامی که برای انهدام کاخ آمال و آرزوی ملت ریخته شده . نمیدانستند سر انجام دچار چه سرنوشت دلخراشی خواهند شد افسوس که درمجلس پولی وآل آجیلی نبود که مانند دربار برای کسب خبر تقسیم شود وشگفتی در اینجاست که جمعی ازنمایندگان بآنسو گرویده وتحت تأثیر یکی از مواد پرگرام لباخوف قرار گرفته بودند . شگفتی بیشتر دراینجاست که اخلاف این قبیل نمایندگان مزدور مانند اسلافشان ازکار درآمدند . وضع ادوار پیشین سند مااست .

اگر این دوسید جلیل القدر راکسی ازماهیت جریان آگاهی داده بود کار بآن سختی نگرانیده بود ولا اقل اجازهٔ تیر اندازی بطرف روسهای جابر همان نامردانی که خانهٔ مارا تقسیم کرده بودند ، داده میشد ،

از چندین طرف دهانهٔ توبها بطرف عمارت بهارستان میزان شده بود ، گوئی میخواستند انتقام ژاپن وشکستی را که از آندولت خورده بودند، از بهارستان بکشند ،

هردو طرف درمقابل یکدیگر آماده شده بودند ، کبریتی لازم بود که آتش جنك رامشتعل سازد ناگهان سید جمال الدین افجه‌ای پیر مرد غیرتمند و باشرف باچندین صدنفر به امداد مجلس از کوچه‌های تخت بر بریها وجلو عمارت ظل السلطان روانه شد ، روسها جلو اورا نتوانستند بگیرند توبی باگلوله یا بی گلوله شلیك شد وسیداز الاغ بزمین افتاد ، افسرش ازروسها بعلامت اعلام جنك رولول خودرا آتش کرد وجنك آغاز شد .قزاقهامجتمعاً بشلیك پرداختند مجاهدین نیز بآنها پاسخ دادند دوسه تن از پیرامونیان سیدافجه‌ای کشته وزخمی شدند واز این دقیقه خونریزی برای انهدام کاخ مشروطیت آغاز شد !

قزاقها بملاحظهٔ داشتن توب و نفرات بسیار نیازی به سنگربندی ندیده بودند . ولی مجاهدین کار آزموده برخلاف اینکار را کرده و از پشت سنگرهای خود آغاز شلیك کردند. تیر اندازان کار آزموده مجلس وتیر اندازان زبر دست انجمن آذربایجانیان عدهٔ بسیاری از قزاقها را از پا درآوردند .

اینها میدانستند که داد مظلومیت درمقابل ستمگرمفید نیست و باید خون را با خون‌شست با کمال مهارت تیر اندازی‌میکردند . برای هریك فشنك خود قیمتی برابر یك جان قائل‌بودند .
گلوله مانند ژاله میبارید . یکی از افسران توپچی (قزاق‌روس) با این وصف خود را نباخته باتوپ شروع بشلیك کردو با این‌ترتیب جنك بمنتهای شدت رسید. اسبهاواسترهای‌توبخانه با بارهای‌قورخانه پیاپی‌اززیردرختها بیرون میجستند وآماج گلوله قرار میگرفتند وبخون درمیغلطیدند
در ابتدای جنك پیروزی از آن مجاهدین بود ولی چیزی که باعث عدم پیشرفت‌این پیروزی شد همانا تأکیدزعما در نینداختن تیربرافسران روسی بود . افسری که باگلوله توب جماعتی از آزادیخواهان را نابود میساخت چرانباید اورا هدف قرار داد ؟ اینکار برتجری دشمن افزود با تمام این احوال بازهم فیروزی ازآن آزادیخواهان بود باوجود اجرای این دستورعدهٔازآنها بیکی‌از توبها حمله‌ورشده ومیخواستندآن توب را بمجلس ببرند هنگامی که کار جنك باینجا گرائید جریان را بلیا خوف گزارش دادند و او بلاد رنك بمیدان حاضر و دستور داد تمام توبها از چهارطرف‌شروع بشلیك کنندواین‌توبها راکافی‌ندانستند ازباغ‌شاه‌دوباره توپ خواست . یکی از توپها را که در دهنهٔ میدان رو بمجلس گذارده بودند گلولهٔ مجاهدین باین توپ چی مجال تیراندازی‌نمیداد ناگزیرآن را بپناهی برده و شروع بآتشفشانی کردند . مقاومت در درون مجلس با گلوله های‌توپ که‌پی‌درپی بداخل و بدنه‌های عمارت‌میخورد کارعاقلانه‌ای نبود ، از طرفی اشخاصی که در درون مجلس بودند ، تصور این همه شقاوت و درندگی نمیکردند ، وهم‌گریبانگیر آنها شده و ناگزیردیوار سمت شرقی بهارستان را شکافته از آنجا بیرون رفته‌باترس و لرز خودرا بخانهٔ امین السلطان رساندند
مجاهدین که در گلدسته‌هاو بامهای‌مجلس‌میجنگیدند،پس‌ازمشاهدهٔ تهی شدن مجلس ازسران آزادی دلسردشده سنگرها راتهی و باینطریق آتش فشانی از این سمت‌خاموش‌شد ولی انجمن آذربایجان ومیرزاصالح خان و پیرامونیانش همچنان ایستادگی کرده بشدت پیکار میکردند . لیاخوف برای نابودی آنها دستور داد سر توپها رابطرف‌انجمن و خانه بانوعظمی گرداندند ،توپهادرمقابل تعداد قلیل مجاهدین وتفنگهای آنها در حکم استعمال گاز خفه کننده بود که نامردان در جنك بکارمیبرند. او چوف در نزد جناب جلالتمآبا قبول مسئولیت کرده بود از هر نوع

اقدام فجیع و شنیعی خود داری ننمود ! باینکار هم اکتفا نکرد یکدسته از قزاقان را به پشت بام قراولخانه (۱) اول خیابان صفی علیشاه فرستاد که از آنجاچنك آغاز کنند. توپها پیوسته بهارستان رامیکوبیدند. بهارستان با اصابت گلوله های توپ ویرانه شده بود ؛

یکی از تیراندازان زبردست از پنجره های عمارت ظل السلطان با تفنك ماوزری پیدا شد وتوپچیان را یکی بعد ازدیگری هدف قرارداد. هنوز توپچی بتوپ نزدیك نشده باتیراین تیرانداز ماهر نقش زمین میشد میرپنج فرمانده توپخانه که در کنار لیاخف بود سختی زخمی شد. این تیر انداز میتوانسته است لیاخوف را نیز هدف قراردهد اما دستور رهبران بزدل مانع بود.

تا اینموقع که چهارساعت ازجنك میگذشت شلیك توپها بطرف خانه‌های بانوعظمی وانجمن آذربایجان ناگزیر آتش آنجانیز خاموش گردید چون مقاومی درجلو اراذل های لیاخوف نبود جنك پایان یافته تلقی شد. مع الوصف توپچیان پیوسته بشلیك ادامه میدادند. خانه‌های بانوعظمی و ظل السلطان وانجمن آذربایجان کوبیده میشد.

جنك که پایان پذیرفت نوبت اجرای مادهٔ هشتم پروگرام لیاخوف شد. سربازان سیلاخوری و گروه دیگرازاوباشان را که در گوشه و کنار برای پایان جنك نگهداشته بودند بعمارت بهارستان ریخته بکندن در و پنجره وغارت اشیاء آنجا پرداختند. انجمن آذربایجانیان، انجمن مظفریه هم که مشغول جنك بود وهمچنین خانه‌های بانوعظمی، ظل السلطان نیز تاراج شد.

مجاهدین دلاور بمناسبت فقدان رهبردلسوز، بی‌سروسامان شده خفیف گردیدند اگراین دسته‌های جنگجووجنگنده های دلیردرست رهبری شده ودلگرمشان میساختند امکان نداشت شکست بخورند.

درتاریخ کسروی نامی ازاین دلاوران برده شده من نیزمفتخرم که نام آنها را زینت صفحات کتاب خود سازم :

«ابوالفتح زاده (اسدالله خان) با دو برادرخود، این مردازمهاجران وخود درقزاقخانه سرتیپ میبوده، ولی از دو سال پیش بالیاخوف راه نرفته بادو برادرش ازقزاقخانه بیرون آمده بودند وامروزدرمیان جنگندگان بالاخانه های مجلس میبودند.

۱ ـ شنیدم درآیندهٔ نزدیکی این مکان که روزی مقتل آزادیخواهان بوده تبدیل بسینمائی زیبا خواهد شد تا اسم آنرا صاحب فراریش چه گذارد ؟

حسن خان پولادی . این مرد درقزاقخانه سرهنك میبوده واونیزاز دوسال پیش بیرون آمده بود وامروزدرمیان جنگندگان مجلس بود .

منشی‌زاده (۱) این‌درقزاقخانه‌ازکارکنان دفتری‌میبوده واونیز بیرون آمده وامروزدرمیان جنگندگان بود .

حاجب السلطان که بایکدسته‌ازتفنگداران‌مظفرالدین شاه‌ازانجمن مظفریه می‌جنگید وچون تیراندازان زبردست میبودندتیرهاشان همه بآماج میخورد .

اسماعیل خان سرابی که اونیزدرمیان تفنگداران‌انجمن‌مظفری‌میبود وسپس‌درپیش آمددیگری بدارآویخته شد.

حامدالملك که سپس درمیان مجاهدان بنام بود و درکاشان بدست نایب‌حسین کاشی کشته گردیدسید عبدالرزاق که جوان غیرتمندی میبود و سپس باستانبول گریخت وازآنجا بمجاهدین گیلان پیوست وبتهران‌آمد و بامیرزا علیمحمدخان سرتیپ کشته شد .

خواهرزادهٔ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل (گویانامش اسدالله میبوده) که درهمان جنگها کشته شد شجاع لشکر خلخالی که در انجمن آذربایجان یکی ازجنگندگان بسیاردلیر اومیبود و سپس گریخته ببا کو رفت .

مسیب‌خان که اونیزآذربایجانی میبود وسپس یکی از سر دستگان گردید .

سلطان العلمای خراسانی مدیرصور اسرافیل که از ادارهٔ روزنامهٔ خود درخیابان چراغ برق می‌جنگید ونارنجکی بقزاقها پرانیده‌بود .

میرزا صالح خان وزیرا کرم که ازخاندان کلانتر باغمیشه‌تبریزمیبود (سپس لقب حشمت الدوله) میداشت . مردانه بآزادیخواهان پیوست و دلیرانه جنگهائی کرد .»

رویهمرفته‌ازسنگرهای‌مجلس یکساعت‌وازسنگرهای‌انجمن آذربایجان وانجمن مظفری وازخانه های بانوعظمی وظل‌السلطان توسط وزیرا کرم و کسانش‌چهارساعت جنك‌شد. ازقزاقها گروهی کشته‌شدندولی‌ازمجاهدین تنها خواهرزاده میرزا جهانگیرخان ومتفرقه بسیار کشته شد .

ازقول ماماتنوف روسی که گویا خبرنگار یکی‌ازجرایدروسیه‌بود

---

۱ ـ درتاریخ احزاب سیاسی صفحه ۳۲ و ۳۳ منشی زاده را عضو کمیتهٔ مجازات معرفی کرده اند که در حکومت اول وثوق الدوله گویا تیرباران شده بود .

چنین نوشته اند. گزندیکه قزاق دیده بود بسیار گران وهمهٔ بیمارستان اززخمیان سخت پرشده بود. آنانکه زخمشان سبك بود پس از پانسمان بخانه های خودرفتند،دو پزشك ابرانی ودکتر ویسیپوشکو ازبس زخم بندی کردند راستی ازپا درآمدند. درچادرها واطاق کار خون موج میزد وبوی گوشت تازه میآمد کشتگانرا هم در دوصف در حیاط سرباز خانه نزدیك بیمارستان گذاشته وجمعی درگردآنها وحه سرائی وگریه‌میکردند

از قول آقای مستشارالدوله که خود نیز در جمع فراریهای مجلس بمنزل امین‌الدوله رفته بود چنین نوشته :

همانروز چون‌آفتاب سرزد یکنفر از مجلس بخانهٔ ما آمده اطلاع داد که قزاقان بمجلس آمده اند زود تر بیائید بدرخانه های دیگرانهم رفته اطلاع داده بودند،در حین رخت پوشیدن حاج میرزا ابراهیم آقا درخانه را کوبیده پیغام داد « من رفتم شماهم زودبیائید .»او رفت‌من نیز لباس بوشیده روانه شدم وقتی بمجلس رسیدم جمعی قبل ازمن آمده و وعده ای هم بعداز من‌آمدند. باشلیك توب ممکن نبود با بیناتی انبوهی که درمجلس بودند آنهارا نگهداری کرد ناچاردیوار مجلس راشکافتیم بهبهانی. طباطبائی امام جمعه ودیگرانرا بادستهٔ انبوهی ازمردم از آنجا خارج وخود درمجلس ماندیم وپس ازاندکی ازآقایان پیام رسید که مادر جای امنی‌هستیم شماهم بیائیدتا باهم اندیشه وراه چاره پیدا کنیم ناگزیر منهم باپیغام‌آورنده‌رفتیم وبمنزل امین الدوله فرزندمیرزاعلی‌خان امین - الدوله وارد شدیم. اوازپناهنده شدن ماها دلخوش نبود میگفت خانهٔ مرا خراب خواهند کرد. بهرحال دراندیشه فرورفتیم‌ونتیجه این شد که‌بهبهانی وطباطبائی وامام جمعه بهرنحوی هست خودرابری رسانندودرآنجامتحصن شوند شاید دردنبال‌آنها مردم هم بآنجا بگروند وگروهی تشکیل گردد باین نیت‌آقایان روانه شدند وپس ازاندکی بازگشته گفتند تمام راههارا قزاق گذاشته وراه عبور برای مامسدودشده‌است. در این‌اثنا بنا برآنچه پرفسور برون نوشته امین الدوله بقزاقخانه تلفن کرده آگاهی داد که آقایان در خانهٔ من هستند مستشار الدوله میگوید: اوگفت. « اجازه میدهید من بخانهٔ نیرالدوله بروم وبرگردم ...» گفتم بروید، ولی‌نمیدانم آیا ازآنجا تلفن کرده است یانه. میگوید بهرحال درگرماگرم این‌ترس وسرگردانی بودیم که‌ناگهان درپارك امین‌الدوله راکوبیدند وهمین که گشوده شد ناگهان دستهٔ انبوهی ازسرباز ونوکر وجلو داروم‌ردم بیسر وپا بدرون ریختند ماکه درحیاط ایستاده بودیم باهیاهو واشتلم روبسوی

ماآوردند . همین که نزدیك شدند هنگامه دلگدازی بر پا شد که بگفتن راست نیاید . بیش ازهمه بدستارداران پرداخته تو گوئی کینه همه را از ایشان بازمیجستند ، میزدند ، دشنام میدادند ، رخت از تنهاشان میکندند من کنارتر ایستاده بودم وچون مرا ازشمار ایشان نمیگرفتند کاری با من نداشتند ولی از آسیبی که آقایان میرسانیدند دلم نزدیك بود بترکد . بهبهانی وطباطبائی وامام جمعه خوئی‌را چندان زدند که اندازه نداشت ، یکی ازاینرو سیلی یامشت یاقنداق تفنك مینواخت وآن یکی‌فرصت نداده ازآنرو مشت یاسیلی میحوابانید ، میدیدم سرلخت آقا سید عبدالله درهوا این ور وآنور می رفت درهمه این آسیبها تنها سخنی که از زبان ایشان بیرون می‌آمد جمله « لااله الا الله » بود بویژه بهبهانی که هرگز جمله دیگری برزبان نراند . پس ازآنکه اززدن سیر شدند بکندن ریش ها پرداختند دسته دسته موهارا میکندند ودورمیانداختند . دراین میان کسانی راهم باشوشکه یا با ابزاردیگری زخمی ساخته بودند که خون از سر یا ازگردن یا ازرویشان روان میگردید . دراین هنگامه دلگداز بود که حاج میرزا ابراهیم آقارا کشتند(۱) گویا اوششلول همراه داشته و دست باز کرده بیباکانه خونش را ریخته اند . ولی‌چندان شلوغ ودرهم می‌بود که من ازچنان رخ دادی آگاه نشدم تاسپس‌آنرا ازدیگران شنیدم

این‌آقایان را باوضع بسیار رقت باری از خانه امین الدوله خارج کرده میبرند دربین‌راه قاسم‌آقامیربنج بعنوان اینکه این‌آقایانرا اعلیحضرت نخواسته از دست جلادان قزاق نجات میدهد . تا اینجا باین ترتیب که ملاحظه نمودید مادهٔ هشتم پرگرام لیاخوف عملی و اجرا شد حالا برویم بباغ شاه ببینیم آنجاچه خبراست اجرای این ماده در آنجا بمنتها درجه تکمیل وفاتحهٔ مشروطیت خوانده میشود !

درباغ شاه چه خبراست ؟

آقای مستشارالدوله دنبالهٔ این پیش‌آمدجگرخراش‌راانطورعنوان کرده بود . اگر قاسم‌آقا میربنج نبود بی‌گمان ما ها بدست قزاقها و سربازان قطعه قطعه شده بودیم .کار مداخلهٔ قاسم آقا بجائی کشید که با همراهان خود دست بشوشکه کرده درمیان ما ومهاجمین‌افتاد وبهرنحوی بود ما را بکوچهٔ کمال الملك رساند و در آنجا درخانه ای را کوبید که گویا متعلق بسید علی‌نامی بود ، زنها وقتی‌ماهارا بآن وضع‌دیدند آنچه

۱ ـ کسروی مینویسد : چنانکه دیگران میگویند چون اوتفنك در دست میداشته قزاقان دم‌آغاز آمدن نخست اورا کشته اند .

بزبانشان آمد بقاسم آقا گفتند . اینها پیشوایان دین ماهستند اینها نمایندگان مجلس، هستند . ای نامسلمان آیاچه کرده بودند باین حالشان انداخته اید.

« قاسم آقا متانت و بردباری را ازدست نداده میگوید خواهران جای این گفتگوها نیست دررا باز کنید آقایان اندکی استراحت کنند نان چائی برایشان بیاورند »

قاسم آقا چندنفررا دنبال درشکه میفرستد که آقایانرا بخانه هاشان برساند. یکنفرمفتش نظمیه دربین بوده میگوید نمیشود بایستی بباغ شاه تلفن کنم و کسب اجازه نمایم . پس از تلفن اواین آقایانرا دردرشکه گذاشته بباغ شاه میبرند وقتی پیاده میشوند باز عده ای قزاق و سوار بسرشان ریخته بنای زدن را میگذارند دراینجا هم حشمت الدوله بیاری آنها قیام وازاین مهلکه نجاتشان میدهند وباحال بسیار بدی همه را بدرون باغ شاه برده و هریك رابچادری میبرند . مستشارالدوله را هم میبرند بچادری که ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس وشیخ مهدی پسرشیخ فضل الله نوری درآنجا محبوس بوده اند .

درباغشاه عدهٔ دیگری از پیروان بهبهانی وطباطبائی کند و زنجیر شده بودند کمی ازشب گذشته یکنفر آمده ملك المتکلمین ، میرزا جهانگیر خان وقاضی ارداقی رامیبرند .

ممتازالدوله وحکیم الملك بدستیاری یکی از نوکران امین الدوله خودرا پنهان ساخته وشب آنروز خونین خود را بسفارت فرانسه رسانده وبعداز چندروز روانهٔ پاریس شدند .

سیدجمال افجه ای پیرمرد شرافتمند که مدتها پنهان بودپس ازخروج ازنهانگاه بدستورمحمد علی میرزا از تهران تبعید شد .

بهبهانی پس ازسه روززندانی بودن بخاك کلهر تبعیدشد .

طباطبائی هم پس از سه روز آزاد شد اول بهونك رفت وسپس بخراسان عزیمت کرد .

داستان تقی زاده و پناهنده شدن او را بسفارت انگلیس کسروی چنین نوشته :

« چنانچه دیدیم این نمایندهٔ جوان آذربایجان درروز های بازپسین خواهان جنك میبود . با اینحال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ ننمود درحالیکه گذشته ازنمایندگی رئیس انجمن آذربایجان نیزمیبود که درجنك پادرمیان خواستی داشت ، و بهر حال بایستی بیرون آیند شگفتتر آنکه میگویند : تقیزاده ازداستان جنك پیش از دیگران آگاه شده بوده

اینست بامدادان نوکرخودرا بخانه های کسانی میفرستاده وپیام میداده : « امروزجنك خواهد شد زودتر بیائید » با اینحال خود او بیرون نیامد دراین باره میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسندهٔ گفتار های صوراسرافیل‌و کسان‌دیگری نیز باوی‌همراهی کردند. پرفسور برون نوشته: تقی‌زاده دیررسید وقزاقان راه ندادند ولی‌ما ازچنان چیزی آگاه نمیباشیم و آنچه میدانیم هر که‌آمد وخواست راه پیدا کرد وتقی‌زاده که خانه اش در پشت مجلس می‌بود میتوانسته زودترازدیگران بیاید » بعلاوه یکی از مواد برگرام لیاخوف با این‌رویداد تباین دارد

درپاورقی صفحه ۱۰۴ جلدسوم تاریخ کسروی نوشته شده «خانهٔ تقی زاده درروبروی مجلس میبوده . دوروز پیش از بمباران آنرارها کرده خانهٔ در کوچه های پشت مجلس‌میگیرد . »

دنبالهٔ نوشته کسروی‌چنین است : « باری مادراین باره گفته های‌سید عبدالرحیم خلخالی‌را که دستیارمدیرمساوات ودرآنروز باتقی زاده همراه میبوده در دست میداریم که خودآنها را میاوریم . می گوید . در آنروز من‌خواستم به بهارستان بروم ازهرسو که آهنك آنجارا کردم راهم‌ندادند دراین میان که بازمیگشتم‌درخیابان دوشان تپه بنوکرتقی‌زاده برخوردم که مرا آواز داد پرسیدم آقا کجا است ؟ گفت : در خانه همراه او روانه شده بخانهٔ تقی‌زاده رسیدم . امیرحشمت ومیرزا علی‌اکبرخان‌دهخدا وچند کس‌دیگر درآنجا میبودند نشستیم گفتگو میکردیم که ناگهان آواز شلیك برخواست دانستیم جنك آغاز شده همچنان درآنجا میبودیم تا جنك پایان پذیرفت وچون همه آن پیرامونها را سر بازان فراگرفته بودند کسی را یارای بیرون رفتن نمیبود وما همچنان گرسنه نشسته نمیدانستیم چه باید کرد چندان ترس برما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید . چون شب شد علیمحمدخان تربیت‌خویشاوند تقی‌زاده بیرون‌رفت و بادرشکهٔ آمدمن‌وتقی‌زاده ودهخداو یکنفردیگردرآن نشسته یکسر بسفارتخانه انگلیس رفته پناهنده شدیم »

سید حسن مدیر حبل المتین نیز فردای آنروز بسفارت انگلیس پناهنده شد .

میرزاجهانگیر خان وملك‌المتکلمین فردای آنروزدرباغشاه بدست جلادان‌محمد علی میرزا خفه شدندو بدرود زندگی گفتند روانشان‌شاد.

قاضی ارداغی راهم سیزده‌روز بعداز بمباران‌مجلس مسموم کردند .

میرزا محمد صادق طباطبائی بفرمان شاه از ایران خارج وباروپا

رفت .

مستشارالدوله پس ازماهها بندی‌بودن رها شد .

حاج آقاامام‌جمعه‌خوئی پس‌از رهائی از زندان باغ‌شاه در تهران‌ماند و بزندگی پرداخت.

شیخ مهدی پسر شیخ‌الله و ابوالحسن‌میرزا شیخ الرئیس‌نیز پس‌از رهائی‌از ایران‌خارج شدند .

☆☆☆

درهمانروز که ملك الماکلمین‌ومیرزاجهانگیر خان را کشتند بتکمیل برنامهٔ‌لیاخوف‌درهمان باغ شاه اطاقی‌رابرای دادگاه‌و بازپرسی ورسیدگی انتخاب واین آقایان بعضویت برگزیده شدند .

مؤید الدوله حکمران تهران ، شاهزاده مؤیدالسلطنه ، سیدمحسن صدرالاشراف (۱) ، ارشدالدوله ، میرزا عبدالمطلب یزدی مدیرروزنامه آدمیت، یکنفرمیرپنج قزانخانه میرزااحمد خان‌اشتری(۲) باقر خان پسر

ازهمانروز کسانی را که‌درپیرامون آقایان‌طباطبائی‌و بهبهانی گرفتار گردیده‌واز آنان کاری سر نزده بود درآن دادگاه محاکمه و پرسش‌نموده مرخص میکردندآقامیرزا محمدعلی پسر ملك المتکلمین‌را هم پس از کشتن پدرش رها ساختند . دستگیری آزادیخواهان پیوسته‌ادامه داشت . یکعده بیست دونفری‌راما درزیر قل‌زنجیر می بینیم که‌ارداقی ویحی قاضی میرزا نیزدرآن میان دیده میشوند !

سلاسل زنجیر استبداد بر گردن‌این بیست ودونفر مجاهداتصال‌داشت و در زیر این زنجیر، دلهای آزادیخواهی نیزبهم پیوسته و با این شعر تکمیل میشد :

خواهی که دادت‌پر دردصدسلسله‌بیداررا
منت بکش گردن بنه زنجیر استبداد را

بیست نفربقیه از اینقرارند : ۱- مدیر روح‌القدس ۲- میرزا حسین نوکر آقا بالا خان سردار ۳- شیخ ابراهیم‌پسر عموی‌روح‌القدس ٤-آقا مجید سیگارفروش ٥- آقاعلی‌سرباز ٦- شریف‌صحاف ۷- میرزا محمد

۱ - وزیر دادگستری و نخست وزیر سابق که اکنون استاندار خراسان‌است . .

۲ - میرزا احمدخان «یاآقای اشتری» را و اکنون نیز هست از عدلیه برده بودندواو بگرفتاران‌دلسوزی بسیار نشان‌میدادتاریخ کسروی بخش سوم‌ص۱۱۳

علیخان مدیر روزنامه ترقی ۸- مشهدی باقر تبریزی ۹ - حشمت نظام ۱۰شاهزاده ناصر الممالك ۱۱ -میرزا علی اکبر خان معتمد دیوان ۱۲-میرزا محمد علی پسر شادروان ملك المتکلمین که پس از کشته شدن پدرش آزاد شد ۱۳- نایب باقرخان «۱٤-میرزا داود خان» ۱۵- میرزا بزرك تبریزی ۱٦- شیخ ابراهیم طالقانی ۱۷-حاجی خان خیاط که پس از استخلاص بمجاهدین گیلان پیوست ودرصفحه ۵۱ این کتاب زیر شماره ۵ نشان داده شده ۱۸-علی بیك نوکر مستشار الدوله ۱۹- حاجی محمدتقی بنکدار ۲۰ - میرزا علی اکبر ارداقی برادر شادروان قاضی ارداقی .

از این بیست و دو تن این سه نفر: میرزا محمدعلی فرزند ملك و حاجی محمد تقی بنکدار ومیرزا علی اکبر ارداقی در تاریخ کسروی زنده معرفی شده اند ولی تحقیقات نگارنده یکنفر را براین سه نفر افزود و آن رقم ۱٤ میرزا داود خان است . این رجل صدر مشروطیت که افتخار گرفتاری باغ شاه را کسب ودر زیر زنجیر استبدادمانند دیگران جان میداد فرزند میرزا مسیح خراسانی است که زمانی دبیر اعلم ودبیر الممالك و سالیانی ممتد در مجلس منشی و اکثرا ایشان را منشی باشی نیز خطاب میکردند ،سه دوره نیز نمایندهٔ خراسان بوده علاوه برادوار نمایندگی ۲۲ سال است که متوالیا سمت ادارهٔ معاونت اداری مجلس را ادامه میدهند، این مجاهد که یادگار صدر مشروطیت است در دوران قیام خراسان معاون اداره ایالتی خراسان و از همکاران کلنل محمدتقی خان بود نسبت بکلنل ارادت صمیمانه داشت.

علاوه براین بیست ودوتن بازهم مجاهدینی یافت میشدند که بمناسبت بغض و کینهٔ مستبدین دربار مخصوصاً محمد علیمیرزا بطور مجرد ویا دونفر سه نفردرزندان باغ شاه بودند منجمله ضیاء السلطان چراغ برقی ومدیر روزنامهٔ روح القدس که این دونفررا باتهام انداختن بمب درخیابان ناکباتان بطرف کالسکهٔ محمدعلیمیرزا هرشب بوسط باغ میآوردند وبسه پایه بسته تازیانه میزدند . فریاد این دوتن مظلوم درتمام باغ انعکاس مییافت ، تمام محبوسین خود ودرد خودرا فراموش وبحال این دوتن بسیار اندوهگین وماتمزده بودند . فرمانده باشقاوت این شکنجه سلطان باقرخان نام داشته یکی ازشبها که شلاق فراوانی بضیاءالسلطان چراغ برقی وبه روح القدس میزنند وباحال بیهوشی آن دوتن را بزندان اعاده میدهند سلطان باقرخان مجالی نداد که آنها برای خوردن شلاق مجدد تجدید قوا نمایند ، بشتاب بزندان رفته آندوتن را دوباره بباد شلاق خود میگیرد. باز خشمش فرو کش نکرد وبجان سایرین افتاد . حاجی محمد تقی بنکدار ، ارداقی ، میرزا

داودخان و یحیی میرزا را باشلاقهای آتشین خود ، زجرداد . یحیی میرزا در ضمن خوردن شلاق خونسردی خارق‌العاده ای از خود نشان میداد بروی ضارب نگاه نمیکرد چند شلاقی که سلطان باقرخان بسروروی او نواخت ابداً خم بابرو نیآورد .

یحیی میرزا گرچه چنین روزی را ندیده بوداما میدانست که آزادی مفت بدست نخواهد آمد از جانبازیهای آزادیخواهان سایرملل آزادیخواه اطلاع داشت ومیدانست که باآن آزادگان چه ستمها رفته و چه شکنجه ها دیده اند .

خونسردی یحیی میرزا وعدم توجه بقیافهٔ باقرخان ، ضارب راجری ساخت و بر آن‌داشت که یحیی میرزا را بحال بیاورد ولی غافل از این بود که اگرسرش را هم ببرد آه وناله وتضرع‌وزاری نخواهد کرد.دراینمیان محکمتر ایستاد و پاهارا عقب‌وجلو گذاشت ، فهماند که‌میخواهد کتك‌فراوانی به یحیی میرزا بزند ، یحیی میرزا هم باکمال‌خونسردی ومتانت که خاص خودش بود بآرامی سرخودرا اززیرزنجیر پیچانیده روبدیوار نشست وپشت خودرا بدم شلاق سلطان باقرخان‌داد ، ضربه‌های شلاق پشت سرهم‌تکرار وفقط صدای شلاق دراطاق طنین میانداخت تا شصت هفتاد شلاق متوالیاً نواخت وچون جزیك پیراهن یك‌لا رخت دیگری درتن یحیی میرزا نبود گمان میرفته است اوازحال رفته .

باقرخان خسته شده باهمان حالت درندگی از زندان خارج میشود بمحض‌خروج او، یحیی میرزا رورا برگردانده بایك قیافهٔ گشاده‌وآرامی میگوید : «رفت‌آن نامرد» همهٔ زندانیان هم زنجیراو ازاین برد باری وشجاعت‌اودرشگفت میشوند.باآنهمه شلاقی که خورده بود دامن‌خونسردی راازدست‌نداده‌لب بسخن گفتن‌بازوداستانهائی‌ازرنج‌وفداکاری آزادیخواهان فرانسه‌سرودوبااین‌رفتار و گفتارخودآب برآتش‌دلها ریخت. روان‌اووسایر شهدای راه‌آزادی شاد .

داستان بمباران مجلس واجرای پروگرام کلنل لیاخوف که بیگمان با قرارداد ۱۹۰۷ بستگی تام داشت وتخریب دارالشورای ملی وانهدام مشروطیت را دراینجا بادرج آخرین رابرت کلنل لیاخوف پایان داده ومی رویم برسر «ایستادگی تبریز» ودلاوریهای مجاهدین جان برخی آنشهر غیر تخیز.

تهران محرمانه راپرت نمره ۶۳
مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

جناب جلالتمآبا تلگراف عالی رادرحضورافسرهائی که **درراه روسیه واجرای خیالات** اوحاضرند **تن وجان** خود را فدا کنند در خصوص خدمتگذاری بریگاد قزاق **در تخریب مجلس** باعلیحضرت امپراطور کرده بودند با دستخط خودشان مرقوم فرمایند « آفرین قزاقها » « **تشکر به افسران شجاع** » خواندم تمام ایشان غرق مسرتی شدند که تعریفش خارج امکان است وچنان صدای خودرا بزنده بادبلند کردند که تا مدتی دراز عکس صدای زنده بادآنها مسموع بودشدت مسرت افسرهارا بیان کردن غیرممکن است افسرها متفقاً قرارداده اند که بنده ازجنابعالی خواهش کنم که ازجناب سردارقفقازیه خواهش کنید حسیات صادقانهٔ افسران را در راه اوامرتاجداراروسیهٔ عظمی و تمام هستی خود را برای انجام فرامین امپراطوراعظم خودشان فدا کنند عرض نمایند متشکر الطاف اعلیحضرت امپراطوراعظم

کلنل و . لیاخوف

اکنون که چندین سال ازآن جنایت بزرك یعنی توپ بستن مجلس و انهدام مشروطیت ما میگذرد ، بازهم خورده لیاخوف ها و بقایای اودیده میشوند که در کشورما دست از پا دراز تر شاغل کاری بوده و بنام اینکه اینان ازاعقاب همان جنایتکاران دست وروشسته وسفیدند بانهایت پررویی زندگی میکنند وشگفتی دراینجا است که دشمنان اینهارا که هستی بخش برملل ضعیف و ناتوان شدند ، دشمن میدارند . و این دشمنان مسلم را که با نوامیس مقدس ملی اوآنگونه رفتارسبعانه نمودند ، دوست میپندارند !

۴ = ایستادگی تبریز

پس ازاینکه مجلس شورای ملی بآنوضع جگر خراشی که خواندید برانداخته شد ، حکام مستبد سایرولایات بارباب خود تأسی جسته آنها هم انجمنهای ملی را برانداختند وچوب وفلك رادوباره بمیان آورده قانون را دورانداختند !

آتش مقدس آزادی را درتمام شهرها باستثنای رشت وتبریزخاموش ساختند . راجع بمقاومت موقتی رشت در کتاب آبی چنین نگاشته اند:

«درتاریخ ۲۴ژون آگاهی از کودتای شاه رسید (۱) نگهبانان در جلوخانهٔ حکمران گذارده سه توپی هم درچندجا گذاردند ، روز۲۷دستور داده شد مردم بازارهارا بگشایند. ولی کسی گوش نداد . حکمران یکدسته سربازفرستاد که ناچارشان گردانند واین بود جنگی‌رخ داد که‌سه‌تن کشته گردید وچهارده تن زخمی شدند . روز۲۹ بازارها بازشده آرامش برپا گردید.»

در تاریخ کسروی نسبت بعمل ظهیرالدوله حکمران گیلان ابراز شگفتی شده است که چرا او که ازهواداران مشروطه بشمارمیرفت،بچنین عملی دست زد ؟ خودپاسخ خودرا باین شرح داده است :

«به نوشتهٔ برون یك کشتی جنگی روسی ببندرانزلی آمده بحکمران آگاهی‌داد که اگرانجمن وآزادیخواهی را برنچینند ، اوخود بکارپرداخته خواهد برچید و بدینسان ظهیرالدوله را ناچارگردانید » .

جریان اسف‌آورتوپ بستن مجلس ونحوهٔ گرفتاری آزادیخواهان تهران را سریعاً برشت اطلاع دادند بنا بر این با ظهیرالدوله که خود از مشروطه خواهان بشمارمیرفت نمیبایستی جنك میکردند ، وظهیرالدوله نیز نمیبایستی پیش‌دستی‌میکرد میباید بمقتضای آزادیخواهی باآزادیخواهان کنارآمده وقوائی تشکیل میداد وجلوحکومت تهران را که بصورت اولیه خود یعنی استبداد درآمده بود میگرفت ویا اگرنمیتوانست بکشتی پاسخ میداد این گوی واین میدان تا همان عمل لیاخوف را دررشت نیزاجراواین ننك را مانند تهران وتبریز مستقیماً عاید خودشان میساختند . اگر چنین

۱ـ کودتای شاه ولیاخوف ۲۱ژون ۱۹۰۸ بود .

شده بود ، نگارنده نیز دراینموقع که دارم ایستادگی تبریز را مینویسم حق رشت را هم آنطوریکه باید برای همین مورد بخصوص ادا میکردم بهرحال اجرآزادیخواهان رشت بمناسبت بستن بازارو پیکار باحکمران در جای خود و در صفحات تاریخ تا همان اندازه که میتوانستند و کردند ، محفوظ است .

اماازاصفهان وشیراز ، که قبلا هزاران مواعیدپهلوان وارانه میدادند کوچکترین جنبشی برای مقاومت در برابر حکومت استبداد تهران و عمل ننگین محمدعلیمیرزا ابراز نشد .

ظل السلطان هم که ازنام مشروطه وقانون وزحمات آزادیخواهان می خواست بسود خوداستفاده و بجای برادر بتخت سلطنت نشیند ، هنگامی که دیدآزادی ومشروطه ومجلس را ازبین بردند ، از ترس جان و برای حفظ اموال خود اوهم مانند برادرش به بیگانهٔ دیگری متوسل شد یعنی آن یکی بدامان روس افتاد واین یکی بدامان انگلیس !

ولایات آذربایجان هم همین حال را داشتند ، دراین میان فقط شهری که ممتازازدیگر ولایات بود همانا تبریز است ولی تبریز هم ابتدا دچار همان سرنوشت شدولی بعدجبران کرد .

درهمان روز بمباران مجلس در تبریز هم دولتیان جنك را آغاز و برانجمن ایالتی آذربایجان تاخت آوردند اینك بایددید ، چرا انجمن تبریز غافل گیر شد؟

محمد علیمیرزا چون سالیان دراز در تبریز نشو ونما کرده راه وچاه راخوب میشناخت و بروحیهٔ طرفداران خود هم نیك آشنائی داشت قبل از بمباران رابطهٔ خود را باتبریزیانی که استبداددرروحشان رسوخ یافته ، باشیر اندرون شده بود ، که باجان میبایستی دررود ، برقرار ساخت منجمله سید هاشم معروف به دوچی . دستورات لازم مبنی برهجوم بانجمن و برچیدن آزادی را بسید هاشم فرستاده بود چند محله ازقبیل دوچی ، سرخاب باغمیشه ، ششگلان که درشمال مهران رود تبریز واقع شده خواهان و هوا دار استبداد میبودند واین محلات در دست دولتیان بود . تنها محله‌ای که از شمال مهرانرود جداطرفدار مشروطه وآزادیخواهی بشمار میرفت همانا محلهٔ امیر خیز است .

چنانچه بستر رود خانهٔ مهرآنرود را خط مرزی بین مشروطه‌خواهان ودولتیان قرار بدهیم فقط محلهٔ امیرخیز درآنسمت مرز مشروطه‌خواهان باقی میماند که‌درآغاز جنك بایستی یکتنه باچندین محلهٔ مستبد پیکار کنند اگر چه از سایر محلات آزادیخواهان باآن محله کمك شده ومیشد .

محلات آزادیخواهان بدو بخش، بخشیده شد. یك بخش را بافر-خان و بخش دیگر را ستارخان بعهده گرفتند.

مغازه های مجیدالملك که دردست آزادیخاهان بود شروع به سنگر بندی نمودند. مجاهدین خیابان و نوبر زیر نظر باقرخان ومجاهدین امیر-خیز وسایر پیرامونها بسر پرستی ستارخان درآمدند.

آغاز جنك ازطرف دولتیان شد. مناره های سیدحمزه وصاحب‌الامر که در ارتفاع نسبتاً بلندی، قراردارد وسایر محلاتی که از طرف دولتی ها سنگر بندی شده بود، بشلیك گلوله پرداختند شجاع نظام که داستان کشته شدن اورا بتمهید مجاهدبزرك حیدرخان عمو اوغلی خواهید خواند اول کسی بود که از روی مغازه‌ها بسوی آزادیخواهان شلیك کرد تا از از طرف ارباب بزرك وولی نعمت مضاف علیه لقبش لااقل به الملك تبدیل و هم لقب شجاع الملك هزاره‌شود امااینهم آرزوئی بود که‌وسیلهٔ بمب حیدرخان عمواوغلی بگور برد.

نخستین روز جنك تصور میکردند بایك حمله مجاهدین از پا در خواهند آمد، بهمین لحاظ مانند باران بر سر مجاهدین گلوله میریختند گاهی هم پیشرفت کرده امیدوارمیشدند ولی دلیری و پا فشاری‌ستارخان وباقرخان ومجاهدین ازجان گذشته‌امیدآنها را مبدل بیأس میساخت. آنها برای محمد علیمیرزا ولقب، مقام، جاه وجلال فردی میجنگیدند، ولی اینها برای خاطر آزادی، وخاطر مردم. خاطر قانون واعقاب خود جان فشانی میکردند.

دو روز باینسان گذشت ودولتیان کاری ازپیش نبردندروز سوم جنك که روز پنجشنبه‌چهارم‌تیرماه ۱۲۸۷ بود همچنان جنك و گریز میرفت‌ودومجاهد بزرك درمقابل تگرك گلوله ایستادگی‌میکردند.

دو یاسه روز بعداز بمباران‌مجلس محمد علیمیرزا برای اینکه‌رشادت خودرانمایانده‌باشد تلگرافی بمضمون زیر بمیرهاشم دوچی مخابره نمود.

جناب مستطاب شریعمدارآقای میرهاشم سلمه‌الله تعالی باکمال‌قدرت فتح کردم مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله رابکربلا فرستادم‌سید-محمد رابخراسان ملك‌المتکلمین‌ومیرزاجهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شماهم باکمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید واز من هرنوع تقویت بخواهید حاضرم منتظر جواب هستم جنابان حجج الاسلام سلمهم‌الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشان نشان بدهید.

محمد علیشاه قاجار

با درنظر گرفتن تبانیهای قبلی وصول یك چنین تلگرافی بیك سید که در رأس لوطی های محلهٔ دوچی قرار داشت معلوم است چه تأثیری را متضمن بود کوچکترین تأثیرش این بود که شاه بازبان مبارك امر بقتال مردم مظلوم و آزادیخواه داده است آنها هم بر تجری خود افزودند .

شجاع نظام وسایر سرکردگان دولتی برشادت وشجاعت مجاهدین بی نبرده بودند تصور میکردند که بامختصر فشار شهر را تسخیر خواهند کرد و آنچه لیاخوف درتهران کرده بود اینها هم درتبریز خواهند کرد دولی دراین سه روز جنك بی بعدم قدرت خودشان برده وفهمیدند که حریف پرزور است و کارتبریز باتهران از زمین تاآسمان فرق دارد . فهمیدند که آنها برای دیگری و بسود دیگری میجنگند ولی حریف برای خود و اعقاب خود .

جنك پیوسته ادامه داشت ، گاهی بساعات بعد از غروب روز هم میکشید ، رفته رفته ازسوی دولتیان دست بتاراج نیز زده میشد . آنانکه اسلامیه را در تبریز بنا نهاده و باآزادی مخالف وحتی فتوای ریختن خون آزادیخواهان را داده بودند خانه هاشان بتاراج میرفت و بایستی هم برود خانهٔ حاج میرزاحسن مجتهد مستبدهمکارصمیمی شیخ فضل الله تاراج شد.

روزشنبه ششم تیر ماه ۱۲۸۷ که جنك بشدت درکار بود و سواران دولتی شکست خورده بودند خانه آن مجتهدمستبدتاراج شد وخانهٔ اوراهم گرفتند وسنگربندی نمودند، دوباره سواران هجوم آورده عده‌ای کم از مجاهدین را که درآنجا میبودند خارج ساختند و پس ازیکساعت دوباره مجاهدین هجوم آورده آنجا را گرفته سواران را بعقب راندند .

اولین قربانی ایستادگی درتبریز **آقابالاخان خیابانی** بود که در برگشت دومی سواران بخانهٔ حاج میرزاحسن این جوان دلیرمجاهدقا ریکر یختن نشده وقتی سواران نزدیك میشوند دونفر را کشته وخودش نیز بدست سواران کشته میشود، سواران نعش اورا آتش زدند !

جسد نیم سوز اورا مجاهدان وخویشاوندانش بروی تابوتی گذاشته برای اینکه سفاکی وناپاکی دولتیان را بهمه نشان دهند اول در کوچه ها گرداندند سپس بکنسولخانه ها بردند و ازاینجابود که مجاهدین سخت تکان خورده بمقاومت خود افزودند ؛خویشاوندان آقا بالا خیابانی هم حس خونخواهی شان بیدارشد . ازحالا پیکار شدید وخیلی شدیدتر میشود.

ازآنطرف ملایان ملانما مشروطه خواهان را (بابی) خطاب وبسواران

دولتی میگفتند «جان ومال ایشان حلال است» (۱) بهمین جهت سواران ازهر نوع کشتارفجیع و تاراج دریغ نمیکردند وباز بهمین جهت میرزا ـ ابولحسن پزشك که مردی دانشمند واروپا دیده ودر محلهٔ دوچی سکونت داشت بدستور شکرالله خان شجاع نظام دستگیر و بنام اینکه بابی است اعدام شد . پس از آن تلگرافی توسط سپهسالار اعظم بشاه مخابره کرد که میرزا ابولحسن حکیم نوادهٔ میرزا سلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابی ها بود گرفته دادم تیر باران نمودند .

تاروز نهم تیر دولتیان با تمام زوری که زدند کاری از پیش نبردند بیوك خان پسر رحیم خان قره داغی بایکعده از سواران خود بکمك دولتی ها آمد .

شاه بپدرش رحیم خان دستور داده بود بکمك برخیزد اما رحیم ـ خان گفته بود مجاهدین لایق نیستند که من خود بروم . بنده زاده رامیفرستم .

فردای آنروز بیوکخان با هفتصد نفر سواران تازه نفس خود از راه خیابان بشهر تاخت آورده باقر خان درمیان خیابان سنگری ساخته بود ودستهٔ از مجاهدین بایکدستگاه توپ درآنجا بپاس مشغول بودند .سواران بیوکخان اسب تازان بنزدیك تیررس که رسیدند، مجاهدین باتوپ وتفنك بشلیك پرداخته دسته‌ای ازسواران را بخاك هلاکت ریختند بقیهٔ سواران تاب نیاورده با (بنده زادهٔ رحیم خان) مشمشمانه گریختند ومجاهدین موقع را مغتنم شمرده آنها را دنبال وعدهٔ دیگری از آنانرا کشتند .

☆☆☆

یکی از یادداشتهای آقای مهندس طاهرزاده بهزاد که شاهدعیان است و خوشبختانه از کیدحادثات رسته ونمونه‌ای از جنك یکی از سر دسته های مجاهدین تبریز است در اینجا بمناسبت درج میکنیم ودر دنبالهٔ آن بنگارش خود وسایر پیشرفتای مجاهدین ادامه میدهم :

نمونه‌ای ازهنر نمائیهای مشهدی محمد صادق خان چرنداب‌ی

تلگراف خانه تبریز سنگر مجاهدین محلهٔ چرنداب بود. بنای تلگراف خانهٔ که درایام گذشته شاهدصحنه‌های پرشور سیاست بود حالاسنگر مجاهدین میباشد ، مدتیست خبیرالسلطنه رئیس تلگراف خانه و مأمورین مخابرات درنتیجهٔ شدت جنك محل مأموریت خودشان را ترك کرده و کلیهٔ ماشین

۱ ـ اینکار ناپسند در چند سال پیش بنام دیگری در آن صفحات تجدید شد !

آلات آنجا بی‌سرپرست و اکثر اوقات ماشینهای مخابراتی کار میکنند و معلوم است که از تهران و سایر شهرها مشغول مخابره هستند ولی کسی نیست که از گرفتن و کشف مخابرات اطلاعی داشته و نتایج آنرا باستحضار صاحبان آن برساند.

جای حیرت و یا میزان صفا و صداقت مجاهدین از اینجا معلوم میشد که از اینهمه ماشین آلات که آنجا موجود بود یک پیچ و مهرهٔ آنها حیف و میل نمیشد.

محل تلگراف‌خانه درسمت جنوبی باغ عالی قاپو واقع شده و از نقطهٔ نظر جنك حفظ آنجا دارای اشکالات فراوانی بود. و گویا بهمین جهت یکی از رشیدترین سردسته های مجاهدین را برای حفظ و حراست آنجا انتخاب کرده بودند. این ایام خطرناکترین و پرهیجان‌ترین و سخت‌ترین روزهای تبریز بشمار میرفت، ساختمانهای مجد الملك کلیهٔ بناهای سمت شرقی باغ عالی قاپو در دست سوار های شجاع نظام و ضرغام و تفنك‌چی های انجمن اسلامیه بود. دراین روزها پیش جنك همه وقت ضرغام بود، قبل از همه صدای ده‌تیر او شنیده‌میشد (ده‌تیر- یاماورز) ده‌تیرضرغام‌هر تیرش که خالی میشد دودفعه صدا میکرد و بالاخره هم معلوم نشد که این چه جوراسلحه‌ای بوده که بعوض یك صدا دومرتبه صدا میکرد و این اسلحه بلای جان مجاهدین بود زیرا وقتی‌صدای اورامیشنیدند باکمال احتیاط میگفتند که ضرغام‌شرق کرد و خودشان راآمادهٔ جنك میکردند. این مرد خونخوار هنگامیکه شلیك‌میکرد هرده تیررا بطور تسلسل خالی‌میساخت که‌درواقع صدابیست‌دفعه شنیده‌میشد- اگرچه بعضی‌ها اوائل‌تصورمیکردند این صدای دومی از ترکیدن گلولهٔ او بعداز اصابت بهدف تولیدمیشود، ولی زان پس بارها تیر های او بسنگرهای‌ما اصابت کرد و این حدسیات تأیید نشد.

امروز زودتر از هرروز صدای ده‌تیر ضرغام شنیده شد ودرپی‌آن از کلیهٔ سنگرهای دولتیان صدای تیرتفنك شلیك شد. امروز روزجهنمی و روزیست که هیچکس امید به ادامهٔ حیات ندارد. صدای توپ و تفنك به صدای رعد و برق بیشتر شباهت پیدا کرده بود، عدهٔ مجاهدینی که در تلگرافخانه بودند قریب پنجاه‌نفر اینها درساختمان خود تلگرافخانه ودر پنج خانه هائیکه در جوار تلگرافخانه واقع شده‌بودند سنگربندی کرده مشغول جنك شدند، صدای توپ و تفنك از یکطرف صدای شیپوروخروش مهاجمین ازطرف دیگر قویترین دلها را آب میکرد. از ترس دهن ها

خشك میشد ، لب ها ترکیده خون میریخت ، چندنفر تاب مقاومت نیاورده یا بفرار گذاشتند ولی زودتر ازدیگران شربت شهادت نوشیدند زیرا این محل راه فرار نداشت سر راهها دردست مهاجمین بود ازاین عده چندنفری بهروسیله بود موفق بفرار شدند ، عده‌ای هم در حال فرار و عدهٔ دیگر درسنگرها کشته شدند ، مشهدی محمدصادق خان این مرد پولادین درطبقهٔ دوم بنای تلگرافخانه ، بیجنگید ابداً ترس وواهمه بخود راه نمیداد بعداز چندین ساعت جنك ، مهاجمین به در خانه‌های روبروی ساختمان تلگرافخانه هجوم آورده آنجا را گرفتند و فاصلهٔ بین طرفین ده پانزده متر بیشتر نبود بطوریکه از پشت سنگر ها بهمدیگر فحش وناسزا می گفتند ، حتی همدیگر را هم بنام میخواندند . مشاهدهٔ زخمی‌ها و کشتگان ، مجاهدین را سخت متأثرمیکرد ، به‌تضرع زخمی‌ها واستمداد آنها پاسخ داده نمیشد وبعضی از زخمیها اصرار میکردند لااقل مجاهدین آنها را بکشند تا با آن‌حال زخمی بدست دشمنان آزادی نیفتند .

مجاهدین ناچار یکی پس از دیگری خانه‌های اطراف تلگرافخانه را از دست داده وعقب نشستند متأسفانه قطارهای قشنك خالی میشود . چندصندوق فشنگی که موجود بود چند بار قطارها را پر کرده بود ولی دیگر ذخیره‌ای موجود نیست مرحوم محمدآقا عموزادهٔ من که یك مرد ساده و بی‌سیاستی بود پیش محمدصادق خان رفت ، وقتیکه باو نزدیك شد منظرهٔ وحشت آوری مشاهده کردم دیدم سرپرست مالوله ده‌تیر را محاذی پیشانی محمدآقا گرفته ، با خشم بباو میگوید اگر یکدفعهٔ دیگر این حرف را بزنی از توی دهنت میزنم . مرد غیرتمند نمیتوانست کلمهٔ عقب‌نشینی رفرار را بشنود میل داشت صد مرتبه کشته بشود ولی از جلوی دشمن فرار نکند .

میان رفقای ما ملاقاسم نامی بود که با همان دستار ولباس ملائی بصف مجاهدین درآمده وازهمه مجاهدین مسن تر بود دراینوقت سرپرست مارا مخاطب قرارداده گفت از کشته شدن باکی نداریم ولی باکشته شدن بنتیجه نمیرسیم باید زنده بمانیم که مردم را حفظ بکنیم . مشهدی محمد صادق خان بایك وضعی که ازشدت تأثر وغضب سیاه شده بود گفت من حاضرم پیشنهاد شمارا بپذیرم ولی راه عقب نشینی نداریم . ملاقاسم گفت چرا داریم حیاط تلگراف خانه بسمت غربی دری دارد که دارای قفلی است که با یك تیر میشود آنرا شکست وازآن حیاط هم بحیاط دیگرمیشود راه پیدا کردو بالاخره بدین وسیله میشود ببازارچهٔ خیابان رسید ودرآنجا سنگردوم را ایجاد کرد . محمد صادق خان گفت جبك را بایدادامه داد ولی شما اگر بتوانید

چند نفر بروید این راه را ایجاد بکنید اول جنازه های کشته ها وزخمی‌ها را ببرید وقتیکه آنهارا نجات دادید بمن خبر بدهید . مجاهدین مطابق نظر او اقدام ودر آخرین دیواری که می‌شکافتند دچار خطر دیگری شدند و آن این بود که مجاهدین خیابان که در بازار میبودند بتصور اینکه شتر بانیهای دشمن دیواررا می‌شکافند شروع به شلیك کردند ، با زحمت زیاد بآنها فهماندیم که ما مجاهدین تلگرافخانه هستیم پس از انجام عمل بر گشته و به مشهدی محمدصادق خان خبردادیم ، گفت شماهمگی راه بیفتید من پشت سرشما میآیم ، این غیرتمند ازهمه عقب‌تر میآمد ، با این وضعیت ماوارد بازارچهٔ خیابان شده جلوی حمامی که اسمش حمام محمدصادق بود شدیم بمحض ورود ببازارچه با کمال حیرت مشاهده کردیم که بیش از سیصدنفر مجاهدین آنجا اجتماع کرده اند ومرحوم میر هاشم که ناتوابود و باوجود اینکه اینها خبرداشتند که محمد صادق خان چهار ساعت بیشتر است ازهرسمت محاصره شده است قدمی بکمك او بر نداشته اند ، محمد صادق‌خان که سخت‌متأثر وعصبانی بود حضاررا مخاطب قرارداده و آنانرا مورد توبیخ قرارداد . حرف خیلی‌سنگینی زد یعنی گفت اچك زنهاسرتان باشد بااین بی‌همتی ، همهمه درمیان مجاهدین بلندشد وما هاتصور کردیم که ازدست دشمن که نجات پیدا کرده ایم حالا در دست دوستان کشته خواهیم شد ولی مرحوم سیدهاشم گفت رفقا اگرمن هم چهار ساعت بااین شدت درمحاصره بودم عصبانی‌شده و آنچه که نگفتنی است میگفتم دست محمدصادق خانرا گرفته ودلجوئی واظهار شادمانی کرد که بقیه مجاهدین نجات یافته اند چندتا نان سنگکی میان مجاهدین تقسیم کردند و پس از نیمساعت استراحت و شور کلیهٔ مجاهدین را تقسیم کرده و اقدام به هجوم متقابله کردند .

هجوم متقابلهٔ مجاهدین

درنقشهٔ‌هجوم متقابل مجاهدین چرندابی پیش‌قراول شدند که بقوای دولتیان که در بازارچهٔ مقدم باغ عالی قاپو پایگاه داشتند هجوم ببرند و برای عملی کردن این نقشه ما میبایستی از بازارچه نو وارد کوچهٔ‌مرحوم سیدتقی پیشنمازشده واز آنجا از خانه های مردم خودمان را به پشت بام بازارچه رسانده وازدریچه های گنبد های بازارچه ،دست به هجوم بزنیم دراین اثنا عدهٔ رفقای مابه سی‌نفر میرسید بهرنحوی بود خودمانرا ببالای گنبد ها رسانده وسواره های شجاع نظام راکه توی بازار چه بودند هدف قراردادیم . دراین هجوم من حدس میزنم که کمتر تیری خطا رفت.

پهلوی من یك جوانی که هم‌اسم‌من کریم نام داشت‌تهور بخرج‌داده بالای گنبدرفت وقتی که تفنك را راست کرد تیر خالی کند ناگهان از بالا به پائین‌واژگون‌شدفوراً اورا گرفته‌ومشاهده‌شد که تیردشمن چندسانتیمتر پائین تر ازقلبش اصابت واز پشت بیرون رفته برطبق شعار مجاهدین دو نفر داوطلب شدند که اورا از رزمگاه خارج کنند . کریم خواهش میکرد که اورا تکان ندهند تالااقل راحت جان بدهد این گفتار و چهرهٔ پژمرده او هیچوقت از اعماق خاطرم محونمیشود ، خواهش اوپذیرفته نشد این‌جوان دردوش اسماعیل که اورا میبردجان داد ، وقتی این خبر بچرنداب رسیده بزد همان شب در آق مسجد (مسجد سفید) ساکنین محلهٔ چرنداب بنام من مجلس عزا ترتیب داده بودند ! چند نفر نگاههای حسرت را بدرقهٔراه کریم کرده بودند .

مردشیردل محمدصادق خان مجاهدین را مخاطب قرار داده و گفت کارتان را انجام بدهید بامرده بازی نکنید ، کشته شدن‌و کشتن‌شعار ماست این دیگر تماشا و حسرت ندارد . هجوم را ادامه دادیم و طولی نکشید بازارچه ازدولتیان خالی شد واین اولین رخنه ای بود که همان‌روز بصف دشمن وارد شد ، از پشت بازارچه پائین‌آمده دشمن‌را تعقیب کردیم طولی نکشید باغ عالی‌قاپوهم بدست‌ماافتاد . مزهٔهجوم از پشت گنبدهای بازارچه بمذاق مالذیذ آمده بود ، اینك بالای پشت بام بازارچه اورسی دوز ها رسیدیم بی‌درنك هجوم را شروع کردیم ولی متأسفانه در اینجاهم قربانی دادیم . موسی که یك جوان فوق‌العاده خوش قیافه وتماشائی ولی درکارها خیلی بی‌رویه و بی‌سلیقه بود واو بمناسبت بی‌احتیاطی و بی‌پروائی جان‌خود را از دست داد ، آنطوری که بمن گفتند این مرحوم جلوی دریچهٔ گنبد نشسته سرش را ازدریچه بطرف پائین خم کرده بدقت قراول میرود که تیرش خطانکند ودرهمانحال تیردشمن پیشی‌جسته از دهنش خارج‌میشود وبدون اینکه یك کلمه حرف بزند جان شیرین خودرا درراه آزادی از دست میدهد . جنازه اورا هم توسط مرحوم محمد آقا عموزاده با یکنفر دیگر بمنزلش فرستادیم محمدصادق خان مثل شیربدون ابراز خستگی به هجوم خود ادامه میداد طول نکشید بازار خالی شد واز آنجا پائین آمد چون هوا تاریك‌میشد جنك شدت خودرا ازدست‌داد و بالاخره جنك آنروز خاتمه پیدا کرد ، ودوباره تلگرافخانه بدست ما افتاد .

این بود جنك و گریز وسرگذشت یك روز مجاهدین و انقلابیون مشروطه . شادباش ارواح آن مردان دلیر وشهدای راه آزادی که‌مردانه

برای گرفتن آزادی واعادهٔ مشروطیت جان می‌دادند و ارزش برای بقاء حیات قائل نبودند سعادت آنها دراین بود که با کمال افتخار شهید شدند واوضاع تأثرآور مجلس شورای امروزرا مشاهده نکردند.

این بود نمونه ای ازهنر نمائیهای مجاهدین در ایستادگی تبریز که آقای مهندس طاهرزاده بهزاده نوشته‌اند.

قبلا متذکر شدم که بیوك خان با هفتصد تن سوار های تازه نفس، ضرب شصت مجاهدین را خورد ومجاهدین بدنبال آنها افتاده وعده‌ای از سوارانش را بهلاکت افکندند این پیشرفتهای مجاهدین دربار را سخت آشفته ساخته بود، باین اندیشه‌افتادند که مخبرالسلطنه را باید برکنار وعین الدوله را بجای او گسیل داشت زیراعین‌الدوله دشمن بنام‌مشروطه خواهان بود وتصور میکردند بمحض اینکه پای عین‌الدوله بپاسمنج برسد، ریشهٔ مشروطه بخودی خود خشك خواهدشد. خوشبختانه خواهیم‌دید که عین‌الدوله‌هم نتوانست کاری از پیش ببرد. دیگران را نیز بیاری او گسیل داشتند.

پیش ازرسیدن عین الدوله بیوك خان زمینه را سخت دیده وفهمید که همان راهزنی وغارتگری‌در بیابان بهتراست، باقی ماندهٔ‌سواران‌خود را برداشت وراه قره داغ را درپیش گرفت. پس ازاینکه، تعیین عین‌الدوله بسمت ولایت‌آذربایجان درشهرمنتشرشد مخبرالسلطنه هم ازجلفاراه‌اروپا را درپیش گرفت وآزادیخواهان را بحال خودگذاشت تا دشمنان آزادی هرچه میخواهند بسرشان بیاورند، بجای او مقتدرالدوله که بلباس آزادی ملبس شده ولی دراینموقع که جنك‌آغازشده بود، زندگی درمحلهٔ‌دوچی را بزندگی باآزادیخواهان ترجیح داد، موقتاً بکفالت معین شد تاعین‌الدوله برسد. عین‌الدوله روزدهم تیرماه ۱۲۸۷ همان‌مقتدرالدوله‌را پای سیم خواسته باو گفت: این ستارچه‌قابل‌است در مقابل اینهمه استعداد در ولایت ایستاده است ...!»

این تلگراف مقتدرالدوله را برانداشت که‌رحیم خان پدربیوکخان را پای سیم بخواهد واورا بیاری بطلبد شاید پدرتواندآبروی ریختهٔ‌پسر راجمع کند. روز۱۷ تیرماه رحیم خان باسواروسرباز بسیاری که‌میداشت با توپهائی که سابقاً ازانجمن ایالتی‌آذربایجان برای حفظ آزادی گرفته بود بتبریزرسیدودرباغ صاحبدیوان نشست وبازارشمنان‌آزادی را گرم گردانید. مردم نیزازآمدن‌اومتوهم شده‌فشارخودرا برآزادیخواهان افزون ساختند. کونسول روس هم ازموقع استفاده کرده عدهٔ ازتجاربنام

را ازقبیل حاجی‌حبیب لك ، حاج محمدرضا شکوئی ، حاج ابراهیم‌صراف حسن آقا تاجر باشی و یکعدهٔ دیگر را برانگیختند که بوسط افتاده آزادیخواهان را ازادامهٔ پیکار بازدارند، پیام آور آنها ملاحمزه بود پیشنهاد میکرد که آلات جنك را برحیم‌خان سپارید و درزینهار دولت روس در آئید میرهاشم خان مجاهد و باقرخان گوش باین یاوه سرائیها نداده همچنان پیکار را ادامه دادند .

گاهی بمناسبت دودلی بعضی ها تاحدی وقفه درکارمجاهدین حاصل میشد . امورشهرهم ازطرف محمدعلی‌میرزا برحیم خان تفویض شده واز هرطرفی که بتصور آید راههارا بر مجاهدین مسدود میساختند . با اینهمه مجاهدین درکارخود استوار و انجمن نیزدرهدایت آنها کمال حسن تدبیررا بکارمیبرد ومجاهدین نیزازاطاعت دستورانجمن غفلت نمیورزید . حزب اجتماعیون‌عامیون‌هم بااجتماعیون‌عامیون با کووتفلیس تماس گرفته وازآنجا کمك میخواستند، آنحزب نیزلازمهٔ فداکاری و کمك را درراه پیشرفت کار مشروطه طلبان بمنصهٔ ظهورمیرساند . همانطوریکه در فصل مشروطیت ایران نوشتم دررساندن تسلیحات جنگی ومخصوصاًمجهز نمودن آزادیخواهانی که ازوطن آواره وهجرت کرده بودند جداً کوشا بود

تا روز دو شنبه ۲۲تیر ماه جنك همچنان ادامه داشت در این روزرحیم خان بسواران خود بشهردرآمد پشت سراوسهام الدوله رئیس فوج ملایرنیزواردشهرشدروزسه‌شنبه بخلع سلاح هریك ازمجاهدین که در کوچه و خیابان دیده میشدند، دست زدند . خانه شادروان علی‌مسیو رهبر حزب‌اجتماعیون عامیون‌را که‌درمحلهٔ نوبر بودغارت کردند،مجاهدینی که‌در آن نزدیکی‌ها بودندخودراپنهان ساختند .

این یك پیروزی موقتی بود که نصیب رحیم‌خان شد و بمناسبت این ظفرتلگرافاتی بدربارمخابره‌وهریك بتوصیف رشادت خود بدیگری‌سبقت گرفت و با این پیشرفت موقتی کاررا پایان یافته میپنداشتند .

چون تمام محلات بتصرف درنیامده بود ، ستارخان باعدهٔ قلیل‌خود مردانه ایستاده ومقاومت میکرد ، ستارخان که سالیانی بود در تبریز به دلیری ،شهامت وشجاعت مشهورشده ودراین جنگهای‌اخیر کاردانی‌ولیاقت خودرا ثابت کرده بود ، میدانست که این پیروزی های دولتیان چندان مهم نیست و باید مردانه مقاومت کرد وآنهارا ازپا درآورد . ازاینرو با وجودیکه بعضی ازمحلات مجاهدین‌دست ازجنك کشیده بودندواز سنگرها عده ای ازمجاهدین قفقازی ودلیران‌دیگر بمحلهٔ‌امیرخیز پناهیده‌وبستارخان

گرویده واز جان ودل بهمکاری او تن در داده بودند مقاومت میکرد با اینکه در مقابل آنهمه سواران دولتی فوج ملایر. فوج رحیم خان، سواران شجاع نظام لوطی‌های محلهٔ دوچی که واقعاً لشکری محسوب میشدند، او با قوای اندك مجاهدین وروحیهٔ بسیار قوی ایستادگی مینمود. از آنطرف ارك که یکی از سنگرهای بسیار مهم واستوار بشمار میرفت ومحل قورخانهٔ مجاهدین بود وسیلهٔ چند تن ازمجاهدین غیور نگهداری میشد ازطرف دیگر حاج شیخ علی اصغر ومیر کریم سخنرانان آزادی دراین چند روزه مسجد صمصام خان را انتخاب وجمعی ازمردم که از آزادی کنار رفته بودند بآنجا دعوت و بنام مشروطه سخنرانی های مؤثر میکردند اینهم یك پشتیبانی مفید از ستارخان بود.

دولتیان ارجی برای این اقدامات در مقابل انبوه لشکر خود قائل نبودند واکثراً دراین تصور بودند که ستارخان یافرار خواهد کرد ویادستگیر خواهد شد دیگر گمان نمیکردند که این مرد دلیر در مقابل انبوه دشمن خواهد ایستاد وخواهد جنگید وسرانجام پیروز خواهد شد.

کسروی در تاریخ خود نسبت باین دلاوری ستار خان چنین مینویسد: «.. این ایستادگی گردانهٔ ستار خان یك کار بزرگی میباشد. در تاریخ مشروطیت ایران هیچ کاری باین بزرگی و باین ارجداری نیست این مرد عامی از یکسو اندازهٔ دلیری و کاردانی خود را نشان داد واز یکسو مشروطه را بایران باز گردانید»

دراینموقع مشروطه از تمام ایران رخت بربسته وفقط در تبریز و آنهم فقط درمحلهٔ امیر خیز وجود داشت.

صفحات این کتاب گنجایش شرح کامل ایستادگی غیورانهٔ تبریز غیرتخیز را ندارد اجمالا میتوان گفت در حدود یازده ماه پس از بمباران مجلس شورای ملی، دلاوری ستارخان قائد بزرك آزادی ایران وفداکاریهای بی‌مانند انجمن ایالتی آذربایجان که درطول این یازده ماه جانشین مجلس دارالشورای ملی ایران شده بود ورهبری حزب اجتماعیون عامیون که شادروان علی مسیو در راس آن قرار گرفته بود، مهمتر، صبر و بردباری مردم تبریز در مقابل قحطی مصنوعی که دولتیان و نوکران محمد علیمیرزا ایجاد کرده بودند که نتیجتاً مردم و اطفال آنها مدتی با یونجه سدجوع میکردند، مصائب ودشواری‌های دیگر را بجائی رساند که نه تنها مشروطه در تمام محلات تبریز مستقر شد بلکه بتمام ایران بازگشت کرد ونام پرافتخاری برای آذربایجان عزیز ایران در صفحات تاریخ انقلاب

گیتی جای گذاشت . شاد زی آذربایجان .

تبریز و دلاوران آذربایجان و وطن پرستان آوارهٔ از وطن مقیم اسلامبول یا باکو و یا تفلیس و یا نقاط دیگر زحمت و فداکاری خودشان را تا حدی که در قدرت داشتند بجا آوردند ، اگر بعد از آن مداخلهٔ بیگانگان آنرا متوقف ساخت موضوعی است جداگانه و از حساب فداکاران مشروطیت ایران خارج. ننك بر آنکسی که به بیگانه پناهنده شد و درود بروان مجاهدین و آزادیخواهانی که در باغ شاه ، در تبریز و یا نقاط دیگر ایران برای بدست آوردن آزادی از جان شیرین خود دست کشیدند .

۵ - قرارداد ۱۹۱۹

دربارهٔ این قرارداد شوم که درسی ویکسال پیش ودر دومین دورهٔ حکومت وثوق الدوله با انگلستان بسته شد ؛ گفتگوهای بسیاری رفته و مقالات فراوانی درجراید ، عصرمنتشر گشته وحتی کتابی هم بنام« ابطال الباطل » تألیف آقای عبدالله مستوفی منتشرشده است .

آقای مستوفی بمناسبت بیمهری که نسبت بآذربایجان و آذربایجانی دریکی دوجای کتاب خود موسوم به «زندگانی من» کرده ما آذربایجانیان را ازخودآزرده ساخته است . ولی آذربایجانی حسابهای شخصی راهیچگاه با حسابهای عمومی واجتماعی مخلوط نمیسازد ، باین لحاظ حساب ما و مستوفی را باصطلاح محاسبین بانکی در محل خاص «اکسترا بودجه تر» می گذاریم . ولی ازنظرعمومی وازنظرتجزیه وتحلیل زبان این قرارداد انصافاً بایدتصدیق کرد که هیچکس مانندمستوفی یکتنه بحنك وثوق الدوله و بریطانیا نرفته است . اوحاق مطلب را گفته وحق موضوع را نیك اداء کرده است اومانند بعضی ازمورخین دچار نسیان نشده و باصطلاح نعل ومیخ بکار نبرده است . ازاینروتاریخ او تاآنجائیکه مربوط بمردم ایران است و وجنبه های عمومی دارد با ارج میباشد .

مؤلف این کتاب نیز برعایت ترتیب وقایع پس ازدرج ترجمهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ونامهٔ کاکس سفیرانگلیس اجمالی دربارهٔ اینقرارداد توضیح میدهد.

ترجمه قرارداد اوت ۱۹۱۹

نظر به روابط محکمه دوستی ومودت که ازسابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است ونظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترکه واساس هردودولت درآنیه تحکیم وتثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید ونظر بلزوم تهیهٔ وسائل ترقی وسعادت ایران بحداعلی بین دولت ایران ازیکطرف ووزیرمختاراعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی ازدولت خود ازطرف دیگر مواد ذیل مقرر میشود

(۱) دولت انگلستان باقطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر درسابق برای احترام استقلال مطلق وتمامیت ایران نموده است تکرار می نماید .

(۲) دولت انگلستان خدمات هرعده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها درادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد این مستشارها با کنترات اجیر و بآنها اختیار داده خواهدشد کیفیت این اختیارات بسته بتوافق دولت ایران ومستشار خواهد بود.

(۳) دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحبمنصبان وذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم درداخله وسرحدات درنظردارد تهیه خواهد کرد عده ومقدارضرورت صاحبمنصبان و ذخایر ومهمات مزبور بتوسط کمسیونی که ازمتخصصین انگلیسی وایرانی تشکیل خواهد گردید معین خواهد شد.

(٤) برای تهیه وسایل نقلی لازمه بجهته اصلاحات مذکورهٔ در مادهٔ ۲و۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است یك قرض کافی برای دولت ایران تهیه و با ترتیب انجام آن را بدهد تضمینات این قرض باتفاق نظر دولتین ازعایدات گمرکی یاعایدات دیگریکه در اختیار دولت ایران باشد تعین میشود تا مدتیکه مذاکرات استفراضی مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بطورمساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکورلازم است خواهد رسانید.

(٥) دولت انگلستان باتصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسائل حمل و نقل که موجب تأمین وتوسعهٔ تجارت وجلوگیری از قحطی درمملکت میباشدحاضراست که بادولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران و انگلیس راراجع بتأسیس خطوط آهن ویااقسام دیگروسائل نقلیه تشویق نمایددراین باب باید قبلا مراجعه به متخصصین شده وتوافق بین دولتین درطرحهائیکه مهمتر وسهلتر ومفیدتر باشد حاصل شود.

(٦) دولتین توافق مینمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیتهٔ که به تعرفه گمرکی مراجعه وتجدید نظر نموده و بامنافع مملکتین و تمهید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نمایند

جناب مستطاب اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف دردورهٔ زمامداری با موفقیت خودتان درامور مملکت ایران یقین کرده اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه درقوه داردکابینهٔ حضرت اشرف را برای اینکه ازیکطرف اعاده نظم و امنیت درداخله مملکت تکمیل واز طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ باشد

تقویت نماید .

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است حالا ماذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهم که در موقع امضای قراردادیکه مربوط برفرمهائی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا درنظر گرفته اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود بادولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل موافقت نمایند .

(۱) تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین .

(۲) جبران خسارت مادی وارده به مملکت ایران بواسطهٔ دول متخاصمهٔ دیگر .

(۳) اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین عادلانه تصور نمایند .

انتخاب ترتیب قطعی و زمان ووسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید .

اینموقع رابرای اینکه احترامات فائقه خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم میشمارم .

(ب . ز . کاکس)

☆☆☆

این قراردادرا پس ازاینکه مشیرالدوله براثرفشارافکارعمومی ملت ایران لغو کرد ودرمتن کتاب قیام کلنل بتاریخ آن نیزاشاره شده ، آقای سیدضیاء الدین نیزدراعلامیهٔ خود تحت عنوان سیاست خارجی ، بخاطر اصول آزادی وحق حاکمیت الغاءآنرا مانند پتکی که برمغزمرده‌ای زده شود ، تذکردادند ، تاریخ قرارداد را « اوت ۱۹۱۹ » قلمداد کرده اند ولی درتاریخ احزاب سیاسی تألیف آقای ملك الشعراء بهارصفحه ۳٤ تاریخ بسته شدن قرار «مورخ ذی القعدهٔ ۱۳۳۷ مطابق دسامبر ۱۹۱۹ درج گردیده .

انعقاد این قرارداد که مرحوم کلنل نیزدربارهٔ آن بحث ودرمتن قیام کلنل خواهید خواند ، بانجارب تلخی که ازقرارداد ۱۹۰۷ حاصل شده بود سیاستمداران بریتانیا را متنبه نساخت ؛ انتقادات دیلی نیوز ، پرفسور برون ، همچنین انتقادات جرایدآزادیخواه روسیه ، بورس گازت وجرایدآلمان وحیل المتین وسایرسیاستمداران آزادیخواه ووطن پرست ایران را باین که ۱۲ سال بیش ازآن تاریخ نمیگذشت ، یکباره درطاق نسیان وفراموشی گذاشت!

گویا کلافهٔ سردرگم شده ونمیتوانست اطراف وجوانب کاررا خوب جمع وجور کند ، جنك بین الملل تمام شده ولی دامنهٔ آن درروسیه بشکل

مهیجی توسعه میبافت و بصورت تحول عظیمی درجهان جلوه گرمیشد .

دوست وحریف سابق خودرا منکوب میدید ، گرچه فتح نهائی نصیب متفقین شده بود وروسیه نیزیکی از متفقین بشمار میرفت اما ازاین فتح طرفی برای دوست دیرینش تزار بسته نشد زیرا آتشی ازداخل کشورروسیه که سالیانی بود درزیرخاکستر نهفته میبود ناگهان باوزیدن تندباد انقلاب جهانی ، اززیرخاکستر بیرون آمد واوضاع رابطورحیرت انگیزدگرگونه ساخت ، حسابهائی راکه متفقین بویژه انگلستان بسودخود و بزیان ملل کوچك کرده بودند بکلی واژگون و آن طومار لایزال درهم نور دیده شد .

چون آتشی درشمال ایران درشرف اشتعال میبود ، برای خاموش کردن ، برای عدم سرایت آن بحقوق آسمانی آنها ، برای عدم نفوذ بهند درصدد برآمدند این بارتنها بمیدان حق کشی و خودکامگی ، افتاده و با انعقادقراردادی ایران را یکباره مستعمره سازند و برتمام شئون حیاتی اواسب چنگیزی بتازند .

ازطرف دیگرمصمم شدند با تشکیل دولتهای کوچك ، کوچك ، ازقبیل ارمنستان ، قفقازستان ، ترکستان ، ترکمنستان وغیره درریشهٔ انقلاب رخنه نمایند ، تادرآینده دست تحسر بهم نسایند . وبتکمیل اینمنظورهم اقداماتی کردند که ورود درآن موضوع بحث مارا بدرازا خواهد کشاند وقلت صفحات کتاب هم اجازه نمیدهد ، ماحصل اینکه از این اقدامات توفیقی حاصل نکردند .

درانعقاد قرارداد ، شوم ۱۹۱۹ جدیتی بکار برده و مصراً در صدد تحمیل آن برآمدند ، با این قرارداد دورکن معظم و بعبارت صریح استقلال وهرگونه حق حاکمیت مابدست آنها میافتاد ، رکن اول مالیه کشورورکن دوم قشون ایران بود .

با وجودیکه این قرار بحد وافرمخالف داشت وازهمه مهمتر این که مجلس ایران درمقابل مخالفت ملت نمیتوانست حتی دربارهٔ آن کوچکترین سخنی بگوید چه رسدباینکه درمجلس علنی مطرح و یا در بارهٔ آن شور بنماید ، دونفرانگلیسی بنام آرمیتاژاسمیت برای ادارهٔ مالیهٔ کشورودیگری ژنرال دیکسن برای ادارهٔ قشون ایران واردمملکت شدند .

تاریخ تجدید میشود ولی گاهی هم دیده ایم که درصحنهٔ سیاست ، تاریخ با بیشرمی تجدید گردیده است . قرارداداوت ۱۹۱۹ تجدیدتاریخ محسوب میشود تصادفاً قرارداد ۱۹۰۷ نیز درماه اوت بین دولتهای روس تزاری وانگلیس

بسته شد .

با مخالفتهای شدید وقیامهائی که‌وقوع یافته و یا درشرف وقوع بود ضربتی‌میبود که‌بر پیکر قرارداد وارد میشد ، بقول دیلی‌نیوز ایرانی‌هوش وهواس دموکراسی بسرش برگشته ودرجادهٔ اصول قانونی قدم گذارده بود،ایرانی برای همین مشروطهٔ نـارس که بدست عـاقدین قرار داد های مذکوره متوقف‌شده بود خونهـاریخت دیگرممکن نبود زیر بار بردگی برود ، دیگرممکن نبود برای بندگی سندرسمی هم بسپارد . اگروثوق‌الدوله عاقد قرار داد طرفدارانی در اطراف احمد میرزا داشت ملت هم مخالفینی درگردشاه جمع کرده ومضار این قرارداد را خوب مرکوزذهن شاه کرده بودند .

بدیهی‌است‌وقتی‌رشته‌های‌حیاتی کشور ازقبیل مالیه وقشون دردست اجنبی باشد دیگر فاتحهٔ استقلال کشور خوانده شده است و ایرانی بهیچ قیمتی حاضر نبوده ونیست دست از استقلال خود بکشد . روی همین اصل مقدس بود که احمدمیرزا زیر بارنرفت که نرفت وبهمین جهة نام نیکی‌از خود درتاریخ باقی گذاشت .

کار این قرارداد بجائی کشید که وسائلی برانگیختندتاشاه را بلندن برسانند و شاید که بتوان در آنجا تصدیقی و لو ضمنی و یا تلویحی از او بگیرند .

در اوائل سال ۱۳۳۸ شاه مصمم شد که بسفر فرنگستان برود(۱) ونصرة‌الدوله‌وزیرامورخارجه‌نیز بااوهمراه‌شد،ابتدا احمدمیرزا باستامبول رفته باپدرش محمد علیمیرزا که بعد از انقلاب روسیه وفقدان میزبان‌وارد استامبول شده ودرآنجا اقامت گزیده بود ملاقات کرد ودربارخلافت‌ازوی پذیرائی گرمی بعمل آورد وبتحریك احتشام‌السلطنه سفیر ایران که بـا وثوق‌الدوله‌ونصرت‌الدوله بدبودازوزیرخارجه پذیرائی بسیارزشتی کردند وحتی‌درروزی که‌شاه بناهاردعوت‌داشت‌ومهمان‌سلطان‌عثمانی‌بودوزیرخارجه ویکنفرهمراه انگلیسی که جزء مرکب شاه ازتهران عزیمت کرده بود دعوت نشدند ومقارن ظهراز قصر سلطان بازگشتند . همچنین صمد خـان ممتازالسلطنه سفیر پاریس خواست بازی احتشام‌السلطنه را تجدید کند وبا روابط زیاد وخصوصیتی که شاه باصمدخان داشت احتمال دارد که ازطرف شاه نیزانگشتی بشیر زده بود ؛ ولی نصرت‌الدوله دست پیشی گرفته صمدخان را ازسفارت کبری درپاریس عزل‌کرد ودر مهمانخانه ای که منزل داشت سفارت ایران را باز کرد و پرچم ایران را بر پا نمود .

۱ ـ تاریخ احزاب سیاسی تألیف‌آقای بهار صفحه ۳۷

معذالك صمدخان دست از تحریکات خود برنداشت و سیاسیون پاریس و جراید ملی را همدست کرده بوزیرخارجه وبدولت ایران حملانی آورد و به بهانهٔ عقد قرارداد،دولت را طرف تعرض ساخته و حتی نوشته شد که دولت رسمی ایران صمصام السلطنه است (۱) که هنوز استعفا نداده است ودر نتیجهٔ این صحبتها از شاه هم خوب پذیرائی بعمل نیامد و مامورین مجلس صلح نیز بهمین دلائل کاری نکردندورسوائی بررسوائی افزودند ویك کلمه ازدعاوی ایران درباب خسارات واردهٔ از جنك و برهم زدن بیطرفی این مملکت پیش نرفت و کسی اعتنانکرد .

موکب شاه ازپاریس بلندن رفت بدیهی است درلندن دیگر این بازیها ودسته بندیها ممکن نمیشد (۲) از رجال برك ایران ناصر الملك آنجا بود ، شاه وموکب او که وزیرخارجه ونصرت السلطنه عمومی شاه و وسایر درباریان باشنددرمهمانخانهٔ مجللی فرودآمدند ، اتفاقاً قبلااطاقیکه مقابل اطاق شاه واقع شده بود از طرفی بمستر وینستون چرچیل وابستهٔ سفارت بریطانیا درتهران که آنروزها عوض شده وعضو وزارت خارجهٔ انگلستان درلندن بود اجاره رفته ومستر چرچیل در آن اطاق سکونت داشت !

من ازچند تن همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنابود شبش شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قرار داد ۱۹۱۹ که انگلیس آنرا منعقد ساخته بود صحبت کند . درتاریخ احزاب سیاسی نوشته اند « بین دولتین منعقد شده بود » و چون این دولت قانوناً نمیتوانست قبل از استعفاء کنبی کابینهٔ سلف خود ، حکومت قانونی باشد باین لحاظ من انعقاد آن قرار داد را یکجانبه یعنی از طرف انگلستان معرفی کردم زیرا انگلستان که دردنیا براست وربسی سیاسی و پشت هم اندازی معروفیت دارد درآن موقع از کثرت عجله‌ای که داشت حتی ظواهر قانون را هم رعایت نکرد !

پس ازآنکه صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند وقرارشد که جوابی تهیه شود **شاه ازحسن قبول آن سر باز زدو گفت:**

۱ ـ شاه تکلیف استعفاء بصمصام السلطنه کرده بود او میگوید ما استعفا نمیدهیم ونداد ، بدون اینکه دولت صمصام السلطنه استعفا بدهد وثوق الدوله ازطرف شاه مأمورتشکیل کابینه شد .

۲ ـ درکشور ما درانقلاب ،ازحق ملت ایران بهر صورتی که ممکن بوده مدافعه شده ، نام آن اقدامات را بازی ودسته بندی گذارده اند !

کسانیکه پول گرفته‌اند تصدیق کنند ، من هرگز تصدیق نخواهم کرد !

این پاسخ باعث پریشانی حواس در ملتزمین شد ، ابتدا بنصرت السلطنه متوسل شدند مفید نیفتاد ، سپس ناصرالملك را واسطه قرار دادند او هم هرچه کوشش کرد به نتیجه‌ای که آنها (یعنی همانها که بقول شاه پول گرفته بودند » میخواستند نرسید .

و بالاخره پاسخ ساده ای باین نحو تهیه شد که درجراید هم منتشر گردید ومضمون پاسخ این بود : « درباب قرارداد ، مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرارداد بمجلس شورای ملی ارجاع شده و پس از تصویب مجلس شورای ملی بصحه برسد »

آقای لقمان الدوله ادهم گفته بودند : من درسرمیز حاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان هنگامی که شاه نطق خود را بعبارت « مملکت دموکراسی » رسانید ، خانمی بهلوی من بود عصبانی شده بدموکراسی بد گفت !

آنزن تا حدی بزعم سیاستمداران انگلیس منجمله سرادوارد گری محق بود دموکراسی تاوقتی درنزد آنها محترم است که سود سرشارشان را تأمین کند. وقتی پای زیان برسد ، دموکراسی لعنتی میشود و دیکتاتوری را بر آن ترجیح میدهند ، کما اینکه در پی همین کشمکش ها این مسئله واقعیت پیدا کرد !

همانشب ناصرالملك بشاه گفته بود : کارخودت را ضایع کردی ! شاه نیز پاسخ داده بود که : اگردرسویس دلم فروشی کنم بهتراست تادرچنین مملکتی پادشاه باشم !

ناصرالملك هم باآن حرف نام خودرا درتاریخ ضایع کرد .

پس از مراجعت شاه باوجودیکه کابینهٔ وثوق الدوله بر سر کار بود و قرارداد هم پا بمراحل اجرا گذارده بود ، پشتکار آزادیخواهان و ناراضی ها ومخصوصاً قیام خیابانی درتبریز که مولود مخالفت بااین قرارداد بود ، پایهٔ قرارداد از بنیان سست کرد .

انتحار شرافتمندانه کلنل فضل الله خان افسر ژاندارمری نیز براین سستی بنیان قرارداد مزید شد ازقول احمد شهریور که یکی ازقضات دادگستری و پدر آقای مهندس علی اکبر شهریور ، همکار ، دوست و همسایه مؤلف است (۱)

۱ــ این تاریخ یعنی تاریخ احمد شهریور باوجودیکه رسش را کشیده اند ومستندیکی از تواریخ معاصراست ، بازهم بوارث بالاستحقاق مسترد نشده تا برای استفادهٔ عموم چاپ کند ، این تذکر بنابرخواهش آقای مهندس علی اکبر شهریور فرزند مرحوم احمد شهریور داده شد .

چنین بیان شده « صاحبمنصبان انگلیس تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران ازدرجهٔ سلطانی «سروانی » ببالا باید انگلیسی باشند و ایرانیان تا رتبهٔ نایب دومی «ستوان یکم » نباید ترفیع یابند و نتیجهٔ مطالعات مذکور در ورقه ای نوشته شد که تقدیم رئیس الوزراء شود بدون اینکه ذکری ازوزیرجنك بمیان آید وتوسط اوراپرت تقدیم دولت شود.»

این جریان کاملامستبدانهٔ انگلیس‌ها باعث شد که، کلنل فضل‌الله‌خان که از صاحبمنصبان تحصیل کرده ومجرب بود و تحصیلات خود را در انگلستان بپایان رسانده‌و برای جامعهٔ مادرآنموقع که دچارفقرآدمهای تحصیل کرده بودیم میتوانست بسیارمفید باشد ، انتحار کند .

این افسرشریف ازابتدای تأسیس ژاندارمری داخل خدمت آن اداره شد وتادرجهٔ سرهنگی «کلنل» ارتقاء یافت .

نظر باینکه او خودکاملا انگلیسی میدانست و بمضار صورتمجلس کمیسیون نیزآگاهی میداشت‌وامضا کردن آنصورت راخیانت بزرك‌نسبت باستقلال و شرف ایرانیت میدانست ازامضاء این ورقه ننگین خودداری وبهمین سبب مورد اعتراض وزیرجنك قرار گرفت وچارهٔ منحصر بفرد را درانتحارشرافتمندانه تشخیص داد . بنابراین تصمیم گرفت و در روز اول حمل«فروردین» برابر۲۹ جمادی‌الاخر۱۳۳۸ بعدازاین که‌نیمروز ازعید راگذراند ودرهنگامی که باصطلاح نوروزشده ومصنوعاً مسرتی در مردم دیده‌میشداودرخانهٔخود، خود کشی کرد .

روانش شاد وننك برآنها که آنصورتمجلس‌را برای خوش‌آیندار باب اصلی امضا کردند .

گفتاراین فصل را بانام پرافتخار کلنل فضل‌الله خان پایان داده و میرویم برسرتأثیرات تحول عظیم جهانی دربارهٔ این قرارداد ها و امضاء سایراندیشه های زیان بخش .

۶ - تأثیرات تحول عظیم جهانی

درفصول قبل نوشتم که تأثیراین تحول خیلی از طومارهای ظالمانهٔ دولت های قوی را درهم نوردید ، ودر فصل قرار داد۱۹۰۷ نیز اشاره بافشاء خیلی‌رازها شد، بویژه بیرون‌ریختن اسرار تزار وانگلیس دربارهٔ قرارداد۱۹۱۵ راجع بتقسیم قسطنطنیه و بغازهای داردانل ، تسلط‌واستقلال عمل‌دولت روس درشمال ایران، ودرعوض واگذاری منطقهٔ آزادموضوع قرارداد ۱۹۰۷ بانگلیس ،نیك‌توضیح شد ودانستیم که اگرچنین تحول بزرگی بسود ملل ضعیف وناتوان رخ نمیداد حال وروز آن ملل‌معلوم‌بود ازچه قرار ممکن بود شود .

یکی از آثاربارز وروشن هماناعزیمت آقای سید ضیاء الدین بباکو وانعقادقراردادهائی باآندولت‌پوشالی بود ،هنوز عرق‌اعضاء میسیون‌اعزامی خشك نشده بود که بامساعی‌زحمتکشان‌ومؤسسین‌همان‌تحول بزرك‌دولتهای کوچك کوچکی که همسایهٔ جنوبی مابروی‌کارآورده بود یکی‌بعد ازدیگری‌ضمیمهٔ دولت نوبنیاد شدند ، پس ازمراجعت آقای سیدضیاءالدین نیك روشن شد که پایه های قرارداد ۱۹۱۹ تق وایق شده ودرحال تکونی است . ودر همین موقع بود که جراید لندن شروع بریختن اشك تمساح برای‌قرارداد محتضر کردند .

نوشتندقرارداد انگلیس وایران درمخاطره افتاده ، منافع انگلستان دچار خطر شده است .

نمیتوان باین قسمت جهانی بادیدهٔ بی اهمیتی نگریست ، باوجودیکه دولت انگلستان درنظر گرفته است روح قرار داد را بقالب دیگری ریخته وانژکسیون تقویت بآن بزند ،معهذاتصور نمیرود که منافع انگلستان‌تأمین شود . ازاین‌حرفها درلندن بسیار پراکنده شد ؛ تایمز نیز بصدا در آمد ماصدای گریه اورا دربارهٔ قرار داد ۱۹۰۷ شنیده ایم ، صدای نوازش و طرفداری‌آزادیخواهانهٔ دیلی نیوز راهم شنیده ایم .

تایمز درتاریخ بمجلس شورای ملی جوان ما توهین کرده است ،فعلا کافی است اززبان تاریخ باو گفته شود که :

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

صدای تایمز در اینمورد چنین است : مقالهٔ ازقول مخبر تایمز که از انگلیسی ترجمه‌شده درشمارهٔ ۷۸ روزنامهٔ رعد مورخ ۲۸ شوال ۱۳۳۸ گویا مقارن رفتن و یابرگشتن آقای سید ضیاءالدین ببا کو منتشر شد . بتیتر های این مقاله نیك توجه فرمائید .

نقاردرایران ،انحطاط نفوذ انگلستان ، بمخاطره افتادن قرار داد انگلیس وایران .

«تهران ۱۶ مه – پس از سقوط بـاد کـوبه وضعیات اینجا بانهایت سرعت‌رو به‌فساد(۱)نهاده وپاره‌ای احتمالات برای قرارداد انگلس وایران ومنافع انگلستان ظاهر گشته ولذالازم است بطور صریح وعلنی وضعیات را بیان کرد :

اگر چه واضح ومبرهن است که حکومت هندوستان هیچگاه طرفدار عقد قرار دادمذکور نبوده و بیم‌آن داشت که دچار مسئولیتهائی چند گردد وعلاوه براین‌یقین نداشت ملت‌ایران‌آنرا باحسن نظر تلقی کرده و بپذیرند معذالك قرارداد مذکور برزمینهٔ وسیعی وضع گشته وصـرفنظر از آن که احتمال دارد وضعیات‌عمومی وسیاسی مساعدت ننماید تصور میرفت مطلوب واقع شود .

نظر باینکه وزیر مختار انگلستان خویش رامحل وثوق واطمینان دولت ایران قرار داد وفهماند که ایران یکه وتنها میباشد ممکن است در پرتو چنین قرار دادی ایران یکدوست (۲) مقتدری مانند انگلستان برای خود تحصیل نماید ومنافع وی را مصون ومحفوظ دارد معهذا دولت ایران نیز ناگهانی تصمیم بعقد آن داد این واقعه اساساً ترتیبی بود که میتوان گفت مجاهدتی بعمل آمده‌است که‌اقدام‌جدیدی درشرق‌وسطی‌معمول‌شده باشد وبهترین مشابه‌آن اتحاد انگلیس وپرتقال میباشد .

هیچ هیئات دولتی اعم از سلطنت خواه ، جمهوری طلب روحانی و ضد روحانی هیچگاه بفکر الغاءآن نیفتاد است (!)

بدبختانه ملت ایران باندازهٔ ملت پرتقال اعتماد واطمینان نسبت بـانگلستان ندارد « ونمیبایستی هم داشته باشد ، بگفتار لرد کرزن ومقالهٔ دیلی نیوز مراجعه مجدد شود عبـارت کوتاهی از دیلی نیوز را در اینجا تکرار میکنم : « سه سال قبل انگلیس درمواقع دشواری درایران

۱ـ این فسادرا، فسادمحمدعلیمیرزائی ویافسادلیاخوفی میتوان نام گذارد.

۲ – ازاینها که خودشان را بجای دوست بایران قالب کردند قرنهاست زیان دیده ومیبینیم . گفتار سیاستمداران منصف انگلستان نیز سندماست .

فقط ملتجی برأی ومیل روس میتوانست بشود اما امروز نکته درایت است که بچه نحو جلب اعتماد خود ایران را بکنیم » اینك دنبالهٔ نگارش مخبر تایمز :

.. بناءعلیهذا هرگاه تصور کنیم که چون آن قرارداد منعقد شده‌است وما میتوانیم آنرا بحال خود واگذاشته وآنهم نتیجه داده وبارآور میشود موجبات خرابی آنرا هم فراهم‌ساخته و باهیچ پایه وبنائی جز قوای مادی برای آن باقی نخواهیم گذاشت .

باپیشرفت‌قوای بلشویزم درشرق وسطی« چنانچه ما بچشم خویش مشاهده میکنیم» نفوذ روسیه که موقتاً رو به انحطاط نهاده بود مجددا جان گرفته ولی‌چون این مرتبه قسمت‌اعظم اهالی طرفدار آن هستند تحت سرپرستی و مراقبت اشخاص جدید ونیروئی تازه باکمال سرعت رو به باتساع نهاده است . هر عنصر حقیقی‌روسی‌اعم‌از بالشویکی وغیر آن طبعاً باکمال‌صراحت مخالف قرارداد انگلیس و ایران میباشد وبغایت مسرور است از اینکه روسها مجدداً بباد کوبه آمده وامیدوار است که بار دیگر نفوذ روسیه در شمال ایران مستقر گردد .

یك قسمت دیویزیون ایرانی که متمایل به«دنیکین» بود حالیه‌با همدردی به‌بالشویك‌ها مینگرد.

سابقاً وطن خواهان‌ایران‌مؤسسهٔ قزاق را تکفیر مینمودند ولی‌اکنون قهرمان آزادی‌ملت گردیده‌وفرمانده آن«استاروسلسکی» که یکنفر از وطن خواهان قابل روسیه ومنفرداً با کمال شایستگی مشغول کار است شخصی بسی قوی الاراده میباشد .

اغتشاش طوفان آسائی که ازشمال ایران ظهور کرده واگرچه غیر مترقبه نبود معهذا کشتی ایران را دچار تلاطم ساخته . درصورتیکه نا خدا بشدت مریض و ملاحان آن با اشتیاق برهائی آن فوق‌التصور ضعیف و نحیف میباشد (۱) یکمرتبه دیگر دموکراتهای تبریز بر وفق دلخواه مشغول اقدامات گردیده (۲)ومخالفین سیاست انگلستان وقرارداد انگلیس وایران که درتهران هستند بانهایت چالاکی ازموقعیت استفاده نموده‌اند. هیئات دولت هدف حملات پیاپی واقع گشته و عدم رضایتی که عموم از آن دارند بسفارت انگلیس هم سرایت کرده‌است درصورتیکه انگلستان

۱ ـ اگر ضعیف‌ونحیف نبود که بقول خودت « بطور ناگهانی‌تصمیم بعقدآن‌قرارداد نمیگرفت وایران رایکباره نمیفروخت !

۲ ـ منظورش قیام خیابانی است .

بطور ناگهانی خود راحافظ وپرستار ایران معرفی نمود **واینك بنظر می آید که انگلستان در نظر چنان مستغرق گرداب عدم تمایل عمومی خواهد گشت که آنرا بهیچ چیز نمیتوان تشبیه کرد** مگر بروسیهٔ تزاری قبل ازحدوث جنك . (۱)

بعضی از این اشکالات راسفارت انگلیس بدست خود ایجاد ننموده است یکعده ایرانیان بواسطهٔ وطنخواهی ومتنفر از روسیه درظرف جنك طرفداری ازمخالفین ما (۲) نموده واینك یك فهرست بیهوده از اسامی آنها برسفارت تحمیل گشته درصورتیکه بامخالفت و بدون مساعدت آنها استقرار صلح سیاسی درایران که برای اصلاحات ضرورت دارد امکان‌پذیر نمیباشد .

درایران واروپا یك عده ایرانیانی وجوددارندکه مردود وزارت امورخارجهٔ انگلستان میباشند (۳) درصورتی که سابقاً جزء دوستان‌حقیقی مابشمارمیرفته وحالیه ممکن است در پرتو مساعدت آنها قرارداد نتایج مطلوبی ببارآورد . منجمله تقی‌زاده است که عجالتاً مخالف اصول هر اتحادی بود اکنون بالشویکها اسم وی‌را وردزبان ساخته وواقعاً بایستی بتهران آمده وآنچه‌را که بجریدهٔ « تایمز » گفته است برای هموطنان خویش توضیح دهد.(٤)

واقعاً جای تأسف است که درچنین موقعی بایستی عمداً یا اتفاقاًوزیر مختارانگلیس (٥) مأموردربارتهران تغییریابد باید دانست وزیر مختار جدید که بصوب مأموریت خودعزیمت نمودوعموماًاورا مردقابل‌ونیکوئی میدانند درموقع فوق‌العاده مشکلی‌مشغول انجام وظیفه‌میگردد.

من واجب میدانم که هموطنان خودرا ازماجرا آگاه سازم ولی در

---

۱ - آفرین آقای‌مخبر ! همان‌عدم تمایل عمومی‌بود که منجر بایجاد قیام‌هاشد .اینها زبانهائی بود که‌پی درپی ازطرف‌اربابان شمابماواردمیشد؟!

۲ - بعضی از ایرانیان ساده دل که در جنك دوم طرفدار جدی آلمان بودند باین لحاظ بود که‌آلمان را دشمن‌دشمنش‌میپنداشت.

۳-آنهائیکه طرفدار استقلال وحاکمیت مطلق کشورخود ایرانند وهمیشه بسود کشورخودحرف زده وقدم برداشته اند مردود وزارت امور خارجهٔ انگلستانند .

٤ - تامعلوم شود که اودردوستی ثابت قدم است واین موضوع در تجدید قرارداد نفط«دارسی»مسلم شد.

٥ - سرپرسی کاکس

اینجا عموماً میدانند که پس از عزیمت «سر پرسی کاکس» خلف وی قرارداد را بیروح یافته و برای اینکه هوای جدید در ریتین آن داخل نموده و به - هوشش آورد لازم است مساعی جمیله بعمل آورده و مشکلات چندی را مرتفع سازد .

بدبختانه نمیتواند در اجرای وظیفه خویش چندان چشم داشتی بهم- قطاران خود یعنی نمایندگان دول معظمه داشته باشد .»

تا اینجا بود خبر مخبر تایمز .

حکومت کمونیست جای امپراطوری تزار را گرفت و اوضاع نوینی بوجود آورد که در خلال خبر مخبر مذکور نمایان است . چون انگلیس ها با وضع تازه ای در جهان سیاست روبرو شده بودند دست و پا میزدند . سعی داشتند بقول خودشان بجان این قرارداد خیلی محتضر روانی بدمند و بی هر گونه کوششی در مقابل آن تحول سیل آسا غیر مفید میبود. فعالیت آزادیخواهان و عدم تمایل عمومی کار اینقرارداد را بجائی منتهی ساخت که در فصل گذشته از نظر خوانندگان گرام گذشت . توضیح بیشتر در بارهٔ تأثیر این تحول جهانی را در فصل «ورود اولین سفیر کبیر شوروی بایران» ملاحظه خواهید فرمود . بنا راین باین فصل خود نیز پایان داده بشرح نهضت جنگل و بیوگرافی مجاهد بزرك میپردازیم .

۷ - نهضت جنگل - بیوگرافی و خدمات

پرارج مهندس حیدرخان عمواوغلی مجاهد و دموکرات بزرگ

بمشروطیت ایران

دربارهٔ نهضت جنگل تاریخ را تاحدلزوم ورق زدم ،صحنه‌های بیم وامید،شیرین وتلخ دراین نهضت فراوان دیده میشود درتاریخ معاصر هیچ قیام ویانهضتی درایران مانند نهضت جنگل طولانی نبوده است ؛ بعضی هامیگویند این نهضت شالوده اش درابتدای جنگ ۱۹۱٤ و برخی معتقدند درسال ۱۳۳۳ هجری قمری بااختلاف یکسال کم و بیش ریخته شد،هرچه بود مولود جنگ اول وطرف محبت آلمان وبلهلمی ومرکز خلافت یعنی دولت عثمانی بود ، چه آنکه درفصل دوم کتاب «دکتر حشمت که بوده ؟ وجنگل گیلان چه بوده ؟ » صفحهٔ دهم پس ازیك مقدمه چنین نوشته‌است: این حزب « یعنی حزب اتحادا سلام » درنظارت یکعده ازاحرار ومشارکت نمایندگان دولت ترکیه وآلمان با موافقت زعمای مرکز تهران و نجف رفته رفته ازاحزاب دیگرقویترشد »منظورمؤلف آن کتاب ،حزب دموکرات تند رو و اعتدالیست . که‌خدمات آن دو حزب مخصوصاً حزب دموکرات در مبارزهٔ با دولت تزاری و قرار دادهای منعقدهٔ بین انگلیس وروس و پس‌دولت وثوق‌الدوله وانگلیس هیچگاه ازخاطره هامحونخواهد شد.

درهمین کتاب ودرهمان صفحه ۱۰ نوشته است « که عدهٔ آنها بالغ ۱۵۰۰۰۰ رسید ولی‌این حزب دارای رشد سیاسی واقتصادی چندانی‌نبود فقط گفتارهای نفرت‌آمیز آنها برعلیه روسیه تزاری‌بود » حزب دموکرات واعتدالی قبل‌ازآغازجنك بین‌الملل اول‌متفقاً بطرفداری ازمصالح کشور ایران داخل مبارزه بود ونتایج مفیدی‌هم حاصل کرد .

برای بی بنیانی و درهم ریختن پایه های یك حزب ولو هر قدر نفراتش زیاد باشدکافی است که فاقدرشدسیاسی واقتصادی و بویژهٔ تئوریهای علمی‌جدید باشد باهمهٔ این‌احوال باشارهٔ عقلائی چندبرای‌احیاء آزادی و استخلاص از ستمگری روسیهٔ تزاری‌ائتلافی بمیان‌آمد ، احزاب‌دموکرات واعتدالی بااین حزب اتحاد اسلام که‌درباطن برای خاطر پیشرفت مقاصد جنگی‌آلمان و عثمانی علیه روسیه‌تزاری ایجادشده بود ، ائتلاف کردند

میرزا کوچك جنگلی

وعده‌ای از سران جنگنده را انتخاب و بشمال اعزام نمودند که در جنگل کانونهای لازم را بطور سری تشکیل بدهند تا وسیلهٔ اعانه و ارسال لوازم جنگی عدهٔ کثیری را در مازندران و گیلان جهة حمله بروسپهای تزاری آماده سازند .

سپس از بین احزاب سه گانه : دموکرات ، اعتدالی و اتحاد اسلام چند نفر انتخاب شدند که بانظر کمیتهٔ سری مرکز حزب اتحاد اسلام بچهار قسمت منقسم و بنقاط معینی مأموریت یافتند .

دستهٔ اول بسرپرستی اسماعیل خان مجاهد مأمور آستارا شد که بآنجا رفته حدود آستارا ومغان را اشغال نمایند .

دسته دوم ؛ میرزا کوچك خان وعده ای مجاهد برشت و طوالش رفته و آنقسمتهارا اشغال کنند .

دستهٔ سوم بسرکردگی جوادخان تنکابنی گلیجانی ودکتر حشمت طالقانی بطرف نواحی ران کوه ولاهیجان ودیلمان بروند . این دستجات هریك بوسائلی ازتهران خارج شدند .

اسماعیل خان که عازم اردبیل بود درانجام مأموریت توفیقی حاصل نکرد وتشکیلاتی نتوانستند بدهند . جوادخان گلیجانی تنکابنی که بادکتر حشمت طالقانی ازتهران خارج شده بودند بلواسان رسیدند و در آنجا جوادخان بیمار ودرگذشت ولی دکتر حشمت بمناسبت این که دکتر علی اصغر حشمت برادرش بمناسبت کمك های حکومت گیلان در لاهیجان وجهٔ نیکی داشت موفق شد بآنجا رفته کاری صورت بدهد سالار فاتح ، میرزا کوچك خان ، کریم خان وفتی خان هم بطرف کجور روانه شده بودند .

دکتر حشمت بزودی موفق شد درحدود یکصد و پنجاه نفر از بین روشنفکران وآزادیخواهان لاهیجان ، لنگرود ، رانکوه ، و دیلمان همکار وهم عقیده برای خودانتخاب و آمادهٔ مبارزه باروسهای تزاری شود

یکی ازشبها که با عمو و برادر زادهٔ خود مشغول شور درکارها بود کاغذی آوردند که حاکی از آمدن میرزا کوچك خان بلاهیجان و

تقاضای ملاقات دکتر بود.

دکتر حشمت بمحل میعادگاه ، خانهٔ « مؤید دیوان » حرکت و در آنجا میرزا کوچك خان را ملاقات مینماید . از میرزا سؤال میکنند چرا بمحلی که مأمور بودید نرفتید جواب میدهد بمناسبت نداشتن راه و تأمین جانی ازطرف روسهای، تزاری نتوانستم بروم واکنون بزحمتی و بنام عوضی خودرا باینجا رسانده ام . دکتر حشمت میگوید حال که جوادخان در گذشته شما بجای او بیائید بامن همکاری کنید . میرزا کوچك خان میگوید لاهیجان و دیلمان منطقهٔ گرز کم دارد ممکن است بزودی از بین برویم ولی فومنات وضعیت جنگی وجنگلهای بسیار دارد و برای تمرکز قوا مناسبتر از اینجا است که تمام درتحت تسلط قدرت مالکین که آنها نیز با محمد ولیخان سپهسالار روس فیل دارای رابطه و بستگی هستند .

دکتر حشمت پیشنهاد میرزا را قبول وهمان شب برشت حرکت نمودند ، دراین موقع دو نفراز مجاهدین اولین نهضت مشروطهٔ ایران نیز موسوم به شیخ عبدالسلام وسیدمحمدخان بجرگه آنها واردشدند . پس ازچندین هفته اقامت دررشت یکعده صدنفری هفکر و همدست پیدا کرده بطرف جنگل عزیمت و بجنگل « نولم » وارد شده آنجا را برای مرکز کار انتخاب کردند . در رشت نخستین کسی که باین دو تن گروید حاج احمد کسمائی وخویشاوندان او بودند . اکنون حاج احمد کسمائی نیز در جنگل است و برای کمك بافکارمیرزا ودکترمجاهدت و بجمع آوری ، پول ، اسلحه و دعوت نفرات جنگنده جداً کوشش مینماید .

کنسول روس را ازجریان اجتماع انبوهی درجنگل مطلع ساختند . اوازحکومت وقت مفاخرالدوله خواست که بدفع آنها اقدام کنند . حکومت یکعده دویست نفری که نفرات مخلوطی بودند انتخاب وازراه « پسی خان » بجنگل تولم اعزام داشت رفقای جنگلی موضوع عزیمت اولین ستون دولتی را بجنگلیها اطلاع دادند .

نفرات اعزامی مفاخر الدوله شب در پسی خان باستراحت پرداخت ودرهمان شب این عده ازطرف جنگلی ها خلع سلاح شده وعده‌ای از آنان فراراً برشت برگشتند .

آغاز کار جنگل و تاریخچهٔ آن بنحوی بود که در بالا عرض شد وچون دوران فعالیت جنگلی ها ودوران قدرت خیلی طولانی است کتاب من گنجایش نگارش شش هفت سال وقایع جنگل را ندارد.

کارجنگل بجائی رسید که برای نخستین بار میرزا اعلام جمهوریت

کرد. این بار کار او نگرفت و برای بار دوم در تاریخ ۲۴ رمضان ۱۳۳۹ لایحه‌ای از طرف میرزا مجدداً در رشت منتشر میشود.

این لایحه اعلام جمهوری را در بر داشته است. میرزا رسماً خود را بریاست وزرا ممالک معرفی مینماید. و در همین هنگام بادی بکله اش خورده چند نفر از کارکنان صدیق نهضت را از قبیل سردار محیی و حاج میرزا احمد کسمائی و چند نفر دیگر را دستگیر و محبوس میسازد. اقدام دیگری که در آنموقع کرد تشکیل یك کمیته در رشت بعضویت احسان الله خان، خالو قربان میرزا محمدعلیخان و دو نفر دیگر که نام آنها نوشته نشده باضافهٔ یکنفر روس (۱) تشکیل و جهة تسخیر تنکابن قوائی اعزام داشت.

در این نهضت، رهبری که بسیاست جهانی آشنائی کامل داشته باشد وجود نداشت قبل از ورود حیدرخان، تنها شخصیت علمی و جنگنده که نهضت را رهبری میکرد دکتر حشمت بود که در حکومت تیمورتاش با ۲۸ نفر دیگر اعدام گردید.

یکنفر موثق از اهالی طالقان نحوهٔ محاکمهٔ دکتر حشمت و همراهان اورا چنین بیان کرد:

در آنموقع که کار جنگل تق و لق میشد میرزا فرار کرد دکتر حشمت که قبلا باو پیشنهاد شده بود بخرج دولت برای تکمیل و تحصیل اطلاعات طبی عازم اروپا شود و او برای ادامهٔ نهضت و وفای بعهد و سوگند قبول نکرده بود باچند نفر دیگر دستگیر میشوند.

همان شبی که آنها گرفتار میکردند در منزل سپهدار رشتی مجلس جشن و قمار بوده است.

تیمورتاش در این مهمانی و مجلس قمار شرکت داشته یکنفر از مأمورین سر اسیمه وارد مجلس شده دستگیری دکتر و سایرین را اطلاع میدهد. تیمورتاش میگوید صورت اسامی آنها را همراه دارید مأمور میگوید آری مداد دورنگی بدست مأمور میدهد و میگوید یك یك اسامی آنها را بخوانید نخستین شخصی را که نام میبرد دکتر حشمت بوده، میگوید قلم قرمز بکشید دیگری را که گویا بقال بوده قلم آبی میکشند. بهمین ترتیب تا پایان صورت، قلم آبی و قلم قرمز کشیده شد و در نتیجهٔ این محاکمهٔ غیابی و امری ۲۸ نفر محکوم باعدام و صبح آنشب زندگی آنان خاتمه یافت!

من بخاطر دارم در دورهٔ چهارم که برای تماشا بمجلس رفته بودم ناصر الاسلام نصامانی هنگام طرح اعتبارنامهٔ تیمورتاش گویا باین سفاکی

تاریخ مکی صفحه ۳۹

و نظیر آن که عبارت از اعدام چند نفر میرآب «مقسم آب» اشاره‌ای کرد و تیمورتاش در جواب او گفت چون اجتماعات قدغن بود و آنها در یك نقطه معین اجتماع کرده بودند اعدام گردیدند!

این نهضت وقایع نویس معین ودلسوزی نداشته است که جریان ترتیب وقایع را منظم بنویسد باین لحاظ ترتیب وقایع نیز مانند عملیات جنگلیها مخصوصاً خودمیرزا متشتت است دراینصورت اگر تئوری تاریخ نویسی دراین فصل نیك رعایت نشده تقصیری متوجه نگارنده نمیشود و اینك این انقلاب را بطریقیکه درچاپ اول نوشتیم قبل ازآغاز بیوگرافی حیدرعمواوغلی باین نحوخلاصه میکنیم:

انقلاب جنگل‌را مردی‌موجب شد که معتقد بقضاوقدر بود،غالباً کارهارا باستخاره برگذار میساخت؟ این مرد میرزا کوچك نام داشت و دارای تحصیلات علوم دینیه وعضواتحاد اسلام بود، درمدارس عتیق رشت‌مشغول تحصیل ابتدا معمم وتا انتها غیرمصمم بود!

درصفوف این نهضت چندین بار رخنه بارشدوتشتت آراء حاصل گردید مخصوصاً هنگامی که‌احمد کسمائی را دستگیر وموجبات آزردگی‌خاطراورا فراهم ساخت!

اختلاف او با احسان الله‌خان باعث شد که نه‌بار این نهضت تغییرلون بدهد.

میرزا برخلاف دکتر حشمت که اکثراکارهارا باتحصیل آراء رفقای عاقل و باشعورانجام میداد، بمشورت عقیده نداشت، رفته رفته استبدادرأی برسایرصفات اوچیره میشد. سخنان رفقای صمیمی و یاوفای خود را بهیچ میگرفت وبسیاردهن بین بود وتحت تأثیرتلقین مفتنین میرفت! کم کم غروروتخوت وخودسری بر وجودش مستولی گردید تا سرانجام بارتکاب قتل بیرحمانهٔ حیدرخان عمواوغلی مجاهد و دموکرات معروف انقلاب مشروطیت، فرزند خلف ایران (۱) شیرازهٔ کار از دستش بیرون شد ودر کوههای طوالش و خلخال از سرما سیاه گردیدورنودسرش را بریده بعنوان ارمغان پربهابرشت آوردند!

خطای میرزا کوچك نسبت بقتل حیدرخان عمواوغلی محرز ومسلم وازاین جهة نام خودرا درتاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دارنمود!.

۱ـ... وبین خالوقربان و میرزا نزاع شده خالوازمیرزا جدامیگردد وحیدرعمواوغلی که ازاحرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود. تاریخ احزاب سیاسی صفحه ۱۶۵ تالیف آقای ملك‌الشعرا بهار

حیدرخان عمواوغلی

مهندس برق از پیشروان جنبش مشروطیت «چکیده انقلاب» ایران سراسر زندگی این مجاهد رزمجو درخدمت بملت ایران سپری شدو سرانجام باشارهٔ دشمنان آزادی ومشروطیت ایران در آن شب تیره ، تیر- باران شد .

اینك بیوگرافی آن مرد بزرك ومجاهد بیپروا:

کسروی در جلد دوم تاریخ مشروطیت ایران صفحه ۲۲٤ دربارهٔ مجاهد بزرك حیدرخان عمواوغلی چنین نوشته است:

«دراین هنگام درتهران یك مرد آزادیخواهی میزیست که خودجوان ولی بسیار دلیر وکاردان میبود وسپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید ، این جوان چون درکارخانهٔ برق حاج امین الضرب کارمیکرد و مهندس آنجا میبود حیدرخان برقی شناخته میشد .»

فتوای عارف شاعر انقلابی دربارهٔ او چنین است: «در بیست وسه سال قبل با مرحوم حیدرخان عمواوغلی **که شخص بزرك وچکیدهٔ انقلاب** بود آشنائی داشتم وخصوصیت من بامرحوم حیدرخان عمواوغلی درمنزل همین میرزا سید باقرخان بانکی شد ، صحبت آخادی در آنجامی شنیدم وهیچ نمیخواستم صحبت دیگری بشنوم .»

آزاد مردی که مرحوم کسروی مورخ رشید وبردل اوراز «پیشروان شورش ایران وعارف شاعر حساس وانقلابی» «چکیدهٔ انقلاب» ولاهوتی

شاعر بنام «صدر اجتماعیونش» نامیده یکی از درخشنده ترین چهره‌های انقلابی جنبش مشروطیت ایران است.

حیدرعمواوغلی فرزندعلی اکبر فرزند حاجی محمدعلی ازخانواده های قاری وردیوف اهل سلماس ومقیم «شهر الکساندر پول» ارمنستان بوده وتاریخ تولد او ازروی قرینه بنا بنوشته مرحوم میرزا محمد خان قزوینی درشماره پنجم از سال سوم مجلهٔ یادگار بمدیریت استاد محترم آقای اقبال آشتیانی ونوشتهٔ مرحوم کسروی درصفحه ۲۲٤ جلد دوم تاریخ مشروطیت قبل از سال ۱۲۹۸ قمری وفوت او تحقیقاً درپائیز سال ۱۳٤۰ قمری و ۱۳۰۰ شمسی مقارن قیام کلنل محمد تقیخان درخراسان ومدت عمرش روبهمرفته ٤۲ سال بوده است.

چون تحصیل خود را در رشتهٔ مهندسی برق. درشهر تفلیس باتمام رسانده بود، بدعوت «رضایوف» نام از بازرگانان تبریز، بایران آمده درکارگاه برق مشهد استخدام (۱) شده مدت یکسال درآنجا بود تا اینکه بتهران آمد.

درشمارهٔ پنجم سال سوم مجلهٔ یادگار ضمن عنوان شرح حال او از یادداشتهائی که تقریر اوونوشتهٔ آقای میرزا ابراهیم منشی زاده است نام میبرد، قسمتهای کوتاه شده چنین است:

درتمام مدت یازده ماه که من درخراسان اقامت داشتم هرچه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یك فرقهٔ سیاسی تشکیل بدهم ممکن نشدچون

۱ ـ این نظرمرحوم کسروی استولی عقیدهٔمرحوممحمدخان قزوینی این است که سال ۱۳۱۸ قمری مظفرالدین شاه واتابك، در بازگشت از فرنگ اورا آوردند. آقای ا. حسابی مرقوم داشته‌اند «ومیان آن دو نفر آنقدراختلاف نیست چه کارگاه برق مشهدمتعلق بهمان رضایف بود» نگارنده برای تأییدنظرآقای ا. حسابی علاوه میکنم:

در بازار بزرك مشهد نزدیك در قبلهٔ مسجد گوهرشاد زنجیری وجود داشت که آنجا راعده‌ای مستبدتحت سرپرستی یکی از تولیه‌ها که در ادوارمختلف وکیل مجلس میبود، دردست داشتند. مجاهدین جوان از قبیل رضاآذر فرزند حاج میرزا علی آقا نمایندهٔ دورهٔ اول ودوم مجلس نیز دهنهٔ بازار مجاورحمام شاه را دردست میداشتندحیدرخان داوطلب شدیکشته بزنجیر آمده نظام‌التولیه‌راخلع سلاح کرده برگردد وهمین کاررا کرد وآنروز بپاس این رشادت مجاهدین ازطرف رضاآذر باچلو کباب اطعام شدند. آقای رضاآذر اکنون درتهران میباشد وهمسایهٔ نگارنده است.

کلمه‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من دراین ایام بی نتیجه مانده و مطلقاً معنی کلمات مرا درك نمیکردند دراینمدت یکنفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانهٔ گلیزسازی آورده ومشغول ساختن گلیز سیگار بود باخود هم عقیده یافتم (۱) که میتوانستم بااو صحبت فرقه بمیان آورم.»

«دراین موقع راهی با بعضی ازعلما پیدا کرده بودم اهالی تهران بواسطهٔ عکس انداختن مسیو نوز رئیس گمرکات درلباس آخوندی بهانه‌ای بدست آورده تبعیدا ورا میخواستند، کم کم ماده غلیظ تر شده مردم میگفتند ما عدالت وعدالتخانه میخواهیم »

« و کلا انتخاب شدند رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ، بهم خورده وهر کس درانجمنی عضویت پیدا کرده وحوزهٔ عمومی ما ازهم پاشید ، پس از آن من ماندم وهمان هفت نفر حوزهٔ خصوصی که بافرقهٔ اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در تهران رقهٔ اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده است از آنجا بشخص من نوشتند که لازمهٔ دستور-العمل را بشعبهٔ مسلمانها وایرانیها درقفقاز داده شده است وشماهم شعبهٔ آن را در تهران افتتاح کرده معاً باآنها کار کنید الی آخر .»

در تمام جریان سالهای ۱۲۲۳ و ۱۳۲٤ حیدر عمواوغلی چنانچه معلوم میشود دست داشته و گفتگو ازقانون وعدالتخانه وتنظیم دستگاه دولتی را پیش میکشیده وپس از افتتاح مجلس اول (۱۷ شعبان ۱۳۲٤ تا ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦ که انجمن‌های محلی بسیار در تهران تشکیل یافته اوهم از اعضاء فعال انجمن آذربایجان بوده است که جریان فداکاری جنگندگان آن درفصل قرارداد ۱۹۰۷ وتوپ بستن مجلس ، از نظر خوانندگان گذشت و بیگمان حیدرخان در آنروز تا حدودقدرت برای حفاظت خانه ملت با همکاران انجمن آذربایجان رشادت بخرج داده است .

تربیت عباس آقا را از بردست اودرفصل مشروطیت برای کشیدن اتابك نگاشتیم اقدامات اودرخوی نیز مفصل وخدمات او یکی بعد از دیگری در تاریخ مشروطیت ما برجسته است. درخوی بمبی ساخت و برزین اسبی گذاشت واسب را بدون

۱ ـ سالیانی پیش از این در یکی از جراید یا مجلات ترکیه از قول یکی از پرفسورهای آزادیخواه و با مسلك چنین خواندم : درهر کجا که موتوری یا ماشینی بکار گذارده میشود؛ درهمانموقعی که فوندامنت آنرا میریزند تخم سوسیالیستی در آنجا کاشته میشود و محض اینکه ماشین یا موتور براه افتاد وشروع بتولید کرد همان عده‌ای که دراطراف او «برگله» کردنش مشغول میشوند مولود همان تخمی هستند که در زیر فوندامنت کاشته شده بود.

را کب بسمت دشمن رها ساخت وقتی کردها اسب را دیدند هریك برای تصاحب کردن او بهم دیگر پیشی جستند، انبوهی از اکراد دور اسب گرد آمدند وقتی که یکی از آنها سوار اسب شد بمب محترق وعده‌ای از اکراد کشته و بقیه متواری شدند.

هنگامی که دولت در برابر ایستادگی دلیرانهٔ تبریز درصدد انسداد راه جلفا و تبریز بر آمد واین ماموریت بکف کفایت شجاع نظام بر گذار شد . برای چهارمین بار حیدرخان دست باختراع زد .

مرحوم کسروی درجلد سوم تاریخ مشروطه صفحه ۲۹۷ دربارهٔ این اختراع چنین نوشته است :

« این یکی ازشاهکارهای تاریخ مشروطه وخود داستانی شگفت وشیرین است درز بانها آرایه ها بآن میبندند ، ولی ما از کسانیکه خود آنرا از نزدیك دیده ودانسته اند جسته ایم وخواهیم نوشت سیف السادات نامی ازسیدهای بنام وتوانگردوچی وخود باشجاع نظام دوستی میداشت مهر او ازخانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی میافتد واو آنرا بنزد حیدر عمواوغلی که پس از بمباران مجلس بقفقاز گریخته وازآنجا بتبریز آمده بود میآورد عمواوغلی از دیدن آن نقشه‌ای باندیشه اش میرسد و آنرا بادست کسانی از سران آزادی بکار میبندد بدینسان که بدستیاری گرجیان بمبی بسروپهٔ جعبه‌ای ساخته نامه‌ای نیز بامهر سیف السادات نوشته هردو را ازنوشته و بمب از پست برای شجاع نظام میفرستند میرزا اسمعیل نوبری بر گردن میگیرد که جعبه را به پستخانه رساند ونگران راه انداختن آن باشد میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته بادست چاپار روانه میگرداند .

شجاع نظام ناچارشد جعبه را باز کند ولی همینکه کاردرا بریسمان قوطی کشیده آنرا برید یکباره بمب ترکیده آوایش تا چند فرسخ رفت وسراسر شهر را بتکان آورده ومردم راهراسان گردانید خود شجاع نظام شکمش دریده ورانش برگشته بود چون کسانش میرسند اندك جان می داشته وآب میطلبید ولی تا بیاورند در میگذرد » .

شجاع لشکر پسرش گفته بود: از بس ظلم کرد گرفتارشد .

این مجاهد بزرك همه‌جا بیاری آزادیخواهان میشتافت ودرهمه جا داد فعالیت‌های خارق العاده میداد از شرق تا شمال وشمالغرب ایران هر کجا که جنبشی برای احیاء آزادی بوجود آمده حیدرخان رادر آنجا میبینیم

چه شد که حیدرخان بجنگل آمد ؟

حیدر خان پس از تبعید سال ۱۳۲۹ هجری قمری بکشور شوراها پانهاد ، درآنروزهائیکه هنوز پایان جنگ ووضع جبهه‌ها معلوم نبود وهنوز

از میدانهای جنگ آتش‌ها برخواسته وزبانه میکشید . فریادی درجهان شنیده شد که برای انهدام کاخ ستمگری آن صدا بمراتب غراتر ومهیب‌تر از گلوله های شرابنل وهر نوع اسلحه نو ظهوری بود ، صدائی بلند شد که بگوش مظلومان و ستمدیدگان ومضمحل شدگان در زیر چکمه های قزاقان تزاری روح افزاوروشنی بخش دیده‌ها بود،این صدا در کشوری بلند شد که تحول جهانی را ایجاد ومسیر تاریخ را بکلی عوض نمود.

در یك چنین روز هائی بود که حیدر خان عمواوغلی بآن دیار پا نهادولی دلش رادر گرو آزادی واستخلاص ایران و برادران ایرانی خود گذارده وآنی از فکر رهائی آنان از یوغ ستمگران استبداد غفلت نمیورزید ، آنروز ها این شراره همچنان دردلش زبانه میکشید وبخود نویدامید بخش میداد . دریك چنین روزهائی بود که میرزا کوچك خان بنحویکه قبلا نیز اشاره کردم برای بار دوم کوس جمهوری را درهمانجا کوبیده وبا اینکه ضعف وافری درقوای مرکز وجودداشت پا را از رشت فراتر ننهاد .

اعلام استقلال جمهوری گیلان را بتمام سفارتخانه ها فرستادو خودرا رئیس جمهور معرفی کرد ، در آن اوقات قوای انقلابی جنگل عبارت از دو دسته بود که یکدسته جناح راست از همان اتباع میرزا کوچك خان تشکیل میشد این دسته بعد از شهادت دکتر حشمت آموزگار دلسوز ومبارزی که تا حدی جهان بین بود . کلافهٔ سردرگم شده بودند

دستهٔ دوم جناح چپ بود که از احسان الله خان معروف وخالوقربان تشکیل میبافت ،

روش آنها با میرزا کوچك خان واتباع او اختلاف وتفاوت کلی داشت وبطوریکه از نظر خوانندگان گذشت دامنهٔ اختلاف کار رابجدائی کشاند.

اختلاف دراین بود که دستهٔ دوم میگفتند برای تمام ایران فدا کاری میکنیم تنها منظورمان گیلان نیست و باید دراینموقع که درسرتاسر کشور ضعف پدیدار است حمله کنیم و کار را یکسره سازیم این بود که درمرداد ۱۳۰۰ بدون مشورت با کمیتهٔ مختلط باتفاق ساعدالدوله بشهسوار رفت که از آنجا بمرکز حمله آوردولی قوای ساعدالدوله وقوای مرکزی درقریه «دوزار» راه را براو گرفته بودند تعداد بسیاری ازقوای اورا کشته واسیر ساختند.

این حرکت احسان الله خان بهانه‌ای بدست میرزا کوچك خان داد. درهمین هنگام بود که حیدرخان که ازچندی دربا کو نگران اوضاع گیلان بود، راه رشت را پیش گرفت تا باآشنائی واطلاعی که از جریان کشور عزیز خود ایران دارد شاید میان طرفین افتاده راه حلی برای رفع اختلاف بیابد

و نگذارد این جبهه بدون حصول نتیجه ازهم بپاشد.

حیدرخان ضمناً نظرش این بود که جبههٔ کاملا قوی از آزادیخواهان تشکیل و با انگلستان که با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ هوای قبضه کردن ایران را درسر میپرورانید ازدرپیکار درآید و نتیجتاً یك دولت صلح جو و آزادیخواه روی کار آورد، با این نیت پاك بگیلان آمده و پس ازدوسه روز استراحت قرارمیشود درمحلی بین طرفین ملاقات روی دهد و بکار اختلاف رسیدگی و حل عقدو بالاخره بمشاجره خاتمه دهند. هنگامی که دستهٔ جناح چپ حاضر و بانتظار بودند که میرزا کوچك و اتباع او برای مذاکره بیایند ، بدستور میرزا کوچك خان ازچارسوموردشلیك قرارگرفته جمعی مقتول وعده‌ای اسیرشدند . حیدرخان ازاین‌میان گریخت ولی در «پسی‌خان» بدست حسنخان معین الرعایا ازاتباع میرزا کوچك خان محبوس وسپس شبانه درزندان تیرباران شد .

درمرداد ۱۳۰۰ بعدازچندروزمیرزا کوچك خان برشت هجوم آورد وقریب ۱۵روززدوخورد بین قوای دولت وجنگلیان ادامه داشت تاقوای جنگل بدست قوای دولت شکست خورد وکار میرزا بآنجا کشید که قبلا نوشته‌شد .

لاهوتی دربارهٔ قتل حیدرخان اشعاری دارد که چندشعر آنرا درج‌می کنم :

میرزا کوچك خان میگوید :

نه ! ... من باید که‌درتاریخ این کشورسمر کردم
در ایران شخص اول شاه ، بی‌تاج و کمر گردم
اگر همدست مشتی مردم بی سیم و زر گردم
پس‌این‌جاه وجلال‌ودولت‌وشوکت‌چه‌خواهدشد ؟

حیدرخان درحبس:

ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعیون
پریشان‌بود ودشمن شاد ازاین کردار ناموزون
ازاینرو طالم اردوی دولت گشت روز افزون
سپاه شاه رو در حمله از کهسار و از هامون

در تاریکی، یکی از شبهای تیره :

شبی تاریك و بادوسردی و بوران زحد بیرون
بزندان حال حیدرزاین هیاهو بود دیگرگون
دلش پیش رفیقان ، چشمش اززورغضب پرخون
دودستش محکم ازپس بسته وزنجیردرگردن .

☆☆☆

درآن تاریکی شب هیئتی وارد بزندان شد
سپس برقی بزد کبریتی و شمعی فروزان شد
به پیش اهل زندان صدر(۱) «ملیون» نمایان شد
سخن کوتاه حیدر(۲) یار فیقان تیرباران شد

۱ــ میرزا کوچك خان صدرملیون بود
۲ــ حیدرخان عمواوغلی صدراجتماعیون

قیام خیابانی

در تبریز

قرارداد ۱۹۱۹ چه آتشهائی که در ایران مشتعل نساخت؟! وچه عقاید و نظرهای متضاد و متفاوتی که تاکنون نسبت باین قیام ابراز نشده است؟!

مشیرالدوله که پس از وثوق‌الدوله بر کرسی صدارت ایران نشست بطرفداری از مأموردولت این قیام را نهضتی برضد مرکزیت نام گذاشت اما طرفداران خیابانی و کارگردانان قیام معتقد بودند و آنانکه درقید حیاتند هنوزهم معتقدند که آذربایجان ایران ، از آن ایران وجزء لاینفک ایران بوده وخواهد بود، صرفاً نظر اصلی قیام وهدف عالی ومرام آن تقویت مرکز بود.

قبل از حکومت مشیرالدوله الیاف قرارداد ۱۹۱۹ بدست وپای دولتیان ومخصوصاً در اکثر از شئون کشور ما پیچیده و در نقاط حساس کشور رخنه نموده بود ، مشیرالدوله فقط توانست از لحاظ تسکین افکار عمومی ظاهراً آنرا ملغی سازد ولی آثار آن محو نشده و کاملا زوال نیافته بود.

خیابانی که درماههای بسیار سخت ایستادگی تبریز درمقابل محمدعلی میرزا ، برای اعادهٔ مشروطیت تفنگ بردوش گرفته مانند سایر دلاوران مجاهد بادشمن خونخوار در پیکار بود ابداً آن خیالی را که مشیرالدوله و طرفداران او در مغز خود جاداده بودند، درمغز پرفهم وادراك خود نمیپروراند واصولا چنین اندیشه ای را بکانون افکار خود راه نداده بود. خیابانی می‌گفت : هدف قیام ما عظمت ایران است و آذربایجان قسمت لاینفکی از ایران میباشد» پیش از آنکه تفصیلا قیام را تجزیه و تحلیل کنیم لازم است خیابانی را در انقلاب سال ۱۳۲۶ مشروطیت وفعالیت ومشارکت اورا در انقلاب نشان بدهیم :

شیخ محمدخیابانی که خود یکی از پیشگامان مشروطه میبود درروز های ایستادگی تبریز برای بازگشت مشروطه در تکاپو بود .

روز نوزدهم شهریور ۱۲۸۷ برابر ۱۴ شعبان ۱۳۲۶ و هنگامیکه انجمن ایالتی آذربایجان از گرایش محمدعلیمیرزا بمشروطه بکلی مأیوس گشت برآنشد که رشته را یکباره پاره کند و بهمین لحاظ نامه ای اززبان توده نوشته میشد واین نامه روز پنجشنبه مورخ بالا نهیه گردید .

همان روز، جنك بالشگریان اقبال الدوله ماکوئی بشدت میرفت وشهر تبریز در نهایت سختی و گرفتاری بود ، کسروی در صفحه ۲۸۸ از جلدسوم تاریخ مشروطیت دربارهٔ رساندن این کاغذ بعین‌الدوله که در باغ صاحبدیوان می‌نشست چنین‌نوشته است :

« چهارتن ازسردستگان که شیخ محمد خیابانی و میرزا محمد تقی طباطبائی وسید حسینخان عدالت ومیرزاحسین واعظ میبودندآنرابرداشته همراه نمایندهٔ سیاسی‌انگلیس آهنك باغ صاحبدیوان کردند ودر هنگامی که جنك درسختی درشهر پیش‌میرفت ، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند عین‌الدوله بازهمان سخنان دورنك را میگفت ، ودرپایان اندیشهٔ خودرا بی‌پرده گردانید وچنین گفت تامجلس درتهران بسازنشده انجمن تبریزرا بهیچ عنوان‌نتواندشناخت . انجمن نیزچندروز پیش‌ازآن ، بهمهٔ کنسولخانه های تبریز وشهرهای دیگر آذربایجان ، بنامه وتلگراف‌آگاهی داده‌بود که چون باید قانون اساسی‌همیشه درکارباشد عین‌الدوله راکه نه ازروی قانون بآذربایجان فرستاده شده ، بوالیگری نمیشناسند ، و همان مخبر- السلطنه راکه ازروی قانون فرستاده شده بود والی‌آذربایجان دانسته‌در نبودن اواجلال الملك‌را بنایب الایالگی بر می‌گمارد ، نیز تلگرافی در همین زمینه بوزارت داخله فرستاد . بدینسان آمدورفت و گفت و شنید با عین‌الدوله بریده شد » .

آری افکارشیخ محمدخیابانی درادارهٔ انقلاب مشروطیت تجلی بخش بودواز اینروتبریز تاآخرین‌سرحد امکان‌مقاومت کرد ومشروطه‌رابسملکت ایران اعاده داد .

شیخ نیزمانند سایرسران انجمن‌عقیده داشت که حاکم قانونی تبریز مخبرالسلطنه‌است‌وسنك بازگشت‌اورا بسینه‌میزد ولی‌معصوم بینوا نمیدانست چه‌سرنوشت‌شومی دردست‌همان‌حکومت‌قانونی(!) خواهدداشت .

روزچهاردهم آذر۱۲۸۷ برابر۱۰ ذی‌القعده ۱۳۲۶ چون بعضی‌از نمایندگان انجمن بکنارفتند دوباره دوازده تن‌ازطرف کمیسون اعانه و سران‌آزادی برگزیده شدند ، ستارخان ، باقرخان نیز پیروی ازمردم نموده ابرازخورسندی‌نمودند .

اینك نام‌آن دوازده تن از تاریخ کسروی جلد سوم صفحه ۳۱۷ اقتباس ودرزیر نگاشته میشود :

۱ = میرزا محمدتقی طباطبائی ۲ - شیخ محمدخیابانی ۳ - مشیر - السادات ، ٤ - شیخ‌اسماعیل هشترودی ٥ - حاج شیخ‌علی‌اصغر ٦ - میرزا

اسماعیل نوبری ۷- میرزا حسین واعظ ۸ - حاجی مهدی آقا ۹- حاج میرزا علینقی گنجه ای ۱۰ - حاج میرزا ابراهیم طاهباز ۱۱ - مشهدی محمدعلی مطبعه ۱۲ - حاج میر محمدعلی اصفهانی . میرزا محمدتقی طباطبائی این بار نیز رئیس برگزیده شد »

وقتی محمدعلی میرزا میخواست برای سرکوبی آزادی وام هنگفتی از خارجیها بگیرد ، انجمن ایالتی که از نامبردگان بالا تشکیل شد دست بیك اقدام مهمی زد و آن اعتراض شدید بخارجیان بود که درغیبت مجلس شورای ملی هیچگونه وامیرا ملت ایران نخواهد پذیرفت و باشارهٔ خیابانی تلگرافی بمجلس شورای ملی و سنای پاریس مخابره و جریان را باطلاع نمایندگان کشور مادر انقلاب رساندند و این کار یکی از کارهای پرارج بشمار رفت .

خیابانی شخص تازه واردبصحنهٔ سیاست نبود ، او نیز چکیدهٔ انقلاب و نسبت بسیاست ، نیك جهان بین بود اکنون وارد بحث در بارهٔ قیام او میشویم :

☆ ☆ ☆

قبل از قیام ، خیابانی بنمایندگی آذربایجان ، لیاقت و کاردانی و مخصوصاً عرق ایرانیت ووطن پرستی خود را دردورهٔ دوم قانونگذاری ثابت و بمنصهٔ ظهور رساند . روزی که اولتیماتوم معروف دولت تزاری بایران داده شد ، اودرمجلس شورای ملی خطابه ونطق کاملامثبت مبنی برمخالفت خود باقبول اولتیماتوم مزبور ایراد و گفتارمهیج او درحدود یکساعت بطول انجامید . خیابانی ازهمان دوران ، سیاست را خوب شناخته وطریقهٔ مبارزه با دشمنان استقلال ایران را نیك تشخیص داده بود .

پس از آنکه دولت وقت اولتیماتوم تزار را قبول ومجلس تعطیل شد خیابانی ساکت ننشست درسبزه میدان تهران میتینك پرشوری داد و نطق او که طولانی بود درمردم اثر نیکوئی بخشید وپس ازخاتمهٔ میتینك چون بیم آن میرفت که بدستور وثوق الدوله(۱) دستگیر شود راه خراسان را درپیش گرفت چون باو دسترسی نیافتند عده ای از رفقایش را دستگیر وزندانی نمودند . همین عدم توجه بگفتارعاقلانه ومدبرانهٔ خیابانی باعث شد که مجلس شورای ملی ایران شش سال دچار فترت شد !

درطول دوران فترت مجلس شورای ملی و تا زمان تاجگذاری احمد شاه بتجارت اشتغال داشت و در تبریز میبود . چون عمال حاج محمد خان شجاع الدوله کهنه مستبد آگهی تاجگذاری احمدشاه فرزند ارباب صمدخان

۱ - وثوق الدوله درآن تاریخ وزیرامورخارجه بود. تاریخ مکی صفحه ۱۶۹

را پاره کرده بودند. شیخ‌محمدخیابانی از این‌عمل ناروا آزرده شد واز آنموقع تصمیمی را که باید اتخاذ وشروع بفعالیت کرد.

دوستان‌فهیم و مبارز را بدور خود گرد آورد و با همکاری آنان پروتستی بسیار شدیداللحن از طرف‌آزادیخواهان منتشر ساخت و بلادرنك تهران‌آمد. یکماه در تهران بملاقات‌رجال ووزراء وصاحبان‌نفوذ وقدرت پرداخت وآنها راصمیمانه بخدمت وطن و حفظ آزادی و استقلال ایران دعوت نمودولی از این‌اقدامات خود نیزنتایج مفید بسود ملت حاصل نکرد ناگزیر بتبریز باز گشت نمود و در ضمن تجارت با تجاربی که در سیاست آموخته بود بتشکیل کانونهای ادبی، فلسفی پرداخت و بروشن ساختن افکار جوانان همت گماشت. از اینجا بود که زمینهٔ قیام راآماده میساخت.

وقتی آذربایجان از قشون تزار تخلیه شد، محیط فعالیت شیخ رو باتساع گذاشت تشکیلات حزب دمو کرات را تقویت کرد؛شالودهٔ تشکیلات ژاندارمری که زائیده افکار خیابانی محسوب میشود. ریخته شد.در یک دورهٔ کوتاهی قریب پانصدنفر تحت‌تعلیمات صاحب‌منصبان‌ایرانی آماده‌شدند مقصود ازتشکیل ژاندارمری‌درتبریز ایجاد یک‌قدرت بمنزلهٔ هسته‌مرکزی بود که باورود قشون عثمانی این نقشه عملی نشد.

«دراواخر شعبان ۱۳۳۷قشون عثمانی وارد تبریز شد ودر سراسر آذربایجان شروع بتاراج انبارهای‌غله نمود، ترکها میخواستند آذربایجان را ضمیمهٔ عثمانی کنند ونقشه «پان ترکیزم» را عملی سازند خیابانی جداً مخالفت کرد وعثمانیهااووچند نفرازرفقای‌اورادستگیروبارومیه‌فرستادند. پس از تخلیهٔ آذربایجان از قشون عثمانی شیخ محمد خیابانی و رفقای اوآزادشدند.»(۱)

موقعی که قرارداد وثوق الدوله «۱۹۱۹» علنی و وثوق‌الدوله دست بکار انتخابات مجلس شد دمو کراتهای تبریز واکنش سختی نشان دادند ودرانتخابات آذربایجان باآنکه ایادی وثوق الدوله مداخلات جدی درآن داشتند. شش کرسی را ربودند.

«وثوق الدوله متوجه‌شد که‌اگرخیابانی وسایرنمایندگان‌آزادیخواه تبریزبتهران بیایند نقش مؤثری درمجلس شورای ملی بازی خواهند کرد باینجهت تصمیم گرفت حزب دمو کرات تبریزرا منحل‌ورؤسای‌آنرامنکوب کند. دمو کراتها همان‌آزادمردانی که درمقابل محمدعلی‌میرزا ایستادگی کرده ومشروطیت را بایران برگرداندند، تصمیم بمقاومت گرفته وبلا-

۱ ـ تاریخ مکی صفحه۱۷

درنك درروزهفدهم حمل «فروردین» ۱۲۹۹ قیام راآغاز کردند.

درظرف دوروز تمام شهر تبریز و کلیهٔ ادارات دولتی‌را متصرف‌ودر مدت شش‌ماه که قیام دوام داشت شهرفوق‌العاده منظم وخیابانی درانتظام شهر بسیار کوشا بود.

چون «قیام خیابانی» دردست تألیف نگارنده است دراینجا باجمال جریانات این قیام‌اکتفا کردن‌اصلح واولیتراست.

در اینمورد نیز نگارنده از اهل اطلاع مخصوصاً آقای صفوت مقیم قم استمداد میجویم و خواهانم که اطلاعاتی برایم فرستاده شود که قبلادر جراید، مجلات چاپ نشده باشد. هروطن پرستی که یکدوره از روزنامهٔ «تجدد» تبریزرا برای ما بفرستد نام اورا بنحوشایسته درقیام درج‌خواهم نمود.

اینك‌قسمتهای کوتاهی از نگارش آقای‌حسین کاظم‌زاده‌مدیرایرانشهر را بمناسبت دراین بخش چاپ میکنم که تاحدممکن پردهٔ‌هرگونه‌ابهام‌ویژهٔ ابهامی که مصنوعاً ایجادشده دریده شود.

«آری یك مزرعهٔ‌آب ندیده ویك بوستان خشکیده هرقدر احتیاج بریزش قطرات باران داشته باشدملت ایران نیز بهمان اندازه تشنه و محتاج‌آبیاری از سرچشمه فیض قوهٔ (فکر واراده) می‌باشد.»

«چون من شیخ محمدخیابانی را ازسیراب‌شدگان این‌جام‌فیض‌بخش ربانی میدانم و چون این نابغهٔ درگذشتهٔ ایران را یکی از نوادر رجال عهداخیرمی‌شمارم وازاین نقطهٔ نظریك ارج اجتماعی به مجاهدات اومی دهم لذا تذکیروتخلیدنام اورا ازفرایض خودشمردم..»

«چون اغلب ایرانیان وبخصوص اهالی ایالات دوردست ایران در موضوع شخص خیابانی‌واقدامات ومقاصدسیاسی او که درپررنجترین‌موقع خطرناك سیاسی ایران (۱) امور آذربایجان را بدست گرفته از ورطهٔ پریشانی نجات‌داد، بکلی بیخبرهستندواکثر مردم اورا مانند یکی‌ازیاغیان وعاصیان بی سروپا که گاهی برضدحکومت مرکزی درگوشه و کنارمملکت قیام‌میکردند تصور میکنند لذا این رساله(۲)هویت وشخصیت اورا بخوبی معرفی کرده بیخبران را ازافکار وآمال وخدمات آنمرحوم آگاه خواهد ساخت. ومخصوصاً بوجود یك آتش عشق تجدد و ترقی که ازقلب پاك و

۱- اشاره بقرارداد۱۹۱۹ ونتایج تلخ آن میباشد

۲ - درقیام‌خیابانی که‌دردست تألیف‌من‌است تاحدلزوم‌ازآن‌رساله‌استفاده شده است

سرشار اوشعله میزد آشنا خواهد کرد ونشان خواهد داد که آن نادرهٔ زمان مردی بافضل و کمال وصاحب متانت وشور وحرارت وفکر واراده بوده‌و درراه نجات ایران باسرخود بازی کرده وسرمشقی بآیندگان داده است.

از نگارش آقای دکتر شفق :

« .. ملت بی فکر محکوم بمرك است . معارف صحیح تنها وسیلهٔ تولید فکر است . وازاین‌رواست که آنهائی که نه تنها برای القاء انقلاب سیاسی بلکه برای تلقین انقلاب فکری درایران کار کرده اند بهمان‌اندازه که شمارهٔ آنها کم است ، قیمت واهمیت آنها نیز زیاد است .»

« .. شیخ محمد خیابانی یکی ازآنهابود وقدرش از این نقطهٔ نظر بلند است و گمان دارم قیمت اورا جوانان تازه بهتر خواهند دانست .شیخ ازآن اشخاص نادر انقلاب ایران بود که تمام توجهش معطوف بتنویر - افکار مردم بود . نگارنده دردورهٔ «قیام» شیخ درخارج ایران بودم ، اصلاشیخ‌رانمی شناختم . یك سال از کشته شدن‌شیخ‌میگذشت که بآذربایجان آمدم . **نشانهٔ ذکاوت و نورصفا وصمیمیتی که شیخ در** چهره های بعضی ازجوانان تبریز ازخود بیادگار گذاشته و گذشته بود بزرگی‌او را دریك نظر درچشم من‌مجسم نمود . مجالس نطق روزانهٔ شیخ ، که قسمتی ازآنها بقلم‌جوان پرشور ایرانی مرحوم میرزا تقی خان رفعت در اوراق «تجدد» ثبت است بی مبالغه مدرسه های عقل و کیاست بوده .»

« تاریخ هرچه‌بگوید یانگوید تنها حقیقت آنکه شیخ از معدودترین مجاهدین معنوی وجنگیان فکری بوده است که اورا درنظرآیندگان بزرك خواهد نمود . شیخ ،فقر معنوی واستیصال فکری عوام بدبخت را خوب‌دید، وفهمیده بود ، «قیام» اورا نباید حرکتی دانست برضد فلاك وزیر یا امیر ،اومقصودی عالیترداشت.قیام‌آذربایجان‌مقدمهٔ یك نهضت فکری‌بود »

« شیخ محمد خیابانی مرد وبزیرخاك سیاه رفت ، و قاتلین او حتی آن رجاله‌ای که نسبت به‌نعش اونیز بی‌احترامی کردند زنده اند حتی‌بعضی ازآنها هنوز شئوناتی وحرمتی دارندولی درحقیقت شیخ زنده است وآنها مرده . اینها عده‌ای عجزه وبیچارگان وبندگان شکم وپابندان دینار و درمند . اینها ابنای زمانند که کار را موافق مذاق حاکم وقت نمایند خواه معاویه وخواه علی راه بحکم زور وزرمی‌پیمایند خواه فانی وخواه ازلی !

« آنچه از اینها می بینید شکمی است وچند ذرع روده که ازگردن اینهاآویخته وحلقه بگوششان کرده‌است اینها درمقام‌آدمیت ارزش ندارند

ودر بازار حقیقت به‌پشیزی نمی ارزند. آن جاه و جلال آنها نباید چشمها را بفریبد، قارون هلاك شد که چهل خانه گنج داشت، شکم پروری وشهوترانی را خوکان نیز توانند و خران نیز دانند. دنیا زندهٔ کسانی است که فکری ومسلکی داشته اند. نه برای خود بلکه برای حق وحقیقت زندگانی کرده‌اند. آنروز که شیخ درزیر زمینی خانهٔ همسایه اش بدستور مخبر السلطنهٔ هدایت بدست قزاقهای آزمودهٔ روسی کشته گردید همانروز نیزاو راسروش آزادی تاج شاهی برسر نهاد وزمام حکومت درعالم افکار را بدستش داد. سلطنت اشرار کجا وسلطنت افکار کجا؟!

شیخ برای اصلاح افکار کوشید ودرآن راه نیز مرد. تجدد خواهان نیز باید همان راه را بپویند.

کار تجدد حتمی وضروری است. صدای شیخ محمد خیابانی خوابیدنی نیست.»

اقتباسی چند از نگارش حاج محمدعلی آقابادامچی مندرجه در نشریهٔ ایرانشهر:

« باوجود آنکه ملیون تبریز بانظریهٔ مشیرالدوله مبنی برابحلال قیام مخالف وبصراحت گفته بودند که کابینهٔ حاضر بدون استظهار به تکیه گاه قوای ملی، محال است چند ماهی دوام کند ولابد مشیرالدوله محلل کابینهٔ دیگری است که خلف وثوق الدوله خواهدشد وباین لحاظ ادامهٔ قیام صلاح است معهذا مشیرالدوله قبول نکرد وآقای مخبرالسلطنه(!) را که وکیل تهران وبآرادیخواهی ووطن پرستی «!!!» معروف بوده بسمت حکومت آذربایجان به تبریز فرستاد.»

« با وجود آنکه ملیون بانظریهٔ فوق ودلائل متقن لزوم و وجوب ادامهٔ قیام را ثابت کردند که درغیاب مجلس بدون استظهار بقوای ملی این کابینه بیش ازسه ماه عمر ندارد واتصالا کابینه های سیاه وسفید روی کار آمده ودرنتیجهٔ کشمکشهای کابینهٔ مملکت زیاده ازسابق دچارهرج ومرج شده و بپرتگاه فنا وزوال خواهدرفت بازقبول نشده آقای مخبرالسلطنه دواسبه(!!) برای خفه کردن قیام وآزادی ازطهران رهسپارودراواسط ذیحجه ۱۳۳۸ وارد تبریزشد.»

« با بیاناتی که مخصوص مشارالیه است پیغاماتی بیموجبه بمرحوم خیابانی داده و باطناً مشغول تهیهٔ قوا بود که قیام را خفه ونور آزادی و نهضت ملی را بیکبارگی خاموش نماید و ملیون که همیشه اتکالشان بصحت عمل ونیت پاك خود بوده حاضرنشده بودند که قوهٔ مسلحه حاضر کرده و درموقع ضرورت مدافعه کنند علاوه برآن ازمخبرالسلطنه انتظارنداشته و تصورهم نمیکردند برای خفه کردن آزادی استعمال اسلحه نمایدومیدانستند

که مخبرالسلطنه شنیده وفهمیده است که دولت وقت وکابینهٔ وثوق الدوله این تکلیف خفه کردن آزادی با استعمال اسلحه را بشاهزاده عین الدوله (که باصطلاح فامیل مخبرالسلطنه، مستبد فرتوت بوده) نمودند و حتی آتریاد اردبیل را برای این مقصود بتبریزاعزام داشتند . شاهزادهٔمذکور زیرباراین ننك تاریخی نرفته وصراحتاً گفته بود : « ببخشید این کلاه را بسردیگری بگذارید من نمیتوانم درآخرعمرم دست خودرا بخون ملت آغشته کنم» ولی آقای مخبرالسلطنه ، آن مؤسس آزادی (!) وآن معلم حریت (!) آن نمایندهٔ ملت (!) عصرروز۲۸ ماه ذیحجةالحرام۱۳۳۸ پس ازآنکه تمام وسائل کودتارا فراهم کرده بود بقزاقخانه رفته وشب را با رئیس قزاق که روس بودعلی‌روایةپاره‌ای مأمورین‌دیگر که‌دراین‌مذاکره شرکت داشتند نقشهٔ حمله بآزادی‌وآزادیخواهان‌راتهیه کرده‌وشبانه‌شروع بعملیات نموده مرکزقیامیون وآزادی خواهان را طلوع‌آفتاب بمباردمان وتصرف نموده وچندنفرآزادیخواه را مقتول وبخون آغشته کرد (بعقیده مخبرالسلطنه) پس ازاین فتح بعالی قاپوآمده مرتجعین‌ومستبدین‌ودشمنان آزادی را بدربارخوداحضاروایشانهم بوالی‌آزادیخواه (!) تهنیت گفتند و درعین حالیکه فرمانفرمای‌آزادیخواه در صندلی حکومت باکمال عظمت مستقربود قریب سیصدخانهٔ‌آزادیخواهان را بقول خود مخبرالسلطنه قوهٔ غالب (درمقابل شکایت بعضی ازوحشیگری قزاقها گفته بود که قوهٔ غالب باید اینکارهارا بکند و تاسه روزمجازهستند) یغما و تاراج کردند پس ازاستقراردرحکومت‌بقزاق نظمیه امر میکند که هر وسیله باشد مرحوم خیابانی را زنده یا مرده پیدا کنند . بناء علیه روز بیست و نهم ذیحجه ۱۳۳۸ پس ازآنکه خانهٔ فقید مرحوم را غارت وخراب کردندچندنفر قزاق با راهنمائی یك سك بچه جای اختفاء فقید شهیدرا که درمنزل آقا شیخ حسن میانجی بود کشف کرده‌آنمرحوم را باچند تیرتفنك کشته بآن هم قناعت نکرده بازویش را با شاشقه قطع کرده بعدجنازه اش را در نهایت بی احترامی بیرون کشیده درروی یك نردبان کوچکی گذاشته با هلهله و شادی مثل اینکه یك مملکتی را از اجنبی فتح کرده اند بدربار آقای مخبرالسلطنه میآورند .»

«پس از کف زدنهای ممتد وشادی مخبرالسلطنه باکمال تحقیرمی گوید : (ببرند یکجائی دفن کنند) اگرتمام سیئات مخبرالسلطنه قابل‌عفو باشد تنهااین‌مسئلهٔ‌بیرحمی اوقابل اغماض نیست.»

☆☆☆

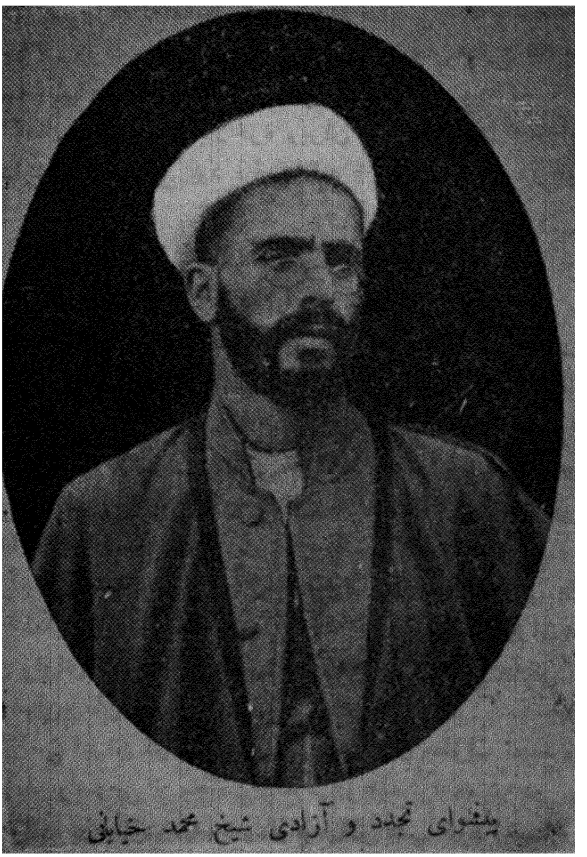

پیشوای تجدد و آزادی شیخ محمد خیابانی

قیام خیابانی در تبریز صرفاً برای آزادی و استخلاص ایران بوجود آمد، این قیام مولود بی اعتنائی مرکز، بآن ایالت پنهاور و آن سامان بزرك لایتجزای ایران بود.

این قیام بر اثر مظالم عمالی بوجود آمد که ازمرکز میرفتند و مردم آذربایجان را میچاپیدند و با کیسه های پر بمرکز مملکت مراجعت میکردند! یکی اززنان روشنفکر آذربایجان درتبریز بمن گفت:

«نه تنها مأمورین دولت مارا میچاپند رغارت میکنند بلکه بعضی از روضه خوانهای دوره گرد نیز بآنها تأسی جسته ومیجویند!»

علت دیگری که قیام رابوجودآورد قرار دادشوم ۱۲۹۹ بود، و بهر

صورت عوامل مختلفی در ایجاد این قیام مؤثر شده بودند .

جملهٔ کوتاهی، از مقالهٔ مفصل شیخ محمد خیابانی را که چند ماه قبل از قیام در شمارهٔ ۳٤ روزنامهٔ «تجدد» با تیتر «آذربایجان» درج شد میاوریم.

«.. همه اینها در یك عنصر پاك درمیان فرزندانت پیداشد ـ از قوه بفعل آوردن آمال مذکوره، و بالاخره ویران ساختن مبنای استبداد «زور، عناد ، بردباری » راقتضی بود ، اینها نیز ، بدرجهٔ اعلی در نهاد تو تجلی کردند .

«واینك امروز دورهٔ استفاده اززحمات ماضیه فرا میرسد ـ درروی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا رابلند کرد .

«وبلند کردن این عمارت فکرمیخواهد : فکر دوربین ودوراندیش فکر تعقل وتدبیر ، فکر ایجاد وتمثل ، فکر تطبیق واجرا ، فکر تنسیق و اصلاح ، همه نوع فکرهای کمیاب که بیشتر از چشمهای عضلی ، عرض افتقار بورزشهای دور و دراز دماغی مینمایند ، صبر وثبات میخواهد و اصول پرستی ، دیسپلین ، تشکیلات، بیداری ، امیدواری وفداکاری !

بلی فداکاری ! همیشه فداکاری !

هرگز نباید به خستگی و یأس اعتقاد داشت ،هرگز ولی بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی یك ملت از یك موی باریك آویزان میباشد. ای آذربایجان وقوای دموکراسی این ایالات غیرتمند که در ماضی پشتیبان ایران ودرهمان زمان پیشوای ایران بوده‌ای .

دموکراسی ایران درمشی با زحمت خودش بطرف تجدد وتکامل ویابطور ساده‌تر وعمومی تر بجانب زندگی وبقاء ترا همیشه در پیش‌خود در موضع ارشاد درهدایت دیده ، وبازتو رادر عقب خود احساس کرده پشت گرمی واطمینان برتورا پیشه وآئین خود قرار داده است یعنی تو زره وسپر وسرنیزهٔ ایران بوده‌ای .

ای آذربایجان لایموت ، این انتظارات را تکذیب منما ! سرت رابلند داد وزنده وپاینده باش!»

قسمت کوتاهی نیزاز کتاب خاطرات آقای مخبرالسلطنه را ازانتقاد روزنامهٔ پیك‌صلح برای‌مقایسه نیات‌پاك‌اوو گفتار نارواى‌این ،درج میکنیم :

«... کم کم آن مرام ناگفتنی آشکارترشد ، رشت وتبریز گول تقسیمات قفقازراخورده بودند که باد کوبه‌وتفلیس و لهوان هر کدام دم از «استقلال میزدند»....»

یکبار دیگر قسمتهای کوتاه شدهٔ مقالهٔ شیخ فقید را بخوانید عبارات

بالا را باگفتار و نیات او در ترازوی انصاف وسنجش بگذارید وتصدیق کنید که واقعاًحق باخیابانی بودو نظر آقای مخبرالسلطنه دربارهٔ اووقیام او ابداً صادق نبوده ونیست .

☆☆☆

شیخ محمد خیابانی درنطق روز یکشنبه۱۲ ثور ۱۲۹۹ خود در تبریز چنین گفت :

« ماچراقیام کردیم ؟ اگر وضعیت مقدم برقیام را از نظر مطالعه بگذرانیم حالت اسف‌آمیز مملکت واختلاسات بیحد وحصر مالیه‌واقدامات بی ناموسانه وجانیانهٔ نظمیه را درنظر بگیریم لزوم فوری قیام رااحساس مینمائیم ..»

«دزدانی که‌ازتبریز رانده‌میشوندباید درتهران صدر نشین امارت شوند ، جانیهائیکه ازمرکز آذربایجان فرار مینمایند نبایدزمام حکومت ایالت وولایت دیگر را دردست بگیرند زیرا که تمام خاك آذربایجان ایران مقدس ومجموع کل دموکراسی ایران صاحب حقوق است . . فعلا میدانیم که صدای (ایران) را درخارج تبریز درتهران در شرق وغرب و شمال وجنوب بایك موفقیت خفه‌می کنند ولی این مشاهده مارا عصبانی‌نمی کند ودرتاکتیك ما عوامل وقت وزمان نیز منظورشده است ».

روز ۲۹ ذی حجه ۱۳۳۸یعنی چهل ویك سال پیش‌ازاین صدای‌رسا وندای‌غرای‌پیشوای‌تجددوآزادی،وآموزکارایجادفکر نووزندگی‌نورادر آذربایجان‌عزیزماظاهراً خفه‌وخاموش‌ساختندولی ، بحکم‌جبرسیرتکامل‌مگر میتوان‌جلوتجلی‌حقیقت‌را گرفت؟نه..!صدای‌شیخ‌محمدخیابانی‌خوابیدنی‌نیست.

امروزهم که چهل‌یکسال از قتل آن مردبزرگوار میگذرد ، صدای او از خلال جراید تبریز بگوش ما میرسد .

مفتخرم که ختام این فصل را بصدای آذربادگان و نطق کوتاه یکی از فرزندان آذربایجان در مجلس شورای ملی ، اختصاص دهم و بتکمیل این منظور مقالهٔ اول شماره ٤٧ روزنامهٔ آذرآبادگان مورخ چهارشنبه نهم فروردین ۱۳۲۹ برابردهم جمادی‌الاولی۱۳۶۹را عیناً درج وسپس باز وارد متن قیام‌میشوم :

ملت ایران درآستانه سال‌نو

امروز اصل پیروزی ملت بر مشکلات نهائی چیست؟

در این هنگام که سال نو با یکدنیا امید وآرزوهای حیاتبخش‌خود آغاز میشود ودیدگان خسته و بیفروغ و دلهای خونین و داغدار پانزده

ملیون لخت و برهنه ایرانی را بخود معطوف داشته وهمه انتظار دارند دراین فصلی که آغاز امید و آرزو هاست بتوانند بر مصائب و مشکلات طاقت فرسای جامعه خود فائق آیند ولی از آنجائیکه همیشه کار این ملت مادر مرده ونفرین شده و گرسنه وعریان نشستن وسر بزانوی تفکر و ماتم فرو بردن است بدینجهت آنقدرها نیز بعید نیست که دراثرعدم‌اعتناء ملت شئونات‌حیاتی‌و مقدرات خود ، باز قیامهٔ وحشتناك مصائب سال گذشته یا خدای ناکرده بدتر از آن در مقابل ملت عرض اندام نماید آنوقت است که دیگر باید فاتحهٔ جامعهٔ‌ایرانی راخو ند.

البته در اینموقع که‌افراد ملت با دیدگان پر از امید بآینده نگاه میکنند منظورما ایجادیأس ونومیدی‌درقلوب‌آنها نیست بلکه ما میخواهیم خاطر نشان سازیم درصورتی که همان چپاول ووحشیگری های جنایتکاران و طفیلی‌های خون آشام یعنی آن یك عده مالکین پلید ومنفور یکه دهاقین بیچاره را در خاك و خون سرنگون کردند ادامه یابد و دستهای سیاه و آلوده این خائنین کثیف و بی وجدان باز هم گلوی دهقانان بی خانمان‌را بفشارد این مرك و دربدری برای دهاقین در سال جاری نیز امر عادی و حتمی است .

ماميگوئيم: ای مسئولین امور که خود نیز تاکنون یکی از عاملین اصلی و مؤثر این بد بختیها هستید اگر این دزدیها این رشوه خواریها ، این ضعیف کشی‌ها این‌فسادو خرابیهادر ادارات دولتی حکمفرما باشدبازهم یأس و ناامیدی و بدبینی مردم از دستگاه حاکمه پایدار و بقوت خود باقی خواهدماند.

ماميگوئيم: اگر همان دزدان گردنه همان گردن کلفتان عاری از شرافت و انسانیت همان یك عده تاجر و سرمایه دار با وارد کردن سیل اجناس لوکس و بیمصرف خارجی ذخیره طلای کشور را بجیب سرمایه داران بیگانه بریزند وواحدهای صنعتی مارا دستخوش هوی‌وهوسهای‌پلید و مطامع شخصی و پست خود قرار دهند همین بیچارگی ، فقر و فلاکت اصناف وکارگران ما مسلم واجتناب ناپذیر خواهد بود .

ماميگوئيم: اگراین وعده های سرخرمن و بعد از عید ، این انبوه (انشاءالله خواهد شد) ها که‌بخورد ملت میدهند سر تودهٔ ایرانی را بخود مشغول دارد وهیئت‌حاکمه نیز به‌لاابالیگری‌های خود ادامه دهند بازهمان بدبختیها و پریشانیها باملت ایران سروکار خواهد داشت بازافراد گرسنه‌و برهنه ما در ژرفنای مفاسد و مرك وتباهی‌ها باقی خواهند ماند.

باید فکر اساسی نمود باید یك جنبش دامنه‌داری‌هم از طرف ملت غفلت زده بعمل آید والاهمان آش است‌وهمان‌کاسه ، ونصیب همان خواهد شد که‌سال گذشته بود .

لابد می‌پرسید چطور این هیئت حاکمه واین ملت خواهند توانست جنبشی کنند وبا چه وسایلی‌قادر خواهند بودواین امر خطیررا‌انجام‌دهند جواب‌این‌سئوال خیلی آسان است بدین معنی در اینموقع که‌کابینهٔ جدید در شرف تشکیل‌است‌و به‌اصطلاح افراد تازه نفسی دارند به عرصه سیاست کشور گام می نهند شایسته است که بنام نجات کشور از سیه چال بدبختیها ، بنام خلاصی ملت ایران از آغوش فقر و فلاکت ، آن اقدامات اساسی و آن اصلاحات ضروری که سالهاست ملت ایران در آرزوی آن جان‌میکنند بعمل آورند البته می‌توان گفت که در رأس‌این اصلاحات ایجاد تعادل اقتصادی وجلوگیری ازورود هرگونه اجناس لوکس ، تقدیم‌لایحه تقسیم اراضی بمجلس . استرداد حقوق حقه ملت ایران از شرکت نفت انگلیس ، اجرای قانون تعلیمات اجباری ، تسهیل وسائل کشاورزی میباشد که فقط دولتی خواهد توانست آنهارا بمرحلهٔ عمل درآورد که واقعاً بملت ایران دلسوز بوده و خون ایرانیت در عروق وشرائین‌اعضاء آن‌درجریان باشد .

البته تشکیل کابینه‌از طرف‌جناب آقای منصور تاحدی مایهٔ‌امیدواری است واین امر نیز می‌تواند تا اندازه‌ای با رسیدن سال نو آروز و امید اصلاحات را در قلوب ایرانیان پرورش دهد واولین قدمی که نشان خواهد داد؛آیا آقای منصور قادر هستند اینکار های بزرگ‌را انجام دهند یا خیر تشکیل اعضاء کابینه ازشخصیت‌های‌پاك‌وفعال بوده‌وازخیانتکاران مارکدار درکابینهٔ‌معظم‌الیه اثری نباشد .

در اینصورت ؛ ملت ایران نیز خواهد توانست بامیدی که دولت شروع باصلاحات اساسی کرده است جنبشی نمایدواینهمه سستی ورخوت‌را ازخود دور نموده وبرمشکلات اساسی فائق آید .

البته آینده خیلی نزدیکی نشان خواهد داد آیا این امید بحقیقت خواهد پیوست یانه ؟

☆☆☆

آری‌صدای‌خیابانی خوابیدنی‌نیست!

صدای اورا درعصرحاضر حتی‌ازحلقوم یکی از فرزندان‌آذربایجان یعنی از گلوی‌آقای بهادری نماینده سراب ومیانه که‌درجلسه علنی مجلس

شورای‌ملی، مورخ صبح پنجم اردی بهشت ۱۳۲۹ شمسی ایراد کرد نیز میشنویم.

عین گفتار اورا که مؤید قسمتی از مندرجات صفحات ۷۵ و ۷۶ «فصل انقلاب مشروطیت ایران» این کتاب است برای مزید اطلاع خوانندگان گرام نقل میکنیم تا آقای بهادری را درمبارزه یاهر گونه تا مساعدتیها، تضییع حق‌ها، و بالاخره هر نوع بیعدالتی‌ها که بآذربایجان و آذربایجانی وارد شده ویا بشود تشجیع کرده باشم.

آقای بهادری - از شهریور ۱۳۲۰ باین طرف بهیچوجه توجهی بوضع مردم نشده وهریك از نمایندگان‌هم که تذکراتی داده اند جز حرف جوابی عملی نشنیده‌اند.

روز بروز بیکاری وفقروفلاکت بیشتر این کشوررا احاطه میکند.

آقای نخست وزیر شما سالیان دراز مصدر امور کشور بوده‌اید و با اطلاعی که از این اوضاع دارید باید هر چه زودتر درد های اجتماع را درمان وجلوی اینهمه نارضایتی هارا که بنفع کشور نیست بگیرید.

یکی از موضوعات مهم وضع خراب اقتصادی است که بدبختانه قهر طبیعت هم باین وضع خراب کمك کرده است.

وضع آذربایجان که از نقاط حاصلخیز است خیلی خراب است بطوری که سال گذشته دهیك محصول سالهای قبل را بدست نداده و باتذکراتی هم که داده شد برای بهبود وضع انجاقدم مؤثری برداشته‌نشد وعده‌زیادی از اهالی آنجا بسایر نقاط رفتند حالا ازدولت میخواهیم برای اجرای ماده ششم برنامه هرچه زودتر اقدام نمایند.

قسمتی از عرایضم مربوط بهداشت وفرهنك دهات است.

ازاینهمه بودجه‌ای که برای بهداشت وفرهنك موجوداست دیناری برای دهات خرج نمیشود.

هرروز عده‌زیادی ازساکنین دهات در اثر نداشتن وسائل بهداشت وفرهنك از بین میروند واین وضع قابل‌دوام نیست ومسئول این امورهیئت حاکمه است.

امروز دراین کشور واژهٔ فرهنك (۱) کلمهٔ بی‌مسمائی بیش نیست و تقاضا دارم دولت بوضع فرهنك و بهداشت دهات توجه دقیقی بنماید.

---

۱ - فرهنك وآب آشامیدنی! این‌دوچیز را اگر بمفهوم واقعی‌خود بما داده بودند، امروز ما دارای همه چیز بودیم، ولی چون‌تمام‌اصلاحات ازاین دواصل سرچشمه میگیرد باین لحاظ با کمال‌تأسف آنطوری که باید بما داده نشده است!

درخاتمه از دولت میخواهیم که برای تأسیس بانك کشاورزی درمیانه توجه بفرمائید .

☆☆☆

ستاره این قیام با کشته‌شدن خیابانی افول نمود؛ قبلاهم اشاره نمودم چون نویسنده تصمیم دارم برای قیام تبریز کتاب جداگانه‌ای بنویسم فعلا باین مختصر اکتفا و یك بیت از اشعار مرحوم فرخی مدیر روزنامهٔ طوفان را دراینجا مینگارم :

پردز افق برچرخ فوارهٔ خون هر روز تاغوطه‌زند خورشید درخون خیابانی

☆☆☆

آخرین قیام درایران تاسال ۱۳۰۰ خورشیدی که آنهم مولود قرارداد شوم ۱۹۱۹ بود قیام کلنل محمدتقیخان پسیان (۱) است .

مرحوم کلنل دردوران قیام خیابانی در تهران و نگران آن قیام بود ، در کارت پستالی که درصفحهٔ بعد بخط او خطاب به برادرزاده‌اش آقای حسینعلی پسیان نوشته، باشعر « تاچه کندهمت بازوی دوست » تلویحاً بقیام اشاره و انتظار پیشرفت مقاصد مقدس خیابانی را داشته !

۱ ـ مطابق اظهار کلنل یعنی : پارسیان .

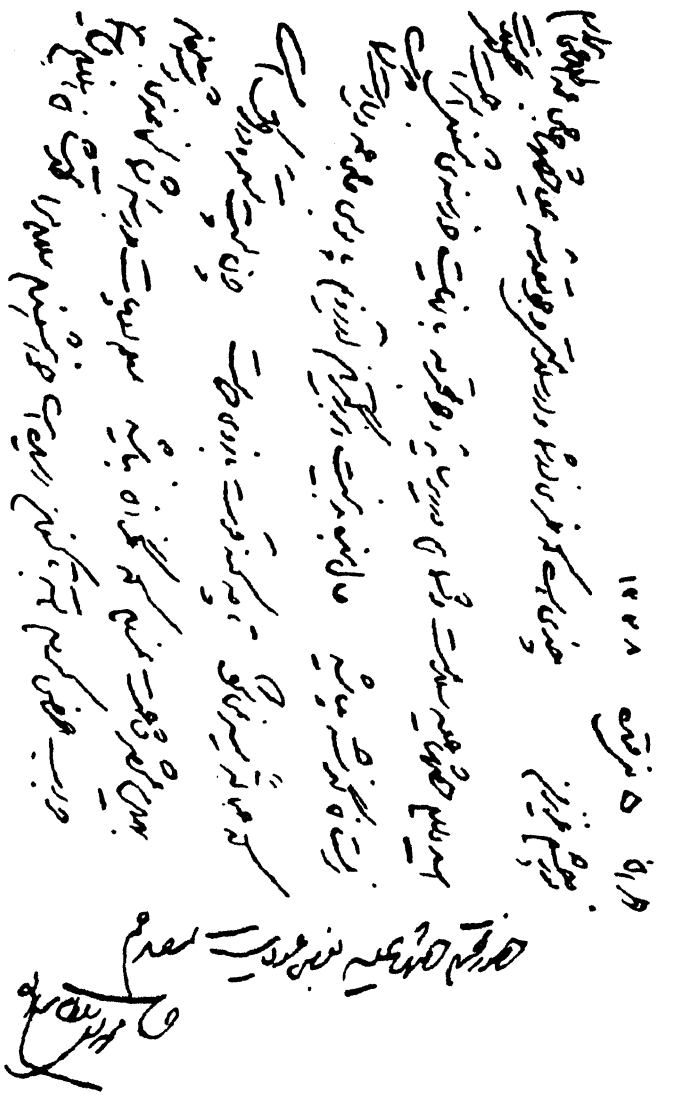

کارت پستال ایران

تبریز کوچه حاجی محمدجعفر نمرهٔ ٦ دولتسرای حضرت عنایت السلطان

طاب ثراه ؛ نورچشم مکرم آقای حسینعلیخان پسیان ملاحظه فرمایند

محل مهر پست طهران

محل مهر پست تبریز

قیام کلنل محمّدتقی خان پسیان

در خراسان

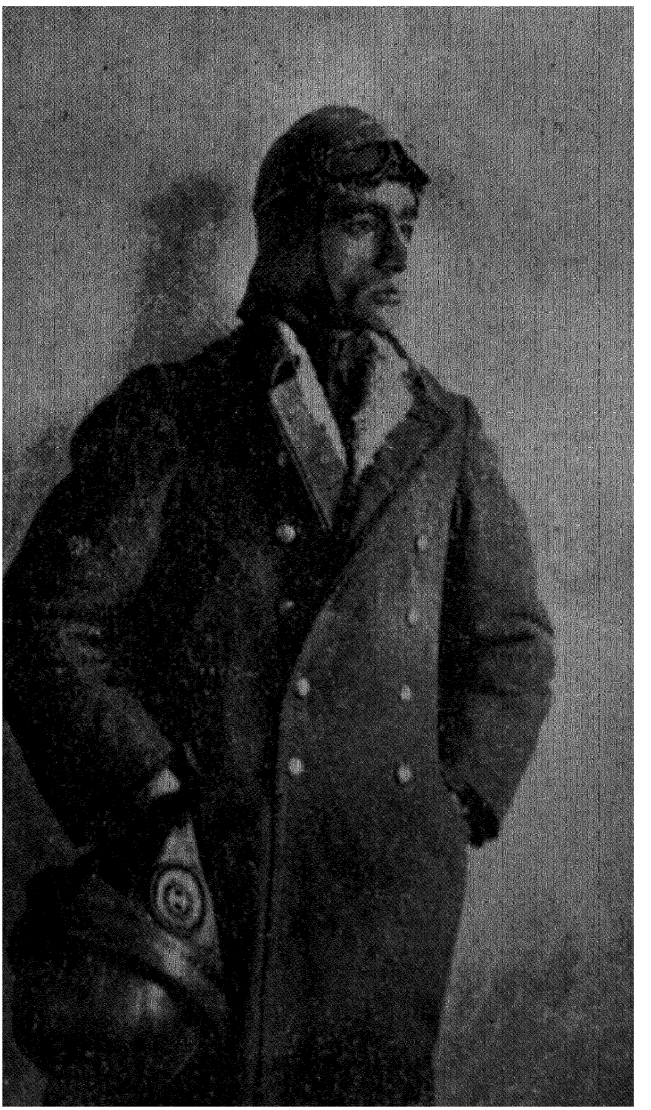

کلنل محمدتقی‌خان پسیان بالباس هوانوردی در آلمان

حکومت قوام‌السلطنه و آذازاده

اوضاع اجتماعی وسیاسی‌در خراسان خوب نبود ، زمزمهٔ مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ کم کم بگوش میرسید ، ولی گویا قوام السلطنه با نقشهٔ قبلی بفرمانفرمائی مطلق ایالت پهناورخراسان برگزیده شده ودر زمان ولایت اواستبدادصرف درخراسان حکفرما ، قوهٔ قضائی درمقابل تشکیلات اوتحت‌الشعاع قرار گرفته و باصطلاح تسمه از گرده ها کشیده بود ؛ ظاهراً کسی که با اورقابت میکرد ویامبارزه داشت آیة الله زاده فرزند مرحوم آخوندملاکاظم ، ملای روحانی ، فتوادهندهٔ مشروطیت ایران‌وبطورجمعی حزب دموکرات وانفراداً سایرآزادیخواهان بودند .

ازمشروطه‌فقط اسمی برده میشد ، رحمت باستبداد ، اقتصادبیرونق، امنیت قضائی بکلی‌فلج ، معارف روبزوال ، اخلاق اجتماعی درانحطاط و تدنی ، بازاررشوه وارتشاء رواج داشت ، محمدهاشم‌میرزای افسر که‌از قضات عالیرتبه وازلیدر های حزب دموکرات آنزمان بود باین اوضاع اسف‌آمیز اعتراف ودرخفا مردم را بمبارزه با هرگونه ظلمی تهییج و ترغیب میکرد .

میرزا قاسم‌خان معروف « بکور» در این میان کبادهٔ کش معرکه و بضررحزب دموکرات وسایر آزادیخواهان حتی باآیة الله زاده هم کنار آمده وائتلاف کرده بودند ، دراینصورت‌حال وروزمردم بینوای یك‌ایالت مهم مانندخراسان‌را میتوان درنظر گرفت که ؛ ازچه قراربود !

قدرت مخالفتهای علنی باقرارداد منحوس فوق‌العاده نبود ، ولی با این اوصاف جراید آزادیخواه‌و باشهامت‌عصر، ازحملهٔ بوثوق‌الدوله‌واظهار مخالفت شدیدقلمی باقرارداد خودداری نمیکردند ، اغلب از روزنامه‌های آنوقت بمناسبت حملهٔ بوثوق‌الدوله واظهار مخالفت شدیدباقرارداد،دچار توقیف ومدیران ونویسندگان آن باطراف متواری وبعضی‌هم مخفی شده بودند ، مبارزات قلمی بهار«مشهد» انصافاً متهورانه ودرنزد وطن‌پرستان واقعی موردتحسین بود .

بیش ازسه سال وچندماه میگذشت که مردم خراسان درآتش بیداد میسوختند ، تازه گریبانشان ازقحطی خلاص شده ، فتنهٔ طالب الحق و

یوسف خان هراتی نیزمزید شد وصدمه ای را که بحساب ناید خاصه به آزادیخواهان وارد ساخت ، از بمباران مرقد مطهر بدست روس های تزاری نیز داغدار بودند ؛ با وجودیکه من در آن موقع طفل ولی طفل کنجکاوی بودم ، این خاطرهٔ تلخ را باچشم دیده وتاآخرین لحظهٔ حیات فراموشم نخواهد شد . این پیش‌آمد ناگواردر سال ۱۳۳۰ هجری قمری رخ داد (۱)

چون صرفنظر از اجمال بمباران مزبور وجداناً برای من ممکن نبود ، لذا شمه ای ازآنرا برای نسل معاصر درفصل جداگانه ای توضیح میدهم .

بمباران مرقد مطهر !

درهمسایگی ماعمارتی نسبتاً مرتفع متعلق بحاج میرزا حسن افشار بود ، مقارن غروب یکعده قزاق روسی توپهای‌خودرا بپشت این بام حمل کردند ، چندنفر قزاق دیگر بسوراخ کردن دست‌اندازهای بام مشغول و پس ازاندك صرف وقت ، پشت همان سوراخها بحال‌دراز کش‌شروع بتیر اندازی نمودند .

توپچی‌ها هم پس‌ازمیزان کردن توپها ، بطورمسلسل شروع بشلیك کردند ، خانوادهٔ افشار باحالت اضطراب ووحشت زده ، سراسیمه بمنزل ما ریختند غوغای عجیبی برپا شده بود ، این شهر دویست وچند هزار نفری در ناله وفریاد وشیون فرو رفته وصدای ضجهٔ اطفال به آسمان میرسید !

من تاآنساعت صدای گلولهٔ توپ را نشنیده بودم ، ازشما چه پنهان وقتی که ازصدای‌مهیب گلوله وطنین غرش‌آن ،خانه میلرزیدمتوحش‌میشدم وهرآن مترصدبودم که الان سقف خانه پائین خواهد آمد وما همگی در زیرآوارجان خواهیم سپرد ، بعدها شنیدم که این گلوله های پرصدا ، از نوع گلولهٔ شرابنل بوده .

مادرم بیشتر بفکر برادرش بود زیرا که اودرصحن مطهر بمحاصره افتاده وراه فرارنداشت . اودراین محاصره که ناشی ازیك حملهٔ ناابهنگام بود ، تنهانبود ، بیش‌ازهزارها زن ومرددختر وپسربحرم مطهر پناهنده وآنجارا بهترین پناهگاه تشخیص‌داده بودند .

---

۱ - حدیقه الرضویه تألیف استادگرام آقای محمد حسین هروی خراسانی .

مجدداً ، چندین تیر بطور مسلسل بسمت گلدسته های طلا و گلدسته‌های مسجد گوهرشاد شلیك شد ، از گلدسته هاهم بروسها جواب میدادند بطوری که نفرات پشت بام یکی بعدازدیگری تیرخورده وجان میسپردند، باور کنید از ناودانهای بام مانند باران خون براه افتاده بود ، برتعداد نفرات روسها دائماً افزوده میشد ، این تیراندازی درحدود یك ساعت ادامه داشت تا رفته رفته فشنك افرادی که درگلدسته ها بودند رو بتقلیل نهاد ، روسها شروع به پیشروی کرده بام بیام بطرف صحن نزدیکتر شده و بالاخره صحن ومسجدرا متصرف ودرایوان های مختلف مخصوصاً در ایوان شاه عباسی که سمت جنوب صحن کهنه واقع شده اسبهای خودرا بستند و بجان زن و مرد واطفال افتاده ودست بکشتارفجیعی زدند وچه چیز های ناگفتنی که بعداً شنیده شد ! اینها ضایعاتی بود که بعد از عقد قرارداد ۱۹۰۷ یکی بعدازدیگری نشأت کرده ومیکرد !

دائی من فردا نزدیك ظهر جانی بسلامت در برده بمنزل آمد ، اوشاهد صحنه های مهیج وجانگدازی بوده وازآن مناظردلخراش چیزها میگفت این بیچاره ازترس تامدتی مریض ودربستر افتاده بود .

فجایع ومظالمی را که این قشون ظفرنمون ! درصحن بویژه درحرم مطهر مرتکب شده بودند قلم عفیف نمیتواند آنرا توصیف کند .

این پیش آمد بسیار تلخ ازآثارشوم قرارداد ۱۹۰۷ وعکس العمل فتنهٔ معروف طالب الحق مستبد بود خوشبختانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ انتقام این جنایات را ازتزار گرفت .

علاوه برآنچه عرض شد عبور یاتوقف قشونهای روس و انگلیس درجنك بین الملل اول وسپس قشون انگلیس بمنظور تقویت اجرای قرارداد ۱۹۱۹ که شوسه کردن راه مشهد ـ دزداب «زاهدان» نیز یکی ازآثار اجرای آن قرارداد بود . خسارت فوق العاده‌ای بملت ایران وبالاخص بمردم خراسان واردساخت که درآن زمان بنظرجبران ناپذیرمیآمد ؛

اینهاشمه ای بوداز اوضاع تأسف انگیز سیاسی ، اقتصادی واجتماعی خراسان ، درعهدفرمانروائی سه سال وچندماههٔ قوام السلطنه.

☆ ☆ ☆

مصادره املاك آستان قدس رضوی

مبارزهٔ حزب دموکرات

دامنهٔ حرص وآز ؛ بمصادرهٔ املاك رضوی کشید !

مجموع املاك آستانه را میتوان بیکی ازاملاك خورده مالك تشبیه

کرد ، چه آنکه اگر یك ملك خورده مالك را از دست صاحبان آن عنفاً بگیرند بدیهی است معاش زارعین مختل و نظام زراعت نیز با تولید عدم رضایت و وحق کشی بهم میخورد .

این اصل مسلم با مصادره عمومی املاك آستانه ، مصداق یافته بود .

چندنفر از محارم ، مأمور اجرای مقاصد قوام در ادارهٔ امور این مصادره شده بودند ، منجمله مرحوم حاجی مجلل التولیه که بفاصلهٔ خیلی کوتاه ، جان خودرا در این راه پرمخاطره وراهی که حق ده ها هزار مردم ستمدیده و وحشت زده و آسیمه سررا تضییع ساخته بود ، از دست داد .

حزب دموکرات آن زمان که از یکعده مردان وطن پرست و ضعیف نواز ترکیب یافته بود ؛ نمیتوانست فریاد مظلومان را نشنیده بگیرد ، نمیتوانست دست روی دست بگذارد تاهست و نیست مردم بیش از آن بیغما رود ، چون این حزب مورد اعتماد مردم و تنها ملجأ و پناه بینوایان محسوب میشد ، بمقتضای وظیفه ای که بعهده داشت ، مصمم شد مبارزه کند و جدا بفعالیت پرداخت .

شب نامه ای برعلیه این مصادره با تصویب انجمن ایالتی حزب تهیه و بطور مخفی چندنفر مأمور توزیع آن شدند ، منجمله مرحوم مدرس زاده عضو فوایدعامه ، و آقای عبدالقدیر آزاد که آنزمان از جملهٔ آزادیخواهان تندرو محسوب میشد و یکی دونفر دیگر در توزیع این شب نامه افتخار حاصل نمودند ، دراین شب نامه وشب نامه های بعدی نیز عمل مصادرهٔ املاك آستانه را شدیداً تقبیح وهرگونه فسادی که ازاین اقدام ناروا ممکن بود ناشی شود مصادره کننده را مسئول تشخیص میداد .

خوشبختانه ، پس از استعفای وثوق الدوله و برسر کار آمدن مشیرالدوله خوش نام ، برشدت این مبارزات افزود ، عوامل بین المللی هم درسیاست عمومی ایران کومك ومؤثر شد ، چه آنکه سیاست خارجی ایران روبهبودی میرفت زیرا که دولت شوروی قدرت خودرا در تمام خاك روسیه ومخصوصاً قفقاز توسعه داده ومستقر میساخت ، هرچه براقتدار این دولت نوبنیاد افزوده میشد ، سیاست خارجی ایران نیز بهمان اندازه تقویت و بالاخره تفوق این دولت تازه تأسیس وغلبهٔ او بردشمنان داخلی وخارجی باعث شد که ایران ازاسارت سیاست یکطرفه و بلامعارض همسایهٔ جنوبی مستخلص شود .

وبازهمین مسئله تاحدی باعث شد که مشیرالدوله درتوقیف اجرای قرارداد ۱۹۱۹ که مورد تنفر عموم آزادیخواهان واقعی ایران بود درفصل مخصوص بآن بحث کافی رفت . ازنظر تسکین افکار عمومی شهامتی بخرج

داد ورسماً اعلام نمود که اجرای این قرارداد بدون تصویب شورایملی ایران مخالف قوانین داخلی وقواعد بین‌المللی است.

بموازات این اقدامات ثمربخش درمرکز کشور ، حزب دموکرات خراسان هم قدم برمیداشت ، فعالیت حزب دموکرات تبریز وقیام خیابانی روح تازه ای در کالبد نیمه جان دموکرات خراسان دمیده و بیدارش ساخته بود .از طرف دیگر این رشادت مشیرالدوله برفعالیت و تجری حزب مزبوروسایرآزادیخواهان افزود وکارمصادرهٔ املاك تق ولق شد ؛ ولی باهمهٔ این احوال قوام هم بیکار ننشسته بود ..

محمدحسین میرزا جهانبانی داماد برادرش قسمتی ازوظیفهٔ نظمیه‌را در حبس و تبعید آزادیخواهان بعهده گرفته و قوای مجریهٔ صمیمی قوام محسوب میشد .

این ژاندارمری وجههٔ بسیاربدی بهم زده بود ، البته حزب وظیفه داشت دریشه کن کردن این لانهٔ فساداجرائیات افکار نامطلوب قوام ؛ اقدام‌مجدانه بعمل آوردازاینرو نامه‌های‌متعدد بنام‌مشیرالدوله بمرکزفرستادند وجداً تعویض اورا خواستارشدند .

خوشبختانه این اقدامات حزب مقارن بامعاودت کلنل محمدتقیخان‌از آلمان بود ، مشیرالدوله بنابرپیشنهاد تشکیلات کل ژاندارمری ایران‌مصمم شدکلنل را بخراسان اعزام دارد وهمینطورهم شد ، حکم کلنل صادر و بخراسان عزیمت نمود .

تشکیل قوا از طرف قوام السلطنه

ورژهٔ نوروز ۱۳۰۰

اوضاع درهم وبرهم مرکز ، بویژه‌ایجادتشتت درقشون‌جدیدالتشکیل استعفای کابینهٔ مشیرالدوله که حزب دموکرات تبریز در آغاز قیام ،او و کابینهٔ اورا محلل دانسته ورسماً گوشزد کردند که بدون وجود یك‌قوهٔ ملی ادامهٔ آن کابینه امکان پذیر نیست واین پیش بینی کاملا صحیح درآمد . وهمچنین کابینهٔ خلف او وبرسرکارآمدن سید ضیاء الدین ، سیاست طرفدارکابینهٔ وثوق الدوله را برآنداشت که قوام السلطنه را احتیاطاً در خراسان تقویت نماید .

قوام افکارناهنجاری درمغزخود میپروراند وحاکی از نمك‌خوردن و نمکدان شکنی بود ، شاید هم طرفداری شاه از صمصام السلطنه برای انتصاب بایالت خراسان قوام را وادار کرده بود که بجمع‌آوری‌قوا

مشغول ودر تمام شئون قوای مجریه رخنه نماید ، بطوریکه دیده شد، قشون پلیس ، قوای چریك محلی ، خوافی، باخرزی ، کردوغیره، همچنین ادارات را باستثناء مالیه که «دیوا» در رأس آن قرارداشت باختیار خوددرآورد.

درجمع آوری اسلحه ازهرنوع وسیستم ، مخصوصاً تفنك های یازده تیرانگلیسی ،جداً کوشاو بمرکز نیز چنین وانمودساخته بود که برای جلوگیری ازنفوذ قوای بلشویزم مشغول تدارك ده هزارقشون بخرج مردم هستم.

باین ترتیب درنظرداشت ، درمقابل ژاندارمری عرض اندام کند ، زیرا تنها قوائی که تحت تأثیراو نرفته ونمیرفت همانا ژاندار مری تازه دیسیپلینه بود که کلنل محمدتقیخان درراس ادارهٔ آن قرارداشت .

لازم است دراینجا بتفسیرقسمتی ازمندرجات «رددادخواهی» که در فصول بعد بنظرخوانندگان خواهد رسید اختصاراً بپردازم :

کلنل با ایما واشاره مینویسد : «لیکن نظر باینکه رؤسا از دادن حساب پولهائیکه میگرفتند خود داری مینمودند و بیچاره مستر شوشتر امریکائی مثل پیشکارحالیهٔ مالیهٔ خراسان از آدم حساب میخواست وحساب دادن کارعاقلانهٔ نبود ، حساب داده نشد او هم دیگرپول نداد و اساس قشون جدیدالتشکیل برهم خورد گویا مقصود واقعی هم همین بود»

ازابتدای ورود کلنل محمدتقیخان بخراسان تاحدا کثرنسبت بپیشرفت امورژاندارمری کارشکنی شد ،«مسیو دیوا» بلژیکی که خدمات صادقانهٔ اورا تاریخ دارائی واقتصادی ایران فراموش نخواهد کرد ، درمقابل پرداخت وجوه مخارج ژاندار مری حساب میخواست ، میرزا قاسم خان معروف (بکور)هم که دراین میان کباده کش معرکه محسوب میشد در تهیهٔ حسابهای مصنوعی بدطولانی داشت . طرز پول گرفتن اورا درفصل ملاقات کلنل با قوام درزندان ملاحظه خواهیدفرمود .

بدیهی است این جریان نامطلوب بعد از ورود کلنل منتفی و چون این روزنهٔ دخل بکلی مسدود گردید با کلنل فوق العاده ضدیت و در ایجاد موانع ومشکلات درحسن ادارهٔ ژاندارمری ازهیچ اقدام ناپسند خودداری نمی ورزیدند!

درجای دیگرهمان رد داد خواهی نوشته است : « . . . وبخوبی حس میکردم که مقصود از اعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمری نبود و کسی در خراسان طالب انتظام حقیقی امور نمیباشد . . .»

قوام ازدونظر باهرگونه مخالفتی نسبت به کلنل موافقت داشت ، یکی اینکه منافع نامشروعشان بمخاطره افتاده واز بین رفته بود ، دیگر اینکه

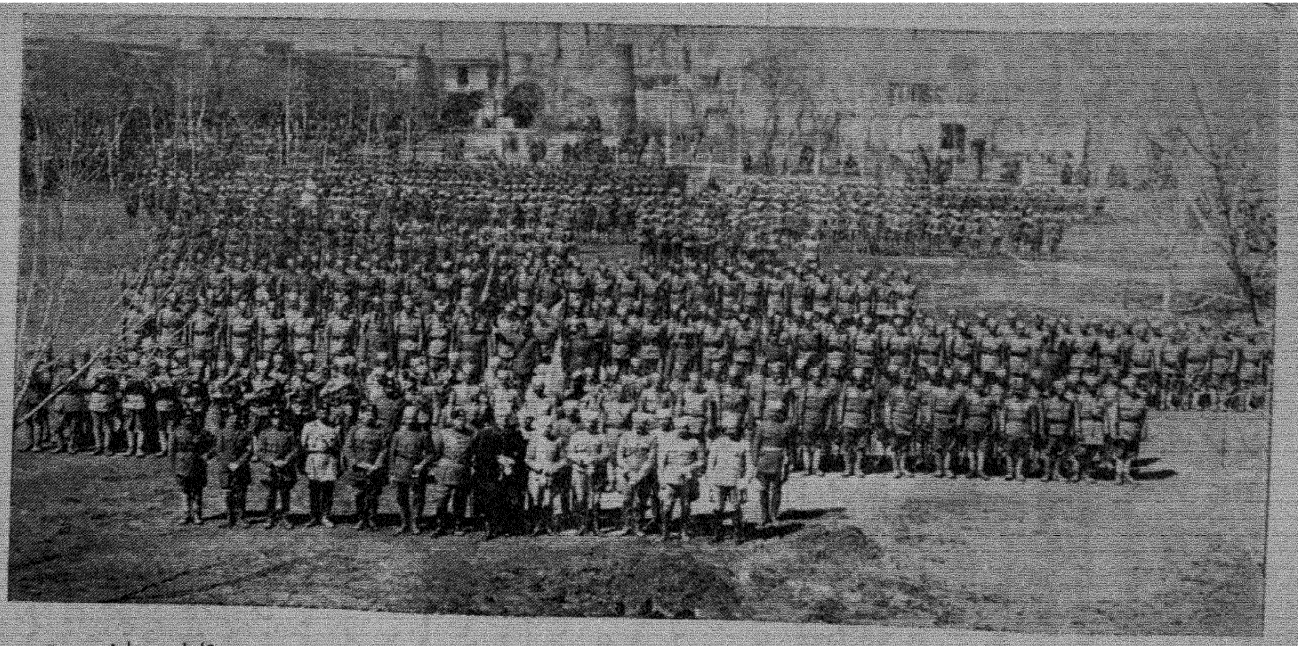

قسمتی ازافراد ژاندارمری خراسان‌است که‌تحت‌تعلیم‌وتربیت کلنل محمدتقیخان در مدت قلیلی باینصورت وصفوف منظم درآمد ، این صف آرائی نوروز ۱۳۰۰ بود ولی بعللی که در کتاب ملاحظه میفرمائید از شرکت دررژه امتناع ورزیدند .

دروسط با پالتو مشکی ـ کلنل محمدتقی خان ازراست بچپ . نفرسوم ماژوراسمعیل‌خان بهادر ـ نفرششم‌طرف‌دست‌چپ مارژمحمودخان نوذری نفردست‌راست کلنل محمدتقیخان ـ سالارامجد

کلنل را صاحبمنصب باپرنسیب و فعال و باصطلاح باجربزه ومدبر نظامی تشخیص داده بود ، باین دو جهة اورا کاملا مانع ورادع بپیشرفت افکار خود میدانست لذا بجمع آوری قوا پرداخت و همواره مشغول تجهیز بود تا این جریان منتهی بعید نوروز ۱۳۰۰ گردید .

صبح روز عید علی الرسم بایستی سان دیده شود و تمثال شاه را در محل مناسب بگذارند تا بسلامتی شاهنشاه مملکت از حضور نمایندهٔ رسمی شاه ، حاکم ولایت یا والی ایالت ، دفیله بروند .

درساعت دفیله تمام دستجات قشون بدون توجه بیك اصل دفیله رفتند ولی صفوف منظم ژاندارمری با توجه بهمان اصل مهم از دفیله رفتن استنکاف ورزیدند و کاملا در این اقدام خود محق بودند . زیرا قوام السلطنه تمثال احمد شاه را که بعد از متمم قانون اساسی یگانه محصول فعالیت و جان بازی شهداء و مجاهدین انقلاب مشروطیت ایران بود ، برخلاف سالهای پیش درجایگاه خود نگذاشته وخود را بجای تمثال جلوه گر ساخته بود ! (۱)

۱ـ تاریخ تجدید میشود ، همین عمل در ابتدای تشکیل حزب دمکرات سال ۱۳۲۵ شمسی نظیر پیدا کرد ، باین معنی که در شعارهای حزبی هم ، اسم او را مقدم بر نام اعلیحضرت همایونی نوشته وعکس اورا هم مقدم بر تمثال گذاشتند ، ما باچشم خود این عمل خارج از نزاکت یا بعبارت صریحتر اقدام بسیار کودکانه را دیدیم ، منتها چون پوشالی بودن این کاخ کاملا نمایان بود ، اهمیتی بر آن مترتب نشد ، همین قوام السلطنه که آن عمل را تجویز و در دل خورسند بود هنگامی که بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ میخواستند اورا بشهربانی ببرند از موقع استفاده و بیهانه‌ای پای تلفن رفت ومراتب خضوع وخشوع خودرا بعرض رساند ، واستدعا نمود که اجازه مرحمت شود چاکر غلام خانه زاد خاك پای همایونی برای معالجه بسویس عزیمت کند ، باوجودیکه خاطر مبارك اعلیحضرت همایونی از اعمال وسیاست اومستحضر بود مأخوذ بحیاشده موافقت میفرمایند .

اوهم بشتاب آرزوهای خودرا درجامه دانها جاداد ورهسپار گردید ، منظورمن تحریك احساسات له یا علیه او نیست بلکه خواستم ماهیت ذاتی این عنصر خودخواه وجاه طلب واین پیر کین توزرا دراینجا بقارئین گرام معرفی کرده باشم .

آری تاریخ جلومیرود ، باین اصل مسلم همه واقفیم ، اما اوعلی رغم ادعای خودعقربهٔ ساعت را عقب زد ، علف‌های هرزه نیز برخلاف آنچه که

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۱۸۵

از آنساعت ژاندارمری آینده خودرا کاملا تشخیص داد وقوام نیز از آنروز ببعد بیشتراز پیش انتهازفرصت میکرد تابنحوی ازانحاء کلنل پسیان وماژراسمعیل خان بهادررا دستگیر کرده وباساختن پرونده دامن آنانرا آلوده سازد ودراستقلال استبدادی خود بلامعارض شود .

اکنون برای روشن شدن ذهن خوانندهٔ گرام چندخاطره ازخاطرات کلنل را مینگارم تامعلوم شود که این صاحبمنصب تازه وارد دارای چه عقاید وافکاروروحیاتی است .

بقیه پاورقی از صفحهٔ ۱۸٤

جنابش دراعلامیه ها ورادیوها بیان کرده بود درعوض ریشه کن شدن با تقویت خودایشان قویترو بیشتراز پیش روئیدند ! تاروزگار ملت فلك زدهٔ ایران را تباه کردند.

بحران عجیب اقتصادی امروز ، تدنی اخلاقی جامعه ، کشتار ۱۷ آذر کشتار درآذربایجان ، بیخانمانی اهالی آنسامان زرخیر ، دادن جوازهای جو و گندم بسوگلیها (همان علفهای هرزه) وصدور آن بکشور عران با گرفتن حق وحساب بیحساب وسیلهٔ حزب دموکرات دوسال قبل وفقدان قوت لایموت امروزه مردم وهزاران مفاسددیگرمولود عناد ولجاج اواست.

نسبت بعریضهٔ سر گشادهٔ مورخ ۲۸ر۱۲ر۲۸ قوام وپاسخ وزارت دربار بایشان ، درفصل مقضی بحث خواهیم کرد واز نظر خوانندگان گرام خواهد گذشت این عریضه وپاسخی که باو داده شده بهترین سند و مؤید نگارش مؤلف است .

چند خاطره

۱- پیشنهاد عروسی

قبل از حرکت کلنل از تهران بمشهد ، ژنرال حمزه خان عموی کلنل شرحی بحاج محمدرحیم آقاطاهباز که زمان تحصیل کلنل او نیز سمت مربی کلنل را در تهران داشت، مینویسد تا برای سکونت کلنل، محل آبرومندی در نظر بگیرد .

حاج طاهباز منزل حسینخان مشاق را که در اجارهٔ خود داشت تخلیه کرد و برای کلنل مفروش ساخت ، کلنل پس از ورود بمشهد در آنجا سکونت اختیار نمود .

یکی از شبهای زمستان ۱۲۹۹ حاج محمد رحیم آقا طاهباز، خانمش، علی رحیم زادهٔ طاهباز، علی اکبرخان طاهباز(۱) دورا ، دور کرسی نشسته بودند ، کلنل وارد شده در کنار کرسی روی صندلی مینشیند ، پس از صرف چای و شیرینی حاج رحیم آقامانند پدری که درفکر فرزند خود باشد بکلنل میگوید من میترسم دراین شهر تورا آلوده سازند .

کلنل میگوید: چرا ؟

- برای اینکه دراین مقام فعلی دشمنانی پیدا کرده ای و بر واضح است هر کس درستی وصداقت وامانت را پیشه سازد ، دراین محیط کردآلود خواه ناخواه دشمن پیدا میکند ، بنا براین خیلی مایلم بمن اجازه دهید مادررحیم زاده را بفرستم دختر یکی ازخانواده هارا که از هرجهت همکفوشما باشد ، خواستگاری کند ، تو هم مانند فرزندم هستی و بلکه بیش دوستی قدیمه با ژنرال وظائفم دربارهٔ شما سنگینتراست ، اطمینان دارم هر تصمیمی که من بگیرم ژنرال و خانم عزت الحاجیه مادرت هم موافقند، دراین صورت هیچگونه اشکال ومانعی در پیش نیست ، عقیده خودشما چیست ؟

کلنل رنگش سرخ میشود ، همانطوری که روی صندلی نشسته بود، دستکشهای چرمی خودرا بکف دست آهسته آهسته میزد، و پیدا بود که بفکر فرورفته است .

خانم طاهباز نیز بزبان مادری اظهار میدارد ، اینکار البته مستلزم

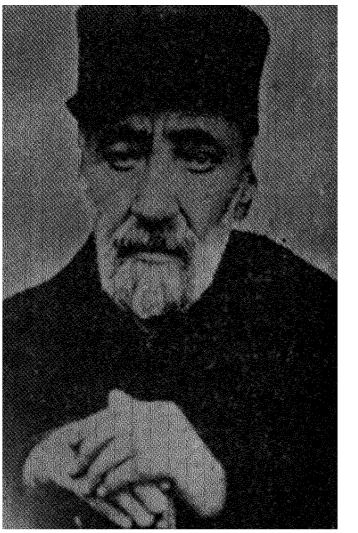

مرحوم حاج محمد رحیم آقا طاهباز — علی رحیم زاده طاهباز

فکر است ولی حاج آقا که سرد و گرم روزگار را خیلی چشیده پس از چند روز فکر و مذاکرهٔ با من تصمیم گرفت این پیشنهاد را بنماید ، ضمناً اینرا هم بگویم ما تصمیم داریم که افتخار این امر خیر را کاملا نصیب خود سازیم .

کلنل با اظهار تشکر میگوید من نیکی های پدرانهٔ حاج آقا را در ایام تحصیل تهران که در واقع تحت قیمومیت ایشان بودم ، هیچگاه فراموش نکرده و برای همیشه حقشناس خواهم بود و از دستور ایشانهم یارای سر پیچی ندارم ، اما خودتان بخوبی آگاه هستید که حقوق من فقط سیصد تومان است که یکصد تومان آنرا برای کمك خرج جهة ژنرال و پنجاه تومان هم بتبریز برای مادرم میفرستم ، با باقیمانده زندگی برای من که تنها هستم باشکال و زحمت اداره میشود و ای بوقتی که زنهم داشته باشم ، و انگهی اختیار تأهل برای من که

۱ـ عکس قبل از کلاه پهلوی حاج محمد رحیم آقا و علی رحیم زاده طاهباز بدست نیامد . عکس قبل از کلاه پهلوی مرحوم علی اکبر خان طاهباز «منشی کلنل» و محمد حسینخان فرزد رئیس صندوق مالیه خراسان درزمان پیشکاری «مسیو دبوا» و عباس آقا اسلامبولچی عضو مالیه را در صفحهٔ ۱۸۸ گراور کرده‌ام . آقای فرزد در چاپ دوم اطلاعاتی در اختیار نگارنده گذاردند ، از اینجا از ایشان اظهار امتنان میشود .

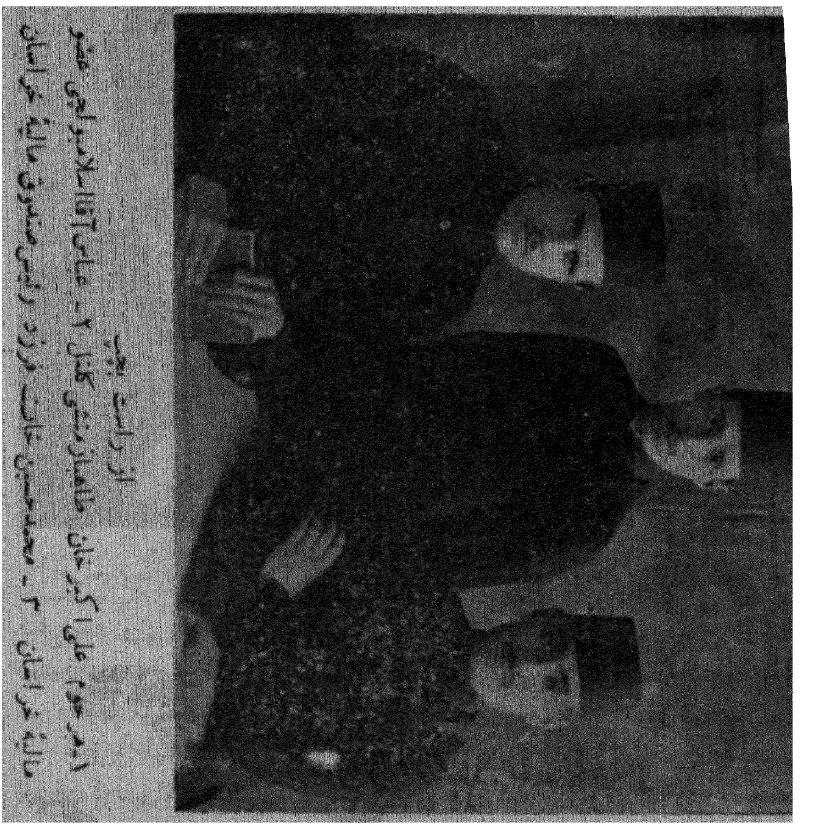

از راست بچپ
۱- میرزا حسن علی اکبر خان مظفر زمینی کلنل ۲- عباس آقا اسلامبولچی عضو
مالیهٔ خراسان ۳- محمدحسین خالصه فروش رئیس صندوق مالیهٔ خراسان

سربازم وهرچند ماهی رادر یکجا بسر میبرم فعلا تاحدی دور از احتیاط است ، تصدیق فرمائید من زهستم موظفم بارمسئولیت وهر گونه رنجی راتحمل کنم ، زن چه تقصیری دارد ؟ ازطرفی من مردی نیستم که مانند بعضیها از رنج زن لذت ... عکس من معتقدم که اگر روحیهٔ زن تضعیف شود مولود او نیز ضعیف و نسوان خواهد بود ، واین اقدام بعقیدهٔ بعضی از علمای روان شناس نوعی ازجنایات محسوب میشود ، سعدی استاد زندگی هم گفته است:

مردیت بیازمای وانگه زن کن ... دختر منمان بخانه وشیون کن

مصرع اول این ... مناوین مختلف تغییر وتفسیر شده ومیشود،در بارهٔ منهم آنطور که عرض شد مصداق پیدا میکند .

حاج طاهبار بالبخند جواب میدهد که نمیگویم چراوارد فلسفه شدید اینکار البته بحث لازم دارد ولی بالاخره شما هم مدیون جامعه هستید ؟ اینطور نیست ؟

ـ چرا ؛ اما من با خود پیمان بسته‌ام که تا ایران وایرانی را از هرحیث آسوده خاطرم نبینم . درجامعه شرکت نکنم زیرازن گرفتن لا اقل نیمی ازوقت مرا درانحصار خودخواهدگرفت وصرف این وقت برای ادارهٔ زن و فرزند مرا از خدمت بوطن باز میدارد وبهمین جهة تا حصول موفقیت نهائی اختیار تأهل راتحریم کرده‌ام، بساعت‌خودنگاه کرده‌میگوید چون باید سر خدمت حاضر شوم اجازه فرمائید بروم ولی نا گفته نمیگذارم ، این تحریم منحصر باختیار تأهل نیست بنا بر این حاج آقا آسوده خاطر باشند که بخواست خداوند آلوده نخواهم شد ، بلند میشود ضمن خداحافظی آهسته درگوش رحیم زاده میگوید از این قالیچه‌تر کمنی که روی کرسی افتاده یکی کوچکتر برای پائین تخت‌خواب من لازم است اگردیدید بخرید اما زیادگرانبها نباشد .

۲ـ هدیه هندنبرك

شخص موثقی اززبان کلنل برای نگارنده تعریف میکرد که روزی در برلین بطورتصادف کلنل محمد تقیخان باهندنبرك ملاقات کرده بود ،تفصیل واقعه چنین است :

یکروز برای خرید دستکش چرمی وارد مغازه‌ای شدم ، قبل ازمن دو نفر بانودرآنجامشغول خرید بودند، ناگهان یکی ازخانمها بآندیگری گفت:هندنبرك!درباز شدومردرشید کهنسالی وارد گردید . من درآن‌موقع درجهٔ یاوری داشتم وباهمان لباس ژاندارمری مملکت خودم بیرون‌میآمدم باکمال ادب دست را بالابرده‌سلام دادم ، جواب سلامم را داده جلوآمد دست مرا بامهربانی آهسته پائین کشید وگفت : گویا شما محمدتقیخان هستید ؟ عرض کردم بلی باز دستم راپائین آورد ، گفت معالجه شما تمام شد ؟گفتم بلی . حاضر بخدمت‌هستید ؟گفتم بلی گفت‌چه میخواستید بخرید ؟ بدستکشها که روی میز بود اشاره کردم ، نزد صاحب مغازه رفت و بستهٔ خود را خواست ، معلوم شدقبلا آمده وخرید کرده‌است ،آهسته با مدیرمغازه صحبت کرد ، مدیر مغازه دستکشها را توی قوطی گذاشت وبدست هندنبرك‌داد .

هندنبرك پیش‌آمد واظهارداشت شما باید افسرلایقی باشید ،آیندهٔ درخشانی برای شما پیش بینی میکنم این ، یکجفت دستکش را بنام‌هدیه

از من بپذیرید ، صاحب مغازه باتمام کار کنانش وهمچنین آندونفر بانو بحال احترام این منظره را تماشا میکردند ، قیافهٔ همه بشاش شده بود .

با کمال ادب نزدیك رفته دستکشها را گرفته تشکر کردم ، وقتم خروج ازمغازه مجددا گفت حاضر بخدمت هستید . گفتم بله ، گفت در این صورت فردا ساعت ۹ بیائید مرا ملاقات کنید ، خداحافظی کرد ورفت.

مدیرمغازه جلو آمده دستم را دردست گرفت وهمانطوری که میفشرد ازطرف خودوعموم کارکنان مغازه تبریك گفت ، سپس آندو نفر بانو هر یك بنوبهٔ خودتبریك گفتند ، این مغازه پر ازنشاط و سرور شده بود ، با نهایت شعف وانبساط خداحافظی کرده ازمغازه خارج شدم .

فردا ساعت ۹ صبح بقصرمقرهندنبرك رفته خودرا معرفی کردم ، چند دقیقه طول نکشید صاحبمنصبی آمد ونام مرا جویا شد ، سپس بهدایت این صاحبمنصب بدفترمخصوص هندنبرك روانه شدیم .

تفصیل گفتگو از این قرار بود :

هندنبرك ـ خوب ! حالتان کاملا بهبودی یافته است ؟

کلنل محمد تقیخان ـ بله

هندنبرك ـ تصمیم گرفته‌ام شمارا بفرونت فرانسه بفرستم چطوراست ؟

کلنل محمد تقیخان ـ اگر من درانتخاب محل خدمت مخیر باشم ؛ در این باره بایستی فکر کنم .

هندنبرك ـ چنین مفهوم میشود که باین فرونت راغب نیستید ، اینطور نیست ؟

کلنل محمد تقیخان ـ همینطوراست .

هندنبرك ـ چرا باین نیستید ؟

کلنل محمد تقیخان ـ برای اینکه ایرانیان نسبت بفرانسه وفرانسویان بر خلاف ژرمن ها دشمنی وعداوت یا اختلاف ندارند ، نسبت بمعارف فرانسه هم شاید معارف ایران مدیون باشد ، همانطوری که معارف اکثر ازملل نیزمدیون آنست

هندنبرك ـ پس از کمی فکر ـ بکدام فرونت راغبترید .

کلنل محمد تقیخان ـ بفرونت روسیه کاملا راغبم .

هندنبرك ـ کاملا ؟

کلنل محمد تقیخان ـ آری کاملا زیرا ما باروسهای «تزاری» خورده حساب خیلی داریم .

هندنبرك ـ خورده حساب . . ممکن است بطوراختصار بگوئید سبب دشمنی چیست ؟

کلنل محمد تقیخان - بحکم شواهد تاریخی و اسناد زنده وموجود ، تزارهادشمن سرسخت ملل‌همسایهٔ خود هستندمخصوصاً ایران که بنابرتمایل اکثریت‌ملت علی‌رغم تمایل‌دربارتزارچندی است حکومت ملی را بر قرار ساخته است ، نسبت به بیطرفی ایران‌هم تخطی کرده‌اند! بهترین شاهد خود هستم که مدتها در صفحات غرب‌ایران باآنها جنگیده ودرهمدان شکستشان دادم ، گرم صحبت‌شده بودم میخواستم‌بسخنانم ادامه دهم زیرا اظهار درد ، درد را تسکین میدهد ، اشاره کرد . . .

- دستور میدهم شما را بفرونت لهستان بفرستند . راضی هستید ؟

عرض کردم بله دیگر صحبتی باقی نبود لذا با تحصیل اجازهٔ مرخصی از دفتر هندنبرك خارج شدم .

فردای آنروز حکم خودرا ازارکانحرب قشون‌آلمان گرفته باهواپیما عازم فرونت شدم و فرماندهی ستون مستقلی را که درحکم قید شده بود تحویل گرفتم .

در نقشهٔ حمله‌ای که صاحبمنصب سلف طرح کرده بود ، دقت کافی بخرج داده بامختصر تغییری شروع بحمله نمودم، دراین حمله فاتح‌وانتقام مظالم تزارها راعملا گرفتم ، حیلی خورسند شده بودم ، صاحبمنصبان بمن تبریك میگفتند ، پس ازآن دراین فرونت جنك و گریز می کردیم تا متفقین درفرونتهای خودآغاز پیشروی کردند ،اخبار عقب نشینی‌منظماً بما میرسید ، ناگزیر عده‌ای از نفرات این فرونت را انتقال دادند ، دشمن نیز از موقع استفاده مینمود ، یکی ازحملات‌دشمن کاررا برماسخت گرفت بطوری که باقیماندهٔ نفرات‌ما کشته شدند ، فقط من وسه صاحبمنصب آلمانی وترك‌ویك سرباز باقیمانده ودر محاصره بودیم ،که خوشبختانه یکی از طیارات آلمان ماها را نجات داد ودربرلین پیاده کرد .

بواسطهٔ عارضهٔ کسالت دریکی از مریضخانه های اشتوتکارت بستری بودم ، فرزند ویلهلم از من‌نیزعیادت کرمی بعمل‌آوردچون آلمانی‌راخوب حرف میزدم تصور کرده بود آلمانی هستم برای رفع سوء تفاهم خود را معرفی کردم ؛ خوشحال‌شد .

۲ - پذیرائی عید نوروز ۱۳۰۰

دو روزبنوروزمانده نامه‌ای‌را که سفارش داده بود ، بمبلغ ششصد ریال خریداری وتوسط رحیمزاده‌فرزند ارشد حاج رحیم‌آقا بکلنل‌تحویل میشود ، یکصد ریال‌آنرا برداخته وبقیه راهم گفته بود ماهی یکصد ریال

میپردازم تاتمام شود ، سئوال شده بود خیلی گرفته بنظرمیرسید ،متفکر هستید ، چه‌شده ؟ خیر باشد ،جواب داده بود یکی دو روز دیگر عیدمیشود ونمیدانم چه کنم ، همه درحال شادمانی هستند جزمن که عزا گرفته ام .

– چرا ؟

– برای اینکه شنیده‌ام محمد حسین‌میرزای‌جهانبانی همه‌ساله‌پنجهزاری و دو هزاری طلا به‌صاحبمنصبان عیدی میداده ، متأسفانه من محلی برای پرداخت عیدی طلا ندارم ، ازطرفی هم اگر ندهم بسیار بدمیشود ،نمیدانم چه باید کرد .

– من حاضرم بشما قرض بدهم هر وقت داشتید ، مسترد خواهید فرمود .

– نه ! باپول قرض عیدی دادن لذتی‌ندارد .

– پس چه باید ...

– خودم راه حلی پیدا خواهم کرد .

درهمین موقع عباس پیشخدمت ،کاغذی بدستش میدهد ، سر پاکت را بازودرضمن خواندن قیافه اش تغییرمیکند ، اوقاتش تلخ بود ، تلختر میشود .

پاکت را روی میزناهارخوری پرت وبقدم زدن مشغول و با خود میگفته :

نمیفهمم ! مگراین لباس چه عیبی دارد، هرروز که نمیشودمدل‌لباس راعوض کرد ؟تصورمیکنندمنهم مانند بعضیها درعوایدسرشار(!)غوطه‌ورم، عجب وضع نامطلوبی است !.

گفته بود : یکی ازدوستان ژاندارمری‌ازتهران بمن نوشته‌است که فرم لباس صاحبمنصبان‌قریباًعوض میشود؛ اگرلباس برای عیدتهیه نکردید تأمل کنید تامدل لباس جدید برسد ، من قبل ازحرکت درتهران‌چهارصد تومان خرج وسه دست لباس تهیه کردم، یکدست لباس سلام دودست‌دیگر معمولی که هنوز، اتوی‌آن بهم نخورده است .

اگرمن پول داشتم بقیهٔ بهای قالیچه را میدادم ، اگربنیهٔ مالی‌من خوب بود چندتا پول طلاتهیه میکردم که زیربار خجلت صاحبمنصبان آب نشوم ، میخواست روی راحتی بنشیند ، باتحصیل اجازه مرخص شدم .

٤ – صبح عید

عموم صاحبمنصبان ارشد حسب موافقت قبلی در ادارهٔ ژاندارمری اجتماع وازآنجا مجتمعاً بمنزل کلنل رفته بودند ، منهم شرفیاب و صمیمانه

دستش را فشرده تبریك گفتم .

هنگام خروج بهریك درخورمقامی که داشتندپنجهزاری یادوهزاری زرمیداد ، بمنهم یك پنجهزاری طلامرحمت کرد . بیاد مصاحبهٔ سه روز پیش افتاده درشگفت شدم ، باخود میگفتم کلنل از کجاپول تحصیل کرده، حس کنجکاوی مرا وادار کرد که ازعباس بپرسم ، عباس ازعوالم یگانگی ومودت فیمابین مطلع بود، عباس راگوشهٔ حیاط برده گفتم ، کلنل طلاعیدی مرحمت میکرد ؛ بمنهم پنجهزاری طلاداد ، از کجا پول تهیه کرد ؟ گفت شما چه اصراری دارید که باسرارمردم پی ببرید ، دیدم حرفی است حسابی نخواهش کردم وقول دادم که بروزنخواهم داد ، وقتی مطمئن شد، گفت : پریروز که شما رفتید مرا احضاروفرمود لباس سویل بپوش واسب شخصی مرا ببربازارمال فروشها بهرمبلغی که توانستی بفروش وسپس ببر نزد میرزا عبدالله صراف ، تمام پول اسب را پنجهزاری ودوهزاری زربخرو بیاور، منهم همین کاررا کردم .

پس ازاینکه پول اسب را ازخریدار تحویل گرفتم ، مدتی بتماشای اسب زیبا همانجا ایستادم ، خریداراسب را سوارشده براه افتاد تاازنظر ناپدید نشد ، نتوانستم ازنگاه باین اسب نجیب انصراف حاصل کنم. بهر حال خوب اسبی بود وحیف شد ، اما جای خوشوقتی است که این اسب در اینموقع باریك باعث حفظ آبروی کلنل شد .

۵ ـ کلنل توب پاك میکرد !

آقای نصرت الله فتحی آتشباك در حین چاپ کتاب نامه ای بمؤلف نوشته و برای «چندخاطره» خاطره ئی راکه ازمردم شنیده است فرستاده وتقاضای چاپ نموده است .

ازدرج مقدمهٔ خاطره بملاحظاتی فعلا معذوروعجالتاً بامختراصلاحی بدرج دوخاطره ازنگارش ایشان اکتفا میکنیم تابعد...

«علی ایحال اطلاعاتی که راجع بکلنل ازمردم شنیده ام بشرح زیر است :»

میگویند : کلنل محمدتقیخان همیشه وقت وبیوقت شخصاً بسر بازخانه های مشهدسر کشی کرده وجزئیات را از نزدیك میدید ؛ یك روز موقع ظهر بسر بازخانه آمده می بیند ؛ سر بازی زیر اشعهٔ سوزان آفتاب بپاك کردن توپی مشغول است ، میپرسد چرا تا اینموقع برای استراحت نرفته ای؟ آیا ناهارخورده ای ؟ سر باز جواب میدهد خیر، چون تقصیری کرده ام ، وکیل باشی قسمت بجرم آن،دستورداده که این بیکاری را بکنم و بعدناهار

بخورم؛ کلنل میگوید « تو برو استراحت کن و ناهار بخور من توپ را پاك میکنم که هم تو بزحمت نیفتاده باشی و هم امر مافوقت اجرا شده باشد » گرچه ژاندارم حاضر نمیشده ولی باصرار و ادارش میکند که بکلاس استراحت برود .

همینکه وکیل باشی آن ژاندارم را می بیند ، تعرض میکند که چرا آمدی ؟ سرباز و وکیل باشی را از جریان مستحضر میسازد ، وکیل باشی بی‌درنك وسط میدان دویده فرمانده کل قوای نظامی خراسان را در حال پاك کردن توپ مشاهده و با اعتذار استدعا میکند که بقیهٔ کار را به عهدهٔ خود اوواگذار نماید ولی کلنل وظیفه ای را که بعهده داشت تمام کرده بود

پروتست کلنل به ((باش کماندان))

قشون عثمانی !

آقای میرزا علی اکبر ساعت‌ساز نقل میکرد : سالی که کلنل بمناسبتی باقوای عثمانی داخل درسرحدات ایران تماس گرفته وموقعی بوده‌است که هردوقوا باهم عملیات مشترکی داشته اند ، کلنل با درنظر داشتن تجاوزات گذشتهٔ عثمانی‌ها بایران اضطرار آدراین اشتراك عمل همقدم وهم کاری میکرده است ، یك روزی می بیند که‌ازاین خوی بدقدیمه بازآثاری بروز وبوی بد از آن استشمام میشود ، باین معنی که‌قوای عثمانی سرودی‌ساخته اند که معنایش این بود : « ایران را ما فتح کردیم وتمام آنرا هم بچنك خواهیم‌آورد مامردان غیورترك حق آنرا داریم که عروس قشنگی مانند (ایران) را در آغوش کشیده متصرف شویم».

کلنل بی اندازه عصبانی شده وقوای تحت فرماندهی خودرا جمع کرده میگوید قضیه ازاینقراراست ، من بفرماندهی قوای‌عثمانی پروتست شدید خواهم کرد که اگرتا ۲٤ ساعت دیگرسرود مزبور را پاره نکرده وازخواندن‌آن خودداری نکنند ، حمله کرده و باآنها جنك خواهم نمود زیرا من فرزندمادری مثل ایران باشم و یك چنین جسارتی را از اجنبی تحمل کنم ؟ حاشا ، همینطور که گفته بوداقدام میکند فردا صبح « باش ـ کماندان ـ فرمانده قوای ترك» از کلنل تقاضای وقت ملاقات میکند ، در اینموقع کلنل دروسط میدان انجام وظیفه میکرده کماندان در وسط میدان ازدور بکلنل سلام نظامی داده و کلنل ولی‌که از حیث سن و درجه از او کمی داشته درآغوش کشیده و پیشانی مردانهٔ اورا میبوسد و از ساختن سرود مزبور معذرت خواسته و قول میدهد تاسه ساعت دیگر عوض کنند

و بر می گردد .

گوینده میگفت ، آنروز کلنل بحدی ناراحت شده بود که بغض گلویش را گرفته وگونه هایش ازشدت تأثر نیله گون شده بود ، صبح فردای آنروز، اول وقت صدای سرودتازه ای را که قشون عثمانی ساخته بود بگوش خودشنیدیم و نسخهٔ آنرا فرستادند که این معنی را داشت ؛ « ما همسایه ، ما برادر، ماهم کیش ، ما کمك ملت ایران ومهمان عزیز آنانیم ، سعادت وعظمت ملت ایران را مانند سعادت خود خواستاریم ، زنده باد ملت ایران ، پاینده بادفرزند غیوروقهرمان آن محمدتقیخان پسیان)

اینها اجمالی از خاطرات کلنل بود که مؤلف بتحصیل آنها توفیق حاصل کردم .

☆☆☆

در فصل گذشته نوشتم که با تمام مبارزات حزب دموکرات و سایر آزادیخواهان؛قوام هم بیکار ننشسته بود ، مخصوصا پس از عزل محمد حسین میرزا وانتصاب کلنل محمدتقیخان وعدم شرکت ژاندارمری درروزهٔ نوروز، رنك مبارزات طرفین بکلی تغییر یافته ، جریان صورت و نحوهٔ دیگری بخود گرفته بود ، همانموقعی که دست قوام از ژاندارمری کوتاه شد باندیشهٔ دیگری افتادوشروع بفعالیت تازه‌ای نمود .

سیزده در!

مبارزهٔ قوام باکلنل همچنان ادامه داشت ، برای تضعیف و تخویف کلنل پیوسته آشکار ونهان اقداماتی میشد ، در همین اوقات که هفتهٔ اول نوروز ۱۳۰۰ بود ، سیدضیاء الدین رئیس‌الوزراء وقت‌وسیلهٔ رمزوزارت امورخارجه ازمعتصم السلطنه فرخ کارگذار خراسان ، سؤال میکند که روابط کلنل محمدتقیخان باقوام‌السلطنه چگونه است ؟

فرخ هم به رمز پاسخ داده بود ، که چون قبلا رئیس ژاندارمری خراسان محمد حسین میرزا جهانبانی داماد معتمد السلطنه برادر قوام و بودجهٔ ژاندارمری دربست در دست آنها بود ولی بعد از آمدن‌کلنل بسیان بودجهٔ ژاندارمری، بافعالیت وپشتکار وحتی زد و خورد های فامی که‌کلنل کرد ، منحصراً بمصرف ژاندارمری میرسد ، باین لحاظ وبمناسبت عدم اعتناء بتمثال همایونی در دفیلهٔ نوروز ! و اعتراض‌کلنل محمد تقیخان وهمچنین عدم شرکت ژاندارمری در رژه روابط آنها باطناً بکلی تیره میباشد .

پس ازمخابرهٔ این رمز ، دستور رمز مجدد مبنی بر دستگیری و توقیف قوام السلطنه از همان مجرای رمز وزارت امور خارجه ووسیلهٔ معتصم السلطنه فرخ بکلنل محمد تقیخان مخابره شد ، که کشف آنرا فرخ حضوراً تسلیم‌کلنل کرد . (۱)

ازروز وصول این تلگراف بکلنل بایکی دوسه تن از صاحبمنصبان محرم وباوفای خودمشغول تبادل افکار ، راجع بنحوهٔ دستگیری‌قوام‌السلطنه بودند ، بعقیدهٔ یکی‌ازآنها انجام اینکارنیاز بمطالعهٔ زیاد نداشت ولی کلنل معتقد بود که دستگیری قوام با وجود عدهٔ فداکار ودیسیپلینه در ژاندارمری باید بدون خونریزی انجام شود ، یکی‌دوبارهم برای‌دستگیری آزمایشهائی بعمل‌آمد . فی‌الجمله یك شب عده ای داوطلب از باغ‌مستوفی بعمارت ایالتی رفتند اماوجود قراولهای چریك خوافی و بساخرزی مانع

---

۱ - نظیراین تلگراف وسیلهٔ کلنل پریداکس ژنرال کنسول انگلیس مقیم مشهد هم بکلنل شد، شاهزاده امجدالملك «اعتضادی» وخان‌بهادر تلگراف را بکلنل تسلیم نمودند !

ازانجام مقصود شد ، تبادل نظر برای دستگیری پیوسته ادامه داشت تا روز ۱۱ و ۱۲ فروردین ۱۳۰۰ یکنفر فدائی کلنل باتفاق نایب داودخان سینکی برادرمرحوم میرزا جوادخان سینکی وزیر مختار سابق ایران درقاهره ؛ برای دیدن عبدالحسین خان ملکی پسرعمه و پیشکار حاج حسین آقا ملك میروند ، درضمن ملاقات تقاضامیکنند که موافقت شود ؛ روز سیزده این دونفر باتفاق دوستان خود درملك آباد بیتوته کنند ، عبدالحسینخان جواب میدهد که ؛ طبق مذاکرهٔ قبلی برای روزسیزده ملك آباد باختیار حضرت اشرف گذارده شده ، ومعذرت میخواهد .

همان فدائی پس ازخروج ازمنزل حاج حسین آقا بلادرنك نزدکلنل رفته جریان راگزارش میدهد ، کلنل گفته بود ، خدا کند ارمن اسکورت بخواهد واتفاقاًهمینطورهم شد ، یك اسکورت دوازده نفری تحت فرماندهی نایب محمودسامی تعیین واعزام میشود .

تا اینجا نقشهٔ دستگیری بطوردقیق تنظیم ومحرمانه دردست جریان وانجام بود .

☆ ☆ ☆

عصرروز سیزده نوروز ۱۳۰۰ در دروازهٔ ارگ مشهد ، چند نفر ژاندارم کاملا مجهز وخیلی بشاش و در عین حال اندکی هم مصمم بنظر میرسیدند .

درنزدیکی ژاندارمری ، ژاندارمهای کارآزموده و مجربتری دیده میشدند ، ماژور اسمعیل خان بهادر نیزدرجلوی ادارهٔ ژاندارمری قدم میزده ازقیافهٔ اوآثار هیچگونه تصمیمی هویدا نبود ؛ خیلی خونسرد وبحال عادی گام برمیداشت .

سیداسدالله ؛ یکی ازدوستان مکتبی من گفت . دوسه بار تصمیم گرفتم جلورفته تحصیل اطلاعی کنم بازدرجای خود ایستاده باخود گفتم ، چون روز سیزده نوروز است قوای انتظامی ژاندارمری بیشتر شده اند ، این دلیل هم مرا قانع نساخت لذا درجای خود ایستاده بتماشا پرداختم .

پشت بام ژاندارمری صاحبمنصبی را دیدم که بادوربین مسیردروازهٔ ارگ و جادهٔ خارج دروازه را مورد دیده بانی قرار داده بود ، حس کنجکاویم تحریك وجهة دیدخود را عوض کردم ناگاه اتومبیل شیکی از دور نمایان شد .

بااشارهٔ ماژوراسمعیل خان شیپور حاضرباش را نواختند ؛ بلافاصله ماژور بهادرفرمان خطر نجبرداد وراه عبوروسائط نقلیه وحتی پیاده رو نیزمسدود گردید

فوام السلطنه

در اینموقع اتومبیل رسید ، چون متعلق بکونسول انگلیس بود ، اجازهٔ عبورداد ند ؛ درهمین اثنامتعاقباً اتومبیل حضرت اشرف(۱)رسیدوخط زنجیررا شکافت وچندقدمی هم ردشد ، ناگهان ماژور اسمعیل‌خان بهادر ازعقب اتومبیل دوید وفرمان ایست داد اسکورت هم طبق دستور قبلی دورادور اتومبیل را محاصره کردند .

قوام‌السلطنه‌دراتومبیل‌رابازو بماژور بهادر گفت:ماژور بهادرمنم،منم!

ماژور بهادر میگوید : میدانم شما هستید ، منهم با شماکار دارم و بلادرنك دستور توقیف را ابلاغ میکند ، قوام السلطنه با حال برافروخته وعصبانی باین اقدام اعتراض مینماید ، در اینموقع کلنل محمد تقیخان از بالکن ژاندارمری باصدای بلندمیگوید :

حضرت اشرف ! امردولت‌است وصلاح شماهم دراطاعت .

ازاتومبیل پیاده میشود دریکی‌دوقدمی اتومبیل جوی‌آبی‌بودوچون درحال طبیعی نبودپایش میلغزد ومیان‌جوی میافتد ! بلندش‌میکنندمیگوید: بسیارخوب ، کجا بایدرفت ؟

ماژور بهادر، بدرون ژاندارمری اشاره میکند ، اینجا ؛ بفرمائید .

اتومبیل واسکورت نیزمتعاقب‌قوام‌السلطنه‌واردژاندارمری میشود ، قوام دریکی‌ازاطاقهای ژاندارمری که قبلاً آماده شده بودمحبوس‌میگردد .

تفتیش ادارهٔ ایالتی تازه شروع شده بود که من با چندنفر ازرفقا ازقریهٔ پنجشنبه بمنظور کسب اطلاع بیشتردربارهٔ دستگیری قوام السلطنه بآنجارسیده وازدرشکه پیاده شده بودیم که بغتتاً بسیداسدالله برخوردمو اوجریان دستگیری را ازاول تاآخربیان کرد .

☆ ☆ ☆

هیجان آمیخته بانبساط وسرور درمردم دیده میشد ، طبق نقشهٔ قبلی عده ای دیگرنیز دستگیرشدند ، ادارات نظمیه ، قشون و همچنین قشون چریك باختیار و تصرف صاحبمنصبان ژاندارمری درآمد ومهام امور را رسماً بدست گرفتند وباین ترتیب فرمانروائی مطلق سه سال و چند ماههٔ قوام‌السلطنه دراینجا خاتمه پذیرفت .

☆ ☆ ☆

ارگ مشهد محل تفریح عمومی است ، خاصه درعصر ۱۳ که هواهم برخلاف سال پیش خوب ومملوازجمعیت شده بود ، ماجرای دستگیری‌را

---

۱ برای خدمات خارق العاده (!) حضرت او بجناب تبدیل‌واخیراً بمناسبت سپاسی ازدورافتخار«جناب اشرفی» ازاوسلب وگرفتار....سکاکی‌شداما قطعاً درماهیت او تغیری حاصل نخواهد شد چونکه بنیادش بداست !

هر کس بنحوی تعبیر و تفسیر میکرد ، یکی میگفت دست درازی باملاك و اموال حضرت رضا (ع) باین روزش نشاند ، دیگری میگفت این بجای خود محفوظ ، آه بیوه زنان ، یتیمان و پیرمردانی که پارسال زمستان در کوچه‌ها از گرسنگی و سرما جان سپردند ، اثر خود را کرد واز این قبیل سخنان که قلب هر انسانی را میگداخت .

من مبهوت و پریشان بآنجائیکه میگفتند این جنایات از آنجا نشأت کرده نگاه میکردم و میدیدم که : دستهای مکافات هم اکنون بیش چشم من وسایرین ، درحال آمدورفتند .

درهمین موقع اسبهای حضرت اشرف ازاصطبل ایالتی به اصطبل ژاندارمری انتقال داده میشدند ، دربارهٔ این اسبها ایرج شیرین سخن ، اشعاری درتأیید اشارداش غلم آقای شیخ احمد بهار بعلاوهٔ تحلیلی از اوضاع آنروز سروده است که دراینجا بذکر سه بیت از آن اکتفا میشود .

سی و شش اسب گرانمایه ز من کلنل زد
سی وشش داغ بر افروخته ام بردل زد
پاك بر روزنهٔ دخل خراسان گل زد
بر جراحات من از بینمکی فلفل زد

با چنین حادثه گر من نستیزم چکنم ؟
خون سرتا سر این ملك نریزم چکنم ؟!

متعاقب انتقال اسبها یکعده ژاندارم دیگر دیده شدند که هر کدام شش تفنك نو و براق یازده تیر انگلیسی را بر دوش گرفته بودند و به ژاندارمری حمل مینمودند ، عده‌ای هم تعداد بسیاری صندوق فشنك بعرابه‌های ژاندارمری انداخته و بانبار ژاندار مری میبردند ، ظریفی گفت : حضرت اشرف خوب تجهیز کرده بود امابخت برگشته غافلگیر شد .

تاصبح ۱۴ فروردین ۱۳۰۰ قوام السلطنه درانتظار کومك واستخلاص خود بود ، ولی ازهیچ کجا بوی امدادنشنید ، صبح آنروز عده ای ژاندارم با علامت «قانون برای انتظام» ازجلوی پنجرهٔ زندان او که مشرف بخیابان بود عبور کردند ، بمحض مشاهدهٔ آنان رنك ازچهره اش پریده وازوصول هرنوع کومك مأیوس میگردد .

صبح روزسوم بدستور ماژور بهادر این سی‌وشش اسبرا «باستثناء دواسب ترکمنی» درحضورقوام السلطنه داغ دولتی میزنند ودل اورا بیشتر

داغدارمیسازند ، سوزش درون او ازسیمای بر افروخته اش کاملا احساس میشده ، با این اقدام میخواستند تلویحاً بفهمانند که این است سزای زمامداری که بجای تمثال شاه ایران خودرا جلوه گرمیسازد ، و اینست سزای عمل کسی که برعلیه حکومت مشروطه بتجهیز قشون میپردازد ؛ و بالاخره این‌است پاداش تحقیرقوای دیسیپلینه ژاندارمری .

پس ازاتمام‌داغ ،اسبها عموماً جزء جمع ژاندارمری بدفتر واردو مورد استفادهٔ ژاندارمری قرار گرفتند .

ملاقات کلنل باقوام السلطنه
در زندان ژاندارمری

کلنل محمدتقیخان که صاحبمنصب غیور وسلحشوری است درعین حال بسیارمتین ومؤدب ومبادی‌آداب بود ، بمناسبت کسالت قوام‌السلطنه باتفاق ماژور بهادر برای عیادت واحوال پرسی او بزندان میرود ، پس ازمبادلهٔ سلام‌واحوال پرسی‌ضمن‌مذاکرات برحسب تصادف واستفاده ازموقع بقوام گفته بود :

برادر شما وسیلهٔ نصرت الدوله در پاریس موجبات تعویق حرکت اعلیحضرت احمدشاه را بایران فراهم میساخت تازمینهٔ اجرای قرار داد باانگلیسها راکاملا آماده سازد ، مگرممکن بود وطن پرستان وآزادی خواهان واستقلال طلبان ایران زیربار یك چنین ننگی بروند ؟ مگر قابل تحمل بود که ایران را درمقابل ثمن بخسی بیگانه ها بفروشند وآنهاهم بایستند وتماشا کنند ؟ مشاهده فرمودید که ندای بلا انقطاع آزادیخواهان واقعی ایران بالاخره کارخود را کرد و نگذاشت این قرار داد صورت تحقق وعمل بخود گیرد ، همین صدا وندای ممتدفرزندان خلف‌وشرافتمند ایران بود که مشیرالدوله را وادارساخت آخرین ضربهٔ مهلك را بر مغز این قرارداد عفریتی فرودآورد . قوام درپاسخ گفته بود :

ـ شماتصورمیکنید قراردادمزبور بدون‌اطلاع‌واستجازه‌ازاعلیحضرت شاه تدوین یافته بود ؟

ـ بفرض صحت من‌یقین دارم که اعلیحضرت‌همایونی‌راازز یان‌قرارداد مستحضرنساخته بودند وبهمین جهت اعلیحضرت احمد شاه برعایت افکار عمومی‌ملت ایران ؛ یکی از دشمنان سرسخت این قرارداد بوده وهست ، قطعاً حضرت اشرف اطلاع دارند که پذیرائی شخص‌ژرژانگلستان برخلاف سنن درباری بریطانیای کبیراز‌اعلیحضرت‌پادشاه ایران ، برای‌اخذتصدیق این قرارداد ولوبطورتلویح بود ، اما این جوان مشروطه خواه باحترام خون‌شهداء انقلاب مشروطیت وباحترام مجلس‌شورای ملی ، حتی‌یك کلمه‌هم برزبان نیاورد ودراین‌باره برخلاف‌تمایل آنهافقط بایراد نطقی‌مبادرت کرد که‌درجرایدخوانیم .

سلطان احمدشاه قاجار سمبل مشروطیت ایران

ایرانیت و مشروطه خواهی بوجود یك چنین سلطانی فخر ومباهات میکند ، درعوض، حضرت اشرف بااستحضاراز این جریانات‌دستورمیدهید تمثال مبارك شاهنشاه دردفیلهٔ نوروزکان لم یکن فرض شود ؛

آنطوریکه شنیدیم واستنباط میشود، گویاحضرت اشرف باسلطنت مشروطه سازش ندارید وحدس میزنند که شما هم خیال کودتا داشتید ؛ حضرت‌اشرف اطمینان داشته باشند که :

ماآزادیخواهان واقعی ایران جداً تصمیم گرفته ایم بهر قیمتی شده شاه رانگهداریم ونگذاریم نیات پلید دشمنان آزادی‌در بارهٔ سلطان احمدشاه سمبل مشروطیت بموقع اجرا درآید .

گفتند ،قوام‌السلطنه اظهارات کلنل را رد کرده بود ولی‌دم خروس از بیرون جیبش دیده میشد و با کشف تعدادی زیاد، سلاح نو در خانهٔ او هرگونه حدسی صائب ومخصوصاًفقدان تمثال همایونی دررژهٔ نوروزانکار ناپذیر بود .

این اقدام او دراذهان عمومی بویژه آزادیخـواهان خطهٔ خراسان تأثیر نا مطلوبی بخشید و این پیش آمد نیز بیشتر باعث شدکه به کلنل محمد تقیخان بگروند واورا کاملا تقویت کنند .

درطول تمام‌این مذاکرات چندین بارقوام اجازهٔ جلوس بکلنل داده بود ولی کلنل ازنشستن درحضور قوام امتناع میورزد و با دادن دستور مبنی براحضار دکتر حاذق الدوله تفقی طبیب معالج مورد اعتماد قوام ، با نهایت احترام خدا حافظی کرده از اطاق زندان خارج و در نزدیکی کریاس درگفته بود ، فراموش کردم عرض کنم : همین گرفتاری‌شمامولود خدمات صادقانهٔ وثوق الدوله برادرحضرت اشرف ، بآنهاست ، این‌قبیل سیاستمداران برای‌آنها مانندچوب کبریتند ، در اعصار قدیمه هم صاحبان بابردکان چنین عمل میکردند ، یعنی وقتی میدیدند فرسوده شده ویا با بمرحلهٔ انحطاط گذاشت ، مانند یك شیئی بیمصرف دورش میانداختند !

افسوس ! قدرتی که خداوند در برادرشما برای آباد کردن مملکت بودیعت گذارده بود ، جهة تخریب وطن صرف شد ؛ اینها را گفته از در خارج میشود .

چند روز بعد از این ملاقات ، دستور اعزام قوام السلطنه به‌تهران رسید ، باوجود مخالفتهای محلی مبنی برعدم اعزام‌قوام وتشکیل محکمهٔ رسیدگی بعملیات دوران فرمانفرمائی و نتیجتاً از بین بردن قوام . کلنل محمد تقیخان بابن حرفها گوش نداد و برخلاف تمام تظاهراتی که علیه

قوام ، آشکار و نهان، بعمل آمد، قوام را صحیح وسالم روانهٔ تهران نمود، حتی مامورینی برای حفظ جان او انتخاب و در پی کالسکهٔ او بطوری که قوام هم خبر نداشت ، اعزام کـرد ، تمام اثاثیهٔ زندگی قوام السلطنه هم « باستثناء اتومبیل واسبهاکه داغ دولتی خورده وجز وجمع ژاندارمری در آمده بودند » بتهران ارسال گردید وتحویل شد .

بطوریکه قبلاً از نظر خوانندگان گذشت میرزا ابوالقاسم خان طبق دستور ارباب خود روزی نبود که بصندوق مالیه حاضر نشود ووجوه جمع آوری شده را دریافت ننماید موثقی که عکس ایشان را بامرحوم میرزا علیاکبر خان طاهباز وعباس آقا اسلامبولچی گراور کردیم اظهار داشتند:

من در آنموقع رئیس صندوق ادارهٔ مالیهٔ خراسان بودم . وجوهی که قوام السلطنه میبایستی دریافت کند ۱۰۰۵۰ ریال مستمری خود بودولی ۱۲۰۰۰۰ ریال بودجهٔ ژاندار مری راهم میرزا ابوالقاسم خان بحواله کرد قـوام السلطنه دریافت میکرد علاوه بر این ۱۳۰۰۵۰ ریال هرچه در صندوق گردآوری میشد . طبق حوالجات مختلف از یکهزار تومان تا بیست هزار تومان که بمهر قوام السلطنه درجیب خود حاضر داشت ، اخذ مینمود .مثلا اگر ساعت ۱۰ روز بصندوق میآمد وآنساعت ۱۵۰۰۰ ریال در صندوق موجود بودفوراً از بین حوالجات که بمبلغ مختلف بودند قبض ۱۵۰۰۰ ریالی را خارج نموده تسلیم ووجه دریافت میکرد. مسیودوبوا ازاین وجوه علاوه بر بودجه‌ای که بامضای قوام بمیرزا ابوالقاسم خان پرداخته میشد کاملا اطلاع داشت دستورداده بود حساب جداگانه‌ای بنام « اکسترا بودجه‌تر » باز کنیم تا بعداً تکلیف روشن شود . پس از آمدن کلنل ومبارزات شدیدی که برای دریافت بودجهٔ ژاندارمری کرد وموفق شد . وجوه علاوه بر بودجه‌ای که بحواله کرد قوام پرداخت شده بود تا چند روز بعد از دستگیری او همچنان بلا تکلیف ولی قبلا دبوا کلنل را از این جریان کاملا مستحضر ساخته بود .

دو سه روز پس از دستگیری قوام السلطنه میگذشت دبوا مرا به دفتر خود احضار وکارتی بکلنل نوشت و بمن گفت باتفاق عبدالرحیم خان بروید نزد کلنل وخودتان را دراختیار ممزی الیه بگذارید .

همینکاررا کردیم . کلنل مادونفررا دراختیارسلطان غلامحسین خان معروف بپدر گذارد .

باتفاق سلطان مذکوروروانهٔ اندرون شدیم معلوم شد . قبل ازورود ما سلطان غلامحسین خان بصندوقخانه قوام رفته ودستورجمع آوری ووجوه نقدوجواهرات را داده بود .

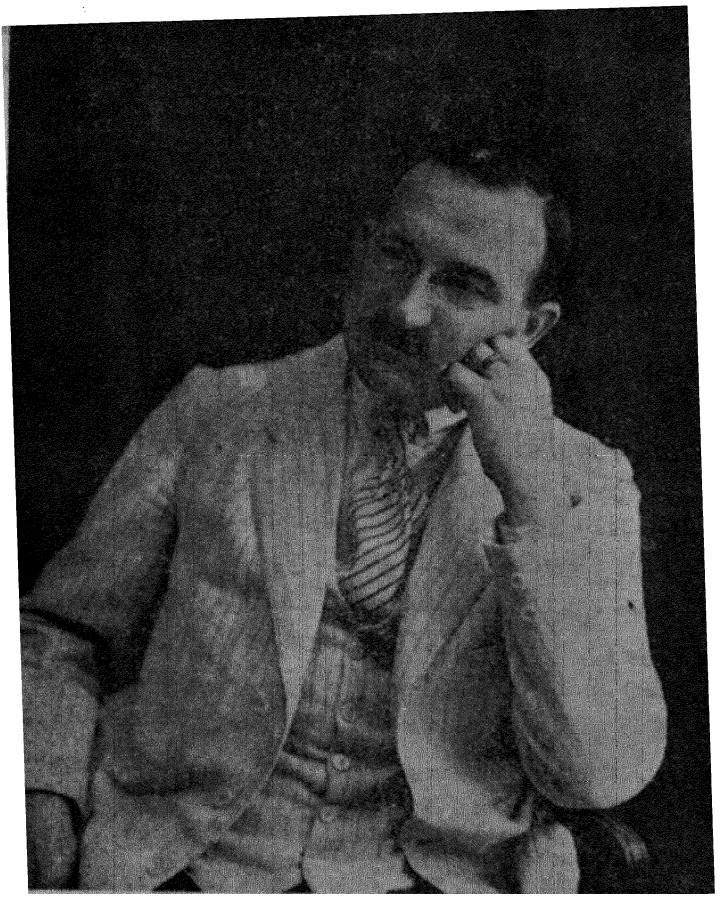

مسیو دو بوا پیشکار مالیهٔ خراسان

هنگامی که ما وارد شدیم زنهاشیون کنان از صندوق خانه خارج شدند فقط هادی قوام در آنجا باقی ماند .

سلطان غلامحسین خان به قوام گفت :

خوب باقی پولها ؟ پس جواهرات کجا است ؟ هادی قوام بقید قسم اظهار داشت جز همین وجوه نقد و لیره ها چیزی دیگری نیست . او هم قبول کرد و شروع بشماره نمودیم .

صورتمجلس باین ترتیب تنظیم شد :

وجه نقد	ریال	نقره	۲۵۰۰۰۰ر ریال
»	»	لیرهٔ عثمانی	۵۰۰۰ر لیره
»	»	لیرهٔ انگلیسی	۱۰ر »
»	»	ده‌مناتی روسی	۱۲ر »

صورتمجلس ووجوه را نزد کلنل بردیم دستور دادند ببرید ادارهٔ مالیه واین وجوه را بحساب مبالغی که بحواله کرد قوام السلطنه علاوه بر بودجه پرداخته بودید محسوب نمائید

دویست وپنجاه هزار ریال را ازحساب برگشت دادیم .

پنجهزار لیرهٔ عثمانی تحویل میرزا محمد علی خان کمرك شد که بمرورتسعیرو بادارهٔ مالیه مسترد نمود . لیره های انگلیسی‌وده‌مناتی نیز بریال تسعیر وبحساب برگشت ازوجوه دریافتی میرزا ابوالقاسم خان محسوب گردید .

این عمل کلنل بسیار بحق وکاملا بجاو بمورد بود ولی‌وقتی‌قوام‌السلطنه درتهران اززندان‌آزاد ودررأس صدارت قرار گرفت مبلغ پنجاه هزار تومان ضمن تصویبنامه بنام این که وجوه اورا ازبین برده اند و بعبارت دیگر بنام «اموال منهوبه» ازخزانهٔ فقیرملت دریافت کرد !

مناعت طبع

کامل در پذیرائی عید نوروز و مخارج دیگری که یا از نظر پیشرفت انجام وظیفه و یا برعایت اخلاق برایش الزامی بود، نسبتاً مقروض و قطعاً در این اندیشه بود که محل مشروعی جهة پرداخت آنها تأمین سازد.

اندیشه‌های گونه گونی او را احاطه کرده بود، خوشبختانه اعتظام شهر کاملا رضایت بخش، باغبان و لایات نیز از قبیل مرسل، خداوردی، الله وردی، زبردست خان، دین محمد خان، حضرتعلی و امثال آنها را در طول قلیل زمانی از بین برد و آرامش را در همه جا مستقر ساخت و از این رو جهة ژاندارمری خراسان تحصیل وجاهت کرد.

با وجود صاحبمنصبان اصیل، تحصیلکرده و کارآزموده که اغلب آنها را یا خود بخراسان آورد و یا احضار نمود و هر یك را بفراخور تحصیل، هوش و لیاقت بکاری گمارده بود، قاعدتاً نمیبایستی نگرانی داشته باشد، ولی رفته رفته محسود بعضی که فاقد ظرفیت بود، واقع و این معنی را از یك رخساره و نگاههای آنان که توأم با حسد بود استنباط وار یکی دو تن تاحدی مظنون شده و دستور داده بود رفتار آنها را تحت نظر گرفته و دقیقاً کنترل کنند.

در این اندیشه ها بود که تلگرافی از تهران مبنی بر صدور تصویبنامهٔ هیئت وزیران جهة پرداخت ماهی سه هزار ریال مادام العمر علاوه بر مه هزار ریال حقوقی که میگرفت واصل میشود.

گرچه گراور رونوشت مصدق تصویبنامه را خوانندگان ملاحظه می فرمایند ولی احتیاطاً بدرج آن نیز در اینجا اقدام شد:

✡ ✡ ✡

شیر و خورشید

ـ (ریاست وزراء) ـ بتاریخ ۲۸ برج ثور ۱۳۳۹

۳۲۴۵

ضمیمه

سواد تصویبنامه است

وزارت مالیه

نظر بفعالیت نظامی و کمال توانائی و لیاقت که در انجام خدمات مهم

از آقای کلنل محمدتقیخان مشاهده شده هیئت وزراء بپاس خدمات ایشان درجلسهٔ بیست وهفتم ثورتخاقوی ئیل هزاروسیصد تصویب نمودندعلاوه بر حقوق اداری که باقتضای شغل درجات نظامی دریافت میکنندمادام‌العمرهمه ماهه مبلغ سیصدتومان از تاریخ اول جوزا چه درحالت‌خدمت وچه‌درموقع استراحت وبیکاری به کلنل محمدتقی‌خان پرداخته شود .

تصویب نامه درکابینهٔ ریاست وزراء ضبط است .

سواد مطابق‌اصل است

محل امضاء

محل کابینهٔ‌مهر ریاست‌وزراء

☆ ☆ ☆

جوابی باخط خودنوشته‌و بطاهبازرئیس‌دفترخودمیدهدتابفرستدمخابره نمایند ، طاهبازمیگفت‌ابتدای‌تلگراف حاکی ازسپاسگذاری ولی پس‌از آن نوشته بود که : فدوی‌کارهای ادارهٔ ایالتی را افتخاراً بعهده گرفته‌ام وازطرفی چون ازضعف بنیهٔ مالی خزانه بی اطلاع نیستم استدعا دارم‌از دریافت‌آن معذورم فرمایند ، قبل ازاینکه تلگراف را مخابره کنم بالتلفن پدربزرگم را احضارورداستان قروض کلنل را بطور خلاصه عنوان کردم ، جریان صدورتصویبنامه‌و اعطاء سه هزار ریال و عدم قبول کلنل را هم گوشزدنموده نشستیم وبمشاوره پرداختیم .

البته این‌کارخیلی نیازبمشاوره داشت ، زیرا هرگونه مداخله دادن دیگران دراین امرمهم ویاهرکاردیگر، بامقام من که بمقتضای مدیریت دفتراو بایستی حافظ اسرارباشم ، مغایرت داشت .

پس ازتبادل نظرقرارشد ، حاج‌آقا نزدکلنل برود بعد از اندکی منهم به بهانه ای وارد شوم ، همینکاررا کردیم .

کلنل ، ازمن پرسید مخابره شد ؟ عرض کردم هنوزپاکنویس‌نشده

.. چرا ؟

- میفرمائید خودم پاکنویس کنم .

- زودتر.

حاج‌آقا بکلنل گفت خیراست انشاء الله ، کلنل گفت‌آری خیر است اما بنفع خزانه ، داستان صدورتصویبنامه را برای حاج‌آقا بیان کرد، حاج آقاگفت ؛ اگرمن جای شما بودم باقروضی که هست میپذیرفتم و پس از پرداخت قروض وهموارشدن چاله چوله ها ؛آنوقت امکان داشت از ادامه دریافت معذرت بخواهم .

کلنل اظهارداشت : ازحیث ادارهٔ زندگی شخصی ، من باشه انمیتوانم دریك ردیف قراربگیرم ، زیرا شما شخصی هستید تاجرومقتصد و برموز اقتصاد کاملاً آشنا ، اما من ، یك حقوق معینی دارم و بودجهٔ زندگی خودم را برروی آن مبلغ که سه هزارریال است ، تنظیم وسعی دارم حتی‌الامکان دیناری بیشترخرج نشود ، این قروض هم برای من درفصل نوروزالزامی بود واگرحیاتی باقی باشد خواهم پرداخت ؛ واما چرا این مبلغ اعطائی هیأت وزراء را متأسفانه نتوانستم قبول کنم : اولا قبول این مبلغ خواه و

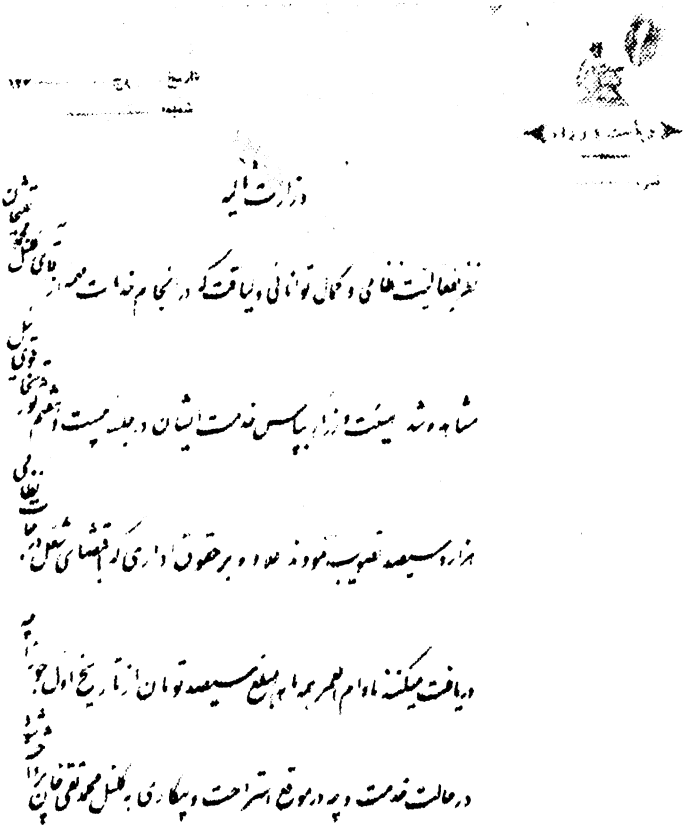

ناخواه احتیاجات‌مرا بالامیبرد ثانیاً وقتی میپذیرفتم ممکن بودبفکر بعضی چیزها بیفتم‌که فقط پول درایجادآنها مؤثراست .

ـ مثلا!

ـ مثلا؛ تهیهٔ عمارتی نسبتاً زیبا ومدرن درشهر، باغچه ای درییلاق وبالاخره زندگی لوکس ومجلل ، البته نمیگویم اینها خوب نیستندولی‌در صورتی خوب ولذت بخشندکه ، ولو بطور نسبی ، عمومیت داشته باشد ، قدرمسلم این است وتاریخ هم نشان میدهدکه : همیشه کشتارها ، کینه‌ها ، عداوتها وهرگونه اختلافات ، ازآرزوی زیادداشتن ، واز آفت خود ـ پسندی، وجاه طلبی وعدم اعتنا بطبقات پائین ووضع رقت بارزندگی‌آنان ظاهرشده اند ، وهمین حب جاه طلبی است که عاطفهٔ انسانیت را نابود میسازد ، والبته میدانیدکه من باجاه طلبی و خودپسندی جداً مخالف و هیچ‌آرزوئی جزترقی وتعالی مملکت وابناء وطن خودندارم .

ثانیاً این پول را ازبیوه زنان و یتیمانی‌که خودشان از هر حیث قابل ترحم میباشند بعنوان مالیات‌گرفته و بمن خواهند داد ، بنا بر این بعقیدهٔ من این پول حرام وازهرزهری تلختراست ، چنانچه قانون مالیات بمفهوم واقعی خوددراین مملکت عملی واجرا میشد ؛ یعنی‌عالی و دانی ، فقیروثروتمند ، قوی وضعیف ، درپرداخت‌آن بحکم قانون و بدون تبعیض شرکت داشتند ،آنگاه قبول آن برای من شاید ممکن وسهل بود، باین ملاحظات وبهمین جهاتی که شنیدید رد کردم .

به طاهباز میگوید : بروید پاکنویس کنید وبیاورید .

پس ازده دقیقه همان جواب برئیس‌الوزراء مخابره شد ، آفرین برعقیده وعلوهمت او.

کابینهٔ سیاه

یا حکومت ۹۳ روزه!

درطول این سه ماه وسه روز که آغاز آن ازروز پنجم حوت ۱۲۹۹ باصدوردسنخط ریاست وزرائی سید ضیاءالدین شروع میشود . درخراسان آرامشی احساس میشد .

آزادیخواهان . مخصوصاً اعضاء حزب دمکرات ومنتسبین بآستان قدس رضوی ، بمناسبت طرد قوام‌السلطنه خیلی خوشنود بودند .

کلنل محمد تقیخان پسیان که کفیل ایالت شده وذاتاً مأمور وظیفه شناسی است ، پس‌ازسالها محرومیت وناکامیها ، میدان وسیعی برای فعالیت وخدمت بمردم بدست آورده بود ، آنی از کوشش وفداکاری درجلب رضایت عمومی ، غفلت نمیورزید .

نگارنده خود در ارگ مشهد دیدم ، پیر زنی میخواست نامهٔ داد خواهی رابکلنل بدهد ، از اسب پیاده شد ، بآن پیرزن سلام کرد ، حالش را پرسید ، نامه‌اش راگرفت وبدقت خواند وبرای رسیدگی باتفاق آن پیر زن پیاده بادارهٔ ایالتی مراجعت نمود ، اومعتقد بود که درمقابل داد ، بایستی از تمام دل ، دادرسی کردورفع تعدی نمود .

واقعاً اوصمیمانه خدمت میکرد وباوجود کثرت کار ابداً احساس خستگی نمینمود ، شایداز ماهیت حکومت ۹۳ روزه بی‌خبر واگرهم خبرداشت اطلاعات کافی بدست نیاورده بود ، کم کم رفقا وهم‌مسلکانش ازتهران جریان راباو می‌نوشتند .

اوزندانی‌شدن جمعی مرتجع ومتمول‌را در تهران ، طلیعهٔ اصلاحات میپنداشت ، ولی اطلاع نداشت که بعضی ازهمین‌سوگلیهای استبداد ، بنام اعانهٔ ملی ویا ازترس جان خود پولی‌داده‌واز زندان رها شده‌اند !

اودر بدوامر کاملاواقف نبود ، که‌در بین‌این‌محبوسین‌مردان آزادیخواه ووطن‌پرست‌مانند سید حسن مدرس وشیخ حسین یزدی وامثال آنان وجود دارند واز ماهیت این حکومت مطلعند .

حق با کلنل بود ، زیرا اونظامی‌است نه یك‌فرد کاملا آشنا برموز سیاسی وبهمن جهة قضاوت اوحاکی ازصفای ضمیرش بود

او نه تنها انتظار نداشت از محبوسین مستبد و دشمنان کامل العیار آزادی پولی ولو بعنوان اعانهٔ ملی مطالبه و اخذ شود ، بلکه انتظار انتقام سریع داشت.

در اینمورد او حق داشت ، ولی غافل بود که این کودتا دارای نقشه و تاکتیك آزادیخواهانه نبود و بتصدیق شواهد تاریخی و اسناد زنده ؛ حملهٔ بتهران صرفاً روی حفظ منافع همسایهٔ جنوبی و بر اثر ایجاد مشکلات و استعفای مشیر الدوله و درین بست گذاشتن حکومت بعد از ایشان بعمل آمد .

قرارداد شوم که وضع بسیار بدو غیر قابل تحملی در کشور ایجاد کرده بود ، باعث شد که آنها از در دیگر در آیند و معارضهٔ بمثل کنند ، روی کار آمدن چنین حکومت پر رنگی ، بخلاف انتظار و مبارزات جوانمردانه و شرافتمندانهٔ آزادیخواهان واقعی ایران بود ، روی کار آمدن یك چنین حکومت مولود اوضاع و احوال ناگواری بود که از قرارداد ۱۹۱۹ ناشی شده و هر کس با آن مخالفت میکرد کاملا حق داشت ، این قرارداد که جانشین یکه تاز قرارداد ۱۹۰۷ شده بود بهر فرد وطن پرست و بهر ذیشعور سیاسی و دلسوز ایران و ایرانی معلوم داشت که در بارهٔ حیات اقتصادی و سیاسی ایران نقشه های خطرناکی در دست تهیه است و همانطوری که در بالا ذکر شد صحنه همان صحنهٔ بر افکندن استقلال است ، منتها دکراتور ماهر در تعویض دکراسیون و گریمور نیز در گریم کردن بازی کنان این تآتر شوم مهارتی بکار برده بودند ! طوری این گریمها انجام شده بود که رفته رفته در قیافهٔ بازیکنان بطور ثابت باقی مـاند و از این تغییر قیافت آنها و ارباب آنها سودسرشاری بردند و ملت ایران ضرر ؟!

با این اوصاف ، کلنل محمد تقیخان انتظار داشت که از بعضی از محبوسین خون آشام و چکیدهٔ استبداد و خائنینی که خیانت آنان غیر قابل بخشش بود سریعاً انتقام گرفته شود ، متأسفانه چون این حمله ؛ فاقد نقشهٔ صحیح ملی و اتکاء و اتکالش بملت ایران نبود و فقط از قزوین بسفارت و بالعکس انحصار داشت ، چنین نشد ! دوستانش نیز پیوسته از تهران واقعیات جریان را باطلاعش رساندند و مدلل ساختند که استنباط او صحیح نیست ، لذا برای استخلاص وطن از یوغ ستمکاران باندیشه فرورفت .

نخستین سفیر کبیر دولت نوبنیاد
اتحاد جماهیر شوروی
در ایران و عبور او از خراسان

سفیر دولت واژگون تزاری ، در ۱۲۹۶ خورشیدی ایران را ترک گفت ، ولی سفارت ایران در دربار روسیه همچنان پا بر جا بود ، چون روابطی بین دولت ایران و دولت جدید التأسیس بلشویك وجود نداشت این دولت درصدد اینکار برآمد .

ابتدا براوین ، کونسول روسیهٔ تزاری مقیم خوی که نسبت برژیم جدید اظهار ارادت و ایمان کرده بود . من غیر رسم باین سمت ؛ در تهران نمایان شد .

دولت شوروی برای جلب روسهای سفید مقیم سرا سر گیتی که بر سر کار بودند اقداماتی بعمل آورد ودرضمن درج اسامی این قبیل کارمندان در یکی از جراید روسیه ، نام براوین کونسول خوی را نیز درج و نامبرده را بسمت وزیر مختار آن دولت درایران معین واعلام کرده بودند .

این روزنامه بدست براوین افتاد وچند روزی هم بانتظار وصول اعتبار نامهٔ رسمی بود ولی خبری نشد نا گزیر باهمان اعتبار نامهٔ «روزنامه» وارد تهران گردید ودریکی از هتل ها سکونت اختیار و پرچم داس وچکش را برفراز آن هتل باهتزاز درآورد و فوراً در بعضی از روزنامه‌های آنعصر ، ورود خود وهمچنین آماده بودن خود را برای عقد قرار داد ، و الغاء کاپیتولاسیون وواگذاری کلیهٔ امتیازاتی که از طرف دولت ایران بروسیه تزاری اعطاء شده بود ، بعلاوهٔ واگذاری کلیهٔ مطالبات دولت تزاری را اعلام نمود .

متأسفانه اعتبار نامهٔ او که فقط حاکی از اعلانی مندرج دریکی از جراید دولت نوبنیاد شوروی بود ، نمیتوانست جایگزین یك اعتبار نامهٔ رسمی ، شناخته شود ، باین لحاظ برای کابینهٔ مستوفی الممالك (۱) ممکن نبود با او داخل مذاکره وعقد هر گونه قرار دادی بشوند .

---

۱ ـ ۱۲۹۶ خورشیدی

آمدن این وزیر مختار بتهران مصادف باگرفتاریهای دولت اتحاد جماهیر شوروی وجنك با کلچاك، دنیکین، وورانگل بود، با این‌وصف چون شالودهٔ انقلاب نیك طرح ریزی شده وهرآن بسوی موفقیت های نوینی گام برداشت، در فکر ایجاد روابط خارجی بودند و بتکمیل این منظور برای تجدید روابط باایران تصمیم‌اتخاذ وکالا میتسف رابسمت‌سفیر بایران اعزام داشتند، ورود این سفیر بمازندران مصادف با زمان کابینهٔ وثوق‌الدوله شد که ایران را مانند لقمه‌ای چرب و نرم بدهان «جان بل» گذاشته بود، ولی عاقبت بآنها فهماندند که ایران لقمهٔ گلوگیر است و ممکن نیست‌دریك لحظه اورا بلعید وفرو برد، سپس باین اندیشه افتادند که اندك، اندك یاآرام، آرام‌بهترمیتوان خورد وهضمش نمود! بدینسان ازاین در که رانده‌شد، از در دیگر درآمد.

پر واضح بود که باوجود عقد و اجرای آن قرار داد، ووسیله شدن راههای شوسهٔ ایران جهة حمل مهمات ازطرف انگلیسها علیه بلشویکها، کسی جرأت نداشت باین سفیر تازه وارد توجه ویا اعتماد نماید.

این سفیر حامل طرح قرار دادی شامل شانزده ماده بود که درآن طرح، کلیهٔ وعده های براون را تأیید و بوزارت خارجه ارسال‌داشت، و حاضر بودن خود راهم برای بستن پیمان دوستی، بدولت ایران اعلام نموده بوداما کی شهامت ورشادت‌داشت که بابودن وثوق‌الدوله وسانسور کلیهٔ شئون کشور ازطرف عمال انگلیس باین سفیر وطرح پیمانی را که ازطرف دولت نوبنیاد شوروی تقدیم وزارت خارجه ایران کرده بود، اهمیت بدهد!

این سفیر بینوا، پای‌خود را از مازندران‌فراتر ننهاد، در مازندران بود تا درضمن یك حادثه ای که گویا دست قرار دادیها، درآن مداخله داشته کشته شد! افسوس که تفصیل این حادثه بر ما پوشیده است. همینقدر شنیدیم که او دارای جواهراتی بوده، صحت وسقم این مطلب‌هم برما مجهول است، اگر از خوانندگان گرام اطلاعاتی دراین باره برسد پس از بررسیهای لازم مورداستفاده‌قرارداده‌خواهدشد.

درکابینهٔ مشیرالدوله بیك موضوع مهمی که توجه نمودند، فکر ایجاد روابط بااتحادجماهیر شوروی بود، مشیرالدوله نیك دریافت که بلشویکها علی رغم‌تمایل وثوق‌الدوله وارباب‌ش، بادکوبه پایتخت‌قفقاز وسایر دولت های کوچکی راکه‌آنها تشکیل داده بودند متصرف و انگلیسها را تاداخل ایران‌رانده، قشون اورا که مرکب‌از ملل متنوعه مخصوصاً هندیهای بی

نواوفلك‌زده بود(۱)تار ومارساخته وخوددر سواحل‌ایران لنگر انداخته‌اند (ثور ۱۲۹۹ خورشیدی) ، لذا در صدد بر آمدکه با این دولت طرح دوستی بریزد ؛ رو نوشت کلیهٔ نامه‌های دولت اتحادجماهیرشوروی بشارژ- دافر ایران‌وطرح قرارداد۱۶ ماده را که‌کالا میتسف مقتول همراه‌آورده و تقدیم نموده بود ، همه را گرفت ، ازنوطرح قرار داد جدیدی راتنظیم وتوسط علیقلیخان انصاری«مشاور الممالك» سفیر کبیر ایران درترکیه ، که اختصاصاً مأمور انجام این‌کار مهم شده بود ، بمسکو فرستاد .

پس از یك سلسله مذاکرات طولانی ورفت وآمدهای مامورین سیاسی از باد کوبه‌آستاراوبالعکس ، زمینه رفته رفته ملایم وقابل استفاده میشد .

روز چهارشنبه ۲۸جمادی الثانی، منشور الملك نمایندهٔ سیاسی‌ایران

---

۱ - اشعاری که درزیر ازنظر خوانندگان گرام میگذرد، بمناسبت جشن استقلال هندوستان ، درشب ششم بهمن ۱۳۲۸ و دراولین کنفرانس مطبوعاتی«ایران وهند» درسفارت کبرای هند،قیم تهران ،معجلا سروده وخواندم ، این اشعار مخصوصاً درهندیهائی که حضور داشتند فوق العاده تأثیر توأم‌بشادی وتأثر بخشید .

نگارندهٔ سراینده، ازطرف‌آقای باسین‌کاردار سفارت موردتحسین وتشویق قرار گرفتم . قبل ازخواندن اشعار گفتم که یکی از آرزو های دیرینهٔ ایرانیان‌همانااستقلال‌وآزادی‌هندوستان‌بوده وهست،واضافه‌نمودم که کلنل محمدتقیخان‌پسیان یکی از فرزندان ایران،این معنی‌رادرتلگراف حضوری خود باامیرشوکت‌الملك علم تصریح نمود ودر کتاب ویژه‌ای که بنام «انقلاب بیرنك یاقیام کلنل محمد تقی خان پسیان درخراسان » منتشر شده گفتار آن فقید مندرج است .

اینك آن اشعار :

دلها شاد شد!

عاقبت هندوستانی ؛ در جهان آزاد شد
هندی فرزانه درهندوستان ، فرزاد شد
در طریق انهدام پایه های زور و زر؛
سالیانی بود ، قربانی بسی افراد شد
زختلاف هند و مسلم ضایعاتی رخ نمود؛
کوی و برزن،دشت وهامونها پرازاجسادشد

بقیه‌درصفحهٔ‌مقابل

در آذربایجان قفقاز برای آخرین بار بآستارای ایران آمده و باب مخابرهٔ حضوری را باوزیر امور خارجه ومهذب الدوله کاظمی مفتوح و با کمال مسرت اطلاع داد که پیمان مشتمل بر ۲۶ ماده بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تاریخ ۱۷ جمادی الثانی مطابق باهشتم حوت ۱۲۹۹ در مسکو بامضای اولیای مجاز دولت اتحاد جماهیر شوروی و نمایندهٔ ایران مشاور الممالك رسید.

پس ازاعلام امضاء ازطرف دولت ایران، قرارداد مزبور درمجلس شورایملی ایران طرح وتصویب گردید.

بعد ازامضای این قرارداد ومبادلهٔ آن، برای اعزام نخستین سفیر کبیر، درمسکو تصمیم گرفته شد، وپس از انجام تشریفات معمول رفیق روتشتین بامشایعت ومترجمی آقای نادر آراسته کونسول ایران در عشق آباد از طریق باکو و کراسنا ودسك بسرحد هودان وارد گردید.

کلنل محمد تقیخان پسیان در این موقع سمت کفالت ایالت خراسان را داشت، یك اسکورت ژاندارم بسیار مجهز، بسرپرستی نایب آقاخان خوشکیش، برای استقبال رفیق روتشتین براه قوچان اعزام داشت.

در نزدیکیهای مشهد نیز مطابق مراسم معمول وبویژه با در نظر گرفتن ودادی که بتازگی بین دولت ایران واتحاد جماهیر شوروی، ایجاد شده بود، با احترامات شایسته‌ای، از سفیر مزبور استقبال و پذیرائی بسیار گرمی نیز در مشهد بعمل آمد وسپس با احترامات لازمه و مشایعت اسکورت مذکور، این نخستین سفیر کبیر، ازمشهد بتهران عزیمت نمود.

قرنها این ملت اندر زیر بار جور وظلم — شیرهٔ جان، ثروت وقومیتش بر بادشد
وزستمهائیکه در این قرنها هندی کشید؛ — شدفراموش آنچه کاندر دورهٔ شدادشد!
این سیاست، درمیان ملت محبوب هند؛ — مایهٔ محرومی نا کامی و افساد شد
گاندی آن مرد سخنور بهر آزادی هند — سالها نالان وآخر ناله‌اش فریادشد
تاشد ازحلقوم او فریاد آزادی بلند؛ — مردم آزادهٔ هندی، براه ارشادشد.

گفت ملت زیر بار بندگی فرسوده شد
وقت آن گردیده با ما، همچنو درداد شد

دادخواهی کرد گاندی درجهان ازسوزدل
تا که شد آغاز جمهوری ودلها شادشد

آذری ازشوق جان، بسرود این اشعار نغز
وز تمام دل ازاین جمهوری اودلشاد شد

ورود نخستین سفیر کبیر شوروی بایران

نشسته از راست بچپ : ۱ - آقای نادر آراسته کونسول ایران در عشق‌آباد ۲ - رفیق روتشتین سفیر کبیر وذو نفر از اعضاء سفارت

ایستاده ازراست بچپ: ۱ - نایب آقا خان‌خوشکیش رئیس‌اسکورت ومهماندار ازطرف کلنل محمد تقیخان پسیان وسه نفر ازاعضاء سفارت

سقوط کابینهٔ سیاه
وقطع رابطه با تهران
۳ جوزا «خرداد» ۱۳۰۰

کلنل را در حال اندیشه گذارده بودیم، این جوان معصوم و مردم‌پاک ایالات پهناور و مهمی مانند خراسان با یسمان پوسیده ای بچاه افتادند!

بطوریکه یکی از دوستان دانشمند و بسیار موثق برای نگارنده توضیح داد، در مهاجرت بعضی ها بجوهر ذاتی کلنل پی برده و وجود او را برای وطن منشأ اثر تشخیص داده بودند، پس از مراجعت از آلمان علی‌رغم انتظارات خود مدتی بیکار ماند تا حکومت مشیرالدوله روی کار آمد و هنگامی که مخبر السلطنه برای سرکوبی قیام والی تبریز شد گویا باو تکلیف شد که بریاست ژاندارمری بمعیت مخبرالسلطنه عازم تبریز شود ولی چون کلنل از ماهیت این مأموریت مطلع و از طرفی خود یکی از طرفداران قیام بود معذرت خواست لذا بجای او ملك زاده «هیربد» که سابقاً یك هنك ژاندارمری بریاست او در مهاباد بدست اسماعیل آن سمیتقو منهدم شده بود بمعیت مخبرالسلطنه عازم تبریز شد.

قبل از اینکه کلنل بمشهد عزیمت کند، چند دفعه او را در اداره روزنامهٔ نوبهار دیدم، آنزمان اداره روزنامهٔ نوبهار در لاله زار بین کوچه های حاج سهم‌الدوله و کلیسا واقع بود.

کلنل طبق دعوت آقای ملك‌الشعراء بهار، از یك در مخفی کراراً باداره روزنامهٔ نوبهار حاضر و مدیر آن روزنامه او را بعزیمت خراسان تحریص و ترغیب میکرد، حتی مواعیدی هم مبنی بر اینکه: کانون آزادی خواهی در خراسان بوجود مانند شما صاحبمنصب عالم و رشید و وطن پرست واقعی نیاز مبرم دارد، باو داده بودند.

کانون آزادیخواهی و حریت طلبی خراسان، همانطوری که در اداره روزنامهٔ نوبهار از زبان آقای ملك الشعراء بهار برای کلنل توصیف شده بود، واقعاً بوجود عنصر رشید و باشهامتی مانند کلنل محمد تقیخان نیازمند بود ولی برای نیل بمقاصد عالیه و وطن پرستانه و برای حصول آرمان ملی کلنل، مرکزی لازم بود که مقتدر باشد و اورالااقل برای مدت یکسال از

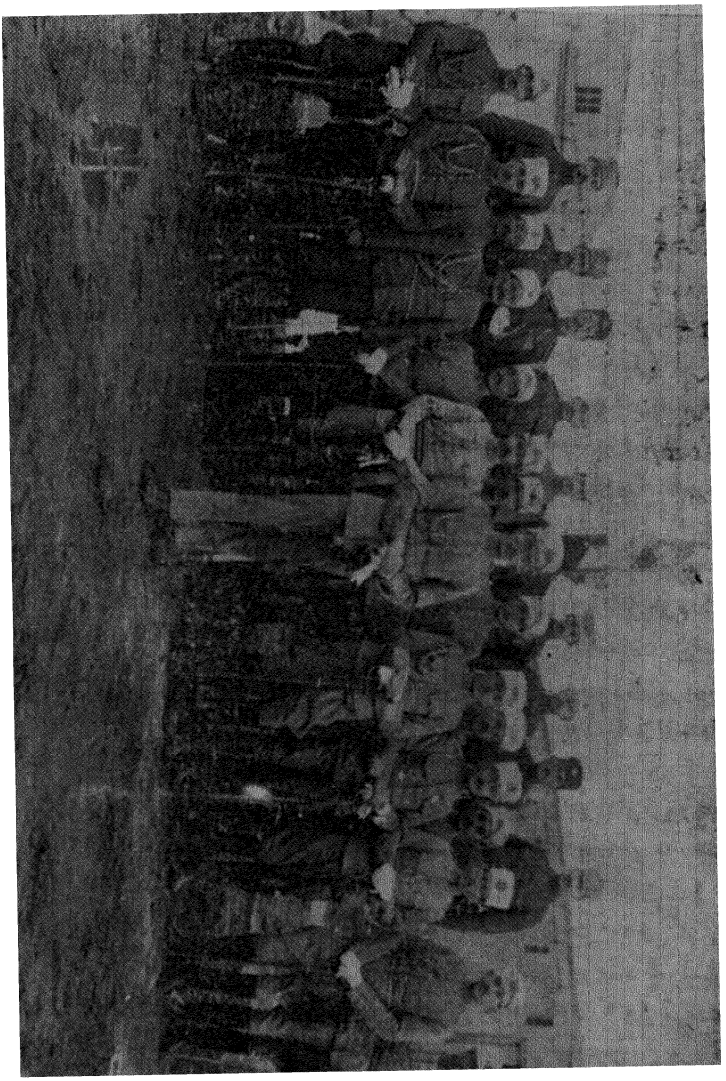

صف بالا :

از چپ براست ۱ - سلطان میرزا علی خان ایزدی ۲- نایب سید جلال خان زمانی ۳- سلطان میر علینقی خان توپچی ۴- نایب حسن خان ۵- نایب حسین خان اسلامبولی ۶ - ۷ - نایب بوشهری ۸ - نایب تقی خان کاوسی ۹- نایب علی آقاخان حقاری.

بقیهٔ اسامی در پائین صفحه ۲۲۱

هرحیث تقویت نماید واین قدرت با رفتن سید ضیاءالدین نه تنها تضعیف شد بلکه بکلی از بین رفت .

هیچگاه تصور نمیکردند ، عمراین کابینه، تا این اندازه کوتاه باشد و بهرحال کلنل درانتظار وصول خبر سقوط این کابینه بود ، زیرا در اواخر عمر کوتاه کابینهٔ سیاه بنابر مسموعات ومضامین نامه های دوستان کلنل ومسافرینی که از تهران آمده واطلاعاتی داده بودند ، کاملا مفهوم وبلکه معلوم شده بود که سیدضیاءالدین فاقد استقلال عمل و از همه‌مهمتر اینکه شاه را نیز از خود رنجانده و دستی هم که او را آورد ، مانند وثوق‌الدوله پرتابش کرده است ! و یگانه عاملی که جان سید ضیاءالدین را از خطر حبس وهلاکت هنگام خروج از ایران « در قزوین» نجات‌داد عنایت شاهانهٔ همان سلطانی بود که سید اورا مکدر ساخته بود .

کلنل، درحق همکار قوی سیدهم بقدر کافی معرفت پیدا نمود وبااین وصف چنانچه پیش از زمامداری قوام‌السلطنه ، همکار نظامی‌او بریاست وزرائی میرسید ، امکان داشت برعایت دیسیپلین نظام واحترام بمافوق‌از اطاعتش سرنپیچید اماخوشبختانه ویا بدبختانه چنین نشد .

پس‌ازابلاغ‌رسمی‌سقوط کابینه‌وانتشارخبرزمامداری‌قوام‌السلطنه، چارهٔ منحصر بفرد را باتحریص وترغیب‌جمعی‌از دوستان‌وهمان‌کانون‌آزادیخواهی که آقای ملك‌الشعراء معرف آن بود ، قطع رابطه تشخیص داد ، زیرا همگی و بویژه کلنل ، نیك‌دانسته بودند که‌قوام‌السلطنه مردی‌است کین‌توز وفاقد گذشت و تا اورا بهلاکت نرساند دست‌بردار نخواهد بود ! ناگزیر زنجیر اطاعت وانقیاد « از این حکومت » را پاره کردند .

صف پائین .

از چپ براست : ۱ - نیم رخ نایب‌آقاخان خوشکین ۲ - نایب‌علی اصغرخان مشار ۳ - سلطان علی‌اصغرخان رفت ٤ - سلطان ابراهیم خان تاج بخش ٥ - سلطان غلامحسین‌خان دمبلی ٦ - سلطان جعفرخان ثقفی ۷ - سلطان احمدخان حکیمی ۸ - نایب‌داود خان سینکی ۹- کلنل‌محمد تقیخان پسیان ۱۰ - سلطان‌علی‌اصغرخان قاجار معروف بملخ ۱۱- سلطان محمود خان نوذری ۱۲ - نایب حسن خان پلتیك ۱۳ - ماژر اسماعیل‌خان بهادر ۱٤ - نایب‌ابراهیم‌خان کور ۱٥ - نایب‌اسماعیل‌خان جوشی ۱٦ - سلطان حسن‌خان دولتشاهی ۱۷ - نایب قاسم‌خان معروف به «عروس‌قاسم»

قول ایلیاتی !

تلگراف شمارهٔ ٤١٤ مورخ ١٠ اسد ١٣٠٠ مخابرهٔ حضوری کلنل و صمصام‌السلطنهٔ بختیاری را که بمناسبت مجلس تذکر روز چهلم ، برسر مزار کلنل برای جمعیت خواندم، در فصل «چهلم» مندرج شده واز نظر خوانندگان محترم‌خواهد گذشت ، در اینجا لازم دانستم تلگراف‌رمز شمارهٔ ٢١٥ مورخ ١٦ اسد ١٣٠٠ کلنل بعنوان صمصام‌السلطنه بختیاری و پاسخ صمصام‌السلطنه را از لحاظ شریف خوانندگان بگذرانم .

✡✡✡

از مشهد - بتهران
١٦ اسد ١٣٠٠
نمرهٔ ٢١٥

بعدالعنون : کراراً عرض شده قوای ژاندارمری دیسیپلینه برای اجرائیات قانونی جنابعالی در اینجا موجود است ، مردم از آمدن سواران بختیاری بیمناکند وناراضی ، چنانچه عدهٔ بختیاری همراه نخواهد بوداطلاع فرمائید تا بتوان اهالی را خاموش و مطمئن سازم ثانیاً ژنرال قونسول انگلیس اظهار میدارد : (١) بندگان حضرت‌اشرف بحضورت دولت فخیمه اطمینان داده‌اید که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت ، فدوی طرفدار جنك داخلی نیستم و نسبت بحضرت اشرف با اینکه « تا کنون خدمت نرسیده‌ام» حضورمبارك‌عقیدهٔ پاك و بی‌آلایش‌دارم، لیکن‌چنانچه‌در تلگراف حضوری عرض‌کردم نسبت بدولت و مخصوصا شخص رئیس‌الوزراء (٢) بدلائل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم اگر بندگان‌حضرت اشرف ضمانت فرمائید که کابینهٔ حاضره بمواعید خود وفا خواهدنمود بنام شرافت و درست قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد ودر اینصورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقاء مسیودبوا است و بس. (٣) و امیدوارم از بذل توجه در اینموقع فدوی‌را مفتخر فرمائید

محمدتقی

١- ببینید الیاف مداخله در شئون کشور ما تا کجا پیچیده بود ! ..
٢- قوام‌السلطنه .
٣- برای حفظ جان و ابقاء دبوا کلنل قول ایرانیت داده بود .

از تهران – بمشهد
۱۸ اسد ۱۳۰۰

جناب اجل آقای کلنل محمد تقیخان کفیل ایالت جلیلهٔ خراسان دام اقباله ازمفاد دو فقره تلگراف مرموز و مکشوف جنابعالی مستحضر اینکه اظهار داشته اید مطابق شایعات اینجانب باعدهٔ بختیاری وقوای دیگر خیال حرکت بآنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب مینمایم چه که بابودن جنابعالی وعدهٔ ژاندارم مأمورین مشهد دولت وایالت ازقوای دیگر مستغنی واحتیاجی نخواهد داشت لازم است جنابعالی با اطمینان قول ایلخانی من اشخاصی را که ازاین بابت دچار توهم و تشتت خیال شده اند بکلی مطمئن نمائید اینجانب باکالسکه چاپاری قریباً حرکت مینمایم اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده اید اینجانب بشرافت ایلخانی خودم بجنابعالی اطمینان میدهم که کاملا مورد اعتماد من هستید ازطرف دولت واینجانب ابداً مورداعتراض و بی‌محبتی نخواهید بود بلکه ازلازمهٔ محبت ومهربانی دربارهٔ شما اغماض نکرده زحمات وخدمات شما منظورنظرخواهد بود .

در موضوع مسیو دبوا با اینکه قانون امورکلیهٔ وزارتخانه های دولت را چنانچه میدانید مجزا وکلیهٔ وزارتخانه ها در امور یکدیگر موظف بمداخله نخواهند بود معهذا نظربعوالم محبتی که بشخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش میکنم با این حال از این به بعد رشتهٔ این مذاکرات را مقطوع و باکمال اطمینان خاطر و امید واری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید اطمینان اینجانب ورضایت دولت را فراهم دارید .
نجفقلی بختیاری

ورق بعد !

با وجودیکه قیام درحال رشد ونمو بود ؛ وبا اینکه تصور نمیرفت کلنل باین آسانیها دست ازقیام بردارد ، معهذا بامخابرهٔ آن تلگرافات اوضاع تاحدی تسکین یافته تلقی میشد ،کلنل مخصوصاً اندکی خوشحال و مسرور بنظرمیآمد .

بانتظار حرکت صمصام السلطنه بودند ، در نظرگرفتند بمناسبت اینکه روزاول ماه رجب ۱۳۲۷ هجری قمری ، روزفتح تهران بدست مجاهدین واقعی انقلاب مشروطیت ؛ صمصام السلطنه نیز در رأس خوانین و ایل بختیاری قرارداشت و باصطلاح از رجال صدر مشروطیت دوم بشمار

آمده تجلیل شایانی بعمل آورند .

پروگرام تجلیل واستقبال دردست تهیه بود ، میخواستند پروگرام علیحده‌ای هم بماژور اسمعیل‌خان بهادر وهمچنین بحاکم نظامی نه شاپور(۱) مخابره نمایند .

کلنل گفته بود ؛ دراین تجلیل ، سهم بزرك بعهدهٔ نوباوگان مدارس محول شود ، گفتگوی استقبال شایان توجه ، بسیار بود و هر کسی یك نوع ابراز سلیقه میکرد .

درخلال این احوال ؛ تلگراف سوم صمصام السلطنه ، برمزرسید ، کلنل که در حیاط ایالتی قدم میزد بعلی اکبر خان طاهباز فوراً دستور کشف آنرا داد ، تصور میکردند متضمن تاریخ حرکت صمصام السلطنه میباشد ، متأسفانه چنین نبودزیرا وقتی که طاهباز کشف آنرا بپایان‌میرساند رنگش بکلی تغییریافته وخیلی متأثر میگردد و هنگامی که بنزدیکی کلنل میرسد ، کلنل باو میگوید گویا بوی خوشی نمیآید ؟ و کشف تلگراف را گرفته بدقت موردمطالعه قرارمیدهد .

اینك مضمون تلگراف :

تهران - مشهد

۲۱ اسد ۱۳۰۰

جناب اجل آقای کلنل محمد تقی‌خان کفیل ایالت جلیله‌دام اقباله‌هزار نقش برآرد زمانه ونبود ، یکی از آنکه درآئینهٔ تصورماست ، بملاحظاتی قول ایلخانی خودرا مستردمیدارم .

نجفقلی بختیاری

پس‌ازخواندن تلگراف ، چند دقیقه ای باندیشه فرو میرود و سپس میگوید عجب مرکزی‌است ؛ تهران مرکزعجائب و غرائب است ؟ ! فوراً تصمیم میگیرد و کمیسیونی ازنزدیکان خودتشکیل و بمذاکره و مشاوره میپردازند . نتیجتاً قرارمیشود که موضوع را به مستعان الملك جهانگیر ، که درتهران رابط بین‌آنها بوده است رمزاً اطلاع دهند .

مستعان الملك جهانگیر(۲) فوراً درصدد تحقیق برآمده جریان را

---

۱ ـ نه ؛ بکسر نون‌وسکون‌هاء درپارسی بمعنی‌شهراست؛ مانندنه‌بندان نیشابور درقرون‌قدیمه‌وقبل ازاستیلای‌تازی نه شاهپور بوده وبعداً بدلخواه متعصبین به نیشابور تبدیل یافته ، چادار باز بهمان نام باستانی بنام‌شود .

۲ـ مستعان الملك جهانگیرلیدرحزب اتفاق وترقی بود واین حزب روزنامه ای بنام «استقلال ایران» داشت .

باین نحو بمشهد اطلاع میدهد :

بعدالعنوان - چون صمصام السلطنه معتقد بشرافت قول و گویا بدون مشورت با مافوق خود پاسخ تلگراف دوم شمارا بادادن قول ایلیائی مخابره کرده واز قرار مسموع خصومت دیرینهٔ فیمابین او وقوام السلطنه وطرفداری شاه از صمصام السلطنه نیز باعث عدم عزیمت او شد ، بجای او میگویند سردار اسعد مامور شده ، خبر دیگر اینکه از قرار معلوم کلنل گلروپ با یکعده صاحبمنصب بدون اطلاع قبلی ژاندارمری خراسان ، حرکت خواهند نمود ، خودتان علت وحرکت فوری کلروپ وعدم اطلاع قبلی را تشخیص خواهید داد . جهانگیر .

خواننده گرام ! اگر شما بجای کلنل محمدتقی خان بودید ، بامشاهدهٔ این جریانات متضاد و یأس آور چه حالی پیدا میکردید ؟

بعدها معلوم شد صمصام السلطنه گفته بوده ؛ اگر بمزیمتم رضایت بدهید ، من درحفظ قول ایلخانی خود پابرجا و نسبت باجرای آنچه وعده داده ام کوشا خواهم بود وچنانچه دربارهٔ این جوان وطن پرست خیالهای دیگری دارید ؛ امری است علیحده ودراینصورت من استعفا میدهم و استعفای صمصام السلطنه فوراً مورد قبول حکومت وقت واقع شده بود!

پذیرائی از کلنل گلروپ
رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران
و همراهان او

یکی از نقشهائی که باز بعهدهٔ ماژر اسمعیل خان بهادر واگذار شده، خلع سلاح و توقیف کلنل گلروپ و همراهان او بود.

همراهان کلنل گلروپ سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران عبارت بودند:

۱ـ کلنل عزیزالله خان ضرغامی «سرلشکر ضرغامی»
۲ـ کلنل سالار نظام
۳ـ کلنل فتحعلی خان ثقفی «معروف بتوپچی»
٤ـ ماژر صادق خان
٥ ـ نایب شیخ حسینخان «معروف به نمره یك»

این واقعه در شریف آباد سی کیلومتری مشهد باین ترتیب صورت گرفت:

پس از وصول تلگراف مستطاب الملك جهانگیر، کلنل دستور عزیمت ماژر اسمعیل خان را بشریف آباد صادر نمود، ماژر اسمعیل خان بهادر با عدهٔ ژاندارم کاملا مجهز و یکصد سوار بربری خوافی که تحت سر پرستی سلطان براتعلیخان خوافی بودند، حرکت و در شریف آباد متوقف می‌شود.

ساعت ۹ صبح روز ۱۰ ذیحجه ۱۳۳۹ دستور محرمانه ای که حاکی از طرز پذیرائی از کلنل گلروپ و همراهان او بود بماژر بهادر میرسد.

سلطان براتعلی خان بربری که از فدائیان با نفوذ محلی و نسبت به پیشرفت آرمان کلنل پسیان پر حرارت بوده با افراد خود برطبق دستور ماژر بهادر در ارتفاعات شریف آباد پراکنده و موضع گرفته بودند.

آنشب را در شریف آباد و گردنه‌ها بیتوته و تا ساعت ۱۰ صبح روز ۱۱ ذیحجه منتظر میشوند، ساعت ۱۱ دو کالسکه که حسب اطلاعات قبلی بایستی حامل سردار اسعد والی ایالت خراسان باشد، کلنل گلروپ را با همراهان در میدان معروف به چاپارخانهٔ شریف آباد پیاده کرد

ماژر اسمعیلخان همان عدهٔ موجود ژاندارم را برای اداء احترام بخط

میکنند ، کلنل گلروپ بماژر بهادر میگوید .

- چرا عده را برای گزارش ، آنطوری که باید حاضر نکرده اید ؟

- عدهٔ افراد ژاندارم که برای استقبال تعیین شده اند «با اشاره» همین‌ها هستند .

- پس گزارش...

- من عرایضی دارم ، اول آنرا گوش کنید ، بعد وظیفهٔ نظامی انجام خواهدشد.

- بگو

- بانهایت احترام ، طبق‌دستوری که دارم توقیف شما و همراهانتان را اعلام میدارم . سپس به براتعلی‌خان دستورخلع سلاح میدهد ، براتعلی خان نزدیك گلروپ رفته ، هفت تیری‌را که گلروپ از کمر خود باز کرده بود ، ازاومیگیرد ، گلروپ بماژر بهادرمیگوید .

- عرایض شماهمین بود ؟

- خیر بقیه دارد .

- بفرمائید .

- ... شما که رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران هستید واز رگلمانهای آن کاملا مستحضر ومیدانید که ؛ وقتی چون شما شخصی تصمیم بسر کشی وتفتیش قسمتی از قسمتهای ژاندارمری میگیرید ، قبلا بایستی رئیس آن قسمت را آگاه سازید .

- ... یکنفرمادون بامافوق خود اینطور صحبت نمیکند ، «یکی از مواد رگلمان را متذکرمیشود ...».

- ... چون شماحرکت خودتان را ازتهران ویالااقل از شاهرود و سبزوار اطلاع ندادید ، ژاندارمری خراسان درصحت تصمیم‌شما که‌ظاهراً تفتیش است تردید حاصل کرد و بهمین جهة دستور توقیف شما وهمراهان شماصادر وهم‌اکنون درتوقیف هستید ، امامحترمانه ، بفرمائید، باگشاده روئی آنها را بدارالحکومه هدایت ومشغول پذیرائی میشوند .

درطالار دارالحکومه میز بیضی‌شکلی بوده که آقایان دورآن میز نشسته و بنوشیدن چای مشغول میشوند ، گلروپ سعی میکرده است قیافهٔ خود را متبسم نشان دهد ، ضرغامی در اندیشه بود که بقصد زیارت باین مأموریت تن درداده واگر سعادتی نصیبش نشود خوب نخواهد بود .

کلنل گلروپ درضمن نوشیدن‌چای‌ازماژور بهادر میپرسدعدهٔ ژاندارم خراسان بطور کلی چندنفراست ؟

ماژربهادر جواب میدهد که پاسخ این سؤال منفی‌است .

- چرا ؟
- برای آنکه از اسرار نظامی است و آنگهی من صلاحیت جواب چنین سؤالی را ندارم .
- مگر شما مرا رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران نمیشناسید ؟
- چرا ؛ ماز حمات و خدمات چندتن از افسران سوئدی را نسبت بآب وخاك وطن خودمان از نظر حق شناسی که یکی از صفات اختصاصی ملت ایران است ، فراموش نخواهیم کرد اما جای تأسف است که شما گول خائنین قهر کز را خورده و با نیات پلید آنان توافق نظر حاصل و بدین مسافرت تهرمانه که بیشتر جنبهٔ خدعه و تزویر دارد ؛ تن در دادید ؛ مگر شما از ملت و دولت ایران حقوق نمیگیرید ؟
- چرا .
- پس در اینصورت موظفید بملت ودولت ایران خدمت کنید ، رفتار شما باید متضمن مصالح و منافع ملت ایران باشد ؛ افسوس که شما و یکی دو نفر از همکاران شما تحت تأثیر عناصر غیر مطلوب و بلکه خائن قرار گرفتید ؛ زهی افسوس !

گلروپ اندکی با حال عصبانی - گفتم طبق مادهٔ ... ژاندارمری طرز مصاحبهٔ یکنفر مادون نسبت بمافوق نباید چنین باشد ، ژاندارمری دراینمورد شمارا متخلف تشخیص میدهد .

- در کجا ؟ درهمین پشت میز رسیدون ؟
- فرق نمیکند .
- مطلب همانست که گفته شد ؛ مارا متخلف بامقصر ، هرچه مایلید بنامید چون مهمان هستید معذورید .

پس ازاین ، مجلس چندثانیه‌ای درسکوت فرومیرود ، گلروپ سکوت را شکسته میگوید ممکن است خواهش کنم باآقای کلنل محمدتقیخان ملاقاتی شود ؟

ماژر بهادر میگوید چرا ممکن است ، چون معلوم بود چنین تقاضائی خواهید کرد ، جریان قبلا بعرض کلنل رسیده وقریبا بااتومبیل خواهند آمد بلند شده ازاطاق خارج میشود ، برانعلی خان در بیرون اطاق باچند نفر از سواران خوانی بپاس مشغول میگردد .

کلنل بهادر پس ازخروج ازاطاق پذیرائی ، آقای قدرت منصور را « که خوشبختانه اونیز از کیسحادثات رسته» احضار و باو دستور میدهد که شخصاً بمشهد عزیمت وجریان دستگیری کلنل گلروپ وهمراهان او را

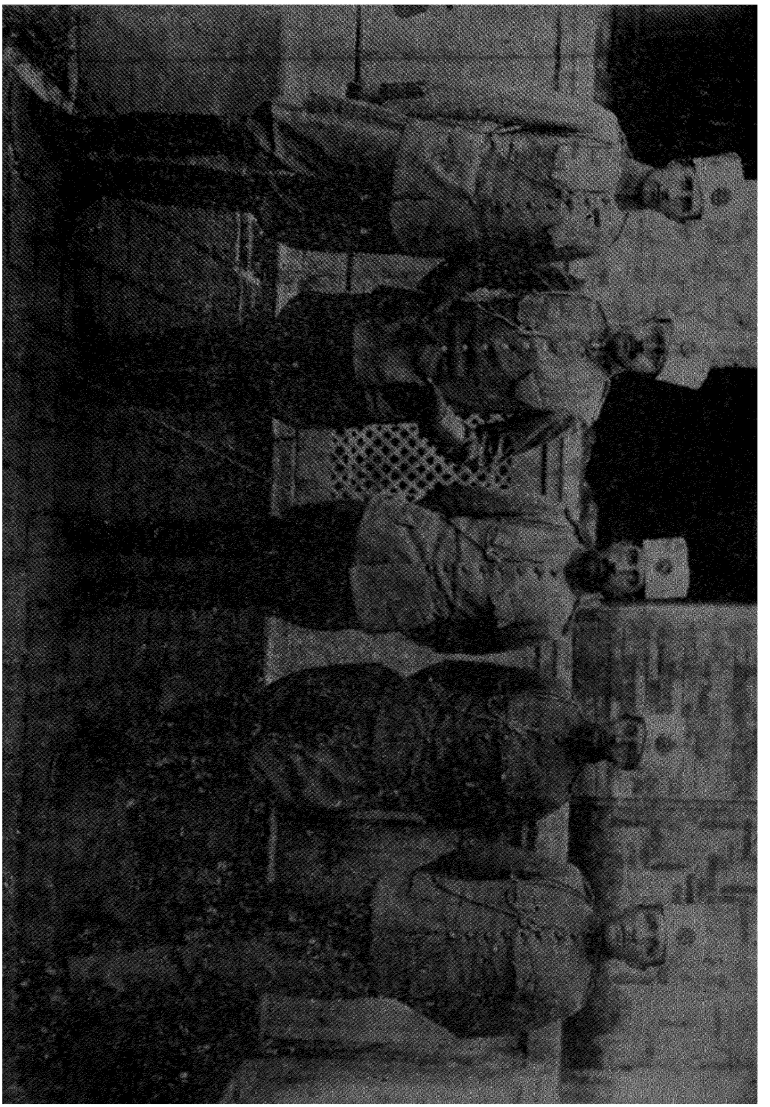

پنج نفر ازصاحبمنصبان سوئدی که درخدمت ژاندارمری ایران تحت فرماندهی ژنرال یالمارسون فقید انجام وظیفه میکردند واین عکس را بیادگار تقدیم کلنل اسمعیل خان بهادر نموده بودند .

ازچپ براست : ۱ ـ کپتان لنتدبرك «Léntéd Bérh» ۲ ـ ماژر لاسن Lasén ۳ ـ کلنل اگلا «Ogla» فرمانده ژاندار مری فارس ٤ ـ کپتان چیلاندر «Tchi landr» ٥ ـ کپتان پوست «Pausét»

بکلنل محمد تقیخان گزارش و کسب دستور نماید .

دوست قدیم من آقای قدرت منصور (۱) این ماجرا راچنین توصیف کرده اند:

«دراین باب تأکید کرد که من نباید در مقراردوی خودمان « قریهٔ طرق » خود را بکسی نشان بدهم و نبایدهیچکس ازافراداردو ازاین ماجرا باخبر شود ،علت این بود که خبرمحرمانه برسد ، زیرا دراردوی ماافسرانی بودند که باافراد وهیأت اعزامی از مرکز ، نسبتهای نزدیك داشتندو بیم آن میرفت که درصورت باخبرشدن آنان از ورودچنین هیأت ؛ بندو بستهای مغایر مصلحت ؛ صورت بگیرد .

من تمام شش فرسخ راه را که در خم و پیچ کوهستان است سواره ، یورتمهٔ وچهار نعل پیمودم ؛ در«طرق»اسبم راعوض وپس ازرفع خستگی ، بدون اینکه کسی متوجه ورود وخروجم شود « جز گماشته ومهتر که مورد اعتماد بودند » بطرف مشهد حرکت کردم .

چنان «برطبق دستور»درتاخت وتاز شتاب داشتم که وقتی بمشهد رسیدم ومقابل بنای حکومتی «دارالایاله» ازاسب پیاده شدم خودومرکب بدشواری نفس میزدیم .

باطاق کلنل محمد تقیخان که واردشدم ،عارف قزوینی شاعرمعروف معاصرهم آنجا بود .

من پس ازسلام نظامی بکلنل ؛ قدرت تکلم وایستادن نداشتم ،تاخت وتاز بآنشتاب ، با اسلحه ودوربین وتجهیزات کامل جنگی ، بطوری ناتوانم کرده واز پایم درآورده بود که کلنل با دست بشانه ام فشارآورده ومرا برصندلی نشاند .

درآنجاعارف برخاست ودستی بر کتف من زد وچنین گفت :«امیدوارم خبر فتح تهران را بیاوری »

هنوز کلنل نمیدانست من چه خبری دارم ومجال داد تا قدرت تکلم پیدا کنم ،آنگاه پرسید چه خبرآورده ای ؟

من شرح بازداشت هیأت اعزامی را گفتم ، درآنموقع خیلی میل داشتم که یکی دو روز درشهر بمانم وبهمین واسطه از کلنل توقع کردم اجازه دهد ، دویا یك روز راحت وسپس خود را بازدو معرفی کنم ، اماموافقت نکرد وفرمود الساعه باهم بشریف آباد میرویم .

اتومبیل کلنل حاضر بود وحرکت کردیم .

---

۱ - تاریخ مکی صفحهٔ ۳۰۱

در اتومبیل کلنل بود و بنده و آجودان کلنل و راننده ودرتمام مدت عبور همه ساکت بودیم .

بشریف آباد رسیدیم ، افراد ژاندارم هورا کشیدند .

دهقانان و کشاورزان و اهل محل ، قربانیها نمودند و کلنل با این وضع بدیدار بازداشت شدگان شتافت .»

ملاقات ومصاحبه کلنل محمدتقیخان

با کلنل گلروپ

پس از ورود کلنل بعمارت دارالحکومه ومبادلهٔ تعارفات معموله و اندکی استراحت باتفاق گلروپ بباغچه دار الحکومه رفتند ، بین آنها مذاکره جریان داشت وخلاصه مصاحبه را که علی اکبر خان رئیس دفتر کلنل دردفتر خاطرات کلنل حسب تقریر کلنل یادداشت کرده و بمن گفت چنین بوده است :

کلنل محمد تقیخان بگلروپ گفته بود، الان خراسان بایك قشون بسیار مجهز و کاملا با ایمان درامنیت کامل ونظم وآرامش بسر میبرد ، من برای انتظام و برقراری امنیت درمشهد و ولایات زحمات طاقت فرسائی راتحمل کرده‌ام ، بتحقیق آرامش ورفاه فعلی بیسابقه‌میباشد ، بنابر این شایسته نیست و بلکه سزاوارهم نمیباشد پس ازاینهمه فد کاری وتحمل رنج ، خراسان راهم بروز مرکز بنشانید !

من اطمینان دارم عملیات من که بموازات اصول وطن پرستی است درمرکز معکوس جلوه گر شده است ! و بازمطمئنم عرایض کتبی و تلگرافی مرا که حاکی از اطاعت صرف است روی عناد ولجاج وبرای خاطر یك اتومبیل وچند راس اسب که جزء جمع دولتی ودرخدمت ژاندارمری قرار گرفته اند ، بعرض اعلیحضرت همایونی نرسانده اند وبلکه تاحدممکن سعایت وذهن دربار را نسبت بمن وخدمات گرانبهایم مشوب ساخته اند !

من قطع دارم استدعای سراپا خضوع وخشوع عمویم ژنرال حمزه‌خان بسمع مبارك شاهانه نرسیده والاامکان نداشت بلاتأثیر بماند ، من امیدوار بودم که باوساطت آن مرد سلحشور وبپاس خدمات دویست ساله خاندان پسیان باآنهمه تضرع وزاری مورد قبول افتد متأسفانه ...

بهر تقدیر ، آمدن شما بمشهد مصلحت خودتانهم نیست وصلاح در این است محترمانه بتهران مراجعت نمائید وآنچه را که شنیدید وسیلهٔ مسیو وستائل ریاست کل نظمیهٔ مملکتی که مردشرافتمندو باشهامتی است ، بعرض

ملوکانه برسانید .

کلنل گلروپ گفته بود ، چرا بخواستید این افتخار نصیب من شود ؟ شاید از من ویا بعضی از همکارانم گله مند هستید ، اینطور نیست ؟

- چرا ، از کجا این معنی را دریافتید ؟

- ازسخنان ماژر بهادر چنین استنباط کردم .

- درست است ، گله سهل است بلکه شکایت دارم .

- شکایت ؟

- آری شکایت .

- چرا و بچه علت ؟

- بعلت اینکه ، از شبی که بتهران شبیخون زده شد وشما صاحبمنصبان سوئدی باوجود داشتن قوای بیشتر و مجهز تر و دیسیپلینه ، کوچکترین دفاعی ازمرکز ثقل مملکت ننمودید ، و عدم دفاع شماها را اینطور نزد خود توجیه کردم که شهامت ورشادت سربازی شماها تحت تاثیر دیگران خورد و بلکه مضمحل شده وازآن به بعد ازشماها مأیوس شدم .

آیا شما برای حفظ وحراست سلطنت مشروطه ایران ومخصوصاً پایتخت مملکت قسم یاد نکرده بودید ؟

- چرا قسم یادکرده بودیم ، اما از این حمله اطلاعی دردست نبود والا دفاع لازم بعمل میآمد .

- فقط تنها صاحبمنصبی که بی اطلاع ماند وستائل رئیس نظمیه مملکتی بود ، اطلاع دارم که اودر یکشب مهمانی از مستر نومان سفیر انگلیس سئوال کرده بود درقزوین چه خبر است ؟ او درپاسخ تجاهل کرده بود ووستائل ازلحاظ مقامی که داشت اصرارورزیده ودرنتیجه نومان گفته بود ، قول شرافت میدهم که من بی اطلاعم .

من درتهران نبودم شاید شماها دیدید ویاشنیدید که تنها قوای که درمقابل هجوم عدهٔقلیلی قزاق بدفاع پرداختند کمیساریا های شهر تهران بود ، من بوستائل آفرین میگویم ، مطمئن باشید نام او بنیکی درصفحات تاریخ ایران ما ضبط خواهد شد ، بعکس ....

در اینجا گلروپ از خجلت برافروخته ورنگش کاملا تغییر یافته بود ، لبش را گاز میگرفته ، کلنل پسیان بسخنانش ادامه داده وگفته بود :

- شنیدم وستائل پس از این وقایع بهمان سفیر شریف گفته بود ، مگر شما بمن قول شرافت میدهی براینکه نمیدانید درقزوین چه خبر است ، ندادید ؟.. برمن ثابت شد که همه چیزرا میدانستید وبرای اینکه مرا اغفال کرده باشید

بقـول شرف متوسل شـدید . حـالا من میفهمم که بزعم شما قـول شرافت یعنی چه ؟!

آنها برای پیشرفت مقاصد سیاسی وحفظ منافع مملکت خودشان حـتی شرافت خود راهم فدامیکنندو گاهی‌هم اتفاق افتاده ومیافتد که حتی‌ممکن است دراین راه از ناموس خود نیز چشم بپوشند تا اوامر اولیای خود را بکرسی اجرا بنشانند ، ماباید بیدار باشیم و گول نخوریم ، ماباید برموز سیاست دیگران تاحدی که ممکن است واقف شویم ، سود وزیان خودرا کاملا بسنجیم تابتوانیم استقلال‌وتمامیت ارضی کشور خود را ازشرسیاست شوم و بیرحم آنها حفظ وحراست کنیم : البته این وظیفهٔ مهم بیشتر بعهده ماایرانیان است ومن بشما قـول میدهم که با تمام قـوا برای حفظ استقلال مملکت خود کوشا خواهم بود ، اینقدر میکوشم تاجان بیمقدارم دراین راه مقدس فداشود ولا اقل نامم جزء شهدای آزادی ایران بحساب‌آید ، پس از لحظه ای سکوت دست میدهدوازهمگی خداحافظی میکند .

دراینموقع کلنل عزیزالله خان ضرغامی «سرلشگرضرغامی» خواهش‌می کند که من بنیت زیارت مرقد حضرت رضا (ع) آمده ام ،اجازه بدهید از زیارت محروم نشوم . کلنل محمد تقیخان باتقاضای مشروع او موافقت می کند بلا درنك باتفاق کلنل ضرغامی ، ماژر بهادر ، آجودان کلنل‌پسیان‌و قدرت‌منصور باهمان‌اتومبیل بمشهدمراجعت‌و برتق‌وفتق‌امورمبپردازد،ضرغامی هم‌پس ازسه روززیارت‌بتهران‌مراجعت میکند .

ماژر اسمعیل خان‌طبق‌دستور قبلی حضرات را باتفاق‌آسپیران‌اسدالله خان عودت میدهد واین صاحبمنصب تاسبزوار آنها را مشایعت کرده بود.

بعداً شنیده‌شد که کلنل گلروپ‌وهمراهانش چند روزی درنیشابور تحت نظر بودند وپس از عزیمت اردوی بهادر بفرماندهی ماژر بهادر بسبزوار آنها رابتهران اعاده میدهند .

آقای قدرت منصور مینویسد : « بطرق ، مقراردوی‌بهادر که‌رسیدیم ماژر بهادرومن از ماشین پیاده شدیم و کلنل محمدتقیخان باما خداحافظی نموده ضمناً بمن چنین فرمود :

«ازطرف من درحکم ازتمام افراد خداحافظی‌وبهمه خاطر نشان کنیدکه این اردو از فردا درخط‌آتش است ، اماهمه مطمئن باشید که‌من درهرخطری پیشقدم‌خواهم بود».

درموقع ابلاغ این دستور کلنل ضرغامی نیز حضور داشته وقطعـاً مشاهدات ومسموعات خودراهنگام مراجعت بتهران بیان ، هیبت و صلابت

قشون کاملا مجهز ومنظم کلنل محمد تقیخان رانیز خاطر نشان ساخته بود، درآن موقع باور کنید هزار قبضه تفنك یکنواخت وقابل استفاده درمرکز مملکت یافت نمیشد ، بهترین دلیل براین دعوی تلگرافی است که بخزاعی مخابره شد ، و مضمونش چنین بود :

اگر بتصویب درجهٔ میرپنجی خودعلاقه مند هستید دوهزار قبضه از تفنکهای یازده تیر کلنل محمد تقیخان را تهران بفرستید زیرا ما ازحیث تفنك خیلی درمضیقه هستیم ، فرستاده شد وچون فاقد سرنیزه بود از سر نیزه های تفنگهای سه تیردرقورخانه ، برای تفنکهای یازده تیرژاندارمری خراسان استفاده کردند .

دوران قیام

۱ـ آغاز فعالیت

دراواخر بهار ۱۳۰۰ هوای مشهد رفته رفته رو بگرمی میرفت، اوضاع واحوال خراسان را در مرکز کشور مانند دریائی طوفانی و متلاطم جلوه میدادند، برخلاف شایعاتی که درمرکز وجودداشت قیام تا حدی مستحکم ادارات هریك بنوبهٔ خود درحال عادی کار میکردند، خوانین محلی اکثراً مطیع واغلب آنها با درجات سلطانی افتخاری وارد خدمت ژاندارمری شده بودند، مرزها درحدود قدرت قیام جوان تقویت شده بود، صاحبمنصبانی که در این قیام صمیمانه و بی آلایش باکلنل همکاری میکردند باستثناء ماژر محمود خان نوذری خائن شمارهٔ ۱ که دودوزه بازی میکرد و نتیجهٔ خیانت را دید وهمچنین سلطان سیدحسین خان میرفخرائی خائن شماره ۲ وسلطان حسن خان پولتیك خائن شماره ۳ بقیه همه اصیل وشرافتمند و دارای دورهٔ تحصیلات ژاندار مری که « ژنرال یالمارسون فقید موجد آن تشکیلات بود » ازقبیل ماژراسمعیل خان بهادر، ماژرعلیرضاخان شمشیر سلطان سیدمحسن خان کاظمی، سلطان علی اصغر خان رفعت، سلطان غلامحسین خان دمبلی، سلطان جعفرخان ثقفی، سلطان علی اصغرخان قاجار سلطان حسین خان دولتشاهی، سلطان میرزا علی خان ایزدی، نایب آقا خان خوشکیش، نایب حاجی خان تفرشی، نایب محمد خان، نایب سیدجلال خان زمانی، سلطان میرعلی نقی خان توپچی، سلطان ابراهیم خان تاج بخش، سلطان احمدخان حکیمی، نایب علی اصغرخان مشار، نایب داودخان سینکی، نایب تقی خان کاوسی سلطان غلامحسین خان پدر واحسان الله خان آذرخشی وعده دیگرمانندآنها بودند.

کلنل محمدتقیخان پسیان که صاحبمنصبی سلحشور ودارای تحصیلات عالیه در فنون نبرد، خلبانی و همچنین ادبیات وموسیقی بود، رفته رفته بحکم الزام دست بتجهیزات نسبتاً کافی زد وبویژه دراستخدام جوانان اصیل روشنفکر و پر شور ودارای احساسات وطن پرستی، برای ژاندارمری قیام، بیشتراز پیش کوشاشد.

حقایقی چند

اقتباس ازعارف نامهٔ ایرج

ولی در بهترین جاخانه داری — که صاحبخانهٔ جانانه داری
گـوارا بـاد مهمـانی بجـانت — که باشد بهتر ازجان میزبانت
رشید القد صحیح الفعل والقول — فتاده آنطرف حتی زلاحول
مؤدب با حیـا عاقـل فروتن — مهذب پاك دل پاکیزه دیدن
خلیق ومهـربـان وراست گفتـار — توانـا باتوانائی کم آزار
نـدارد باجوانـی هیچ شهوت — بخلوت پاکدامن تر زخلوت
چودیده مرکزپهـا راهمـه دزد — خیانت کرده و برداشته مزد
زمـرکـز رشتهٔ طـاعت گسسته — کمر شخصاً باصلاحات بسته
یکی ژاندارمری بـرپـا نموده — که دنیا را پرازغوغانموده
بهرجا یك جوانی با اصلاحست — دراین ژاندارمری تحت السلاحست
همه با قـوت وبـا استقـامت ، — صحیح البنیه وخوب سلامت
چو یك گویند وپا کوبند بر خاك — بیفتد لرزه براندام افلاك
دراو آنژاندارمری کرده است تأسیس — منظم مکتبی از بهر تدریس
همـه دارای فـن دارای علمنـد — تو گوئی ازقشون ویلهلمند
بگاه جست و خیز و ژیمناستیك — تو گوئی هست اعضاشان زلاستیك
چنان بانظم وبـاترتیب عـالی — که اندر ریسمان عقد لالی

☆☆☆

جز این چاره ای نداشت زیرا او بخوبی احساس کرده بود که بر اثر انجام وظیفه و اجرای یکی ازدستورهای حکومت مرکزی ، دشمنی بزرك و بیگذشت مانند قوام السلطنه پیدا کرده است .

پس از تشخیص ؛ ماهیت حکومت ۹۳ روزه وسقوط آن وزمامدارشدن قوام السلطنه غالباً میگفت با این سیستم فعلی که بحکم جبر فرسوده شده ، کارمملکت ادارم نخواهد شد ، باید این اساس بی بنیان عوض شود و پایه - های روزگار تازه ای از نو پی ریزی گردد تامردم نفس راحتی بکشند و مزهٔ استقلال واقعی و آزادی حقیقی را آنطوری که در دموکراسی های ممالك متمدن مرسوم ورواج کامل دارد ومن خودچند سالی طعم آن راچشیده ام . بچشند .

واقعاً این چه مشروطه ای است که طرفداران و سرگلیهای استبداد دیروز ، حامی وطرفداردوآتشهٔ امروزش شده اند ! اگر بگوئیم نسنجیده و نفهمیده باحکومت مردم برمردم دشمنی ورزیدند واکنون نادم

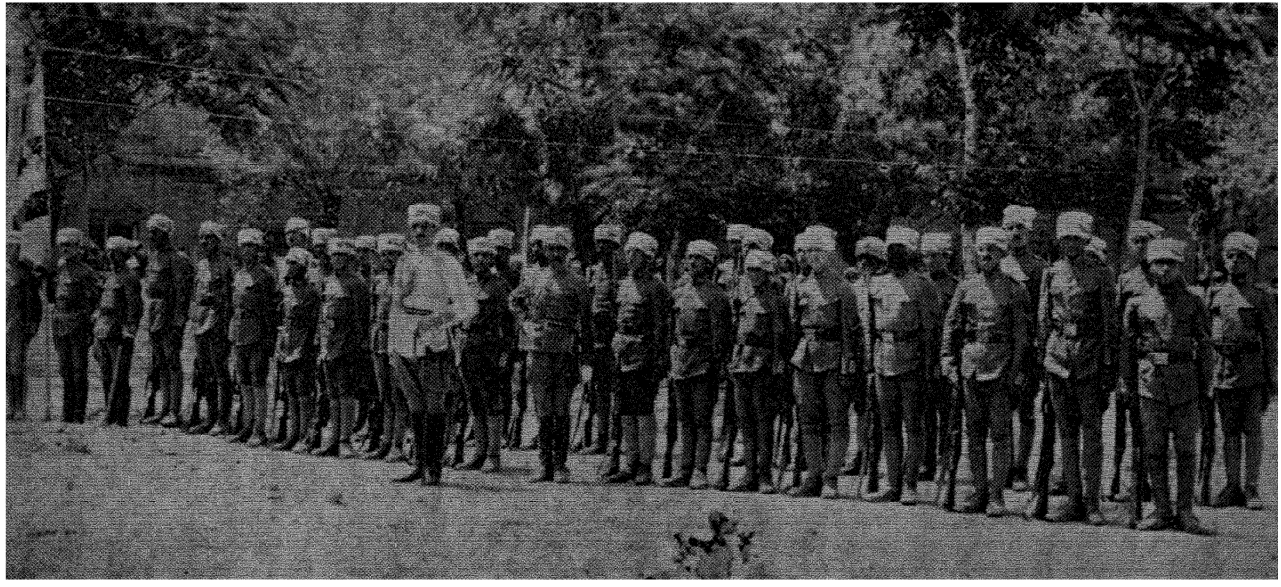

دورهٔ اول : مدرسهٔ جدیدالتشکیل ژاندارمری خراسان؛ کلنل محمد تقیخان بافرنج سفید ، سلطان سیدجلیل خان زمانی مدیروآموزگارمدرسهٔ ژاندارمری ، بقیه‌شاگردان مدرسه.

شده اند صحیح نیست ، زیرا مثلی است معروف توبهٔ گرگ مرگ است و بس مستبد همیشه مستبد بوده وخواهد بود ، کهنه پرست همیشه خواهان خرافات است واطمینان باین قبیل عناصر خشن و پلید کاری است عبث و بیهوده.

کلنل پسیان راست میگفت و کاملا محق بود ، او حق داشت از دست عمال جور وستم بنالد وشکوه کند ، او درمقابل مظالمی که در باره اش روا داشته ومیداشتند خود را سنبل مظلومیت میدانست و حقیقتاً هم چنین بود زیرا فداکاریها ، رشادتها ؛ ناکامیها و بویژه فعالیتهای خارق العادهٔ او درصفحات لرستان مبنی برشکست دادنها وشکست خوردنهای اواز روسهای تزاری در جنك بین الملل اول و فتح نمایان و معروف « مصلا » ، عشق پاك و بی آلایش او نسبت بوطن عزیز خود ایران؛همه وهمهٔ اینها یکطرف بیمهری اولیای وقت در تضعیف و تخویف این عنصر لایق و کارشکنیهای آنان در بارهٔ پیشرفت کارهای او ازطرف دیگر ، جای هیچگونه شك و تردید نیست .

او هر چه فکر میکرد ، هرچه میخواست ، وهرچه می گفت جز بخیرو صلاح وطن نبود ،او میگفت حکومت بر تودهٔ گرسنه وعریان ، حکومت بر مردگان متحرك ورقص وپا کوبی براستخوانهای بیرمق این ملت بلادیده و ستمکش افتخاری ندارد !

او میگفت تهران مرکز فساد ولانهٔ عناد ، منبع خصومت و ناکامیها وجایگاه عده ممدودی اشراف کهنه پرست را باید تصفیه ساخت ، ولی نمی گفت خراسان را باید تجزیه کرد ، قیام او صرفاً برای تحکیم مبانی و اصول قانون اساسی مشروطیت ایران بود که مرکز ثقل آنرا سخت آلوده ساخته بودند وچون ،بمردم اینهمه بیداد شدزمرکز داد ـ زدند تیشه براین ریشه هرچه باداباد .

هر کس جزاین در بارهٔ قیام کلنل قضاوت کند حقیقتاًراه خطا پیموده و نزد تاریخ معاصر واعصار آینده شرمنده وبلکه مسئول خواهد بود .

آن جان برخی ایران با این افکار ، عقاید وروحیه بفعالیت پرداخت وپرچم سه رنك شیر وخورشیدایران را بمعنی وبمفهوم واقعی خود درقیام خراسان باهتزاز درآورد .

یکی از استدلالات بارز جواب رد دادخواهی محبوسین تهران توأم با شمهٔ ای از بیوگرافی آن فقید بقلم خوداواست که در فصل مستقلی از نظر خوانندگان میگذرانم .

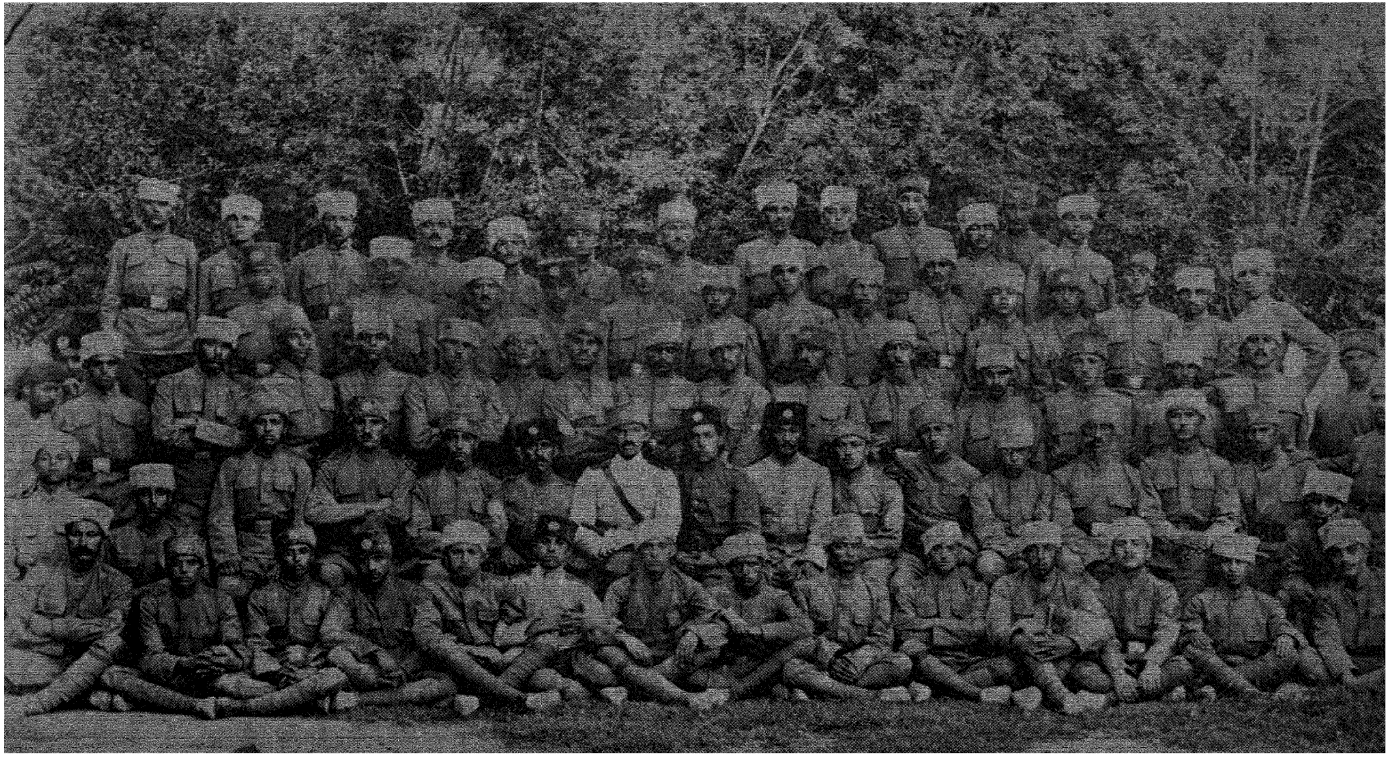

سلطان سید جلال خان بابلنی و شاگردان دورهٔ دوم مدرسهٔ ژاندارمری خراسان

۲ - قلم کلنل محمد تقیخان پسیان

من مهاجر هستم یعنی اجداد من پس از جنك ۱۲۴۳ و مجزا شدن قفقاز از ایران زیر بار رعیتی خارجه نرفته از همه چیز خودشان صرفنظر کرده و خودرا بآغوش وطن آباء و اجدادی انداخته‌اند ، پدران و پدر بزرگان من همه « سو گلیهای» رجـال نامی ایران مثل میرزا تقی‌خان امیر ، حسنعلیخان امیر نظام و غیره بوده‌اند . من خود در (۱۳۰۹) در تبریز متولد شده و از سنه ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آنشهر ابتدا درمنزل و مکتب و سپس چند ماه در اولین مدرسهٔ آنشهر که باسم لقمانیه‌معروف بود بتحصیلات فارسی وعربی ومنطق ومقداری از علوم جدیده والسنهٔ خارجه اشتغال داشتم در ششم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ برای تکمیل تحصیلات بتهران آمده ودر ۱۸ جمادی‌الثانی همانسال داخل مدرسهٔ نظامی شدم ومدت پنج سال درآنمدرسه تحصیل میکردم وهنوز یکسال باختتام دورهٔ مدرسه‌مانده بود که (رفرم) افواج قدیم شروع شد و وزارت جنك من و نه نفر دیگر رفقای مرا برخلاف میل و رضای خودمان از مدرسه خواسته وبرتبهٔ نایب دویمی داخل‌خدمت نمود «۱۳۲۹» دوسال درتشکیلات فوق‌الذکرخدمت کرد و بتدریج تا درجهٔ سلطانی نائل گردیدم لیکن‌نظر باینکه رؤسا ازدادن حساب پولهائی که میگرفتند خودداری مینمودند و بیچاره (مستر شوستر) امریکائی مثل پیشکار حـالیهٔ مالیهٔ خراسان از آدم حساب میخواست و حساب دادن کار عاقلانه نبود حساب داده نشد او هم دیگر پول نداد و اساس قشون‌جدیدالتشکیل برهم خورد گویا مقصود واقعی هم همین بود زیرا جز این ترتیب مقصودکاملا بعمل نمیآمد وترتیب خودمانی‌ازهرحیث رجحان داشت خصوصاً موقعی کـه حتم بود عذر خود شوشتر هم خواسته خواهد شد ، دراینوقت بریاست گروهان ومعاونت باطالیان درقزوین‌جزء اردوی اعزامی برعلیه حبیب‌الله‌خان کرد بودم درمدت ششماه فقط دو ماه حقوق گرفته یك ماه آنرا نیز بزیردستان خود مساعده دادم که هنوزهم‌قبض ها پیش من و پول در نزد آنها و شاید اغلب بدرود زندگی کرده باشند آنها را بری‌الذمه میشمایم ، حقوق چهار ماههٔ ما پیش کی و کجا است ؟ الله اعلم بحقایق‌الامور پس از تلگرافات عدیده و عدم وصول جواب به مرکز آمدم و البته تکلیفم معلوم بود که بایستی گنج خانه بنشینم طولی

نکشید که از طرف معلم مدرسهٔ خود آقای کلنل (کسترزیش) به یگانه صاحبمنصب با شرافت و ایران‌دوست یعنی آقای ژنرال یالمارسوف فقید که نام با شرفش در قلب هر سرباز صمیمی ایران مادام‌الحیات نقش‌ثابتی خواهد بود معرفی‌شده (اول ربیع‌الثانی ۱۳۳۰) باسم‌صاحبمنصب‌دارطلب مدت شش‌ماه در یوسف‌آباد بسمت معلم و متعلم و مترجم خدمت کردم و با اینکه قرار نبود قبل‌از طی دورهٔ مدرسهٔ صاحبمنصبان ژاندارمری کسی از داوطلبان صاحب رتبه شود خدمات من دقت صاحبمنصبان سوئدی را را جلب کرده ودر اول‌ماه ششم از شاگردان دورهٔ اول مدرسه بدرجه‌ای که در قشون داشتم نائل گردیده بسمت آجودان مترجمی ریاست گروهان سیراب مأمور راه همدان شدم ، راهیکه درآنوقت از اشرار و غارتگران مسدود و کلنل (مریل) آمریکائی با عدهٔ ژاندارم شوستری بواسطهٔ اشغال الوار بغارت دهات نتوانسته بودند باز نمایند وعدم امکان‌عبورمال‌التجاره درآن راه اسباب شکایت بزرك همسایهٔ شمالی شده هرساعت و دقیقه به اعزام قوای امپراطوری تهدید مینمود یکسال در این راه خدمت کرده و اغلب شبها را بواسطهٔ عدم اعتماد بقراولان اردو تا صبح‌مشغول‌سر کشی پاسبانان و محافظین بودم ، در اثناء این خدمت مکرر از طرف صاحب منصبان سوئدی که در آنوقت هنوز اروپائی بوده و با زیردستان‌ازروی بیغرضی و بیطرفی رفتار مینمودند درجهٔ یاوری پیشنهاد شده‌لیکن از طرف ژنرال بواسطهٔ عدم تناسب سن قبول نشد ، تا اینکه بالاخره‌پس‌از اینکه صاحبمنصبان مختلف پیشنهاد مزبور را تکرار کردند قرارشدمجدداً بتهران رفته و پس از اختتام دورهٔ مدرسه بدرجهٔ یاوری نائل گردم در چهارده ذیقعدةالحرام ۱۳۳۱ داخل مدرسه صاحبمنصبان ژاندارمری شده یازده ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ در مدرسهٔ مزبور مشغول تعلیم و تعلم بودم در جریان دورهٔ مدرسه در ازاء خدمات راه همدان باعطاء یك قطعه مدال طلای نظامی از طرف وزارت جلیله جنك مفتخر گردیدم هنوز یکماه به اختتام دورهٔ مدرسه مانده بود که مأموریت بروجرد پیش آمد و من به ریاست یك «اسکادران» صاحبمنصب جزء در جزء اردوی اعزامی مأمور شدم ، در اولین برخورد با الوار با یازده تن از عدهٔ خود مجروح شده (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲) لیکن نقطه مأموریت را از دست نداده وقبل‌از واگذار کردن فرماندهی بصاحبمنصب دیگری از آنجا حرکت نکردم پس از بهبودی زخم در اغلب جنگهای بروجرد شرکت داشته و درعرض دوماه بطوری جلب دقت رئیس‌جدید خود رانمودم که مجدداً رتبهٔ یاوری

درخواست شده ومورد قبول افتاد (۱۷ج ۲-۱۳۳۲) پس از آن بموجب تقاضای رئیس رژیمان قزوین بجای ماژر (تورل) بریاست باطالیان همدان منصوب گردیدم (بیست رجب همان سال) واز آن تاریخ تاچهارم محرم ۱۳۳٤ در آنجا مأموریت داشته ودرطول اینمدت شاید سه ماه درشهر همدان نبوده ودمی آسوده ننموده بودم که جنك عمومی اوضاع را تغییرداد وحسب الامر رئیس رژیمان ورئیس کل ژاندارمری وشاید مقامات عالیتر بحملهٔ (مصلا) اقدام کردم (چهارده محرم ۱۳۳٤) وبحمدالله باعده بسیار ناقابلی چون قصد ونیتی جز خدمت بوطن ورهائی مملکت ازمظالم قشون (تزاری) نداشتم بطردو دفع دشمن موفق گردیدم لیکن بواسطهٔ عدم اتخاذ وتذبذب وعدم صمیمیت هیئت رئیسه واحزاب مختلف وفقدان اسلحه استقامت درمقابل قوای عظیمه ممکن نگردید وحرکت الاستیکی شروع شدو بالاخره سقوط بغداد ومسدود شدن راه مارا مجبور بعقب نشینی دائمی نمود درمدت این کشمکش چه کشیده وچه دیدم غیرقابل تصوروحقیقتاً غیرممکن التقریر والتحریراست همینقدر باید متذکر شعر عربی منسوب بحضرت زهرا سلام‌الله علیها شده وبگویم صبت علی مصائب لوانها ـ صبت علی الایام صرن لیالیا» ! (☆)

آیا من خدمتی درجهان جنك کرده یانکرده‌ام بایست بکتب مطبوعهٔ درآلمان وممالك بیطرف مراجعه نموده زیرا اگر من شرح بدهم حمل بر خود ستائی ورجزخوانی شود درصورتیکه مقصودی جز بیان حقیقت وشرح مختصری از گزارشات زندگانی خود نداشته وفقط میخواهم هموطنانم بدانند که من کیستم و کجائی هستم وحرف حسابم چیست مخصوصاً درجنگهای پیش قراولی (تویسرکان) اسلحه ومهمات من عبارت از اشعار رزمی شاهنامه بود که بدانوسیله افراد «چریك» را بجنك و کشته شدن درراه وطن عزیز ترغیب وتحریص میکردم خلاصه درنتیجهٔ بعضی از اقدامات وحوادث که از ذکر آنها صرفنظر کرده ونمیخواهم یکبار دیگر بجراحات قلبم نمك پاشیده باشم اضطراراً از کار کناره گیری کرده بدون اینکه درنقطه‌ای درنك وتوقف کنم برای معالجه ورم کبد بآلمان رفتم «ششم شعبان ۱۳۳۵» هنوز معالجه بانمام نرسیده بود که استماع خبر موحش دیاله و درخون شناکردن افراد رشید باوفایم دنیا را درجلوچشمم تیره وتار ساخته برای اینکه خودی بآنها رسانیده واقلا باهم جان داده باشیم بسوی حلب وموصل شتافتم (بیست وپنج ذی‌الحجه ۱۳۳۵) ولی افسوس افسوس ! صد هزار افسوس ! آب بیرحم

☆ ترجمه:

بجانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتها که گر بر روزها ریزد بگردد تیره چون شبها

نعشهای آن شهدای بیگناه را بسرعت امواج وحشت‌آور خود همه جا غلطانده و باستراحتگاه قعر دریا رسانده بود و دیگر برای من حتی دیدن آب خون آلود نیز میسر نمیشد. بلی «من از بیگانگان هرگز ننالم - که بر من چه کرد آن آشنا کرد»! مأیوس ببرلین مراجعت کردم (بیست محرم ۱۳۳۶) برای اینکه هیچ دخالتی در کارها نداشته وضمناً وقت خودرا بیخود نگذرانده باشم با اینکه ضعف اعصاب و چشم و کلیه علت مزاج مانع از قبول خدمت هوانوردی بود بتصور وصول مقصود داخل این خدمت شدم (ده شعبان ۱۳۳۶) لیکن پس از ختم شناسائی میکانیکی وسی وسه مرتبه طیران سخت مریض شده و نتوانستم تعقیب نمایم و درخواست انتقال داده بقسمت پیاده منتقل گردیدم (سه شوال ۱۳۳۶) و تا حدوث سقوط آلمان و هنگام متارکهٔ جنك مستمراً در خدمت بودم ضمناً ریاضیات عالیه و موسیقی نیز تحصیل میکردم چنانکه با وجود اطلاعات ناقصهٔ دوائر مختصری از سرودهای ژاندارمری و اشعار ملی ایران را با «نت» بطبع رسانده و باسامی «سه سرود ملی و هفت آواز محلی ایرانی» بامختصری مقدمه بزبان آلمانی از خود بیادگار گذاشتم که یکی از آنها فوق‌العاده طرف توجه موسیقیدانهای آلمانی شده بود نیز عده‌ای از رگلمانهای مختلفه را ترجمه و حاضر طبع نموده بودم که بواسطه عدم استطاعت طبع آنها ممکن نشد و تا امروز هم موفق نگردیدم و بالاخره از یکطرف روز بروز گرانتر شده و از طرف دیگر مختصر وجه پس اندازی که در مدتهای متمادی خدمت جمع آوری شده بود بانتها رسیده و نزدیك بود که کار بفلاکت و ذلت برسد و عدهٔ از دوستان آلمانی حاضر بهمراهی و مساعدت شده وحتی معلم انسان دوست من آقای (پرفسور سباستیان بیك) حاضر شده بود محلی در دارالفنون «لایپ سیك» برای من تهیه کرده و یا اینکه با خود بجنوب امریکا ببرد و همچنین مسیو (اکسترون) سوئیسی توسط مادام (چلسترن) خانم رئیس رژیمان متوفای من مرا بسوئد دعوت کرده بود که هرقدر بخواهم در آنجا مهمان باشم مخصوصاً نوشتجات دوستان اروپائی که مقارن حرکت میرسید تمام مملو از احساسات دوستانه بود وحتی دو نفر حاضر شده بودند که هرقدر قرض بخواهم بدهند روقتی پس بدهم که مقتدر باشم همه را باستغنای طبیعی و جبلی ایرانیت رد کردم پنج هزار مارك بقیة‌السیف دارائی خود را هزار فرانك سویس خریده بامید خدا حرکت کردم (بیست و هشت صفر ۱۳۳۸) در سویس مجبور شده چهار هزار فرانك دیگر قرض کردم پس از شصت و یکروز مسافرت در موقع ورود ببندرانزلی (۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸) که از هرطرف جیب و بغلم را

میکاویدند چندقرانی بیشتر نداشتم آنهم بمصرف انعام حمالهائی رسید که مثل ملك الموت دورصندوقهای لباسم را گرفته که میخواستند من وصندوق‌ها را باهم ببرند حقیقتاً تفتیش انزلی یکی از یادگارهای فراموش نشدنی دورهٔ زندگی من است و گویا زمامداران وقت تمام این اوامررا ازروی اصول مشروطیت ومطابق باقوانین اساسی مملکتی صادرمیکرده است و کسی هم که اسم آن کابینه راکابینهٔ سفید نمیگذاشت ! لاجرم از یك خانم روسی که همسفر بود مبلغی قرض کرده با اتومبیل بتهران حرکت کردیم پس ازورود بمرکز (سه جمادی‌الاولی ۱۳۳۸) با اینکه بکلیهٔ صاحبمنصبان واشخاص مهاجرخرج معاودت داده شده ولدی الورود بخدمتی گماشته‌شده بودند بعلت غیرمعلومی (شاید معلوم است وازذکرش صرفنظرمیکنم).

با اینکه نسبت بدیگران قدیمی ترو برای اشغال‌مقام ریاست‌رژیمان وغیره مستحق تر بودم واقلا بایستی بخاطر برادروپسرعموی شهیدم ازمن دلجوئی میشد بدون اینکه ذره ای ازطرف دولت و حتی دوستان صمیمی ملی کسانیکه دربارهٔ آنها ازهیچ قسم فداکاری مضایقه نکرده بودم‌مساعدتی ابرازشود مدت پنج ماه یعنی تاتاریخ سقوط کابینهٔ سفیدآقای وثوق الدوله بیکار ماندم در اینمدت مشغول ترجمهٔ بعضی از کتب مفیده بودم ازجمله (تاریخچهٔ یك کنیز) تصنیف لامارتین که مقداری از آن درپاورقی‌روزنامهٔ آگاهی(۱) بطبع رسید وهمچنین یك سرگذشت واقعی باسم : سرگذشت یك جوان وطن دوست ـ شروع کردم که چنانکه عمری باقی باشد و باتمام‌آن موفق شوم بطبع برسانم وشاید قابل توجه باشد وخوانندگان‌بر نویسندهٔ مظلوم‌آن رحمت وشفقت‌آورند (۲) بلافاصله پس از تغییر کابینه آقای کفیل تشکیلات شاید بصلاحدید مشاور بد کینهٔ خودشان گویا بتصور اینکه حضرت‌آقای مشیرالدوله نسبت بخانوادهٔ ما مرحمت مخصوصی‌داشته ودردورهٔ زمامداری خودشان حتی‌الامکان عدل وانصاف را کنار نخواهند گذاشت و میدانستند که ما البته بحضرت معظم له تظلم خواهیم کرد با کمال عجله من وپسرعمویم را احضار کرده وهمان روزاحضارتوسط‌خودم امر بنوشتن حکم عمومی راجع باستخدام مجدد ما (با اینکه کسی مارا اخراج نکرده بود فرمودند که‌شخصاً بوزارت برده‌وبامضاء معاون‌برسانند

۱ـ روزنامهٔ آگاهی درمشهد بمدیریت مرحوم ملاباشی آل داود معروف بآگاهی چاپ و منتشر واز روزنامه های وزین عصر خود بشمار میرفت .

۲ـ سرگذشت خودش بود .

و(توضیح اینکه هنوز وزراء تعیین نشده ولی قطعی بود که آقای مشیرالدوله رئیس الوزراء خواهند بود) لیکن بعلت مجهولی این تصمیم باین شدت مدتها بعقب افتاد وحتی اگر باصرار دوستان، من همه روزه بتشکیلات نرفته شخصاً تعقیب نمیکردم وروزنامه ها نمی نوشتندممکن بودمسئله بکلی مسکوت عنه مانده وبازویلان وسرگردان باشیم باری بالاخره حکم نمره ۱۷٦ مورخ (غرهٔ ذیقعده ۱۳۳۸) درحدود (٦ ذی حجه ۳۸) بامضاء رسید وبنده را بابودن یاورمحمدحسین میرزا درمشهد و اطلاعاتی که از وضع ژاندارمری خراسان وتسلط کامل والی وقت داشتند بدون هیچ اسم‌ورسمی بفلاخن گذاشته بخراسان پرتاب کردندو برای تشکیلات جدید قوای خراسان امیدواریها دادند (شانزدهم ذی حجه ۱۳۳۸) برای اینکه بفهمانم درمقابل احکام مطیع صرف بوده وازخودرأی ندارم بااطلاع بمراتب فوق حرکت کرده بمشهد رسیدم حسب الامروالی وقت اداره را از کفیل تحویل گرفته مشغول کارشدم(۲۵ذی حجه ۱۳۳۸) از بدوتصدی‌دچاریك سلسله اشکالات ومسائل لاینحلی گردیدم که دائماً مرا درزحمت داشته وآنی راحتم نمی‌گذاشتند.

ازجمله مسئله حقوقات‌معوقه بود، که باوجوداینکه بودجهٔ ژاندارمری همه ماهه مرتباً ازطرف ادارهٔ مالیه پرداخت شده بود، حقوق‌چندین برج افراد نرسیده ومبلغ معتنابهی نیزاشخاص خارج طلبکاربودند وخیلی‌چیزهای دیگر که شرحش کتاب مفصلی لازم دارد. عجیبترازهمه آنکه همه می دانستند حقوق نرسیده ولی هیچکس نمیدانست که چقدر طلب دارد و در شعبهٔ محاسبات ورق پاره ای نبود که شخص بآن رجوع کند. رئیس‌سابق علاوه براینکه خودش را مسئول هیچکس نمیدانست، بوسائل ممکنه از صاحبمنصبان دیگرنیزحمایت نموده ونمیگذاشت ازروی تحقیق‌طلب افراد نظامی وغیره معلوم شود بامزه تراینکه همه روزه بایستی‌من که دخالتی درایام گذشته نداشته ودیناری بابت بودجهٔ گذشته اخذنکرده بودم ازصبح تا غروب بایك مشت طلبکاردست بگریبان شده وروزی ده بیست جواب رسمی باحکامی که راجع بپرداخت طلب این وآن میرسدبنویسم باهمهٔ اینها و با اینکه از همه طرف کوشش وجدیت میشدکه عملیات من بی نتیجه مانده وترتیبات اداره کمافی‌السابق درهم وبیچیده بماند، در مدت قلیلی امورات را بجریان طبیعی انداخته وشعبات فاقدرا تأسیس وشعباتی راکه اسماً موجود بودند صورت خارجی داده وزحمات خودم را مشهود مخالف وموافق نمودم پس ازفراغت‌ازاصلاحات ابتدائی هم خودرابرآن‌مصروف

داشتم که حقوقات معوقه را وصول و بذوی الحقوق برسانم خود همین مسئله بود که مرا بدبخت کرد و بیشتر از پیش دچار مشکلات نمود جوابهای واصله ازمقامات عالیه با اینکه اغلب مساعد بود ولیکن همان روی کاغذ وابداً اثرعملی دیده نمیشد وحتی جزء بقیه بودجهٔ اولین برج تصدی که نقداً دریکجا پرداخته شده دیگر حوالجات ماهیانه مطابق معمول اداره داده نشد وبرخلاف تمام قوانین حوالجات بودجهٔ ژاندارمری برای وصول بحکومت ها فرستاده شده درخواستهای قانونی من بجائی نرسید بدیهی است راه انداختن چرخهای یك ادارهٔ خراب بانبودن پول غیر ممکن و محال بود خصوصاً باآن بدحسابی که دیگرهیچکس معامله واعتبار نکرده واعضای اداره را بچشم آدمهای متعدی وغارتگرمینگریستند بالاخره چارهٔ منحصر بفرد خودرا در کناره گیری دیده ودرعرض دو ماه از شدت گرفتاری سه مرتبه مستقیماً بایالت ومرتبهٔ چهارم توسط کفیل تشکیلات بوزارت داخله استعفاء داده ونمیدانم بچه علت هرچهارمرتبه مقبول نیفتاده وبمواعید گذشت زیرا یقین دارم هیچکس درخیال استفاده نبوده خلاف تمام قوانین حوالجات بودجهٔ ژاندارمری وصول بحکومتها بسابق اضافه شده و همه روزه در اداره محشروغوغائی داشتم، من درادارهٔ خود نه فقط رئیس بلکه بواسطهٔ عدم اعتماد به بعضی اعضاء وعدم اطلاع برخی دیگرخدمات مختلفه راشخصاً انجام میدادم ودرمقابل بهمان حقوق ریاست قناعت مینمودم هرپیشنهادی که بمرکز ادارهٔ خود میفرستادم ' یا جواب نرسیده ویا جواب منفی با نزاکتی میرسید ودیگرتعقیب نمیگردید وبخوبی حس میکردم که مقصود ازاعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمری نبوده و کسی درخراسان طالب انتظام حقیقی امورنمیباشد بلکه مقصود این بود که در دست پنجهٔ قادری اسیرمانده ووجود معطل شده بالاخره به بیکفایتی معرفی ومفتضح شوم و اینکه میگفتند بواسطهٔ عدم رضایت ازرئیس قدیم بنده احضارشده ام باور کردنی نبود زیرا برای کسی که ازریاست ژاندارمری خلع گشته ریاست قشون پیشنهاد نمیکنند .

☆ ☆ ☆

درچاپ اول رد دادخواهی را تااینجا که خواندید چاپ کردم؛ اینك متمم آنرا دراین چاپ از نظرخوانندگان گرام میگذرانم .

متمم رد دادخواهی بقلم کلنل پسیان

اگر درآتیه حیاتی باقی ولازم شد بیش از این در این موضوع می نویسم بالاخره دوایر زمامداری کابینه‌های سفید گذشت و بقول آقایان امضاء

کالسکه ها ، شترها ، قاطرها ، اثاثیه‌ها جواهرات و تزیینات از مالیهٔ شخصی تهیه شده است ؟ آیا وجوهات استقراضی در کابینهٔ آقای وثوق الدوله همه بمصارف ضروری مملکت رسیده است ؟ آیا درجاتی که بامر همان کابینه در ژاندارمری داده شده همه باستحقاق بوده است ؟ آیا قتل ماژر استوار از روی عدالت بوده ؟ آیا انتخاب و کلا که بایستی نمایندهٔ افکار ملت وطرف اعتماد و اطمینان ومعروف انتخاب کنندگان باشد مطابق قوانین مشروطیت و اصولیکه جنابعالی وسایر امضاء کنندگان خودتان راطرفدار معرفی میکنید بوده ؟ آیا هردوروز یك کابینه عوض کردن وهر آن دستهٔ این و آن شدن کار مملکت وملت را اصلاح میکند ؟ سبحان‌الله در مدت دو ماه تغییر عقیده و مسلك تا چه اندازه ! آیا واقعاً با این عقاید متزلزل میتوان امید اصلاحی داشت ؟ حقیقتاً خیلی جای تأسف و تأثر است که: باهر کس انس گیرم ازاو سوخته شوم بنگر که انس نیز به تصحیف آتش است .

ثانیاً ازسایر آقایان امضاء کنندگان که یك قسمتشان را کاملا میشناسم وقسمت دیگر را ناچار باسایرین باید همقیده وهم مسلك بدانم سئوال می کنم که آیا ازحیث ملی وحرمت مقام حکومت شوروی «مشروطه» چیزی باقی‌مانده و باقی گذاشته بودید که کابینهٔ سیاه لطمه برآن واردآورده ؟ آیا نمیدانید چه کرده وچه بلای مبرمی بوده وچه خاکی بسر فقراوضعفاء واهالی ستمدیدهٔ این مملکت ریخته‌اید! اگر عملیات کابینهٔ گذشته شرم‌آور بوده باشد عملیات قسمت اعظم شما امضاء کنندگان شرم‌آور تر وننگین‌تر نبوده‌است خودتان مشتبه هستید ویااینکه هنوز مردم را اینقدر عوام و بی مدرك تصور میکنید و گمان میکنید می توان فضاحت وجنایتها را پرده پوشی کرد؟ آیا هیچ درمدت عمر درفکر مملکتی بوده اید که شمارا بناز و نعمت پرورانده؟ قدمی برای اصلاح بر داشته و قلمی بحق زده اید ؟ آیا یك مدرسه ، یك بیمارخانه ، یك کارخانه ویایك شرکت خیریه تأسیس کرده ویاباوجود مالك بودن قسمت اعظم زمینهای حاصل‌خیز مملکت اقدامی برای اصلاح وتوسعهٔ امور فلاحت ومعمول داشتن آلات جدید با اینکه بخیر خودتان هم بوده نموده اید ؟ آیا هیچوقت بملاحظهٔ خزانهٔ خالی مملکت ازحقوق اداری خودتان صرفنظر کرده ویابهمان قناعت کرده اید ؟ بس است ! بس است ! بترسید ازآن روزیکه واقعاً محکمه ومجازاتی باشد .زیرا :

می‌خوران راشه اگر خواهد بردار زند گذر عارف وعامی همه بردار افتد

☆ شرح عکسهای آلبوم صفحه ۲۴۸ و ۲۴۹ وعلت ورود کلنل بخدمت هوانوردی آلمان درپایان کتاب مندرج است .

از عملیات کابینهٔ گذشته همین بس است که رعایای فلک‌زده اقلا یک مرتبه درعمر خود بجای عرایض تظلم و داد خواهی خودشان که همواره ازدست شما وبستگان و کسانتان بود وستونهای جراید را دائماً اشغال میکرد عریضهٔ داد خواهی ولو بمغلطه واشتباه کاری هم باشد بامضا معروضین خود میبینند واقعاً روز انتشارشمارهٔ ۹۲۰ روزنامهٔ ایران راجزو اعیاد متبرکه شمرده وهمه سال عید گرفت که الحمدالله ز بردست وقوی پنجه‌ای هم پیداشد که بقول خودتان بشما ظلم بکند و بعقیدهٔ من انتقام مظلومان رابکشد بلی ،

آه دل مظلومان بسوهان ماند گر خودنبرد برنده راتیز کند

بر فرض مظلومیت چه عیب دارد که یکمرتبه با قسمت اعظم ملت همرنگ شده باشیدو بدانید مظلومیت چقدرتلخ و ناگوار است .

آقایان اگرشما چند نفرازعملیات کابینهٔ گذشته ناراضی باشیداهمیتی نخواهد داشت بلکه خود یکی از موجبات افتخار اعضاء آن کابینه خواهد گردید چنانچه می بینید باجدیت تامیکه درمحو نمودن آثار آن عملیات دارید پایهای محکمی ریخته وساخته شده که فناناپذیرخواهد بود و تقریباً مجبور هستید قسمت عمدهٔ آنرا پیروی نمائید بلی،

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

وطن ما مردهای بزرگ تربیت کرده و بازهم خواهد کرد من یکی از مأمورین آن کابینه با پیشانی سفید ودرخشانی حاضرم ثابت کنم که درمدت دوماه زمامداری خودبا اقتدارات وقدرت فوق العادهٔ که داشتم قدمی بر خلاف رضای خدا وصلاح مملکت برنداشته وحبه ودیناری استفادهٔ شخصی نکرده ام ؛ با محبوسین خود با اینکه اغلب درمحبس هم عملیات ودسایس خودرا ترک نکرده بودند باکمال رأفت ومهربانی رفتارنموده وبتصدیق دوست ودشمن عفت وشرافت سربازی را همیشه محفوظ داشته ام ؛ آنچه کرده ام مطابق حکم بوده وازقضا احکام هم بحق صادرمیشده است و گمان ندارم درتاریخ ایران ومخصوصاً درتاریخ مشروطیت چنین نظم و ترتیبی بمعرض ظهوروبروزرسیده باشد ، من اولین کسی هستم که حساب وجوه دریافتی ایام تصدی خودرا بمیل ورضای خاطرخود پس داده و از بودجهٔ مصوبهٔ ایالتی فقط آنمقداربخرج آوردم که استحقاقش را داشتم و برای پرداخت مستمریهای فقراء وضعفاء لازم وواجب بود؛ برای اولین دفعه اعانه ای که برای قشون گرفته میشد بهمان مصرف خودش رسانده و بکمک صاحبمنصبان لایق وفداکارخود و بسرعت برق چندین باطالیان پیاده و فوج سوارحاضرخدمت نموده با صاحبمنصبان یک باطالیان شش

مقابل آنرا اداره کردم ، درحکومت من چندین فقره حسابهای پیچ درپیچ مؤدیان مدایاتی که سالها مطرح مذاکرهٔ وزارتخانه‌ها بوده و بجائی نرسیده بود ، خاتمه یافت ، اشرار نامی خراسان مثل خداوردی ، الله‌وردی امرسل دین محمد ، حضرتعلی وغیره که بااردوهای دوسه هزار نفری و مخارج گزاف دستگیریشان ممکن نبود دستگیر بمجازات و اعمال جنایتکارانهٔ خودرسیدند ، حل وتصفیهٔ مسائل سرحدی ، شروع باصلاحات بلدی ، اتحاد شکل قوای نظامی خراسان وانتظام ادارات وشعبات مختلفهٔ آن ازیادگاری های فراموش نشدنی دورهٔ حکومت ورياست من است ، بالاخره این در حکومت من وپیشنهاد من بود که دولت وقت برای اصلاح آستانهٔ مقدسه تصمیم گرفته برجوع این مأموریت مقدس خستگیها ودلتنگیهای مراجعان نمود بایک دنیا اشتیاق کمیسونها تشکیل ونظامنامه ها نوشته شده ونزدیک بود که باوضاع اسفناک قبلهٔ متبرکه خاتمه داده شود که ظلمت بنور مبدل (۱) وترتیبات سابق ازسرگرفته شده یکمشت اوراق برای مایادگارماند!!!

اکنون حسب الامر اعلیحضرت قویشوکت همایونی ارواحنا فداه فرماندهی کلیهٔ قوای خراسان را عهده‌دارو تا موقعیکه بر خلاف تعهدات و مواعید صریحهٔ که ازطرف دولت داده شده رفتاری نبینم در صداقت و وفاداری نسبت بذات ملوکانهٔ همایونی ، دولت وملت پایدار بوده واقدامی برخلاف اوامرصادره نخواهم نمود وامیدوارم هیئت دولت نیز احترام دستخط تلگرافی ملوکانهٔ مورخهٔ لیله ۲۵ رمضان ۱۳۳۹ و موقع باریک وخطرناک مملکت را درنظر گرفته وخدانکرده بوسوسهٔ سیاست - مداران مرکزفساد وانقریک اقدامی برخلاف انتظار نمایند .

من خودبرای هر قسم محاکمه ودرصورت ثبوت تقصیر برای هرگونه مجازات حاضرم بشرط اینکه قضاوت محکمه معلوم وهمه بثبوت خودمحاکمه شویم ، والاسیه‌روی شود که دروغش باشد .

در خاتمه حق ناشناسی میدانم که بدون تشکر از دوستان غیر نظامی و صاحبمنصبان و افراد رشید قسمت خود لایحهٔ دفاعیه و یا تاریخچهٔ مختصر زندگانی خودرا بانتهی برسانم و در این نصف شب از پشت میز تحریر درحالیکه قطرات اشك زیر پلکها حلقه زده آنهارا در جلوی چشمهای از تحیر خسته ام مجسم ساخته ونگویم دوستان وهمنطاران عزیزم ! تصورنکنید که من از نسبت دادن تمام عملیات بخود ، خودپسندشده وناسپاسی کرده باشم خیر، خیر، هرگز، هرگز! بلکه من خودم را شما

۱ - مقصودسیاهی کابینهٔ سابق وسفیدی لاحق است

دانسته وشمارا خود می بینم فداکاری ، صداقت ، لیاقت و وفاداری شما چیزی نیست که بتوان فراموش کرد ، هیچ قوهٔ مقتدر نیست که محبت شمارا ازمن گرفته ورشتهٔ اتحادمارا ازهم بگسلد وممکن نیست که من ناسپاس و فراموشکار باشم خداوند همواره من وشمارا درپناه وامان خود نگاهداری فرموده ودرخدمت بوطن مؤید ومنصور ومظفر فرماید !

هموطنان ! این دفاعیه را ننوشتم که کسی را بیازارم بلکه خواستم یکمرتبه درعمرخود خواهش دلم را انجام داده وخودرا راضی کرده باشم **من ایران وایرانی را نه فقط دوست داشته بلکه پرستش میکنم** وبهمین دلیل اگر کسی درمقابل ازمن بدگفته ویا بنویسد جواب نخواهم داد . .

خیرالکلام قل ودل ، مرا اگر بکشند قطرات خونم کلمهٔ ایران را ترسیم خواهد نمودواگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهدداد .

مشهد لیلهٔ ۱۳ سرطان ۱۳۰۰ محمدتقی

☆☆☆

این بود بیوگرافی کلنل محمدتقیخان پسیان ورددادخواهی محبوسین کابینهٔ سیاه وشرح مظالم وزراء وصاحبان نفوذوقدرت باو.

کلنل محمدتقیخان دردوران ریاست ژاندارمری خراسان ناملایمات فراوانی را برخودهموارنمود ! تحمل آنهمه دشواری راآنهم دریك جریان غیرعادی یکنوع فداکاری میپنداشت ، اما وقتی دید همانهائیکه باعجله در تهران اورا احضاروحاضرشدندکاری باو بدهند ؛ دریافته اندکه این عنصر پاك دامن ، لایق کارهای بسیارمهمی است ، خاصه اینکه در آلمان ترقیاتی احراز نموده ودرجراید اروپا نیزانعکاس یافته ووردزبان خاص وعام شده ، ازیك چنین رفتارمرکزیها درشگفت شد !

اگرمماندین وی؛ صرفاً ازنظربغض وحسد اورا روانهٔ مشهدنکرده و مقامی راکه حقاً درخوراو بود تفویضش میکردند، ازنظراخلاق ، وجدان، انسانیت وازلحاظ وطن پرستی کاملا عاقلانه بود وعواقب وخیم وناگواری هم مترتب نمیشد ؛ ولی افسوس که بعضی اززمامداران آنوقت اکثراً بوئی ازآن صفات بمشامشان نرسیده وبوی پول بیگانه وعدم حمایت از عناصر شریف و وطن پرستی مانند پسیان را برای ارضای خاطرارباشان ترجیح میدادند !

پس ازاعزام قوام السلطنه بتهران وتوقف یکماههٔ اودرزندان کابینهٔ سیاه ، وقتی شنید ، بمحض سقوط آن کابینه ، حضرت اشرف را باسلام وصلواة

باکالسکه بمجلس شورایملی بردند تا باورأی اعتماد داده شود ! مات و مبهوت شده وپس ازقدری تأمل اظهارداشت، نگفتم :

تهران مرکزفساد ولانهٔ عناد وخصومت وناکامیها است ؟!

☆☆☆

که گمان داشت که این شور بپاخواهدشد
هرچه دزداست زنظمیه رها خواهد شد
دزد کت بسته رئیس الوزراء خواهدشد!
مایهٔ رنج تو و زحمت ما خواهد شد
مملکت بازهمان آش و همان کاسه شود
نعل ما سنگ شود لولو ما ماسه شود
این رئیس الوزراء قابل فراشی نیست
لایق اینکه تو دل بستهٔ او باشی نیست
همتش جز پی احقاق و کلاشی نیست
در تماشش بجزاز مرتشی وراشی نیست
کز جهان رابسپاریش جهانرا بخورد
ور وطن لقمهٔ نانی شود آنرا بخورد

☆☆☆

درقیام کلنل افکار بیگانگان ابداموثرواقع نشد ، باوجودمراجعهٔ باو که در آخرین ملاقات کلنل بریدا کس یا کلنل نیز اشاره شده واز نظرخوانندگان خواهد گذشت »ووعدهٔ کمک ؛ بی بیزی خودرا اعلام نمود، باحسان الله خان نیز که شنیده شد بعشق آباد آمده ودپیغام فرستاد که من احتیاج بکومك ندارم ، فقط سعی نمایند سرحدات خودشان راخوب حفظ کنند، تا کسی ازمرزهای خراسان بآنطرف نیاید . خلاصه مرا بخبر توامید نیست شرمرسان ، فعالیت شماو رفقای شما رادرنهضت جنگل دیدیم ، نتیجهٔ حاصلهٔ ازآن چه بود ؟ قتل حیدرخان عمواوغلی دموکرات باخیریت ومجاهد معروف مشروطیت ! این راهم باید اذعان کرد که شما زیادتقصیر نداشتید زیرا نهضت و انقلابی که پایه واساس آن بر مراجعه بتقویم منجم باشی ، شاید ونشاید وقمر درعقرب وبالاخره هرگونه تصمیمی را موکول باستخاره کردن وبمشورت باعقلای قوم بی اعتنائی نمودن نتیجه‌اش همان...منفی است ، اگر از نظراقتصادی ضرورتی حاصل گردد، درصورت لزوم امکان خواهدداشت بطور تهاترعمل شود.

برروی همین اصل بود که دریکی از نامه‌های خود که برای آقای فرخ دبیر پارسافرستاده بود ، تلویحا اشاره‌ای داشت که صحبت هست مقداری توپ بگیریم ودرعوض گندم بدهیم ، ضمنا نوشته بود ، بیخود تهران رفتید ،

دیگر مراجعت شما نزد ما ممکن نخواهد بود زیرا سانسور خیلی غلیظ شده . واین نامه درداورزن یادهنهٔ زیدر ، ضمن سانسور بدست قشونی که جهة سر کوبی قیام اعزام وماهها درآنجا معطل مانده بودند، افتاد.

همسایه جنوبی هم که دراجرای قرارداد شوم ۱۲۹۹ ایران بر باد داده و ثوق - الدوله شکست خورده بود و بطوریکه قبلا گذشت نفوذ آنرا مشیر الدوله اعلام نمود (۱) ،مواظب این قیام بود ودربارهٔ کلنل بطور ضمنی توجه داشت تا هر آن دراو احساس نوسان نماید بجلب او همت گمارد ودرشکست سیاسی خود جبرانی حاصل کند، ولی هنگامیکه فهمید این صاحبمنصب جزو طنش ایران محبوبی ندارد و در روی پای خود مستقل و استوار ایستاده و در عزم خود نیز کاملا راسخ میباشد، مأیوس و بر مخالفت خود با او افزود و سیاستی را که از قزوین سرچشمه گرفت بیشتر تقویت نمود .

۱ـ در فصل قرارداد ۱۹۱۹ اشاره شد که در بیانیهٔ سید ضیاء الدین مورخ هشتم اوت ۱۲۹۹ ضمن قسمت سیاست خارجی نیز برای باردوم این قرارداد منحوس ملغی گردید، اینك عین عبارت نقل میشود : ... وهیچ ملتی هرقدر قوی و نیرومند باشد نباید آزادی مارا محدود نماید ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم ماند ،« بنام همین اصول و بخاطر همان اصول است که الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخهٔ اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم»

۲ـ تا بالنتیجه دیدیم که همین قرارداد توسری خورده و ملغی شده بخاطر همین اصول و همان اصول ، با تعویض قیافه برای مدت یکربع قرن مسیر تاریخ کشور مارا بسود دیگران بکلی عوض کرد ! وازاینرو چه رخنه ها و بلـکه چه شکافهای عمیقی که در استقلال سیاسی بویژه اقتصادی کشور ما ایجاد نگردید؟!

ماحصل ، با کشوری که دردورهٔ جنك اول جهانی وسیلهٔ نفط خود ودر دورهٔ دوم جنگ جهانی علاوه بر نفط «شیرهٔ جان» وسیلهٔ راه آهن جوان، راه های شوسه وهزارها وسائل دیگر؛ آقائی ،سعادت وسیادت اورا حفظ کرد متأسفانه معامله‌ای مانند معاملات غالب با مغلوب انجام شده ومیشود !

ما بدنیا ومخصوصاً بکشورهای بزرگی که سنك حمایت ملل ضعیف را بسینه میزنند اعلام میکنیم : جـای هیچگونه شك و تردیدی نیست که حق ملت ایران از نفط جنوب از آغاز عمل تا کنون ومخصوصاً بعد از تجدید قرار داد که آقای تقی زاده ومرحوم داور عامل مهم آن بودند ، بطور کاملا عادلانه ومنصفانه استیفا نشده وملت ایران حقوق حقهٔ خودرا همواره از نفط جنوب مطالبه داشته ودارد وتا هنگامی که این حساب بروفـق عدالت تسویه وتصفیه نشود وحق واقعی ملت ایران تأدیه نگردد این مبارزه ادامه خواهد داشت وپیوسته صداوندای ملت ایران بگوش عالمیان خواهد رسید .

۳ - تعیین سن ، تاریخچه خدمات درجات کلنل محمد تقیخان پسیان و نسب او

توضیح مفید : نگارنده درضمن تألیف «سناریو» فیلم «زندگی فردوسی» سالها وقتم برای تعیین تاریخ حقیقی عمر حکیم ابولقاسم فردوسی شاعر بزرك ایران وشخصیت برجستهٔ بین المللی ، مانند عمر خود او تلف و عاقبت اینکار بدلخواه من انجام پذیر نشد ، باین مناسبت برای رفع هرگونه زحمت واتلاف وقت از آیندگان ، جهة تعیین سن وتاریخچهٔ خدمات ودرجات کلنل ونسب او این فصل مستقل را باز کردم .

☆☆☆

کلنل درابتدای بیوگرافی خود نوشته است : « من خود در ۱۳۰۹ درتبریز متولد شده واز ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آنشهر ابتدا درمنزل ومکتب وسپس چندماه دراولین مدرسهٔ آنشهر که باسم لقمانیه معروف بود بتحصیلات ... الخ »

اگر ذکری ازابتدای تحصیل نمیکرد ، ممکن بود تصور شود در رقم ۱۳۰۹ تولد اشتباه حروفی رخ داده است یعنی بگوئیم درمطبعه بجای ارقام کوچکتر از ۹ چیده شده ولی باذکر صریح ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در صحت رقم ۱۳۰۹ قمری هجری جای هیچگونه تردید ویا ابهام باقی نمیماند .

پهلوان تاریخ آزادی ایران یعنی کلنل محمد تقیخان درسن هشت سالگی شروع بتحصیل نموده وهفت سال در تبریز اشتغال بتحصیل داشته است ودرجای دیگر نوشته است :

«درششم جمادی الثانی ۱۳۲٤ برای تکمیل تحصیلات تهران آمده ودر ۱۸ جمادی الثانی همان سال داخل مدرسهٔ نظام شدم » بنابراین وقتی بتهران برای ادامهٔ تحصیل آمده ، پانزده ساله بوده .وباز نوشته است :

«مدت پنجسال در آنمدرسه تحصیل میکردم هنوز یکسال دیگر باختتام دورهٔ مدرسه مانده بود که (رفرم) افواج قدیم شروع شد ووزارت جنك من و ۹ نفر دیگر از رفقای مرا برخلاف میل ورضای خودمان ازمدرسه خواسته و برتبهٔ نایب دومی داخل خدمت نمود ۱۳۲۹ ...»

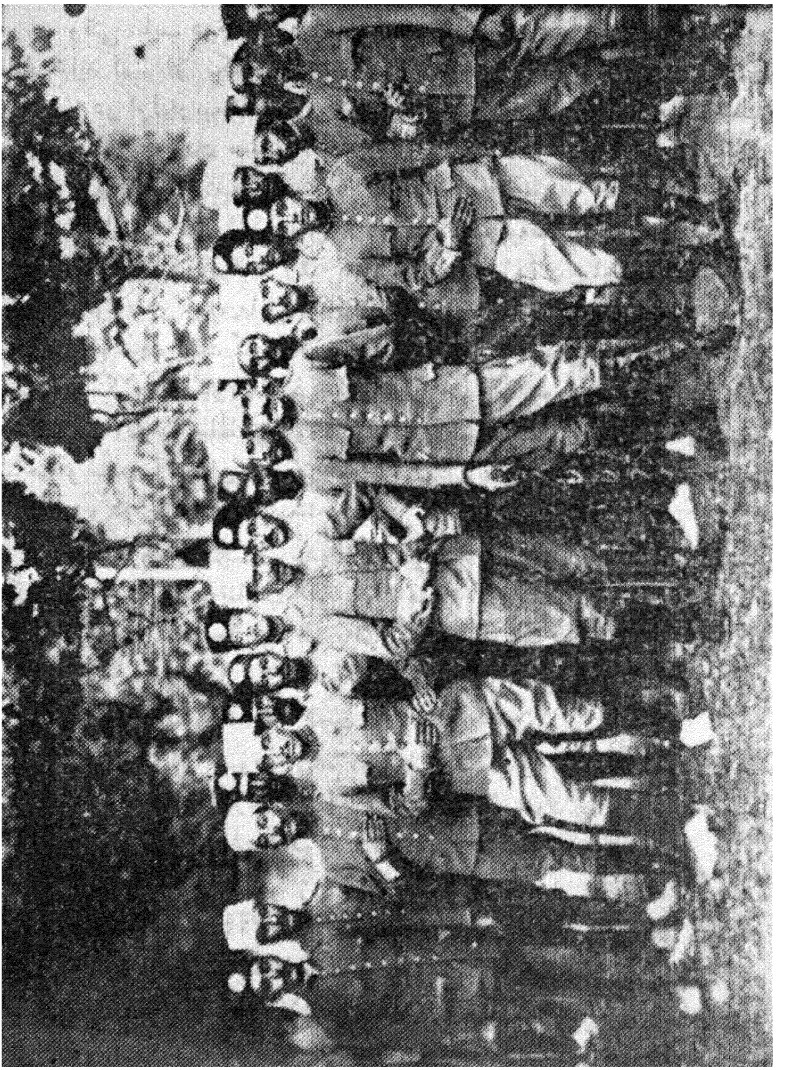

روح پدرم شاد که میگفت باستاد فرزند مرا هیچ میاموز بجز عشق

حسینقلی پسیان

از چپ براست : ۱ـ شیرازی ۲ـ اسماعیل بهادر ۳ـ سلطان داود خان ٤ـ باقر خان بمبی ٥ـ غلامرضا خان پسیان برادر کلنل پدر حسینقلی پسیان ٦ـ فتحعلی خان ثقفی ۷ـ حیدرقلیخان پسیان ۸ـ سرهنگ تورج امین ۹ـ محمود خان فولادی و عدهٔ دیگر.

وقتی ناپب دوم میشود که دارای بیست‌سال عمر بوده ودرطی مدت قلیلی شاید کمتر از یکسال براثر بروز کفایت ولیاقت بدرجهٔ سلطانی مفتخر میشود ، در اول ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ بنام صاحبمنصب داوطلب مدت ششماه در یوسف‌آباد بسمت معلم ومتعلم ومترجم خدمت میکرده ودر دنبالهٔ همین جریان نوشته است که :

« بااینکه قرار نبود قبل‌از طی دورهٔ مدرسهٔ صاحبمنصبان ژاندارمری کسی از داوطلبان صاحب رتبه شود خدمات من دقت صاحبمنصبان سوئدی را جلب کرد ودر اول ماه ششم بدرجه‌ای که درقشون داشتم ... الخ » بر هیچکس پوشیده نیست که صاحبمنصبان سوئدی بسیار سختگیر و کوچکترین تبعیض نمیکردند ؛ هوش و ذکاوت و کاردانی این جوان بیست‌ساله باعث شد که آنها درجهٔ سلطانی اورا در اول ماه ششم دورهٔ مدرسه برسمیت شناخته و بسمت آجودان مترجمی وریاست گروهان سیراب مأمور همدانش کردند ، و در جای دیگر نوشته است :

«... درطول یکسال خدمت دراین راه درجهٔ یاوری پیشنهاد شد ، لیکن بمناسبت عدم تناسب سن قبول نشد» در اینموقع بیست و یکسال داشته و خودش تلویحاً بژنرال یالمارسن سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران ، در بارهٔ عدم تصویب درجهٔ یاوری حق میدهد .

در جای دیگر نگاشته است :

« ... پس از بهبودی زخم در اغلب جنگهای بروجردشرکت‌داشته ودر عرض دو ماه بطوری جلب‌دقت رئیس جدید خود را نمودم که‌مجدداً رتبهٔ یاوری درخواست شد و مورد قبول افتاد ۱۷ ج دو ۱۳۳۲»

باین‌حساب، این عنصر ژنی در ۲۳ سالگی دارای درجهٔ یاوری شد در ششم شعبان ۱۳۲۵ برای معالجه بآلمان رفت و در ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۳۵ با وجودیکه معالجه‌اش ناتمام بوده بیاری افراد رشید خود در «دبالهٔ» بسوی موصل وحلب شتافت ، در ۲۰ محرم ۱۳۳۶ ببرلن‌مراجعت ودر دهم شعبان ۱۳۳۶ داخل خدمت هوانوردی آلمان شده و پس‌از ختم شناسائی میکانیکی وطیرانهای مکرر بمناسبت کسالت بیشتر، درسوم‌شوال ۱۳۳۶ بقسمت پیادهٔ قشون آلمان منتقل گردید و شاید در همین موقع با هندنبرك تصادف ورهسپار فرونت لهستان‌شده باشد ، تا زمان‌متارکهٔ‌جنك بین‌الملل اول مستمراً در خدمت قشون‌آلمان بوده و بتحصیل‌ریاضیات‌عالیه و فنون دیگر ازقبیل موسیقی‌و ادبیات نیز پرداخته است.

قریب سه‌سال دراروپا بوده ودر ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ بوطن‌عزیز

خود ایران معاودت کرد و پس از ورود بتهران ، مدتی بیکار میماند؛ او انتظار داشت لااقل بخاطر برادر و پسرعموی شهیدش از او دلجوئی میشد، راجع ببرادر و پسرعمویش بموثقی مراجعه کردم ، اظهار داشت غلامرضاخان برادرش با کلنل علیقلی‌خان پسرعموی کلنل، متفقاً در جنگهای فارس شرکت داشتند ، جنگ بین‌الملل اول رفته رفته بپایان میرسید ، این‌دو تن از لحاظ اینکه بدست سواران قوام شیرازی اسیر نشوند کشته شدن را بر اسارت ترجیح داده وتصمیم میگیرند روبروی یکدیگر ایستاده بهم شلیك کنند(۱) گلوله غلامرضاخان در قلب علیقلی خان جایگیر و بیدرنك میافتد ، ولی گلولهٔ علیقلی خان بچشم غلامرضا خان اصابت میکند ، هنوز نیمه جانی داشته و در صورت معالجه امکان بهبودی میرفته است ، اما متأسفانه با همان حال اسیر میشود و باآمپول او رادرمریضخانه شهید میکنند !

---

۱ - ماژر علیقلی خان رئیس ژاندارمری فارس که طرفدار قیام چاکوتاهی و تنگستانیها بر علیه انگلیس بود ؛ در جنگ دوم چاکوتاهی ها «در ماه شوال ۱۳۳۳ » که بفاصلهٔ یك هفته پس از جنگ اول شروع و پس از دو سه ماه از وشهر بشیراز نیز سرایت کرد رسماً برعلیه انگلیسها قیام و کنسول انگلیس موسوم به : «کلنل اکونور» و چندنفر دیگر را دستگیر و نزد دشتستانیها فرستاد تا در زندان آنها توقیف باشند و چون ژاندارمری فارس قوام شیرازی را وابستهٔ بانگلیسها میدانست بخانهٔ وی حمله کردند ، میرزا حبیب الله خان قوام تاب مقاومت نیاورده از راه لارستان به بندر لنگه و از آنجا ببوشهر فرار کرد و در بوشهر انگلیس ها اسلحه و مهمات و نفرات باو دادند که بشیراز مراجعت نماید،

در مراجعت قوام بشیراز چون عده‌ای از ژاندارم های ژاندار مری شیراز بقوام پیوسته بودند و راه فرار بر علیقلی خان و پسر عمویش غلامرضا خان « برادر کلنل محمد تقیخان » از هر سو بسته شده بود باقدام مذاکورهٔ در بالا مبادرت ورزیدند.

قوام شیرازی نیز بکیفر خود رسید باین معنی که در چند کیلو متری شیراز از اسب در غلطید و مرد .

او در گذشت و این خبر بغلامرضاخان و علیقلی خان رسید . باوجودی که درمیان باغی بمحاصره افتاده بودند باز هم مقاومت میکردند . متأسفانه

بقیه پاورقی در صفحهٔ ۲۶۱

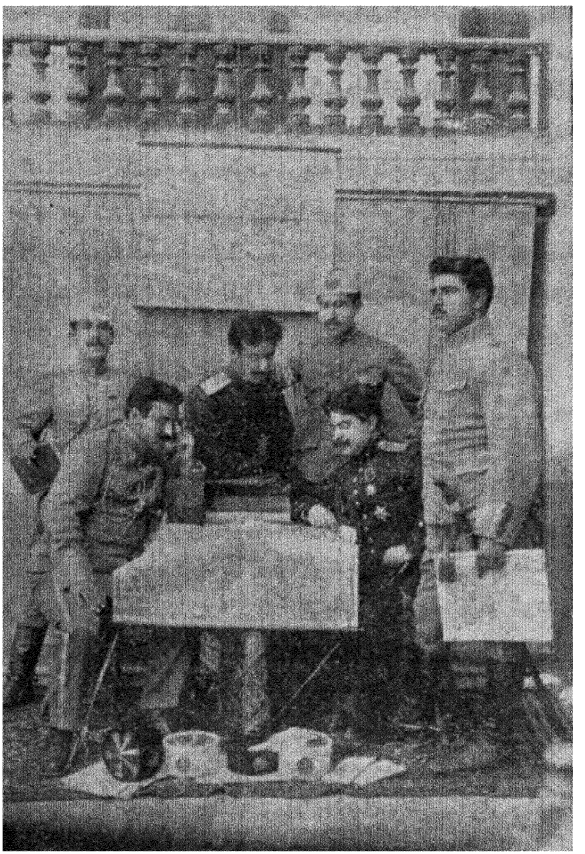

ازچپ براست نشسته ۱ـ کلنل علیقلیخان ۲ـ سرلشگر کوپال

بموجب حکم ۱۷۶ مورخ غرهٔ ذیقعده ۱۳۳۸ بریاست ژاندارمری خراسان منصوب ودر ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۸ در مشهد کرسی ایالت خراسان بااین سمت مشغول خدمتگذاری میشود و در این وقت سی ساله بوده است.

واما نسب او :

بطوریکه از کلیشهٔ نسب خانوادهٔ پسیان «بعد ازمهاجرت از قفقاز» ملاحظه ومستفاد میفرمائید جد بزرك کلنل محمدتقیخان مرحوم رستم بیك مهاجر

اصلی بوده که بنا بگفته و نوشتهٔ کلنل پس از انتزاع ۱۷ شهر قفقازاز ایران زیر بار رعیتی روسها نرفته مانند خانوادهٔ بهمن میرزای بزرك وسایرین مهاجرت را بهمه چیز ترجیح واصالت ذاتی وصمیمیت خود را نسبت بوطن مألوف «ایران» ثابت نمودند .

مرحوم مهدیقلیخان یکی از فرزندان رستم بیك ودارای سهٔ اولاد ذکور بنامهای ۱ ـ محمد علی خان میرپنج ۲ ژنرال حمزه خان ۳ ـ یاور محمد باقر خان عنایت السلطان پدر کلنل محمد تقیخان و غلامرضا خان بوده است .

ازرستم بیك مهاجر اصلی فرزند دیگری بنام عباسقلیخان مظهر بوجود آمده بود که یکی ازشعرای نامی ایران محسوب میشود همانطوریکه که در در کلیشهٔ شجرهٔ نسب خانوادگی نیز مندرج است این شاعر بزرگوار نیز درخراسان بدست اشرار آن سامان درسالیان دور کشته شده .

از غزلیات مظهر که عموی عنایت السلطان پدر کلنل محمد تقیخان محسوب میشودسه غزل بدست مؤلف رسیده است که بملاحظهٔ سلاست وروانی ، درج آنرا بعاشقان ادبیات ایران هدیه‌ای تلقی وامیدوارم مطبوع نظروطبع صاحبان ذوق قرار گیرد .

بقیهٔ پاورقی از صفحه ۲۵۹

چون راهها از هرسو بسته شده بود برای این مقاومت اثری مترتب نبود ناگزیر سعادت رادرخودکشی تشخیص ومانند امان‌الله‌میرزا جهانبانی که در تبریز خودکشی کرد ویا کلنل فضل‌الله خان که شرح خودکشی او گذشت در این تصمیم قویدل شدند . اینکار هنگامی بمرحلهٔ عمل در آمد که ابراهیم قوام پس از در گذشت پدر وارد شیرازشده و چندنفرازژاندارمری وعده ای از ملیون احرار و آزادیخواهان فارس را اعدام نموده‌است! در کتاب های: فارس وجنك بین‌الملل، دلیران تنگستانی تألیف آقای آدمیت نام شهدائی مانند سلطان مسعودخان وسلطان معاضد وعدهٔ دیگر برده شده .

اینها هستند که اکنون جزو رجال صدر مشروطیت درجلوفرزندان شهداء راه آزادی هرروز رژه میروند !

اینها وامثال اینان بودند که انقلاب مشروطیت مارا متوقف ونارس ساختند ؟!

ای آزادی بنام مقدس تو ، چه‌ها که نشده و نمیشود ؟!

نشسته : مرحوم محمدباقر خان «عنایت السلطان» پدر کلنل محمدتقیخان ایستاده از چپ براست: ۱- مرحوم محمدعلی خان میربنج رئیس سلسلهٔ ذهبیهٔ تبریز ۲- مرحوم ابراهیم بسیان پدر سرهنگ۰ قاسم بسیان ۳-مرحوم مهدیقلی خان فرزند ارشد ژنرال حمزه خان

غزل اول

ای بسا ناله که در پیش طبیبان کردم
تا دل خونشده را قابل درمان کردم

هرگز از تیر ملامت مژه برهم نزنم؛
تا که دل راهدف ناوك مژگان کردم

نالهٔ مرغ سحر قوت تأثیر نداشت
آه از آن ناله که من درشب هجران کردم

در ره کعبهٔ مقصود بجای گل وصل
دامن خویش پر از خار مغیلان کردم

تا بجمعیت خاطر گذرد عمر عزیز
دست درحلقهٔ آن زلف پریشان کردم

خار برچشم من از گلبن تر دور از تو؛
بیتو گر عزم تماشای گلستان کردم

مظهرا طفلم و نادانم و بیخود لیکن
ای بسا خاك که بر دیدهٔ بیران کردم

غزل دوم

نه غم از کمر و نه اندیشه زایمان دارم
بار عشقت کشم ای مغبچه تاجان دارم

کودکان از پس و زنجیر کشان اندر پیش
طرفه جمعیت از آن زلف پریشان دارم

ای عمارتگر ویرانهٔ دلها، من نیز؛
اندر این شهر یکی کلبهٔ ویران دارم

در یکی حقهٔ دل مهر دوصد خیل پری
من جم مملکت عشقم و پنهان دارم

من و با خاطر مجموع نشستن هیهات؛
که سر و کار بدان زلف پریشان دارم

بخت برگشته ولخت جگر و چشم پر آب
بهواداری آن صف زده مژگان دارم

من واز بندگی خواجه گذشتن مشکل
در سر بندگیش بر همه فرمان دارم

کاش روزی سر زلف تو بدست افتادی
گفتمی آن گله ها کز شب هجران دارم

شجرهٔ نسب خانوادهٔ پسیان

بعد از مهاجرت از قفقاز

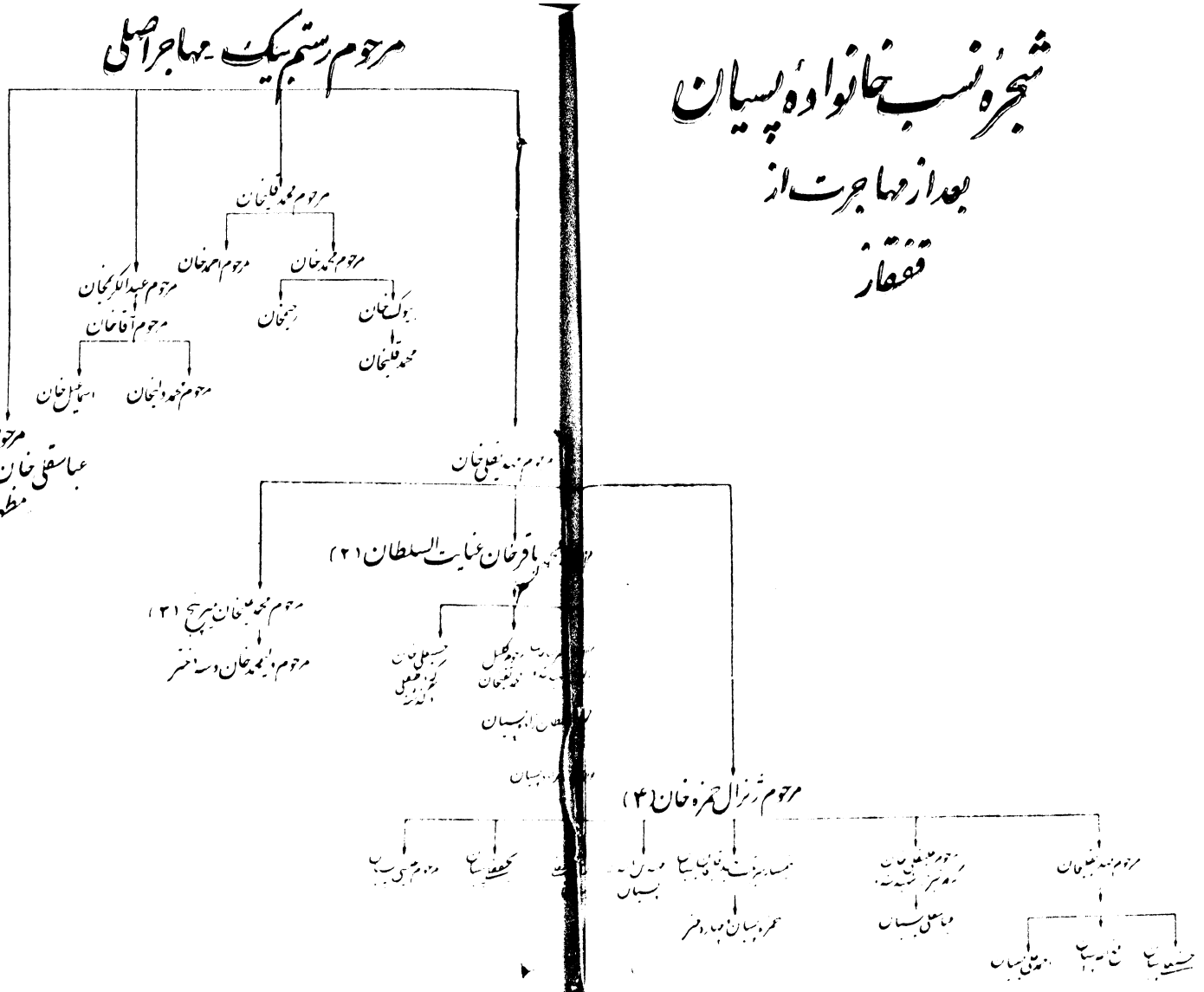

۱ - جناب عباسقلی خان شاعر خوشنویس بوده و شغل دولتی هم داشته است و دیوان شعری از ایشان بجای مانده که چاپ شده است .

۲ - مرحوم باقرخان علاوه بر سه پسر دارای دو دختر بوده که از آنان باقی مانده و منجمله علی اکبر جوانشیر و محمد تقی جوانشیر .

۳ - مرحوم محمد علیخان سریع سلسله از این طبقه منقرض شده و دارای صیغه بوده است . نسل ذکوری از ایشان باقی است .

۴ - مرحوم تیمسار سرتیپ حمزه خان علاوه بر اولاد ذکور سه دختر دارد که همه در حال حیاتند .

مظهر این طرفه غزل خواند چومعشوقه شنید
گفت من نیز یکی گفته بدینسان دارم :
من بت اشکریم خنجر و خفتان دارم
بافته طره و بر تافته مژگان دارم
عاشقان را کشم و باردگر زنده کنم
که بکف تیغ و بلب چشمهٔ حیوان دارم
مظهرا رقص کنان رو بدر شاه و بگو
که چنین لبعت شیرین غزلخوان دارم

غزل سوم

تاچند در شکنجهٔ هجران گذاریم
ای آفت قرار بیین بی قراریم
پامال باغبانم و سرکوب عندلیب
آخر ترحمی بکن ای گل بخواریم
منصور دار عشقم و ترسم که عاقبت،
در پای دار می کشد این پایداریم
اسبم رمید پیل اجل شاه مات شد
بگریست صد پیاده بحال سواریم
یاری نکرد بخت که بینم جمال یار
وقت است ای اجل که بیائی بیاریم
ایسیل اشك رو که حلالت نمی کنم
تا بکوی دوست اگر میگذاریم
گفتی که مظهر ازچه بنالی بروز وصل
ترسم که یار بر شب هجران گذاریم

کلنل محمد تقیخان نیزطبع شعر را از مرحوم مظهر ارث برده بود ، آقای حسینعلی پسیان دریکی ازیادداشتهائی که بنام مؤلف ارسال داشته اند چنین می نویسند : «یکمقطعه شعر که بخط مرحوم کلنل واثر طبع خود ایشانست وباید درسن ۱۷ یا ۱۸ سالگی آنرا سروده باشند تقدیم حضورمی دارم غزل مذکور درمدح مرحوم مجدالاشراف رئیس سلسلهٔ ذهبیه است . وشرح لازم را خود مرحوم کلنل درذیل ورقه مرقوم داشته اند.»

باتوضیحی که درابتدای این فصل در بارهٔ هوش سرشار فراست و کیاست کلنل دادم ، هیچ بعید نیست که درهمان سنینی که آقای حسینعلی پسیان نوشته اند اشعاری را که کلیشهٔ آن در صفحهٔ ۲۷۶ درج است ، سروده

بسم الله الرحمن الرحیم

ای سید والا گهر ای نسل محمد در شرف — مولای من ای من فدای نسل محمد در شرف

ای جسم و جانم تو فدای هم جان و جانانم توئی — ای دین و ایمانم تو فدای نسل محمد در شرف

من عاشق سودای تو ای خاک مسیر پای تو — ای چشم حیران تو فدای نسل محمد در شرف

تسلیم راه و رسم تو ای کسب و کار تو — لذات روح و قلب و تن فدای نسل محمد در شرف

بر کل من و در تو منی ما در و همسر در تو — بر جمله شان و قدر تو فدای نسل محمد در شرف

ای جد اول در جدول بر تو کمال و اصل و فضل — بر عاشقان ظاهر کرمهای نسل محمد در شرف

ای جد جهارم در جدول بر تو صفات شاه تو — در هوش و عقل و رای تو فدای نسل محمد در شرف

ای جد اول ما توئی مقدور و مقبول ما توئی — صاحب کمال ما توئی فدای نسل محمد در شرف

مانع و مدیت ای صاحب ما را بنما ای — در عشق حیدر کاملا فدای نسل محمد در شرف

کی کمتر در دلبر را ای سه جدل الدین ما

تا بنده در بر سما ای نسل محمد در شرف

علیت که خادم بقعه متبرکه سیده زینب علیها السلام است تهیه و تنظیم نموده است
محمد باقر بن سلطان العلماء در مدح جده گرامیش حضرت فاطمه الزهراء سلام الله علیها
و دیگر در مدح حضرت امام محمد الباقر علیه السلام که مرقد مطهرش در بقیع است
و دیگر در مدح حضرت امام علی النقی علیه السلام

ونوشته باشد .

علاقهٔ کلنل بادبیات فارسی فوق‌العاده بود، درکاغذی که بشاهزادهٔ یحی میرزا ایرانپور نوشته چنین مینویسد : «فارسی زبان شعر وادب‌است وباآن هردل سخت رامیتوان نرم کرد» (۱)

سرود زیر را که شاگردان دورهٔ اول ودوم مدرسهٔ ژاندارمری‌خراسان غالباً بحال‌انفرادویابطور دسته جمعی ودرحال عبور ازخیابانها میخواندند اثر طبع کلنل وحتی‌نت آنرانیزخودش ساخته بود.

گر مانداریم شمشیر و تفنگ دشمن برانیم بامشت و باسنگ
دیگر بس است این همه مدارا دشمن برانیم از ملك دارا
دیگر بس است عیش ونوش و مستی ... الخ »

قدر مسلم این است که نسبت بادبیات فارسی و موسیقی ایران بسیار علاقه داشت واگرطنابعمرش باتیغ‌قداران ونابکاران بریده نمیشدممکن میبود برای تکمیل هنر کوشاشود .

٤ - آخرین مصاحبه نگارنده

در اواسط تابستان سال ۱۳۰۰ که کلنل دارای ۳۱ سال‌واندی عمر و در عنفوان جوانی و شادابی بود ، مجدداً بوی تکلیف شرکت دراجتماع و اختیار تأهل شد ، این بار پیشنهاد کننده اسدآقا زوار بود .

در آنموقع نگارنده۱۸ ماه‌میشد که وارد خدمت ادارهٔ فوائدعامه، تجارت و فلاحت ایالتی خراسان شده و در ساختمان های ادارات دولتی منجمله ادارهٔ ایالتی و انبار غله ، طبق قانون نظارت داشتم .

در آنعصر هر گاه نام قانون ، در نزد طرفداران قانون و آنانکه بمشروطیت‌ایمان باطنی داشتند برده میشد ، اگر اغراق‌فرض‌نشود گوینده و شنونده باحترام این کلمهٔمقدس برمیخاستند ، با وجودیکه‌تشکیلات‌قانونی تحت الشعاع‌والی‌ایالت ودستگاه اوقرار داشت ، معالوصف‌آزادیخواهان و بعضی از اشخاصی که کوزه سوادی داشته‌و روزنامه خوان‌بودندبرای قانون فوق‌العاده احترام قائل و قانون را نیز مانند وحی آسمانی مقدس میپنداشتند ، آری در آنزمان قانونی که با خون پاك جوانان وطن‌نوشته شده بود ، خیلی تازگی داشت و مانند امروز بتحلیل نرفته و یا تعضیف نشده بود !

آری بحکم قانون‌درساختمان‌وتعمیرات ادارهٔایالتی خراسان نظارت داشتم ، کلنل محمد تقیخان هم باوجودیکه‌در کوران قیام بودو کارفراوان

۱ - رسالهٔ ایرانشهرصفحهٔ ٦٦

داشت اغلب بسر کشی میآمد ، بکرات باکلنل تماس حاصل و بزبان مادری با هم مذاکره کرده بودیم ، من نیز مانند او بموسیقی و فن تآتر و تآتر نویسی علاقه مند بودم .

یکروز عصر که در همانجا اشتغال بوظیفه داشتم ، از دورهویدا و رفته رفته بمحل کارگاه نزدیك شد ، من برعایت ادب چند قدمی جلورفته از روی خلوص عقیدت سلامی کردم که تاحدی توأم بتعظیم بود پس از احوال پرسی گفت : من عقیده دارم ادارهٔ ایالتی را ازاینجا بمحل دیگری که تازه ساز باشد منتقل کنند ؛ چقدرمیتوان بمرمت این ایوان پی شکسته پرداخت ! مضافاً باینکه : از این محیط ایالتی بوی استبدادمیآید، گوئی در اینجا جنایاتی رخ داده است و ارواح مقدسی را عذاب کرده اند ! روح منهم در عذاب ومدام در حال تلاطم هستم ، آنی راحت نمیشوم ، این اضطراب ناشی از تأثیر محیط استبدادی اینجاست ، گفتم تاثیر محیط ؟ گفت آری تأثیر محیط مگرشما باصل تأثیر محیط معتقد نیستید ؟ گفتم محیط چه تأثیری در انسان میکند ، نظرم این بود که استفاده واستفاضه کنم و واقعا من از مصاحبهٔ با او لذت میبردم و بر معلوماتم افزوده میشد، گفت معلوم میشود در این رشته یا فاقداطلاعات هستید و یااطلاعات کاملی ندارید ، اجمالا میتوان اینطور توجیه کرد :

مثلا اگر یکنفر انگلیسی در هندوستان با یکزن هندی ازدواج کند و یا با زن هم نژاد خود در هندوستان مدتی نشو ونما نماید ، قطعاًمحیط هند در طفل او اثرات لازمهٔ همان محیط را باقی خواهد گذاشت و بالعکس اگر یکنفر هندی در لندن ، در همین ایران عزیز خودمان مردمانی که در ساحل دریا ، یا کوهستان ، و یا نقاطی که دردشت های وسیع واقع شده اند سکونت دارند از حیث روحیه و اخلاق و هوش و فراست کاملا متفاوتند تلالؤ آفتاب در هر یك از این نقاط یکسان نیست ، هوا و فضای آسمان نیز در همه جا یکنواخت نمیباشد ؛ در همین خراسان ازطوس حکیم ابوالقاسم فردوسی بر میخرد و حماسه سرای بزرگی میشود ، که حماسه های او بویژه در هر مرد سلحشوری ایجاد روح شجاعت ؛ شهامت ، رشادت و غیرت مندی میکند، از نه شاهپور خیام بوجود میآید ، که عالم ریاضیات رامرهون تدقیقات و تحقیقات خود میسازد ، حافظ و سعدی از آسمان ادبیات شیراز طلوع میکنند ودرس زندگی را بابناءانسان میاموزند ، ازمراغهٔ آذربایجان شمس تبریزی پدیدار میشود که روح خودرادرماوراءجو بجولان آورده سیارات را پس و پیش وزیر وزو میکند و درزیج خودمینشیند وانقلابی در عالم

نجوم بوجود میآورد تاکاراو بجائی میکشد که ملای رومی باآنهمه فضائل و کمالات مریدش شده بسویش میشتابد تا ببیند آنکسی که کار زمین را ساخته و بکار آسمان پرداخته ، چه وجود خارق العاده‌ای است،ازهمدان بوعلی سینا بیرون میآید و عالم فلسفه و طب را مدیون خود و آثارش میسازد ، این راد مردان ایران در نزد ملل دیگر هریك روی‌ذائقهٔ اهالی واثرات همان‌محیط‌ها ، دارای‌احترام‌ویژه‌ای‌میباشد ؛ مثلا خیام‌راملل انگلوساکسن دوست میدارند و جزوه‌های کوچك رباعیاتش را در «پوشت» خود روی‌قلبشان جامیدهند،خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی ، طرف‌علاقهٔ سرشار «گوته»شاعر ونویسندهٔ بزرآلمان است سعدی‌استادزندگی‌رانژاد ژرمن‌میپرستند،فردوسی دریك‌ششم‌خاك‌جهان‌یعنی روسیه‌موردتکریم وتعظیم خاصی‌است‌وقس‌علیهذا.

کم کم غروب میشد ،کارگران باحترام او هنوز دست ازکار نکشیده‌بودند من باتمام دل بسخنان اوگوش میدادم ، پس از لحظه‌ای ، مجدداً آغاز سخن کرد وگفت : همین‌خراسان که‌مهد دانش وادب ، خانهٔ فردوسی و خیام وجامی وعطار است ؛ محیطی‌است که؛علاوه بردانشپروری محیط‌سلحشوری وموجد سرداران نامی است ، ازاین سامان همیشه مردان غیور وسلحشور برخاسته وپرچم استقلال ایران را بدوش کشیده اند ، اینها همه ناشی از اثرات محیط است‌وقتی خوب‌دقت کنیم می بینیم خراسان‌محیط بسیارمستعدی است ، از این سامان پهناور سرداران وسلاطینی مانند ابو مسلم خراسانی طاهر ذوالیمینین یعقوب لیث صفاری ، اسمعیل سامانی ، سبکتکین غزنوی الب ارسلان سلجوقی،جلال‌الدین‌خوارزمشاهی ونادرشاه‌افشاربرخاسته‌اند .

بنا بر آنچه گفتیم ،اگرمن‌دعوی کنم که‌ازاین محیط ادارهٔ‌ایالتی‌همین محیط کوچك بوی استبداد میآید خطا نگفته‌ام ، این محیط کوچك‌سالیان دراز محل جلوس حکام استبداد بوده ،ولی خراسان‌بنحو اعم موطن‌شعرای نامی وسرداران جلیل القدری است که یك‌یك اسم بردم .

گفتم مشعلهٔ زیادهم ..... کلامم راقطع واظهار داشت :

- نه ! مشعلهٔ زیاد بجای خود محفوظ ، باوجودیکه مزاجم سلامت‌است احساس خستگی روحی میکنم . بدرختی که ؛ نزدیکش بود تکیه داد ، کلاهش را ازسر برداشت ، با دستمال‌عرق پیشانی وصورت را خشك کرد وچنین گفت :

- شمامتأهل هستید ؟

- خیر.

- چند سال دارید ؟
- نزدیك به ۱۹ سال
- کی وارد خدمت شدید ؟
- از حوت ۱۲۹۸
- چرا ترك تحصیل کردید ؟
- بمناسبت فوت پدر و ناگزیر از، تکفل مادر و برادر کوچك
- در این صورت حق دارید ، اما با وجود اشتغال می توانید ادامهٔ تحصیل بدهید .
- در ساعات خارج از سر و بس ادامه میدهم .
- طاهباز میگفت شما بموسیقی و تصنیف تا آنرهم علاقه دارید همینطور است؟
- آری .
از آثار «شیللر» چیزی که ترجمه شده باشد خوانده اید ؟
خیر ، تا کنون ندیده ام .
- یکی از آثار شیللر بنام « خدعه و عشق» ترجمه شده میدهم آنرا بخوانید بدنیست .

بطرف دفتر خود روانه شد ، منهم پشت میزی که نزدیك کارگاه بود رفته بتنظیم صورت کارگران پرداختم ؛ دیری نپائید که بشتاب برگشت و کتابی را که گفته بود بمن هدیه کرد ، درموقع مراجعت گفت پس از تعطیل کار صورت های کار کرد را مانند هرروز بیاورید ببینم .

پس از رفتن کلنل، کارگران دست از کار کشیده و بشستشوی دست و صورت پرداخته بودند ، صورتهای کار کرد را مانند همیشه چند نفر بنا و نجار و آهنگر مهر و سایر کارگران عموماً انگشت زدند .

اوراق را جمع آوری کرده بطرف دفتر کلنل روانه شدم ، پس از تحصیل اجازه وارد و صورتها را تسلیم کردم . از صدر تا ذیل تابل هارا بدقت وارسی کرد و گفت: درمیان این جمع یکنفر باسواد نبود ؟ بازهم همه مهر کرده و یا انگشت زده اند ، افسوس چند سال از مشروطیت ما میگذرد هنوز معارف واقعی نداریم ، اگر همین صورتها را مقیاس قرار دهیم تصور می رود شاید پنج درصد جمعیت ایران باسواد باشند ، باید قبل از هرچیز بفکر بالا بردن سطح معارف بود .

دراینموقع اسدآقا زوار اجازه خواست ، بمن هم اجازه جلوس داد درفاصلهٔ نسبتاً دوری نشستم ، اسدآقا وارد شد و پس از تعظیم بمحلی که کلنل هدایتش کرد نشست ، یك تسبیح شاه مسعودی ریز دردست داشت ،

کلنل پس از احوالپرسی بزبان مادری باو گفت : بشما نگفتم این تسبیح وقت شما راتلف میکند دور بیندازید ، اسدآقا فوراً خود راجمع وجور کرد و گفت: ببخشید فراموش کردم،عادت شده است،چشم،اطاعت میکنم،تسبیح را درجیب گذاشت ، اسدآقا غافل از اینکه منهم آذربایجانی هستم شروع بصحبت کرد ،

ـ قربان در بارهٔ صبیهٔ ... چه تصمیمی اتخاذ فرمودید . بطوریکه تحقیق کردم دوشیزه‌ای است بسیار زیبا ، فاضله ، باهوش ، خوش اخلاق وازهمه مهمتر اصیل .

ـ دراینکه ماهم مانند پدران خود مدیون جامعه هستیم ، حرفی نیست ، همانطوریکه دراوائل ورود بمشهد درمنزل حاج‌رحیم‌آقا بایشان وخانمشان گفتم اصولا سربازباید دراختیار تأهل تعمق کند ، ازشمامیپرسم آیا اینکار حالا برای من زود نیست ؟

ـ خیرقربان گمان کنم قدری هم دیر شده .

ـ منظور مرا درست‌تفهیم نکردید ، میگویم باوضع فعلی که من‌در خط‌آتش‌هستم ، اینکار چه صورت وچه ضرورتی دارد؟

ـ منافات ندارد .

ـ عجب ، چطور منافات ندارد ، سربازی که حساب عمرش را ولو بطور تقریب هم نمیتواند حدس بزند ، چگونه میتواند بچنین کار مهمی دست بزند .

ـ شنیده‌ام گاهی درفرونت ها هم ازدواجهائی رخ داده‌است ،آنها چه عیبی داشته اند ؟

ـ آنها بعقیدهٔ‌من مرتکب جنایت شده اند واینکارشان منطبق بااصول اخلاق نبوده است ، بهرحال آقایان دراینکار بایدبیشتر بیندیشید .

ـ بچشم ، ولی اینکار خیر ، محتاج بفکر زیاد نیست ، بنده افتخار میکنم که مانند برادر بزرگ حضرت اجل باتحصیل اجازه مقدمات این‌امر خیر رافراهم سازم ،آرزودارم ،آرزو !

کلنل بطورمنفی سررابالابرد وسپس‌زنگ زد ، چای خواست،اندکی باوراق‌روی میزخود وررفت.باتلفن‌صحبت کرد تاچای‌آوردند پس ازصرف چای حرکت کردم ؛گفت سخنان مرا شنیدی ؟ فورا منظورش رادریافته گفتم خیر ؟گفت‌آفرین بازشمارا خواهم دید خوش‌آمدید ، تابلهارا گرفته ازحضورش مرخص شدم

۵ - عروسی کلنل

بطوریکه قبلاً از نظر خوانندگان گرام گذشت ، کلنل محمدتقیخان نسبت به پیشنهاد حاج رحیم‌آقا بادلائلی که بیان نمود ، تسلیم نشد .

پیشنهاد اسدآقا را نیز بنحویکه ملاحظه فرمودید رد کرد ؛ رفته‌رفته این اندیشه درمغز رفقای نظامی اورسوخ یافت وچند نفر ازآنها در صدد انجام امر خیری برآمدند که دررأس همه کلنل اسمعیل خان قرارداشت و ایشان کلنل را وادار نمود که‌حتماً بایدتأهل اختیار کند .

چون کلنل ، برخلاف سلف‌خود جوانی بسیار باانضباط ،خشن‌وشاید بزعم بعضی‌ها گوشت تلخ هم‌بود، تصور میرفت بااختیار تأهل تسکینی در روحیه‌اوایجاد گرددواگردراندك خشونت‌او زوالی‌پدید نشود لااقل تخفیفی حاصل خواهدشد ، سخت گیریهای اودرامور وحسن انتظام‌کار های مربوط بژاندارمری شدت میبافت ؛ اکثراً معتقد شده بودند که اورا باید متأهل ساخت ودرانجام اینکار نیز خیلی مصر شده بودند .

از آقای‌اسمعیل بهادردرحضور آقای‌عبدالقدیرآزادنمایندهمجلس‌شنیدم با اصرار زیاددختریکی‌ازخانوادهارابرایش عقدمیکنند و بطور غیررسمی‌و خیلی‌خصوصی‌جشن گرفته‌میشودوایشان دراین شادی «بشگن» میزده‌اند .

گفتند ،دو سه ساعت از شب گذشته کلنل را باطاق عروس هدایت کردیم ، ازرفتن امتناع میورزید ؛تصور کردیم ایشان‌هم مانندهمه داماد ها گرفتارخجلت شده ویاحضورما ،مانع ورادع شده‌است ، لذامن ویکی‌دو نفر ازهمقطاران باتحصیل اجازه مرخص‌شدیم .

هنوز وارداطاق خواب خود نشده‌بودم ، عباس پیشخدمت کلنل آمدو اظهار داشت : احضار فرمودند ؛ بشتاب نزد کلنل رفتم و گفت :

دوشیزه‌ای‌است بسیارزیباورشید ،آثاراصالت‌ومعصومیت‌ازصورتش هویداست ، ممکن‌است اخلاق‌اوهم‌مانند قیافه‌اش خوب‌باشد اما افسوس.من بطور اضطراب گفتم :

-افسوس که چه ؟

-افسوس که ، هرچه‌فکرمیکنم ، بادرنظرگرفتن آیندهٔ پراضطراب ووحشتناك نمیتوانم خود راراضی کنم که برای فرونشاندن آتش شهوت ، سرمایهٔ اولیهٔ دوشیزهٔ بیگناهی رابربایم .

- این دوشیزه شرعاً بشما تعلق دارد ، اگر بخواهید در اینموقع و این مورد بخصوص تحت تأثیر عواطف واحساسات قرار بگیرید ،نه برای

شما و نه برای دختر وخانوادهٔ او ، خوش آیند نخواهد بود ، گفت بنشینید موضوع مهم است . در کنارش نشستم بگفتار خودادامه داد :

ـ اتفاقاً همان احساسات وعواطف رقیق است که دراین وقت شب مرا وادار باندیشه کرده‌است . من‌وقتی وارداطاق دوشیزه شدم ، جنك‌عقل وشهوت درگیر شد ، باخود گفتم‌من فعلا درخط آتشم ، معلوم نیست زنده بمانم ویاکشته شوم ، بنا براین انسانیت اجازه نمیدهد سرنوشت یکدختر عفیفی‌را بحوادث بسپارم واحیاناً بادست خودبآبرو و شرافت سربازی‌خود لطمه بزنم ، نه ! باملاحظهٔ این نکات دقیق تنها زیستن بهتر واولیتراست عقیده دارم او؛ وخانواده‌اش را راضی کنید ، ازاین وصلت که هرآن بوی فصل الزامی‌از آن‌استشمام‌میشود ، انصراف‌حاصل کنندوازاین زحمت که بر اثر اصرار وفشار همقطاران بآنها داده‌ام پوزش بطلبید.

بالاخره آقای بهادر ، فامیل دوشیزه را راضی میکند که عجالتاً با پیشنهاد کلنل موافقت کنندوضمناًوعده میدهد که هرگاه‌موفقیت‌نهائی‌حاصل و کلنل‌فراغتی بدست‌آورد البته تجدید عقد ممکن خواهد بود ، بادادن‌این وعده وامیدوار کردن آنها باپرداخت تقریبادویست تومان مهریه همان‌شب این دوشیزه را مطلقه و بمقتضای جوانمردی عمل میکند .

۶ـ عواید ادارات

رفتار بامردم

قطع رابطهٔ باتهران کوچکترین تأثیری در گردش چرخهای ادارات دولتی ننموده بود. هریك ازادارات بوظایف قانونی خود عمل میکردند.

مالیهٔ خراسان که زیر نظر مسیو دبوا اداره میشد، همچنان بجمع آوری مالیات و پرداخت مخارج ادارات برطبق بودجه‌های مصوب مشغول ودیناری علاوه بر بودجه بهیچکس نمیداد، اختلاف نظر او هم باقوام‌السلطنه بر سر این بود که درمقابل دریافت وجوه بودجهٔ ژاندارمری حسابی داده نمیشد وطبعاً رئیس مالیه درمقابل قانون مسئول وهیچگونه خرجی رابدون مجوز قانونی نمیتوانست تعهد کند، برای هروجهی قاعدتاً سندخرج واقعی وحقیقی مطالبه میکرد. چون دراین مورد قبلا بحث شده بی نیاز از توضیح بیشترم.

اگر مسیو دبوا بکلنل ارادت داشت نه ازلحاظ قدرت وسلطهٔ او بود بلکه ازنظر احترام بقوانین، خاصه قوانین دخل وخرج مملکت بود. کلنل دردادن حساب واقعی تسلیم محض و بلکه درمصرف همان بودجهٔ اختصاصی ژاندارمری هم کمال صرفه جوئی را ملحوظ میداشت.

صحت این موضوع پس از خاتمهٔ کار وعزیمت مفتشین اعزامی از مرکز فی الجمله آقای اشتری کاملا معلوم ومسلم شد که جزحقوق دیناری اضافه برداشتی وجود نداشته است؛ زیرا نه آنهائی که دراطراف کلنل بودند اهل اخذ عمل ونه دبوا کسی بود که پول دولت راهدر بدهد.

پس ازختم قیام به خوشکیش رئیس مباشرت ژاندارمری گفته بودند بیش از یکملیون تومان قبض های علی‌الحساب ژاندارمری بامضاء مرحوم کلنل بحساب رفته چنانچه موافقت کند اسناد مربوط به آنرا هم مجدداً بحساب می گذاریم وپول آن را الوطی خور میکنیم. اوجواب داده بود همانطوریکه در درزمان حیات آن فقید خیانت نکردیم حالا هم آبرو واحترام امضاءاو را حفظ خواهیم کرد.

رفتار بامردم؛ خوب حرف زدن و با احساسات وطن پرستانه سخنرانی کردن وتحبیب مردم ازخصائص ذاتی کلنل بود.

جماعتی که دوستش داشتند، اورا اهل درد وطن تشخیص داده ودر

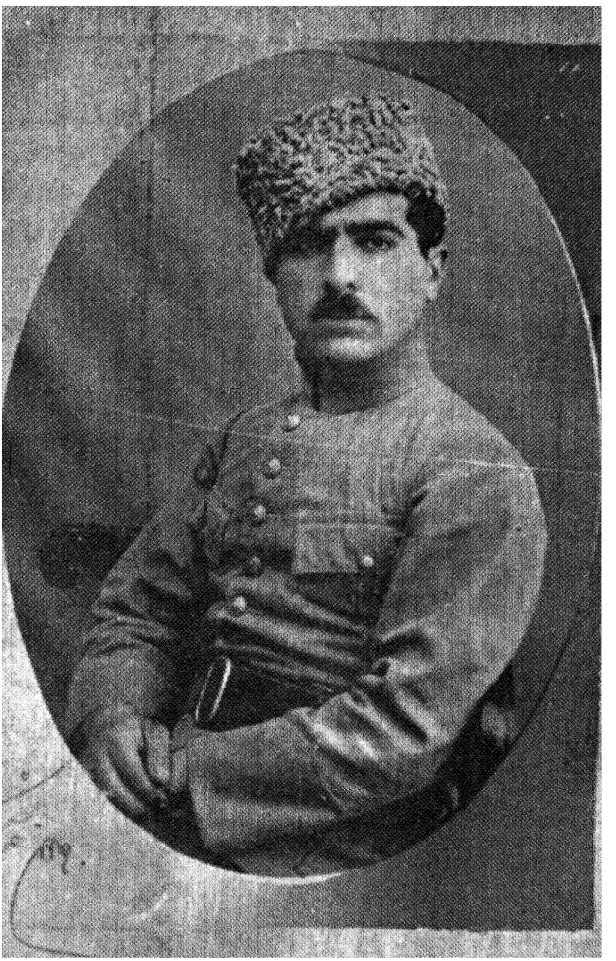

آقاخان خوشکیش

گفتار اواثرنیك دریافته بودند وهمین مردم کاملا میدانستند که کلنل نه‌دزد است ونه دزدپرور ؛ سختگیراست وشدیدالعمل ، مخالف راهم البته حبس میکرد . بدیهی است هر کس جای او بود نمیتوانست جزاین بامخالف و دشمن‌وحتی باشاعری که برخلاف سنن ادبی بناموس او ناسزا گفت‌رفتارنماید ادیب باید شرط ادب نگهدارد - نه هرچه لایق‌ریشش بود کند تقریر(۱)

۱ - از گفتار عارف بسلیمان نظیف شاعر ونثر نویس ترك .

سرموفقیت کلنل درطریق پیشرفت کارهای نظامی وحسن جریان ادارات ومهمتر ازهمه جلب قلوب توده های ستمدیده ناشی از :(گر بود« بهر وطن» صد نوحه گر .آه جاحب درد را باشد اثر) بود !

۷ـ جنگهای محلی

اردوی کاوه و چریك

دردوران قیام ضرب شصت کلنل را عده ای ازاشرار بنام که اسامی آنها قبلا گذشت وهمچنین عده ای ازخوانین محلی خراسان که با قوام سروسری داشته ودرولایات بساط خان خانی راگسترده ودرواقع یکنوع ملوك الطوایفی ایجاد کرده بودند ،چشیدند.

برخی ازاین خوانین باوجودیکه پی بقدرت ورشادت ذاتی کلنل برده بودند بازهم دست ازلجاجت برنداشته ، برای حفظ ثروت ایلقاری، حفظ مقام وزندگی مجلل بتجهیزقوای محلی علیه کلنل اشتغال داشتند!

استدلال آنها دراین باره این بود که اگر کلنل ازبین نرود، منافع ما بمخاطره خواهد افتاد . این استدلال آنها با منطق خودآنان ممکن بود جوردرآید زیرا بعضی از آنهاکه فهم و فراستی داشت، دانسته بودند که اگر کلنل حملاتش ادامه یابد ونیاتش یکی بعدازدیگری پا بمرحلهٔ عمل گذارد آنها نخواهند توانست بزندگی اشرافی خود با آنوصفی که حتی درقرون وسطی هم معمول نبود ادامه دهند .

آری ! باآن تشکیلات منظمی که درخراسان بوجود آمده ومیآید ، دیگرممکن نبودفئودالیستهائی مانند شجاع الدوله. خان وفرمانفرمای مطلق قوچان ، طفل معصومی را بقفس شیر بیندازدتا درطعمه شدن طفل ودرندگی شرلدتی نصیب خان شود !

کلنل میخواست این بساط ظلم را درهم نوردد وبجای آن عدل و مساوات وبرابری وبالاخره قانون را برقرارسازد .

برای تکمیل این نیات مفید ومقدس دریك قسمت ازولایات خراسان صاحبمنصب عالمی مانند ماژورعلیرضا خان شمشیر «مؤلف کتاب پیامبر» و حاج عباس خان سالاراشجع را انتخاب کرده بود.

جنگهای محلی این نقاط ابتدا منحصراً وسیله اردوی کاوه انجام می شد ولی پس ازاندکی یکی ازافسرهای اصیل چریك محلی نیز با قوای خود باین اردوافزوده شد . اینك تفصیل الحاق قشون چریك محلی را برای روشن شدن اذهان خوانندگان وبرای تکمیل گوشه ای از تاریخ این

قیام ذکر میکنم :

☆☆☆

بین طایفهٔ تیموری دوتیره وجودداشت ، یکقسمت ازاین ایل پارتی شوکت السلطنه کلالی بودند و بمناسبت اینکه اوداماد شجاع الملك هزاره بود طبعاً درردیف هزاره‌ها قرار گرفته و برعلیه کلنل در برابر اردوی کاوه بفرماندهی ماژرعلیرضا خان شمشیر صف آرائی کرده بودند .

قسمت دیگردستهٔ مرحوم حاج عباسخان سالاراشجع «پدرآقای دکتر تیمور کلالی طبیب وزارت فرهنك وانحصاردخانیات» بود که از مخالفین سرسخت حاج شجاع الملك هزاره بشمارمیرفت. این سالارمرد بسیارشجاع وبی باك ودرعین بی باکی مدبروسیاس نیزبود . در آنموقع که همسایه جنوبی ما بتشکیل دولتهای کوچك قفقاز، ارمنستان، ترکمنستان وترکستان اشتغال‌داشت ، سالاراشجع باغتنام فرصت دست بکارمهمی زد

این کارمهم واین اقدام شجیع سالاراشجع هنگامی آغاز و انجام گردید که نامبرده دربدوولایت قوام السلطنه ، حاکم سرخس بود.

حکومت سالاراشجع درسرخس مصادف با انقلابات روسیه وزدوخورد بولشویکها باقوای دنیکین ، و کلچاك ، وورانگل وغیره شده وبهوس میافتد که اوهم قسمتی از روسیه را تصاحب کند . با تشکیل یك اردواز سوارهای چریك محلی بدون اطلاع ودستورمقامات بالاتر بمرزروسیه حمله وسرخس روس را تصرف میکند وبصوب تاشکند رهسپارمیگردد. پس‌از تصرف سرخس واستقرارنظم درآنجا فقط وسیلهٔ تلگرافی قوام السلطنه را مطلع ساخت که : سرخس روس را متصرف وانتظامات را برقرار نموده اکنون بصوب تاشکند رهسپارم . »

این تلگراف مانند بمبی درمشهد کرسی ایالت خراسان منفجرشد و قضیه کسب اهمیت نمود . کنسول انگلیس باشتاب نزد قوام السلطنه رفته و اعادهٔ سالاراشجع را جداً خواستار شد و نیز از عواقب وخیم این اقدام قوام السلطنه را مستحضرساخت ! قوام السلطنه فوراً وسیلهٔ تلگراف وحتی اعزام پیك ویژه ای سالار اشجع را ازبیشروی منصرف و بهرنحوی بوده اورا بسرخس ایران بازگشت میدهند . این بودیکی ازهنرنمائیهای این سلحشورمحلی خراسان .

سالاراشجع پس ازآغازقیام بملاحظهٔ سوء ظنی که باومیرفت به - دستور کلنل محمدتقیخان دستگیر ودرزندان بود . اززندان بکلنل محمد تقیخان پیغام فرستاد که بی‌جهة مرا زندانی کرده اید، من بابرادرانم نسبت

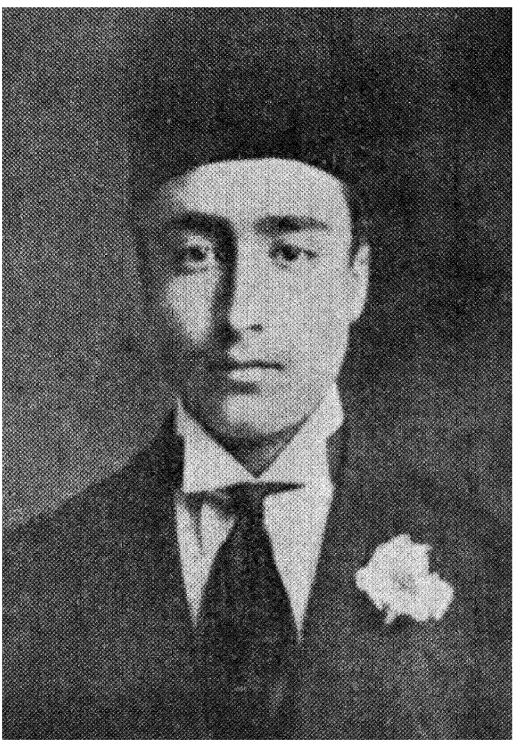

مرحوم حاج عباس خان سالار اشجع؛ هنگام تحصیل در بیروت

بپارتی شجاع الملك هزاره مخالف و بلکه دشمنی داریم . اینك موقعی است که من خدمتگذاری کنم . بوسیلهٔ ملك ایرج رکنی که شوهرخواهرش بود ارتباط گرفت وجلب اطمینان واعتماد کلنل را کردو از زندان رهاشد.

نامبرده باسالار امجد افشارفرمانده پیاده نظام قبل ازقیام همزنجیر واین دوتن بملاحظاتی بایکدیگر جداً قهر بودند ، شوهرخواهرسالار اشجع که وسیلهٔ التیام بین سالارو کلنل شده بود، هنگام خروج سالار اشجع از زندان آن دوتن را درهمان زندان آشتی داد .

پس ازرهائی از زندان، کلنل حکومت خواف ، تربت جام و باخرز را باومحول واجازه داد که اردوئی تشکیل وازراه تربت حیدریه وخواف به شجاع الملك حمله نمایند تا باحملات گازانبری که از یکطرف اردوی

کاوه «بفرماندهی ماژرعلیرضا شمشیر» از طریق فریمان ، محمودآباد و تربت جام وازیکطرف سالاراشجع ازطریق تربت حیدریه ،علیك،خواف و باخزر تشکیل میشد ، بقلع وقمع قوای مخالف بپردازند .

سالاراشجع نیز کامیابانه حملات خودرا از تربت حیدریه آغاز وتا یوسف آباد « باخرز »مرکزشجاع الملك هزاره انجام داد که منتهی بفرار شجاع الملك بخاك افغانستان گردید .

آخرین جنگهارا ، سالاراشجع درحال چهل درجه تب انجام و بمحض ورود بیوسف آباد که مصادف باخروج قوای هزاره ازخاك ایران گردیده بود، **ذارفانی را وداع گفت**،روحش شاد.

سالاراشجع درآخرین لحظات زندگی وسیلهٔ دکتر جوادخان که طبیب اردو بود بکلنل محمدتقیخان پیغام فرستاد که«من مأموریتم راانجام دادم تقاضایم این است که جنازهٔ مرا درخور احترامات نظامی تشییع فرمائید.»

کلنل نیزطبق تقاضا«وصیت» اوعمل کرد . پس ازحمل جنازهٔسالار ازیوسف آباد بمشهد ، چندین دسته موزیك ومتجاوزازدوهزار ژاندارم ، نمایندگان خارجی ، عموم کارمندان ادارات دولتی ، تجار ، پیشه وران ، شاگردان مدارس درتشییع جنازهٔ سالاراشجع شرکت نموده باتجلیل شایانی جنازه را بحرم مطهررسانده ودرآنجا بخاکش سپردند .

این تجلیل درتشییع جنازهٔ سالاراشجع بعقیدهٔ مؤلف بعداز تشییع جنازهٔ مرحوم کلنل محمدتقی خان بزرگترین تجلیل و تشییعی بود که در مشهد بعمل آمد .

***

فتوحات سالار ازیکطرف وفتوحات ماژرعلیرضاخان ازطرف دیگر امیرشوکت الملك علم راسخت بلرزه درآورده بود .

هنگامی که امیرشوکت الملك علم والی قائنات وسیستان بوددرهمان هنگام جنگهای محلی اردوی کاوه وچریك سالاراشجع کارحاج شجاع الملك هزاره را یکسره ساخت .

رشادت وشجاعت این اردوها درتاراندن پنجهزارسوارچریك شجاع الملك هزاره که بسرکردگی این اشخاص تشکیل میشد : محمد رضاخان رئیس ایل هزاره ، سالارخان بلوچ ، شوکت السلطنه تیموری داماد شجاع الملك هزاره ، سالارشجاع ، سیدحیدر«پهلوان» رئیس ایل بربری بگوش امیر شوکت الملك علم رسید . متعاقب این فتوحات ژاندارم

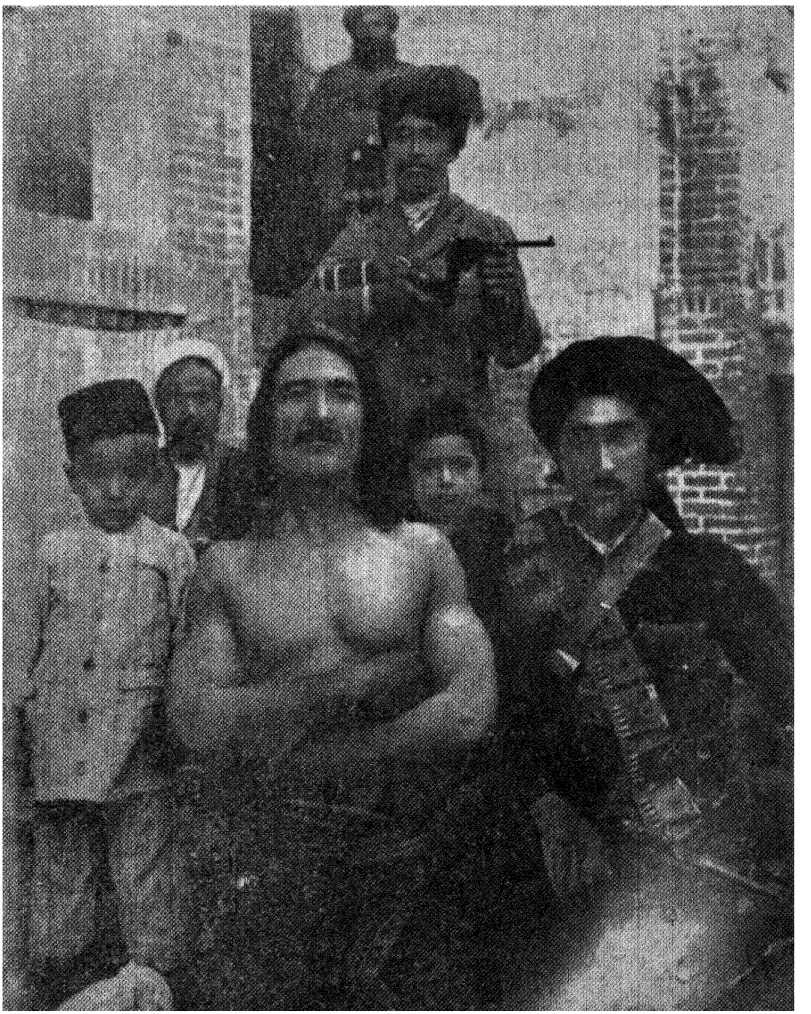

سیدحیدر «پهلوان» بربری

وقوای چریك، گزارش شکست طوایف قرائی درقلعهٔ «سنگان» وهمچنین شکست سالارخان بلوچ فراری ازفرونت باخزروتربت جام درقلعهٔ «علیك» بدست علم رسید بخوبی دریافت که بر خلاف دستور ۸٤۲۵ قوام‌السلطنه بایستی با کلنل بامسالمت رفتارو گول بلف‌های قوام ومواعیدمیان تهی اورا نخورد

امیر شرکت الملك مرد معارف پرورو با وجدانی بود ، از ابتدای این پیش آمد کاملا درجریان وارد ونیك تشخیص داده بود که کلنل محق است وقوام زورمیگوید. علم میدانست که ازروی غرض ومرض پیشنهادات حق وحسابی کلنل درمرکز، متعمداً وقعی گذارده نمیشود ؛ کوشا بود که شاید بتوان اقدامی کرد که هم غائله بخوابد وهم این جوان وطن دوست فدای مطامع واغراض وکین توزی نشود. بهمین جهت بود که آیة الله زاده خراسانی و حاج حسین آقاملك را به بیرجند دعوت کردتا بمشاوره پرداخته راه حلی بیابند .

درهمان ایام کلنل نیز برای سرکشی باردوها در گناباد متوقف بود برای روز هفتم میزان ۱۳۰۰ یعنی ۳٤ روز بعداز تلگراف قوام مبنی بر تجهیز قوا علیه کلنل که از نظر خوانندگان گرام درفصل نهم خواهد گذشت قرار ملاقاتی بین امیر شوکت الملك علم و کلنل محمدتقیخان در «گدار سلیمان» گذاشته شد.

چنانچه ملاقات آنها عملی میشد امید میرفت کار بمسالمت برگذار شود اما افسوس سردار معزز بجنوردی که فاقد پختگی و کاردانی امیر شوکت الملك علم بود باشتاب دستور قوام را بکار بست و پشت پا بقول وسوگند قرآن مجید زد و برای ابد ننگی درتاریخ جهة خودوخاندانش ذخیره کرد !

سردار معزز بجنوردی که دستش را بخون کلنل محمد تقیخان آلوده ساخت ! دست مکافات ناصردار مجازات ، اورا تعقیب کرد. در پایان کتاب بگراو رفصل انتقام ! مراجعه شود.

۸ ـ نشان پرچم کاوه

ماژر علیرضاخان شمشیر نیز، درجنگهای تربت جام ، خواف و باخرز رشادت های شایان توجهی بخرج اد، درفصل پیش نوشتیم پنجهزارقوای چریك و تاحدی جنگندهٔ ایل هزاره ـ ایل بلوچ ایل تیمور وایل بربری‌را شکست داد و تاسرحد تاراند که آنهاناگزیر بخاك افغانستان پناه بردند.

دربکی از جنگهای محلی باخرز یکنفر از ژاندارمها کشته شده و ۱۱ نفر بسختی مجروح و بستری گردیده بودند .

شمشیر علاوه برروحیهٔ سلحشوری ، دارای عواطف رقیق وقریحهٔ شاعرانه نیز بود ، نامه‌ای‌ازجریان زد وخورد را درلفافهٔ ادب وبنحویکه کلنل را زیاد متأثر نسازد راپرت نمود و نسبت باین ژاندارمهـای رشید علاقهٔ فراوان‌نشان داده وتلویحاً استدعای تشویق آنان را کرده‌بود .

باوجودیکه شمشیر باختصار نامه کوشیده وطوری نوشته بود که‌خواننده زیادتأثر حاصل نکند ، معهذا در کلنل اثر سوزانی کرد ، زیرا که مزهٔ سوزش گلوله را بکرات چشیده بود ؛ درهمین حال این جواب را توأم با سرشك دیدگان خود بشمشیر نوشت :

و الخیل و اللیل و البیداء تعرفنا
السیف و الضیف و القرطاس و القلمی

برادرعزیزم بدت میاد گزندت میاد ودرد میاد ، ساعت ۱۰ بعـداز ظهر ۲۶ برج است‌درمیان تودهٔ کاغذهای متفرقه سرشك چشمم را که‌ازاثر عبارت مکتوب‌خصوصی‌شماروان شده بود پاك کردم میخواهم جواب‌بگویم آه چقدر ناگوار است که نمیتوانم عملیات نظامی پاره های قلب خودرا برأی العین مشاهده کرده ودر پهلوی همقطاران با شرفم روی زمینهای لم‌یزرع خراب دراز کشیده وبهرصدای‌آخ که ازاصابهٔ گلولهٔ دشمن‌غارتگر تولید میشود یکی هم بالاخره مردانگی کرده بمن مصادف شود .

افسوس هزارافسوس که مشهدوطبقهٔ ممتازهٔ آن مانع نیل این‌آرزو است . چنانچه اگر چند ساعت دیررسیده بودم دیگرکار از کارگذشته‌بود رسیدم و بمثل معجزه‌سحرها راباطل نمودم . وشکرالله ثم شکرالله ماهدانا لشکرالنعم .

قربانت شوم یوسف گم گشته‌بازآید بکنعان غم مخور . کلبهٔ‌احزان شودروزی گلستان غم مخور ، بلی شرافت وسعادت دیر یازود برمیگردد . ایرانی نمیمیرد ومحو نمیشود اگر ماهم نبینیم اخلاف ما خواهند دیدبرما

است که آنها را از ننگ ذلت خلاص نمائیم . آری ما باید جان بازی کنیم ما باید باهر کس که خائن وطن است بجنگیم و لو اکثریت تامه داشته باشد، بی شبهه مادر این راه بموانع سهمگینی بر خواهیم خورد ، ما بایدریشه های ننگین خیانت راازجا کنده اصول اریستوکراسی راازمملکت نابود سازیم ، عزم آهنین ماسلاسل وقیودات ارتجاعی را از هم گسسته وتمام موانع وعوائق رابرهم شکند اتکال واتکاء ما بیاری خدا وائمهٔ اطهاراست وبس . واما عزیزم شمانخواهید مرد نه دزدان باخرزی راقدرت ویارای آنست که توراهدف گلوله قرار دهند ونه گلوله راآن اجازه است که خط سیر خودرا بسمت وجود نازنینت امتداد دهد نه، نه ، فقدان تو برمن خیلی دشوار وناگوار است وجبرانش غیرممکن . تو بمان ای آنکه جزتو پاك نیست . خواهشمندم قبول زحمت نموده ازکلیهٔ افرادمن واززخمی هاخصوصاً ازطرف من دلجوئی واحوالپرسی نمائید .

محمدتقی

پس از اختتام نامه نایب آقاخان خوشکیش رئیس مباشرت قشون را که او نیز دارای قریحهٔ ادبی باضافه ذوق نقاشی است احضار ومیگوید می خواهم نشانی ترسیم نمائید تاازروی آن مدل بدهیم یك زرگرماهر چندعدد ازطلای لیره بسازدو برای اینکه ذوق نقاشی خوشکیش راتحریك کرده باشد می گویداین نشانها را میخواهم برای ماژرعلیرضاخان شمشیر بفرستم تازیب سینهٔ ۱۱ نفر ژاندارمی که براثر رشادت وفداکاری زخم برداشته اند بنماید.

آقاخان همان آن، نشانی را که درصفحه بعد کلیشه شده روی کاغذ ترسیم و بکلنل میدهد . کلنل از سرعت انتقال وابتکار این جوان باقریحه وپر استعدادخورسندشده اظهارمیدارد ، گرچه «پری» های من تاکنون از دوریال نقره تجاوز نکرده ولی برای ابتکار وسرعتی که در ترسیم نشان وسرودن شعر آن بخرج دادی یك لیره پری باید بتو داد ، بگیر.

فردای آنشب زرگر نسبتاً ماهری را آقاخان معرفی کرد ، ونشانها طبق دلخواه ساخته شد . هریك ازاین نشانها دارای پنج لیره عیار طلابود، ضمن حکم نظامی (آرم کاوه) که نمونهٔ آنرادرصفحهٔ بعد ملاحظه می فرمائید بباخرز فرستاده شد .

ماژر علیرضاخان شمشیر از وصول این نشانها خیلی مسرور وبا رعایت تشریفات نظامی نشانهارا ازطرف کلنل محمد تقیخان بسینهٔ ژاندارمها نصب کرد .

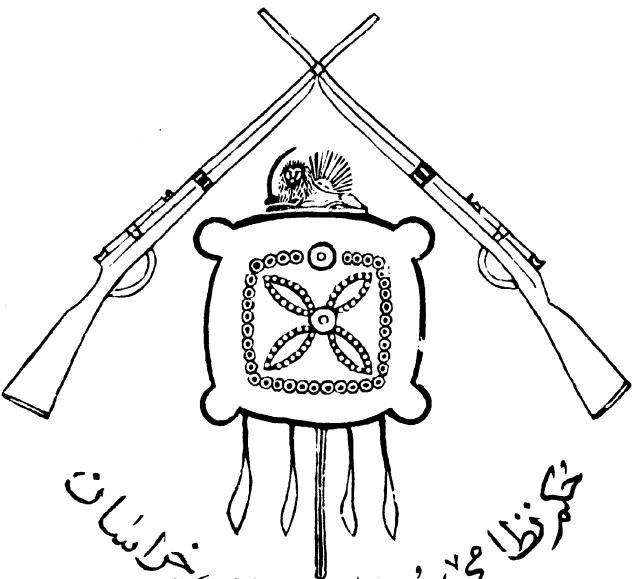

در دوران قیام احکام نظامی بااین آرم صادر میشد

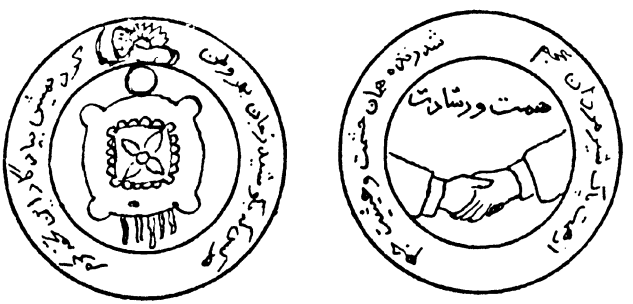

نشان ویژهٔ قیام خراسانی

۹ - تلگراف قوام السلطنه به علم

از تهران به بیرجند

جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملک حکمران قائنات و سیستان دام اقباله ازرفتار اخیر کلنل محمد تقیخان مطلع شده ومیدانید با وجود مساعی دولت(۱)درباینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه ومجنونانهٔ خودرا دوام داده بنای خودسری وتمرد گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است. برحسب امرقدرقدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه (۲) اردوی قزاق مرکب ازپنج هزار نفر (۳) رهسپار خراسان است . بدیهی است در اینموقع وظیفهٔ دولتخواهی وشاهپرستی سرکردگان ورؤسای خراسان وسیستان جزاین نیست که باتمام قوا بر ضد محمد تقیخان متمرد (٤) اقدام و خدمات

---

۱ - کلنل صرفاً مطیع بود ، تلگرافات او حاکی است از توضیح بیشتر بی‌نیازیم .

۲ - اعلیحضرت شاه قطعاً مطلع نبود زیرا قبلا پیشنهادات کلنل‌را که وسیلهٔ شش نفر نمایندگان بعرض خاکپای همایونی‌رسیدتمام موادآن باستثناء خروج کلنل ازایران مورد قبول شاهانه واقع وکلنل را هم بمراحم وعنایات شاهانه مستظهر ساخته بودند .

۳ - این رقم باصطلاح بلف بود زیرا که قبلا اززبان بهرامی نوشتیم دولت بسیلی صورت خودرا سرخ نگه میداشت ونتوانست هزارنفر قشون با تجهیزات لازم درآنموقع بشاهرود بفرستد وخزاعی هم که بمشهد وارد شد فقط عده اش ۷۰۰ نفر قزاق و ۲۰۰ نفر ژاندارم رژیمان ۱۰ استرآباد بود وازشخص موثقی شنیدم وقتی چشمش بچهار هزار نفرژاندارم کاملامجهز ونونوارباقی‌ماندهٔ قشون کلنل‌افتاد، بقشون‌اعزامی گفته بود :

« قدر این برادران‌ژاندارم خودرا بدانید آنها اگر تف میانداختند مارا ازشریف آباد آب میبرد »

٤ - اوخودبگواهی تاریخ هیچوقت شاهپرست نبوده‌ونیست ومنظور اودراینجاازعنوان‌شاهپرستی‌واینکه نام‌اعلیحضرت‌شاه‌را باآن آب‌وتاب برده، ارعاب وازطرفی‌تهیج علم بوده‌و باصطلاح هندوانه‌زیربال‌او گذاشته‌بود .

صادقانهٔ خود را بمنصهٔ ظهور رسانند لذا حسب الامر بجنابعالی مقرر میشود(۱) که محمدتقیخان نایب‌سرهنك (۲) را متمرد شناخته و بهیچوجه به اقدامات واظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هر چه ممکن شود حاضر وعملیات خود سرانهٔ او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال‌محمد تقیخان بهیچوجه درعایدات مالیاتی حوزه حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری ازنقد وجنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل ازسواروسرباز وتوپخانه تهیه نموده حقوق آنهارا به موجب این تلگراف ازعواید مالیاتی و غیره (۳) مأخوذ داشته ویك عدهٔ کافی بخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآنحدود (٤) قویاً جلوگیری نمائید ، ازافراد ژاندارم وصاحبمنصبان هر کدام باردوی جنابعالی ملتحق شوند بآنها تأمین بدهید والا درقلع و قمع آنها اقدام کنید سواد این تلگراف را باسوار مخصوص بفوریت برای جناب حاج شجاع‌الملك (٥) ارسال دارید .

د سنبله نمره ۸٤۲٥ قوام‌السلطنه رئیس الوزراء

---

۱ ـ بمیل خودش بوده زیرامشارالملك گفته بود: درمن اینقدرخیانت که تو میخواهی نیست ـ شاه را هیچ از اعمال توآگاهی نیست ـ لیك تاچند توان مسئله را پنهان کرد ـ شاه را غافل ویك ناحیه را ویران کرد

۲ ـ بعد از کلنل گلروپ اولین کسیکه بدرجهٔ سرهنك تمامی در ژاندارمری‌ایران مفتخرشد کلنل محمد تقیخان بود ودیگر در ژاندارمری بجز گلروپ سرهنگی وجود نداشت ودرتصویبنامه شماره ۳۲٤٥مورخ۲۸ ثور ۱۳۳۹هجری، قمری این عبارت «به‌کلنل محمد تقیخان پرداخته شود» صحت گفتار ماوبطلان عبارت تلگراف مزبور را ثابت میکند .

۳ ـ از کلمهٔ « و غیره » درست چیزی دستگیرم نشد ، شاید منظورش برای تجهیز قشون چریك چپاول مردم ویا مصادرهٔ اموال آنها بوده است !

٤ ـ منظور سلامی وسده املاك شخصی‌او بود که از تعرض‌ژاندارم مصون بماند والا دلش بحال خوافی و باخرزی نسوخته بود .

٥ ـ حاج شجاع الملك ؛ ضرب شصت کلنل را با حملات ماژر علیرضاخان‌شمشیر وسالاراشجع چشیده وباپنجهزارقشون‌چریك‌خودشکست خورده وتاسرحدفراراختیاروبخاك‌افغان‌پناهنده‌شده‌وناتوان گردیده و دیگر محلی برای امتثال امرقوام باقی‌نمانده بود .

۱۰ - ژنرال حمزه خان کی بود؟

این مرد بزرك یکی از شخصیت های وطن پرست لشکری ایران و از مهاجرین قفقاز بود که اجدادش پس ازعقد معاهدهٔ قریه گلستان ،واقعه در قره باغ ، محل زاد و بوم خود را بمناسبت کثرت علاقهٔ بایران ترك و با تمام ایل و تبار بایران کوچ نموده ودرتبریز سکونت اختیار کرده بودند ، کلنل محمد تقیخان باین معنی اشارهٔ صریحی در نگارش خود کرده است نسب ژنرال حمزه خان درکلیشهٔ شجرهٔ خانوادگی پسیان هویداست.

ژنرال حمزه خان وسایر مردان جنگجوی خانوادهٔ پسیان تحقیقاً از یکصد وچهل سال (۱) پیش همه درخدمت لشکر ایران فداکاریها کرده اند موثقی گفت پدربزرك ژنرال حمزه خان درجنك روس و ایران رشادتهای خارق العاده ای بخرج داد وبعباس میرزا کمکهای مهمی کرد ، بطوریکه قشون روس وسردار بنام او سی سیانف را خسته کرده بود .

پس از کشته شدن سی سیانف بدست حاکم ایرانی باد کوبه و برقراری سردار دیگری بنام کود رویچ بجای سی سیانف ، فتوحات و رشادتهای لشکر ایران بملت سازش روس وانگلیس در اروپا تا اندازهٔ ای ازسرعت وشدت عمل اولیه افتاد ، زیرا انگلیس ها قبل از سازش قشون ایران را بجنك با روسها تحریص و ترغیب میکردند و برای اینکه ضدیت عملی هم کرده باشند درقشون ایران عده‌ای ازصاحبمنصبان انگلیسی را گمارده بودند، بمحض ایجادسازش بین آنها ،زحمات قشون ایران عبث و بیهوده شدومهمتر از آن ۱۷ شهر قفقاز وجه المصالحهٔ انگلیس وروس قرار گرفت و بصاحبمنصبان انگلیسی نیز دستور عدم ادامهٔ جنك باروسها صادر گردید !

ازچند قرن قبل ومخصوصا پس از خاتمهٔ همین جنك مورد بحث ، مقدرات مملکت و ملت ایران همیشه وجه المصالحهٔ آقائی وسود پرستی انگلیسها واقع شده ومیشود ! بازهم بفصول قراردادها مراجعهٔ مجددشود .

همین موثق علاوه نمود که شکار عباس میرزا آنهم روزی که براثر حملهٔ ناگهانی روسها بقشون ایران که در (اصلان دوز) کنار رود ارس تمرکز داشتند . گویا شکار مصنوعی و مبتنی برتبانی بود وهنگامی که عباس میرزا مصمم شد بتبریزعقب نشینی کند ، همان صاحبمنصب ایران پرست ، یعنی جدژنرال حمزه خان مانع ازاجرای این تصمیم شدومعتقد بوده است که یا حمله را ادامه دهند و یا بدفاع پردازند ، زیرا قشون

۱ - بتأخذ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجری قمری تاریخ امضاء عهدنامهٔ شوم گلستان .

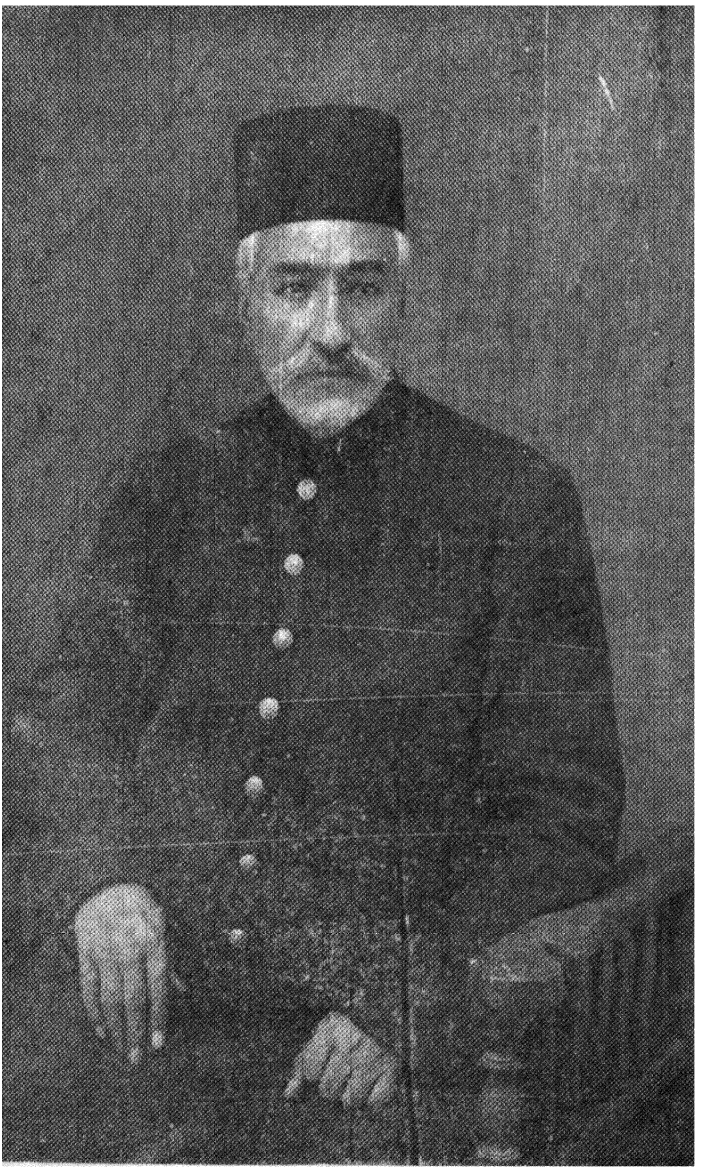

ژنرال حمزه خان

کودرویچ را قادر بمقابله نمیدیده و بطور کنایه گفته بود در اینموقع چه شکاری بهتر از غلبه بردشمن .

متأسفانه جاسوسان سازش کنندگان درداخلهٔ قشون ایران و بویژه بین بعضی ازسران لشکر نفاق واختلاف انداختند تا دامنهٔ این « اختلاف بیندازوحکومت کن» منتهی بهرج ومرج شدیدی در بین قشون ایران شد ونتیجه نهائی عبارت ازمنهزم شدن توپخانه ومتواری گردیدن قشون بودو ناگزیر باقی ماندهٔ قشون بتبریز عقب نشینی کرد !

تعهد دولت روس برای نیابت سلطنت عباس میرزا و ابقاء سلطنت دراخلاف اوتاحدی وجودتبانیها و نیرنگهای سازش کنندگان رادرشکست سپاه ایران وانتزاع ۱۷شهرمهم قفقازمدلل میسازد !

مقصود از ذکر گوشهٔ تاریخ ، بملاحظهٔ فداکاریهای این خانوادهٔ قدیمی بود که اخلافاً بایستی در بارهٔ اخلاف آنان ، آنهم در مواقع حساس بی تأثیر نباشد ، ولی برخلاف انتظاراین سربازپیر که ازآن خانوادهٔ غیوروسلحشور بود ، واین شخصیت پنجاه سال سربازی کرده ، نتیجهٔ معکوس گرفت ، باین معنی که مصمم شد برای استخلاص جان برادرزاده اش کلنل محمدتقیخان وجان سایرفرزندان وطن وجهة رفع هرگونه سوء تفاهمی که بطورتعمد دردربارا علیحضرت احمدشاه ایجاد کرده بودند ، استدعای تشرف کند ، پس ازاینکه بعرض رسید ، اورا نپذیرفته ونزد شخص اول مملکت (قوام السلطنه) هدایتش مینمایند !

ژنرال حمزه خان چون میدانست از ملاقات قوام نتیجه ای حاصل نخواهد شد ناگزیر برای اسقاط تکلیف سربازی و وظیفهٔ وجدانی خود عریضه ای بشرحی که درزیر از نظرخوانندگان میگذرد باعلیحضرت احمدشاه تقدیم داشت :

بعرض خاکپای اقدس همایونی میرساند

دوچیز تیرهٔ عقل است ؛دم فروبستن
بوقت گفتن و ،گفتن بوقت خاموشی

بعدازاینکه ازتشرف بخاکپای همایونی وتظلمات حضوری (توسط شاهزادهٔ شهاب الدوله رئیس تشریفات درخواست کرده منوط بامر اجازهٔ شخص اول دانستند) مأیوس شدم برای حفظ سربازی اسلاف و اخلاف و افتخار بشغل سربازی پنجاه سالهٔ خود بوسیلهٔ قلب پاک وامیدواری بحقگزاری اقدس ملوکانه بعرض تظلم وداد خواهی مبادرت مینماید .

اعلیحضرتا! کلنل محمدتقیخان که از پدران باسابقت رفته در مرو

جان بازی کرد درواقعات ایران درجنك روسیه وهرات وتمام سرحدات برای دولت یادگار مانده درمقابل وظیفه شناسی واجراء اوامر امر دولت (در کابینهٔ سابق) دچار مشکلات گردیده و میخواهند اورا متمرد و متکی باجانب معرفی نمایند.

اعلیحضرتا! این هنك ناموس که از یکنفر سرباز ایرانی میشودیك نوهین معنوی از نوامیس مقدسه اسلام است.

اعلیحضرتا! کلنل محمدتقیخان برای تثبیت عرایض حقهٔ خود در پیشگاه اقدس باشخاص درجهٔ اول مملکت از قبیل آقایان مستوفی الممالك و مشیرالدوله ومؤتمن الملك وغیر هم متوسل گردیده اهالی خراسان که خدمات وایرانیت وصداقت سربازی کلنل محمد تقیخان را درخاکپای همایونی بوسیلهٔ همان اشخاص وآقایان علماء تصدیق نمودند معذلك مورد هیچگونه توجه واقع نشده اند.

اعلیحضرتا! خدمات کلنل محمدتقیخان از قزوین وهمدان و بروجرد و کرمانشاهان تا اسلامبول و برلن ممتد و روزنامجات «تیمس لندن» و «توبه رومیای پطروگراد» ناظر است.

اعلیحضرتا! کلنل محمد تقیخان فرزند پدران مهاجر است که بنام اسلامبول وایران بدولت علیه جانبازیها کرده درهرات ومرو وقتنه سالار وزنجان همه جا کشته شده اند هرگاه بارضایت خاطر و ترفیه حال عامهٔ نسل خراسان ایالت مهمی بصداقت و خدمتگزاری کلنل محمد تقی خان مدخلیت نداشته واصلاح دولت واستقلال مملکت مقتضی قتل واضمحلال یك نفرسرباز مهاجرخانه زاد باشد درمذهب خانزادان سروجان رانتوان گفت که مقداری هست ایکاش امر ملوکانه صادر واین چاکر پنجاه سال سربازی کرده مأمور میشدم پسر یا برادر زادهٔ خودرا برای تصدق خاکپای همایونی حاضر و بخود میبالیدم که خدمت رصداقت را بپایان رسانیده واگر اجدادم درراه دولت کشته شده وبافرزند سیمی را بامر ولینعمت تاجدارم سر میبریدم تا دولت قویشوکت درچنین روزی امر بسوق الجیشی وحملهٔ عشایر وایلات سرحدی ایالت معظم خراسان ننموده ابناء وطن مقدس و برادران اسلامی دچار خسارت جانی ومالی شوند.

اعلیحضرتا! بحقوق سربازی چاکرت بنظر رحم وعنایت نگریسته خدمات دویست سالهٔ قدویان را الغاء شبهات دیگران محو ونابود نفرمائید.

برتست پاس خاطر بیچارگان وشکر برما و برخدای جهان آفرین جزا

سرباز پنجاهسالهٔ واقعی ایران

سنبلهٔ ۱۳۰۰ ژنرال حمزه پسیان

متأسفانه یا این عریضه را بنظر شاه نرسانیدند و یا اگر بسمع اعلیحضرت احمد شاه رسید با ارعابی که قبلا بوجود آورده بودند بلااثر ماند!

۱۱ - این عکس

عصر روز دهم محرم ۱۳٤۰ «عاشورا» کلنل در باغ ایالتی قدم میزد و غرق در اندیشه بود، در نزدیکی چنار بزرگی که سر بآسمان کشیده و یادگار اعصار کهن بشمار میرفت، فدائی کلنل ایستاده و کاملا متوجه قیافهٔ پسیان میشود که درضمن اندیشه گونه های گلگونش سرخ‌تر و گاهی گامهایش کوتاه و بلند برداشته میشده است.

فدائی؛ این حالت و برافروختگی کلنل را حاکی از اضطراب درون او دانسته ومصمم میشود که درآمدی مناسب کند ودروضع فعلی او تحولی ایجاد نماید، اندکی جلو رفته میگوید: رئیس! امروز بطرز بسیار خوبی برگذار و خوشبختانه برخلاف سنوات پیش دستجات سوگوار تلفاتی ندادند کلنل میگوید:

مگر سالهای پیش تلفات داده میشده؟... سوگواری برای حسین بن علی (ع) مستلزم دادن تلفات نیست. افسوس که مردم را آنچنانکه بایدباز فلسفهٔ شهادت این فداکار بی مانند مستحضر نساخته اند، بمردم نگفته و نمیگویند که برای هفتاد و چند نفر، چرا آن قشون چندین هزار نفری تجهیز شد، پیروان ساده دل و بی آلایش او نفهماندند که یزید و سایر اعراب بنی امیه از ترس قرابت نزدیك حسین بن علی با ایرانیان و امکان کمك ایرانیان باو، با شتاب آغاز پیکار کرده وآن ننك ابدی را برای خاندان خود بیادگار گذاشتند، این جنك پیکارحق باباطل بود،(۱) یزید واعوان وانصارش که از بانیان اولیهٔ استعمارند؛ تصور میکردند باکشتن فرزندعلی بن ابوطالب علیه السلام برمراد خوداستوار خواهند شد؟بعکس امروز هزار و چند صد سال ازآن وقعهٔ ناگوار میگذرد وهنوز که هنوز است نام او که درراه حق وآزادی شهید شد ورد زبانها است، آنمرد فداکار میخواست درس شهامت، اخلاق، تقوی، پرهیزکاری، درستی و

---

۱ - وقت رفتن گفت:

میروم آنجا که رنج و درد نیست — زندگی با ننك کار مرد نیست
رنجه شد روح من ازاین خاکیان — میروم در خلوت افلاکیان
پیشهٔ ما دست حق بگشادن است — درس جان بازی، بالم دادن است
سر نهادن در بر شمشیر تیز — بهتر است از دیدن اهل ستیز

وطن پرستی را بمردم بیاموزد ، او کشته شدن را بر زیر بار زور رفتن ترجیح داد ؛ او میگفت : حق‌را باید گرفت ولو ببهای جان شیرین خود وفرزندان واسارت خانواده و هرگونه زجـر و ستم تمام شود فلسفهٔ فداکاری وجان بازی فرزند علی (ع) اینهاست که متأسفانه اکثریت مردم از آن بی خبرند وبجرأت میتوان گفت در عدم تشریح این موضوع مهم کهٔ آنرا بصورت راز نهفته ای درآورده اند مقصود ومنظوری است ومن گمان میکنم حفظ منافع استعمار چیان صد درصد متضمن بیخبری مردم است زیرا آنها ازعوامل مختلف بسود خود استفاده کرده ومیکنند یکی ازمهمترین عوامل پیشرفت سیاست آنها آمیختن سیاست بامذاهب و ادیان مختلف است ویکی‌دیگر اشاعه وترویج خرافات دربین ملل مستعمره ونیمه مستعمره میباشد ، اختلاط مذهب وسیاست وایجاد تشتت دراین دواز شاهکارهای آنها محسوب میشود ، در حالیکـه انسان ها بخوبی میدانند که سیاست ومذهب دوتاوکاملا ازیکدیگرمجزا ومداخلهٔ یکی دردیگری چرخهای اجتماع را ازگردش واقعی باز وتولید هرج ومرج میکند ، در مملکت ماهم آنها ازاین حربهٔ مهم حداعلای استفاده‌را نموده ودرتضعیف ویا تقویت هریك که لازم دانسته اند بسود خود اقدام ودرمواقع ضرورت سیاست را برمذهب ویاروحانیت را برسیاست تفوق داده اند ؛ بنا براین روح حسین بن علی علیه علیه‌السلام ازاین طرز سوگواری « قمه زنی و گردش دادن کتل های متعدد » ناراضی وشاید بیزار باشد ، اما چه‌میشود کرد ، جامعهٔ ضعیف ناگزیر از تسلیم است و چون این روش بسود دیگران تمام میشود اگر کسی بگوید ترکش اولیتر و تعویض نحوهٔ سوگواری بطریق مستحسن شایسته تراست ، حربهٔ تکفیر را مطابق میل همان معرکه گردانها بمغزش فرود می‌آورند ؛ آنها بخود حق میدهند که این‌رویهٔ نامعقول‌را ادامه دهندزیرا همین عادات مخالف قواعدانسانی است که پایه های سعادت وسیادت آنها را مستحکم میسازد ؛ بـرو عاظ شرافتمند فرض وواجب‌است که فلسفهٔ حقیقی این ماجرای تلخ را آنطوری که روح آن فدا کار بی نظیر مایل است برای مردم شرح دهند تا روح خفتهٔ شهامت ودرستی و وطن پرستی وسایرصفات ممدوح درجامهٔ ما بیدار واز زیربار رقیت وبندگی جداً شانه خالی کنند .

دراینجا چون اشك درچشمانش حلقه زده بـود مجدداً بقدم زدن مشغول وسپس بفدائی میگوید : تصمیم دارم عکسی از من گرفته شود در این نزدیکیها عکاس هست ؟

صبر بسیار بباید پدر پیر فلك را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

فدائی میگوید : بالای مغازهٔ آرسن خان عکاسی است که از خود من عکس گرفته و بدنیست ، میل دارید احضارش کنم ، کلنل اجازه میدهد.

پس از چند دقیقه گاراگین موسیسیان (۱) که ← پایه و دوربین را

۱ - گاراگین موسیسیان اکنون در قزوین عکاسی میکند .

بردوش داشت وارد باغ شده سلام میکـند ، اندکی باطراف نگاه کرده میگوید پهلوی همین درخت بسیار مناسب است ، لذا در همان نزدیکی درخت چنار کـه کلنل بآن تکیه داده بود سه پایه را جابجا ودوربین را منظم کرده میایستد ، کلنل باین شرح باگاراگین مصاحبه مینماید :

ـ شما اهل کجا هستید ؟

ـ ایران،درارومیه متولد شدم .

ـ کجا بودید ؟

ـ عشق آباد .

ـ کی آمدید ؟

اواخر جنك بین الملل .

ـ تنها هستید ؟

ـ خیر ، زن ودودختر کودك دارم .

ـ کاروبارت چطوراست ؟

ـ خوب نیست ، بسیار بداست ، زندگی سخت است .

ـ افسوس در اینموضوع کمتر بما فرصت داده اند ، با این حال من برای بهبود زندگی مردم با وجود مشکلات فراوان کاملا کوشا بوده و هستم امیدوارم توفیق حاصل شود ، خوب من حاضرم .

کلنل پهلوی همان چنارایستاده عکس گرفت ، طبق دستور یکشیشه عکس دیگر قرار شد مصرف شود ، گاراگـین فوراً شیشهٔ اولی را از دوربین خارج وشیشهٔ دوم راجایگیر ساخت وعکس دوم راهم گرفت، کلنل ده تومان بـاو داد وچنین توصیه کرد:

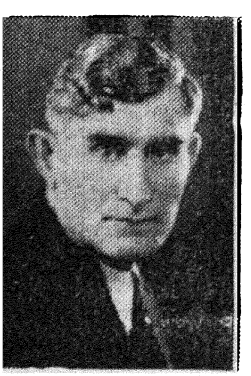

گاراگین عکاس

این شیشهٔ عکس مرا خوب حفظ کن ، در آیندهٔ نزدیکی عایدی نسبتاً خوبی از آن نصیب توخواهدشد(۱)

گاراگین جواب داد من که بدون اجازهٔ صاحبش نمیتوانم بفروشم .

کلنل میگوید اگرصاحبش مثلا درقیدحیات نبودچه خواهی کرد؟ در اینجا گاراگین که جوان باهوشی بود سر بزیر انداخت و بفکر فرو

۱ ـ متأسفانه این پیش بینی را در عصر دهم محرم ۱۳٤۰ کرد و دراول صفر ۱۳٤۰ یعنی پس از ۲۱ روز بمرحلهٔ عمل رسید .

رفت .... کلنل نخواست اورا بیش ازاین معطل کرده باشد میگوید :
بهر حال من بتو اجازه میدهم اگر کسی مراجعه کرد وازاین عکس خواست بفروش .

۱۲ـ واکنش مرکز

قرارداد شوم ۱۲۹۸-۱۹۱۹ هرگونه حق حیات را ازایران سلب کرد ، منجمله قشون وتشکیلات آنرا ! درپیش نوشتم که انتحارشرافتمندانهٔ کلنل فضل الله خان حاکی ازمخالفت وضدیت عملی باهمین قراردادخائنانه براندازبود ، چه آنکه یکی ازاعضاء برجسته وکارشناس فنی کمیسیون قشون آیندهٔ ایران ودرنقشه ایکه انگلیسها برای قشون ترتیب داده بودند وارد ومآل کاررا هم تشخیص داده بود ، لذا قبل ازتصویب و امضاء آن نقشه خود کشی کرد ، واین خودکشی اوتاحدی بسودملت ایران تمام شدزیرا این کمسیون ازاین پیش آمد مرعوب ونتوانست نیت شوم خودرا دنبال کند بنا بر این ، قشون مرکزی شیرازه اش همچنان ازهم پاشیده وقادر به نبرد با هشتهزار قشون منظم ژاندارم خراسان نبود. در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ازقول آقای فرج الله خان بهرامی دربارهٔ قشون مرکزی چنین نوشته اند :

«وزارت جنك نتوانست عدهٔ هزار نفری با اسلحه همراه حسین آقا خزاعی بشاهرود بفرستد وبسیلی صورت خودرا سرخ نگاهداشت» وهمین قشون مدتها درشاهرود متوقف وجرأت تخطی ازحدود شاهرودرا نداشت زیرا نیك دریافته بودند که تشکیلات ژاندارمری خراسان شالوده اش بدست یك صاحبمنصب لایقی مانند کلنل محمدتقیخان که آیندهٔ درخشانی برایش پیش بینی میشد ، ریخته شده و برای مقابله باقشون اعزامی مرکز کاملا آماده ومخصوصاً که صاحبمنصب رشید وبا وفائی مانندماژر اسمعیل خان بهادر بفرماندهی ستون اعزامی درسبزوار تمرکز داشت واین سرباز رشید یادگار انقلاب مشروطیت که خوشبختانه حیات دارد صمیمانه کار میکرد و کلنل راهم از جان ودل دوست میداشت.

دراینصورت با نبرد شرافتمندانه وجوانمردانه حریف کلنل پسیان نمیشدند، بطوریکه درفصل گذشته نوشتیم بخدعه وتزویر متشبث ومحرمانه وعلنی با امیرشوکت الملك علم ، سردارمعزز بجنوردی ، تاج محمدخان قوچانی و فرج الله خان وامثالهم دره گزی سروسری پیدا کرده مکاتبات محرمانه باآنان در حال مبادله وقاصد نیزدررفت وآمد بودند ، نوذری هم ازابتدا دودوزه بازی میکرد وکاررا بجائی رساند که بجمل آن تلگراف کذائی **جاز** طرف کلنل بنام خودمبادرت ویك چنین قیامی را که آنهم مولودقرارداد ۱۹۱۹ ونتیجهٔ

عناد ولجاج قوام بود وصرفاً بموازات ایرانیت ووطن پرستی بوجود آمده بود میخواست با این عبارات تهی ازحقیقت مخدوش واذهان را مشوب و مورخین را دچاراشتباه سازد کلنل را طرفدار جمهوری خراسان قلمداد وبیرق آنرا هم بدوش او گذارد :

اشخاصیکه بطرز املاء وانشاء کلنل محمدتقیخان آشنا هستند بایك مراجعه وتوجه ساده بسیاق عبارت کاملا بجعل آن تلگراف پی خواهند برد، درمقابل یك چنین گناه نابخشودنی نگارنده برای نوذری طلب مغفرت میکنم تا روح مقتول چه خواهد .

سران اکراد باستورقوام السلطنه وتشخیص خودشان، نقطهٔ ضعف تشکیلات ژاندارمری را درهمان قسمتهای قوچان، بجنورد ،شیروان،دره گز،دانسته و تابقوچان حمله ورشده بودند ،سلطان سیدحسن خان میرفخرائی خائن شماره ۲ نیز پس از آنکه موجبات انهدام ژاندارمری قوچان را فراهم نمودفرار را بر قرار ترجیح داده وتا میرآبادقوچان بطرف مشهد عقب نشینی اختیار کرده بود !

☆☆☆

درپایان فصل جنگهای محلی - اردوی کاوه وچریك ، چاپ اول بنا براظهار اطلاع یکی ازدوستان چنین نوشته شد: « بهمین جهت بود که آیة الله زادهٔ خراسانی وحاج حسین آقا ملك بنا بردعوت امیر شوکت الملك علم بیرجند رفتند الخ .. » دراین باره دوست من که در سرآغاز این چاپ نام ایشان ذکرشد نامه‌ای بنگارنده نوشته‌اند که برای صحت جریان تاریخ درج آنرا ضروری تشخیص واینك عین نامه را درزیرچاپ میکنم تارفع هر گونه ابهام بعمل آمده باشد :

دوست دانشمند ارجمند وباوفا مرقوم محبت آمیز باکتاب نفیس انقلاب بی رنك چندی قبل واصل گردید آنروز از آذرتب گریپ می سوختم وآذرمحبت آذری قلب گداخته امرا روشنی بخشید وبهبودی حاصل شد ،پدرم‌هم که چندیست برای دیدن ماها تشریف آورده‌اند، بودند ومدتها بایکدیگر وصف قلب پاك وبی آلایش آن دانشمند محترم داشتیم بفرمایش سعدی چنان ... که دامنم ازدست رفت،چنان مشغول خواندن کتاب شدم که از تقدیم جواب مرقومه وعرض تشکر باز ماندم وباز براثر یك غفلت مجدد گرفتارتب شدیدشدم واکنون که مشغول تحریرم پس از یکهفته اندکی تخفیف حاصل شده وفریضهٔ خوددانستم ازاین فرصت که ممکن است یکی دوساعت دیگر دیریازودازدست برود استفاده جواب مرقوم شریف عرض کنم .

کتاب انقلاب بی رنگ را که از شوق در سلامت و بیماری فقط یکدفعه توانستم بخوانم بسیار خوب تهیه شده و نمایاندهٔ احساسات پاک و بی آلایش مؤلف وصاحب و پهلوان آن هردو میباشد چون بخاطرم مانده که نظر تجدید چاپ دارید البته ارباب اطلاع و بصیرت نظریات خود را خواهند نوشت و کمك خواهند فرمود که این مجموعه جامعتر بشود بنده هم بمدد مراجعه نظریاتی که فعلا خیلی مختصر ومحدود است تکمیل وعرض میکنم : چنانچه خیلی دقت نکرده بعضی اغلاط هنوز هست . در بعضی قسمتها هنگام تحریر اشتباه رخ داده مثلا محمود صارم دربرگزی در آنجائی که کردها بقوچان وارد میشوند محمود اوغازی نوشته شده وامثال اینها .

یك مسئله دیگر که قابل توجه میباشد مربوط بمرحوم آیت الله زاده است که لازم است هم اکنون آنچه میدانم عرض کنم که شاید بعد توفیق نیافتم واین مطالب بر خلاف واقع در آن تاریخ زنده باقی بماند .

در کتاب انقلاب بی رنگ نوشته شده مرحوم علم آقا زاده وحاج حسین آقا را دعوت نمود الی آخر . درصورتیکه آنچه بنده شنیده ام وعلی الظاهر صحیح ومنطقی است خلاف این میباشد و گرچه آیة الله زاده علم و آنکه سند اطلاع بنده است امروز درقید حیات نیستند ولی خوشبختانه حاج حسین آقا زنده مانده و یقیناً جریانرا بخاطر دارند واگر تا بحال دراینباب یادآوری نکرده اند بعلل روشن شدن موضوع ممکن است بمعظم له مراجعه فرمائید.

روزی برحسب اتفاق با مرحوم آیة الله آقا نجفی عمو که مسبوقید با مرحوم آقازاده روابط صمیمانه ای داشتند صحبت از مرحوم آقا زاده شد و ایشان ضمن بیان اوصاف ووقایع برجستهٔ زندگی اجتماعی آقازاده فرمودند آقازاده را گذشته از درایت وعلم وذکاش فوق العاده بخت واقبالی مساعد بود وموفقیتش را بیشتر مرهون تقدیر موافق باتدبیر باید دانست وچه وقایع بر جسته ای که نزدیك بوده آقازاده از بین برود وتصادف بنفع آقازاده تمام شده از آنجمله خود آقازاده تعریف میکردند: طرز تفکر وخودمختاری قوام السلطنه، خرابی اوضاع مرکز که واقعاً یأس آور بود آمدن کلنل پاك جوان بفرماندهی قشون خراسان موقعیتی که من درخراسان حاصل کرده بودم ونمیتوانستم از این جریان خود را بکلی بر کنار بگیرم وامیدی هم باصلاح نداشتم اصلاح را دراین دانستم بقصد زیارت مکه ازمشهد وخراسان بروم واین تصمیم را عملی کردم و تصور مینمودم تا مراجعت کنم وضع روشن خواهد شد امادر مراجعت که اتفاقاً ازطریق زاهدان بمشهد می آمدم وقتی ببیرجند رسیدم از اوضاع مشهد وقضایای کلنل مسبوق ودرست خودرا مواجه

باشدت بحران واغتشاش دیدم و یکروزی که مهمان علم بودم فکرم این بودمقدر آنچه هست میرسد و تدبیر بی نتیجه است. مرحوم علم اصرارداشت در بیرجند بمانم وورودمرا باسابقهٔ دستوریکه باورسیده بودواوهم بفکرخودش از کلنل برای مذاکره دعوت کرده بود، حسن تصادفی میدانست و عقیده داشت درمذاکرات شرکت کنم وجودرنظریاتم دراتخاذ طریق مسالمت آمیز بین کلنل وقوام مؤثر خواهدبود، خودم فکر میکردم باجوانی و تعصب کلنل ولجاجت قوام شایدراه حلی بدست نیاید آنوقت اگر کلنل تکلیف رفتن مشهد کندو بروم بلااراده اسباب اجرای مقاصداومکن است واقع شوم ووجودم موجب زیان و زحمت مردم ودولت گردد نروم او دلتنك میشود عائله دوستان و بالاخره مشهد درتحت سلطه واقتدار اوست ودیگر عفو واغماض نخواهد کرد. علم هم وجود مرا در این صفحات ناگزیر اسباب تحریك و تقویت مسلمین برای جنك برادر کشی ناچار قرار خواهد داد در این تشویش و نگرانی وتردید بودم وجواب قاطعی نمیتوانستم بدهم و بالاخره آنروز را که بطورمهمان مانده بودم جوابی نداده بصبح موکول کردم که صبح تلگراف مراجعت کلنل و بعداز آن خبر قتلش رسید (واینطور بخاطر دارم که آقازاده فرموده بودند پس از آنکه خبر مراجعت وجریان اوضاع قوچان رسید تصمیم برحرکت گرفته باشتاب مشهد آمدم ووجودم برای حفظ خراسان مؤثر واقع شد) این جریان صحیح است زیرا اگر آقازاده مشهد میبود کلنل نمی گذاشت بدعوت امیرشوکت الملك علم بیرجند بروند وشاید آقازاده اگر مشهد بود باآن اقتدار نمیگذاشت کاربآن وضع بکشد. دوست عزیزم در بستر بیش ازاین نشد بنویسم وخسته شدم ...

۱۳ـ آخرین ملاقات کلنل پریداکس ژنرال

کنسول انگلیس با کلنل محمد تقیخان پسیان

در فصل آینده زیر عنوان « خیانت ماژر محمود خان نوذری » نسبت بجوابی که او بتلگراف رفراندوم کلنل محمد تقیخان داده است شرح لازم نگاشته شده ولی ضرورت دارد بنویسم که چرا کلنل محمد تقیخان بصدور آن تلگراف مبادرت کرده بود.

کلنل محمدتقیخان ظاهراً تحت تأثیرژنرال حمزه خان عموی خودقرار گرفت. ژنرال باو نوشت که عریضهٔ من متأسفانه تأثیری نبخشید؛ صلاح در این است شما عازم اروپا شوید. طبق این دستور بمخابرهٔ آن تلگراف اقدام کرد و نوشت :

«تحت تأثیر امر ژنرال حمزه خان و بیانات دوستان آمادهٔ حرکت از ایران هستم نظر خودرا بگوئید و هر کس عکس مرا بیاد گار میخواهد بگوید»

ولی علت دیگر که کلنل را بمخابرهٔ آن تلگراف بیشتر وادار نمود شرحی است که درزیر مینگارم :

کلنل پریدا کس ژنرال کنسول انگلیس مقیم مشهد بمعیت ملك ایرج رکنی که در آنزمان آفر ژنرال کنسولگری بود. بملاقات کلنل محمد تقیخان میروند و پیغام دولت را باین طریق اعلام میدارد :

«بهتر است برای ختم غائله وجلوگیری ازوقوع پیکار بهر نقطه ای از اروپا که مایلید بروید و دولت برای شما هر ماهه مستمری خواهد فرستاد».

کلنل پریدا کس علاوه میکند ؛ ماهم که قبلا از شما درخواستهای مشابه دستوردولت را کردیم نپذیرفتید ، چون شما معتقدید که باپول دولت خودتان بایستی زندگی نمائید وپول دولت انگلیس را حرام میپندارید . دولت انگلیس هم حرفی ندارد ولی رساندن این مستمری را تضمین می نماید .

کلنل محمد تقیخان چنین جواب میدهد : چون من درمعنی نسبت به فرماندهان خوددیکتاتور نبوده وسمت رفاقت دارم شخصاً نمیتوانم نسبت به این موضوع تصمیمی بگیرم جز بامشورت آنها بنابراین پاسخ این پیشنهاد شمارا موکول بفردا میکنم .

فردا صبح عین تلگرافات واصله را که شرح آن در فصل « خیانت نوذری درج میشود » بکلنل پریدا کس ارائه داده ومیگوید بااینوصف از قبول آن پیشنهاد معذورم .

پس ازاین ملاقات رابطه بکلی قطع ومبارزات آنها درگیر و روز بروز شدت یافت تا عاقبت عمال ومزدور بیگانگان کاری را که نباید صورت دادند . ویك ضایعهٔ مهمی درتاریخ معاصرایران بوجودآورده ونکبتی در تاریخ ایران برای خودذخیره کردند !

۱۴- خیانت ماژور محمودخان نوذری

نسبت بکلنل محمد تقیخان

ماژور محمودخان نوذری که چندسال پیش باطرز بسیارزشت باری درهمین طهران درگذشت ، یکی از صاحبمنصبان مورد اعتماد کلنل محمد تقیخان بود ، اما سایر نزدیکان کلنل آنقدرها باوخوشبین نبودند و حتی بعضی ها اورا خائن شماره ۱ ملقب ساخته بودند .

هنگامیکه کلنل در کنگاباد متوقف وامیرشوکت الملك راتلگرافاً بکنگاباد دعوت نمود وعلم؛ هم دعوت اورا پذیرفته ومصمم بود بمحل ملاقات « گدارسلیمان » حرکت نماید ، خبر شورش اکراد قوچان را دریافت کرد ، کلنل میدانست از طرف قوام‌السلطنه نامه و تلگرافی به امیر شوکت‌الملك علم ونظیر آن بسردارمعزز بجنوردی وشاید ببعضی‌ازخوانین دیگر ارسال و مخابره شده است .

ابتدا تصمیم گرفت بکنگاباد عزیمت نموده با علم ملاقات و اورا از مخالفت با خود منصرف سازد ، سپس بقوچان عزیمت وسردار معززرا هم تاجای ممکن بانصیحت از مخالفت منصرف و درغیر اینصورت بنحوعقلائی چارهٔ دیگری بیندیشد ، چه آنکه سردار معزز بجنوردی قبلا قرآنی را که وسیلهٔ بهاء دفتر « زین‌العابدینخان دفتری» یکی‌از خویشاوندان‌نسبی آقای دکتر مصدق ، از طرف کلنل برایش برده بود ، مهر کرده‌و نوشته بود « من با کلنل هیچگاه مخالفت نخواهم کرد».

چون کلنل تجارب تلخی از صفحات لرستان آموخته بود،از برادر کشی پرهیز داشت ، پس‌از دریافت خبر طغیان اکراد قوچان، دیگر بانتظار امیر شوکت‌الملك توقف نکرده معجلا بمشهد رهسپار و در ادارهٔ ایالتی پیاده میشود .

بدواً در صدد کسب اطلاع برمیاید ولی اطلاعاتی که در این باره بکلنل داده شد مغایر و ضد ونقیض و پیدا بود تبانیهائی وجود دارد و با وقت کم وتعجیلی که کلنل‌داشت‌ممکن‌نمیشد حقایق کشف شود، ولی‌مصاحبهٔ کلنل با نوذری تا حدی وجود تبانی را آشکارمیساخت .

کلنل‌ابتدا از نوذری،«فرمانده اردوی نادری» گله‌مانند سؤال کرد که چرا بمحض‌وصول‌چنین‌خبر با قوای لازم بمقر مأموریت خود«قوچان» عزیمت نکرده‌است ؟

جواب‌داده بود که اولا بنده‌مریضم ؛ ثانیا پس‌از ماهها‌انتظارتازه خانمم از تهران رسیده ؛ ثالثا پول ندارم ، کلنل دو عذر کسالت و ورود خانم اورا قابل اهمیت ندانسته ولی عذر سوم اورا موجه‌تشخیص‌و بلافاصله به ابوالقاسمخان پسیان‌فرزندمرحوم‌ابراهیم‌پسیان«عکس‌پدرش‌درصفحهٔ ۲۶۲ نمودار است» که‌درحال‌احترام‌ایستاده بود،میگوید :این کلید رابگیر، برواطاق دفتر من کشومیز را باز کن ، ششصد تومان پول که بابت دوماه حقوق دریافت کرده ام بیاوریدتحویل‌آقای نوذری بدهید .

نوذری دیگر عذری برای حرکت نداشت ولی باز بهانه‌جوئی را

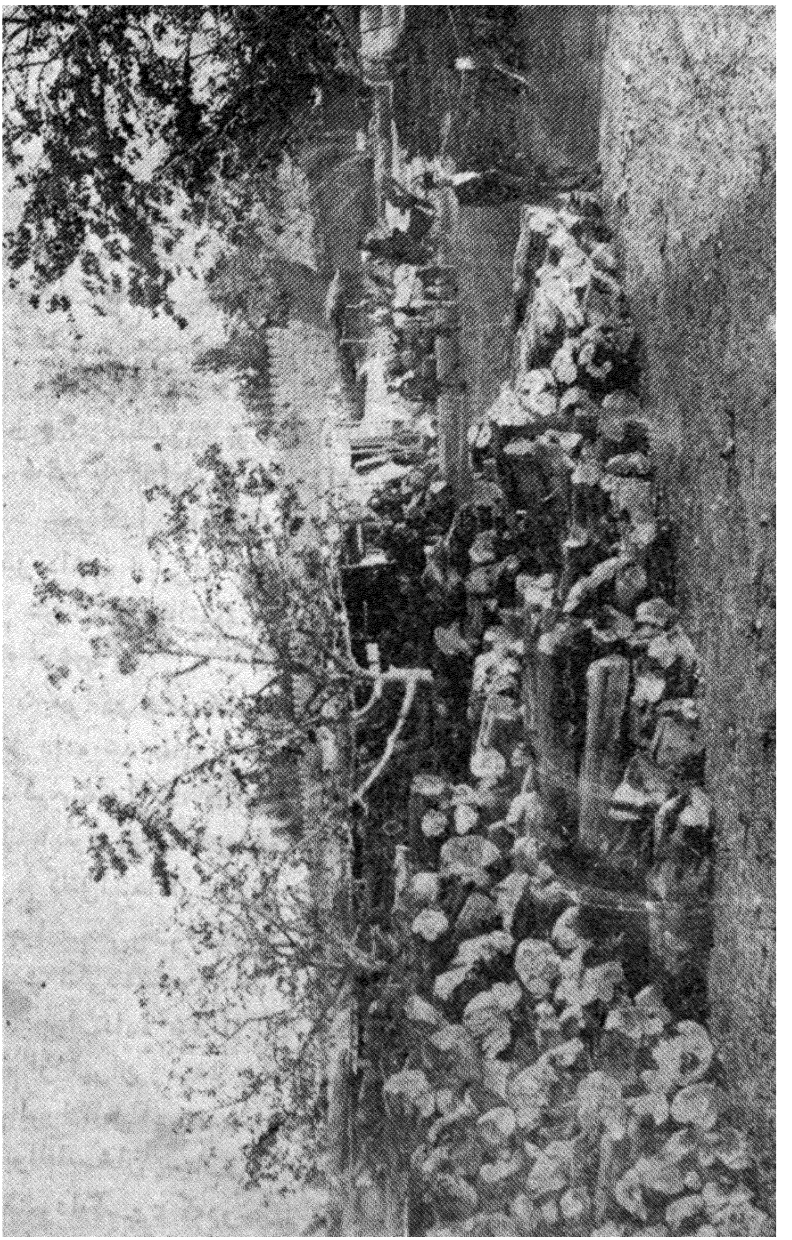

درشگه‌ای که از مشهد تا میرآباد حامل کلنل محمدتقی خان
بود نفری که درجلو ایستاده مؤلف این کتاب میباشد .

ادامه میدهد ، این بار تقاضا کرده بود که لااقل اجـازه فرمائید امشب را در مشهد مانده فردا حرکت کند ، درهمین اثناء نامه‌ای بدست کلنل میدهند که حاکی از اشاره بتبانی و سلب اعتماد از نوذری بوده و مخصوصا در آن نامه قید شده بود که یا خود بقوچان بروید و یا اجازه بدهید ماژور اسماعیل خان از اقصر فاصله بحمله پردازد ، پس از اندکی فکر تصمیم گرفت خود بقوچان عزیمت نماید ، زیرا صدور دستور بکلنل اسمعیل خان مبنی بر حملهٔ با کراد قوچان ، باوجود قوای مرکز درمقابل او کار عاقلانه‌ای نبود ، لذا دستور فوری صادر کرد که در اعزام قوا تسریع شود وخود باتفاق مرد آزادهٔ وطن خواه «آزادبك» پیاده براه میافتد .

تا اواسط بالاخیابان پیاده میروند ، در آنجا بدرشکه اسدالله بیك که از بهترین درشکه‌های مشهد بشمار میرفت ودارای اسبهای خوبی بود ، تصادف میکنند ، این درشکه گویا حامل یکی از اعضاء مالیه خراسان موسوم به «دانش» رئیس مالیات غیرمستقیم مالیه بوده است ، که برای بازرسی بقوچان میرفته ، کلنل از او تقاضا میکند درشکه را باختیار او بگذارد دانش هم فورا جامه‌دان خودرا برداشته و پیاده میشود ، کلنل باتفاق آزادبیك ویکنفر ژاندارم ، سوار این درشکه شده راه قوچان را در پیش میگیرند.

یکی از موثقین از قول آزادبیك که در جعفرآباد از او شنیده بود چنین گفت :

توی درشکه بکلنل عرض کردم نوذری شانسش بیدار بود ، کلنل جواب داد آری ! اگر بیدار نبود از مهلکه‌ای که خود در ایجاد آن رل مهم را بازی کرده است رهائی نمییافت و اضافه نمود که مدرکی بدست آمده است که خیانت اورا ثابت میکند و اگر از این جنك زنده برگردم اورا تسلیم محاکمه صحرائی خواهم نمود .

این مدرك حاکی از ارسال یك نامه از طرف او بوزارت جنك مبنی بر این بوده است که اگر قوای اعزامی پیشروی کند من بایك کردان ژاندارم تسلیم خواهم شد !

از تهران نامه‌ای بستون اعزامی ؛ بشاهرود صادر میشود که اگر محمودخان نوذری باقوای تحت فرمان خود تسلیم شد ، باومحبت کنید ودر عین حال مواظب باشید ، این شخص مرد بسیار محیلی است .

دراینجا نظر خوانندگان گرام را برفراندوم کلنل معطوف میسازم .

آقای قدرت منصور مینویسد : «بااردوی بهادروارد نیشابور شده و چند روزی در آنجا ماندیم تا یکروز که کلنل فرمانده وافسران اردو را

بتلگرافخانه احضار کرد وچنین گفت :

تحت تأثیر ژنرال حمزه خان و بیانات دوستان ، آمادهٔ حرکت از ایران هستم نظرخودرا بگوئید هر کس عکس مرا بیادگار میخواهد بگوید

این مطلب را بسایراردوها نیز مخابره کرده بود واردوی مأمور قوچان تحت فرماندهی کلنل محمودخان نوذری قبل از هرجا چنین پاسخ داده بود:

صبر بسیار بباید پدر پیرفلک را تادگر مادر گیتی چوتو فرزند بزاید

وپس ازشعر درحدود این معنی ابراز نظرشده بود که شما نبایداز ایران بروید واگر بروید دور از آئین فتوت است مازیر دستان شماوجان نثاران شماهستیم .

نظریهٔ اردوی قوچان بماهم اعلام شد و کلنل خواست که افراد این اردو نیز ابراز نظر کنند .

تمام صاحبمنصبان اردو که در تلگرافخانهٔ نیشابور حضور داشتند گفتند ماهم براین عقیده هستیم ، مگرچه چیز ماازافراد اردوی اعزامی بقوچان کمتر است .

من نظر آقایان را نوشتم و برای همه خواندم ، ناگهان یکی ازافسران برمن بالحنی خشن چنین گفت : « ماشنیده بودیم تو نویسنده هستی ، این چه قسم نویسندگی است ؟ طوری بنویس که کلنل بفهمد ماآماده ایم خون خودمان را در راه اونثار کنیم .»

من همچنان که او گفت ودیگرانهم تصدیق کردند بهمین مضمون مطلبی نوشتم ومخابره شد و کلنل فوری جواب داد : «من تسلیم نظرشما شدم ولی امیدوارم این ساعت ودقیقه رافراموش نکنید .»

همینکه ازتلگرافخانه بیرون آمدیم من برئیس اردو گفتم : «متأسفانه بعضی ازآقایان همین حالا گفتار خودشان رافراموش میکنند .»

رئیس اردو بمن گفت : توخیلی بدبین هستی .

زمانی گذشت و برای شخص من حوادثی پیش آمد که مرا بدهلیز مرگ آورد ، اما نجات یافتم ، ضمن جریان بسیار سخت زندگی شگفت انگیزم که خودداستانی مفصل است ، روزی فهمیدم که همان افسر متعرض برتحریر من نخستین کسی بوده است که راه فراموشی را میپیمود !

بعدها نیز «چنانچه همه شنیده اند» شنیدم کلنل محمود خان نوذری نخستین موافق باقیام کلنل محمد تقیخان سر پیچی از اوامروی نمود .

بعدها درتهران روزی خدمت مرحوم ژنرال حمزه خان بودم وصحبت ازحوادث گذشته بود ، مرحوم ژنرال باوضعی بسیار تأثر انگیز ولی دلیرانه

باابهت وشکوه یك سرباز پیر چنین گفت :

«مابرای ایران تاتوانسته ایم وتاداشته ایم کشته داده ایم»

ازخوانندگان عزیز معذرت میطلبم الزاماً اندکی ازمطلب دورشدم، هنگامیکه درشکهٔ حامل کلنل بنزدیکی میرآبادمیرسد، بسلطان سیدحسنخان میرفخرائی که بایکعده ژاندارم غیرمنظم درحال عقب نشینی و بعبارت صریحتر در حال فرار بوده ؛ تصادف میکند ، سلطان میرفخرائی وژاندارمها را بطرف جبهه امر بعودت داده وباهمان درشکه براه خود ادامه میدهند ..

جنگ در :
شیروان، قوچان، جعفرآباد، وطاوس تپه‌های
داودلی معروف به : نادری

۱

جنگ اول

لیوتنان کلنل نوذری «خائن شمارهٔ ۱» که درقوچان سمت فرماندهی «اردوی نادری» وضمناً حکومت نظامی راهم بعهده داشت ،طبق تلگرافی که کلنل محمد تقیخان پسیان ،مبنی براینکه عازم گناباداست ، باومخابره کرده بود بمشهد احضارشده بود .

نوذری کفالت قوای قوچان رادرغیبت خود باوجود سلطان کاظمی که ازهرحیث ارجح بوده بعهدهٔ سلطان سیدحسن خان میر فخرائی که درابتدای دورهٔ ریاست وزرائی قوام السلطنه ، بمشهد منتقل وگویا دستورات خاصی داشت ، محول میسازد !

روز ۱۷ محرم ۱۳٤۰ ازشیروان اطلاع دادند که عده‌ای ازاکراد بسر کردگی فرج‌اله خان پیچ‌انلو مسلحانه طغیان کرده وژاندارمری شیروان راکه عدهٔ آن ازسی نفر ژاندارم تجاوز نمیکرد وتحت سرپرستی نایب‌دوم مهدیخان رفعت بود ، خلع سلاح کرده اند !

باوجودیکه قوای متمرکز درقوچان بیش از هزارنفر بود ، معهذا سلطان سیدحسنخان میرفخرائی برای اینکه قدرت‌قوای ژاندارم تضعیف ودرعین حال بقدر کافی اسلحه بدست اکراد بیفتد ، بجای اینکه جهةسرکوبی شصت الی هفتاد نفر کرد ، دوبهادران سوارو بادوگروهان پیاده اعزام‌دارد همه روزه درحدودپنجاه نفر صبح وپنجاه نفر نصف شب جهة سرکوبی اکراد ژاندارم اعزام داشت تا درنتیجهٔ این اقدام مخالف تاکتیك ژاندارمری ، چون عده‌های اعزامی درمقابل نفرات اکراد قلیل بودند ، درهرتصادفی که بین قوای اعزامی واکراد ، دراطراف شیروان رخ میداد ، کردها در خلع سلاح آنها توفیق حاصل میکردند !

این تضعیف عمدی قواتا روز بیست وششم محرم ادامه داشت روز ۲٦ محرم کردها به «فاروج» حمله کردند ، نایب حاجی خان تفرشی ونایب

محمدخان که هردودرقسمت مسلسل کارمیکردندو بعداً (دررکاب کلنل شربت شهادت نوشیدند) بدواً درفاروج دلیرانه مقاومت نموده بودند امابعداً براثر کثرت عدهٔ اکراد ، ناگزیر ازعقب نشینی میشوند .

درطول این مدت قلیل وادامهٔ عملیات خائنانه سلطان‌سید حسنخان‌میر فخرائی دراعزام قوا بنحویکه دربالا اشاره کردم ، عدهٔ قوای کرد که با تجهیزات وساز و برگ ژاندارمهای‌اعزامی ومخلوع ، مسلح شده ومیشدند بیش ازششتصد نفر شد.

برای اینکه ذهن خوانندگان عزیز خوب روشن شود ؛ لازم‌میدانم مختصر توضیحی در بارهٔ سربازخانه‌های ژاندارمهای قوچان داده باشم:

ژاندارمری‌قوچان‌دارای دوسربازخانه ،آنهم درطرفین پل‌دروازهٔ عشق‌آباد بود ،کلیهٔ عدهٔ ژاندارم‌حاضردراین دوسربازخانه متمرکز بودند، ولی بر اثر تفرقه وتشتتی که سلطان سید حسنخان میرفخرائی بمناسبت آن طور اعزام‌قوا بشیروان ایجاد کرده بود،قوای موجودهٔ درقوچان‌روبتحلیل رفت وعدهٔ حاضر بخدمت ژاندارمری در قوچان از دویست نفر تجاوز نمیکرد !

درهمانموقعی که‌ژاندارمهاراجهة سرکوبی اکراد شیروان اعزام‌می داشتند؛میرزامحمود صارم‌درگزی هم که بعداً براثرشرکت درقتل کلنل‌از طرف قوام السلطنه ملقب بصارم الملك شد» ودرژاندارمری دارای درجهٔ سلطانی افتخاری شده و دویست نفر از قوای چریك محلی خود را با اخذ حقوق ، درژاندارمری استخدام نموده بود ؛ طبق مقررات دستور داده شد باقوای خود بسرکوبی اکراد شیروان عزیمت نماید ولی‌نامبرده بمعاذیر غیر موجهی که بروی تبانی ازآن‌استشمام میشد متعذر واز رفتن خودداری کرد !

روبروی سربازخانه ها دوعمارت وجودداشت که یکی متعلق بدبیر السلطان ودیگری مال‌گورکلف بود ، میرزامحمود صارم درجزی این دو عمارت رابرای سکونت خود ونفراتش بـا وجودیکه مجازنبود ،دراختیار گرفت وبا اینکه باوتذکر دادند که‌این اقدام‌شما مخالف دستور کلنل‌است زیرا که ازطرف کلنل محمد تقیخان قبلا دستور صـادر شده بود که‌کلیهٔ صاحب‌منصبان ونفرات باید شب وروز درسربازخانه بمانند،اعتنانکرده بود.

برای اجرای دستور کلنل محمد تقیخان ، تاج محمد خان که بعداً : «اوهم بواسطهٔشرکت در قتل کلنل ازطرف قوام السلطنه ملقب بسطوت الملك شد » ودارای درجهٔ سلطانی افتخاری واونیز دویست نفراز قوای

محلی خود را بااخذ حقوق در اختیار ژاندارمری گذارده بود ؛ تعبداً در سربازخانه باقی ماندند .

شب ۲۷ محرم ۱۳٤۰ نزدیك سحر اکراد ابوابجمعی فرج‌الله‌خان، فرهاد خان و محمدحسین‌خان اوغازی بطور محرمانه وارد قوچان شده سربازخانه‌ها را محاصره و پس از کمی فاصله شروع بشلیك میکنند ؛

لازم بتوضیح است که درسربازخانه مقدار آذوقه لااقل برای مدت یکماه ازهرحیث فراهم ومهمات نیز بقدر کافی موجود بود .

اولین کسی که باقوای اکرادی که ازشیروان بشهر وارد وسربازخانه هارا بباد شلیك گرفته بودند ، هم آهنگی نمود و بطرف ژاندارمها آغاز شلیك کرد ، همان میرزا محمود صارم درجزی بود که عمارت رو بروی سربازخانه ها را باختیار خود گرفته بود !

این جنك تا ساعت ده و نیم صبح باضعف وشدت ادامه‌داشت .

صاحبمنصبان شریف‌مانندمیرعلینقی خان ، کاظمی ، تفرشی ، محمدخان ، آذرخشی وامثال آنها بی بخیانت خائنین برده بودند ولی افسوس که خنجر ازپشت بکتف فرورفته بود !

تاج محمد خان که درواقع پس ازشروع جنك صورت « گرو » رانزد ژاندارمها پیدا کرده بود ، هرچه سعی نمود ازسربازخانه خارج شود نشد زیراهمان افرادشریف مانع ازخروج اوشدند و بطوریکه استنباط‌شده‌بود سلطان سیدحسنخان میرفخرائی که دستورات مخصوصی ازتهران برای انهدام ژاندار مری داشت درصدد بود باتفاق تاج‌محمد خان به بهانهٔ مذاکرهٔ صلح بااکراد ازسربازخانه خارج شود ، ازآغاز شروع جنك نیز تمام هم این دونفر بوادار کردن تسلیم نعرات مصروف میشد ! بآنها تذکر داده شده بود که بقدر کافی آذوقه و مهمات در سربازخانه موجود است و بمقتضای شرافت سربازی باید مقاومت کرد تا ازمشهد قوای امدادی برسد ، متأسفانه با وجود این تذکر بسیار بمورد ، باز هم این دونفر خائن زیربار حفظ شرافت نرفته وعدهٔ ژاندارمهارا که در انبارهای سمت غربی سربازخانه مشغول دفاع بودند بسمت شرقی سربازخانه ، بنام اینکه قوای کرد ازسمت شرقی شدیداً حمله مینماید انتقال دادند ؟!

بعداً معلوم شد که این انتقال قوا از سمت غربی بسمت شرقی طبق نقشهٔ خائنانه ای بوده است که قبلا سلطان میرفخرائی وتاج محمد خان طرح کرده بودند !

با این ترتیب سمت غربی سربازخانه ازقوای ژاندارم تخلیه شد تا

درنتیجه کردها بتوانند باشکافتن دیوار وارد سربازخانه شوند ، بدبختانه نقشهٔ آنها صورت عمل بخود گرفت !

یك قسمت از عدهٔ ژاندام که روی پشت بامها مشغول دفاع بودند ، دفعتاً متوجه شدند که کردها وارد سربازخانه شده و تمام راهرو هـا را تصرف کرده‌اند!

دراین موقع تاج محمد خان میخواست بکردها ملحق شود ولی از طرف سه تن از افراد غیور ژاندارم تهدید بقتل شد و باو گفتند اگر شما بکردها ملحق شوید نتیجه این خواهد شد که تمام عدهٔ ژاندارم حاضر درسربازخانه ها بقتل خواهند رسید ، در این صورت مرك شما نیز حتمی است .

تاج محمد خان برای حفظ جان خود ؛ ناگزیر باکراد دستورداد ، ازقتل ژاندارمها خودداری و بخلع سلاح آنها اکتفا شود .

پس ازاتمام خلع سلاح ؛ صاحبمنصبان باتفاق تاج محمد خان با عدهٔ ژاندارم مخلوع بمنزل تاج محمد خان رفتند ، بلافاصله غارت سربازخانه ازطرف اکراد شروع شد و بیش از دوهزارتفنك یازده تیر و سایرلوازم ومهمات وآنچه آذوقه موجود بود ، بیغما رفت .

منزلهای شخصی صاحبمنصبان را نیزغارت کردند ، دراین یغماگری اهالی و کسبهٔ قوچان هم شرکت داشتند حتی بعد ازخاتمهٔ غارت که کردها ازشهرقوچان خارج شدند ، دیده شد که شخص‌نانوائی پشت ترازوایستاده ومشغول‌فروش‌نان است درعین حال یکی‌از تفنگهای بغارت‌رفته‌ژاندارمری‌را پهلوی دست‌خود گذارده بود .

این کردها تا ظهر روز ۲۸ محرم در حومهٔ شهر قوچان متوقف بودند .

میرزا محمود صارم درجزی ظهر روز۲۷ محرم‌پس از تسلیم قوای ژاندارم با عدهٔ اکراد ابوابجمع خودبسمت درجز برای بدست گرفتن‌زمام امورغارتگری حرکت نمود .

ظهر روز ۲۸ محرم معلوم نشد بچه علت ؛ دفعتاً تمام قوای مسلح کرد ازحومه وشهر قوچان خارج شدند ، صاحبمنصبان مخلوع که درمنزل تاج محمد خان سکونت داشتند ، بمحض حصول اطلاع از خروج اکراد ، ازاین پناهگاه خارج وباشتاب قوای خلع سلاح شدهٔ ژاندارمری را کـه درشهرمتواری بودند جمع آوری نمودند ، دوساعت بغروب آنروزخونین با بدست آوردن چند قبضه اسلحه از کسبه قوچان در حدود یکصد وپنجاه

نفر اززاندارمهارا با وسائط نقلیه ازقبیل درشکه و گاری که بدست آمده بود ، بسمت مشهد حرکت دادند .

این عده ، شب‌را درمیرآباد بسرآورده بود، تصادفاً ابوالقاسم‌عارف شاعرملی که اوهم درقوچان غارت شده بود و فراراً بمشهد میرفت ، در گوشهٔ قهوه خانهٔ میرآباد بطوروحشت زده ومتفکر ودرحالی که دستهای خودرا بزانوی غم پیچیده بود دیده میشد ، این مرد آزاده وشاعرآسیب دیدهٔ انقلاب ، درقوچان منزل آقای سلطان سیدمحسن خان کاظمی که خوشبختانه اوهم از کید حادثات زمان رسته وفعلا درارتش درجهٔ سرهنگی دارند ، (۱) مهمان بود .

صبح روز ۲۹ محرم ۱۳٤۰ عده ای ازقوای ژاندارم متواری‌پیاده وسواره بسمت مشهد درحرکت بودند ، مقارن ظهر باعدهٔ ژاندارم اعزامی از مشهد که پس از مراجعت کلنل محمد تقیخان از کناباد بمشهد ، بشتاب دستور اعزام این ستون را صادر کرده بود ، بنحویکه قبلا اشاره شد در نزدیکی طاس تپه‌ها تماس حاصل کردند .

عدهٔ اعزامی تحت سرپرستی سلطان حسن خان پلتیك . سلطان علی خان کوه سرخی ، نایب مظفرخان ، قاسم خان معروف بعروس قاسم ، مهدی خان صدوقی و یکعده دیگر از صاحبمنصبان بود ، این عده با عده ای که بطور متواری بمشهد میآمد بیکدیگر ملحق و بسمت میر آباد حرکت کردند .

یکنفر ازمراجعت باآنها امتناع ورزید وآن احسان‌آذرخشی بود ، این جوان دل‌پرخونی‌ازدست‌خائنین‌داشت وخود راموظف میدید که‌ماجرای تیخ وناگوار خلع سلاح ژاندارم قوچان ، همچنین خیانت‌صاحبمنصبان را بعرض کلنل که درراه بود برساند .

باین‌نیت اسب خودراسواروراه سعیدآباد راپیش گرفت پس ازورود بآن دهکده پیاده شد وازقهوچی چای خواست ، مشغول نوشیدن چای بود که کلنل محمدتقیخان بادرشکه وارد سعیدآباد شد ، قبلاهم‌اشاره‌شد که‌فقط آزادبیت‌مردوارسته وآزادیخواه‌دراین سفر همراه کلنل بود .

راپرت آذرخشی بکلنل محمدتقیخان

۲

بمحض ورود کلنل ، آذرخشی‌پیش رفته پس ازاداءاحترامات نظامی

۱ ـ این سرباز شریف یکی ازفدائیان خاص کلنل بود .

جریان خیانتی را که سلطان سید حسنخان میر فخرائی «خائن شماره ۲»، تاج‌محمدخان و میرزا محمودصارم درجزی نسبت بانهدام قوای ژاندارم، تسلیم ژاندارم که ناشی‌ازخیانت آنها بوده و همچنین غارت مهمات انبارها و تسلیم اسلحه ژاندارم رابه‌اکراد، مرتکب شده بودند، ازابتدا تا انتها کاملا بعرض کلنل میرساند.

کلنل بآزادبیك میگوید: ایادی تخریب وخائنین بقیام یکی بعد از دیگری خودشان رامعرفی میکنند. ازآذرخشی می پرسد:

اکنون قوای ما در کجاهستند؟

- قوای‌اعزامی‌ازمشهد باقوای‌متواری قوچان‌درطاس‌تپه‌ها بایکدیگر تماس حاصل کردند، بنده برای عرض راپرت از رفتن امتناع ورزیدم و تصور میکنم عدم عزیمت بنده باآنها حمل بترس وجبن من‌شده‌است.

- سوء تفاهم شده من شمارا سرباز رشیدوصمیمی تشخیص داده‌ام، بعدازچند دقیقه حرکت میکنیم.

پس‌ازده دقیقه کلنل باحالت خستگی بسمت میرآباد حرکت‌ونزدیك غروب وارد میرآباد میشود.

بسیج اکراد

۳

بعد ازحرکت قوای‌ژاندارم‌متواری‌ازقوچان، اکراد هم‌بسیج کرده بسمت جعفرآباد عزیمت وآنجا راتصرف میکنند، فاصلهٔ جعفرآباد تا میرآباد که‌اکنون قوای کلنل محمد تقیخان درآن قلعه متمرکز است بیش از هفت کیلومتر نیست.

حسن خان پلتیك، بمحض‌ورود بمیرآباد بدون کسب اطلاعات‌لازمه وبدون‌اینکه مطلع‌باشد کرد ها جعفرآبادرادر تصرف‌دارندعده‌ای‌ازژاندارم ابوابجمعی خودرا بسمت جعفرآباد اعزام میدارد.

بمحض ورود کلنل بمیرآباد وحصول اطلاع ازاعزام ژاندارم بجعفر آباد، فوراً دستور عقب نشینی ژاندارمهای اعزامی رابمیرآباد صادر کرد ونسبت بحسن خان پلتیك اندکی‌متغیرشدو گفت: چرابدون مطالعه‌و بدون اینکه اطلاعی حاصل‌نمائید قوای کرد درجعفرآباد هست یاخیر واگرهست عدهٔ‌آنها چه میزان است، شبانه عدهٔ ژاندارم رابسمت جعفرآباد اعزام داشته‌اید، وای‌بسا ممکن‌است، براثر کثرت قوای‌دشمن وعدم اطلاع‌ستون اعزامی‌ژاندارمها بکلی ازبین بروند، بعداً معلوم شد که این اقدام هم تعمدی بوده است!

درنتیجهٔ صدوردستور فوری‌عقب نشینی ، ژاندارمهای‌اعزامی‌سلطان حسنخان پلتیك دوساعت از شب گذشته بدون اینکه تماسی با اکراد گرفته باشند ، بمیرآباد عودت کردند .

مصاحبه کلنل باخائن شماره ۲

٤

کلنل ، پس ازصدور دستورعقب نشینی ستون مذکور، سلطان سید حسنخان میر فخرائی راالحضار وبا حضورجمعی ازصاحبمنصبان اورا مورد بازجوئی شفاهی قرار داده ومیگوید :

چرا پس ازحصول اطلاع‌ازقیام مسلحانهٔ اکراد شیروان ، ازعدهٔقوای موجود درقوچان بطورکامل استفاده نکردید ؟وچرا دفعتاً عده کافی برای سرکوبی اشرار اعزام نداشتید ؟..

عده‌ای که اعزام داشته اید بطور متفرق واز دستجات کوچك تشکیل‌میشده وبهمین جهة قوای کرد موفق شده اند باهر قسمتی که‌تماس گرفتند ، خلع سلاح نمایند ! وهنگامی که اطلاع حاصل نمودید کردها بسمت قوچان‌میآیند چرا دراطراف شهر پستهای ژاندارم برای جلوگیری ازورود قوای‌مهاجم بشهر نگماردید ؟ که شبانه بدون اینکه قوای ژاندارم کوچکترین اطلاع داشته باشد (۱) اکراد وارد شهر شده سربازخانه ها را محاصره نمایند؟ وبعداً چرا درسربازخانه مقاومت ننمودید تاقوای امدادی برسد؟ وبرفرض که قوای‌دشمن‌قوی وناچار ازتسلیم‌بودید چرااسلحه‌ومهمات‌رااز بین‌نبردید؟

تصور نمیفرمائید درمقابل تمام‌این چراهای‌کاملا منطقی ، سلطان‌سید حسنخان میر فخرائی پاسخ معقولی داشت ؟ ابداً بسکوت محض بود ، رنك چهرهٔ‌خائنش‌پریده‌وشایددردل‌میلرزید ،آخرین‌حرفی که کلنل باوزداین بود :

برای شما باید محکمهٔ صحرائی تشکیل داد واعدامتان نمودمتأسفانه امشب من ازانجام این امرصرفنظرمیکنم واگرازاین جبهه زنده برگشتم تکلیف شمارا تعیین خواهم کرد .

با اینکه بیش ازسه ساعت ازشب نمیگذشت ، براثرخستگی وبی‌خوابی زیاد که فوق‌العاده قوای اورا بتحلیل برده بود ، بدون خوردن غذا ، دراطاق سمت غربی در، ورودی کاروانسرای‌میرآبادروی‌تخت‌سفری کوچکی دراز کشید وباستراحت پرداخت .

۱- سلطان سیدحسن خان میرفخرائی کاملا مطلع بوده و شاید هم بر حسب دستورخود اوا کراد شبانه وارد قوچان شده بودند !

« ازشمار دوچشم یك تن کم»
« رودکی»
وز شمار نبرد ملیون بیش
مؤلف

جنك دوم!

صبح دوشنبه اول صفر ۱۳٤۰ برابر
دهم میزان ۱۳۰۰

٥

قبل ازطلوع آفتاب ؛کلنل محمدتقیخان باقوای ژاندارم موجود در میرآباد بطرف جعفرآباد حرکت نمود .

پیش قراولی اردورا علی‌الرسم شخصاً و باین ترتیب :

پنجاه نفرژاندارم ازعدهٔ پیش قراول جناح راست را ، پنجاه نفر جناح چپ را ،کلنل با بیست نفرژاندارم پیش قراولی قسمت مرکزی را بحال پیاده عهده دارشد .

دردو کیلومتری جعفرآباد ، زدوخورد بین کردها رقوای پیش‌قراول درگیرشد ، پس ازیکساعت تیر اندازی ،کلنل بدون اینکه اعتنائی به بکلوله های دشمن داشته باشد ، بانهایت رشادت وارد باغات جعفر آباد شد و بپیشروی خود ادامه داد ؛ بدون اینکه تلفاتی داده باشد،«سرپرست رشید وحافظ جان سربازمهمترین وظیفه اش درپیش قراولی ندادن تلفات است . این صفات رشادت درکلنل جمع شده بود » (۱)

قوای کرد که ازاینهمه رشادت مرعوب شده بودند ، باعجله بتخلیهٔ جعفرآباد اقدام وفراراً بسمت تپه‌های داودلی روانه شدند .

قوای ژاندارم ، بتدریج وارد جعفرآبادشد ، عدهٔ پیش‌قراول بمحض

---

۱ – شجاعت یك شرط مهم موفقیت است ، هر کس از مرك نترسد هر گز نمیمیرد ، تصمیم مرد شجیم این است : چون نباید بترسم نمی خواهم بترسم و نمی‌ترسم ، نترسیدن کافی نیست ، باید جرئت و شجاعت داشت ، باید پردل بود .

مشاهدهٔ فراروعقب نشینی کردها ، شروع بشلیك نموده و تلفات سنگینی بآنها واردآوردند .

پس از رسیدن قوای ژاندارم ، کلنل فرماندهی قسمت جعفر آباد را بعهدهٔ سلطان حسن خان پلتیك « خائن شماره ۳ » گذارده و سلطان محسن خان کاظمی را بسمت آجودان خود برای حفظ ارتباط انتخاب نمود .

کلنل با همراه برداشتن یك قبضه مسلسل تحت فرماندهی نایب‌محمد خان ویك قبضه پنجاه تیر تحت فرماندهی نایب حاجی خان تفرشی که : « همانروز هردو در رکاب کلنل شهید شدند » باعدهٔ قلیلی ژاندارم که احسان آذرخشی نیز جزو آنها بود ، بسمت تپهٔ داودلی حرکت وشروع‌به تعقیب اکراد نمودند .

دراینموقع سلطان‌میرعلینقی‌خان توپچی که درجنك اول قوچان‌مورد غارت اکراد واقع شده وحتی گوشواره زن اورا از گوشش بشدت‌خارج نموده بودند ، فرماندهی قسمت‌توپخانه‌راعهدهٔ‌دارودهکده‌هائی‌را که‌اکراد سرراه برای خود پناهگاه قرار داده بودند ، زیر آتش توپخانه گرفته‌و در نتیجه قوای مسلح کرد ناگزیر دهات را تخلیه و بتپه ها پناه میبرند ، رشادت این سرباز پیر بود که باعث نجات کشاورزان شده ، واز دست غارتگران موقتاًخلاص شدند .

ازقسمت مرکزی کلنل محمد تقیخان باعده ای که قبلا ذکر شد شروع به تعقیب‌اکرادنمود ودرنتیجهٔ‌تماس‌باقوای کرد ،جنك خونینی‌در گیر وتلفات سنگینی بقوای کرد وارد میسازد .

این جنك ، این زد وخورد خونین ، واین عقب نشینی کرد ها ، تا یك بعد ازظهر بشدت‌ادامه داشت ، کردها بحال عجز درآمده وازطرفی چون قدرت مقاومت درخود نمیبینند ، از تپه های داودلی ، از راه«هی هی » که نزدیکترین راه بقوچان وبیش‌از شش هفت کیلو متر فاصله‌ندارد بااعزام قاصد تقاضای کمك از قوچان مینمایند .

دراین جبههٔ فعلی تمام خوانین قوچان : از قبیل فرج‌الله خان ، تاج محمد خان ، فرهاد خان ، غلامرضا خان « که بعداً ملقب به رشید نظام شد » ناصر خان که « ملقب بناصر لشکر گردید » محمد حسین خان اوغازی‌وسایر سران کرد شرکت داشتند ، فقط محمدابراهیم خان که بعداً بپاداش شرکت درقتل کلنل بلقب « ظفر السلطنه » مفتخر گردید ، در قوچان سکونت داشت تابتواند درموقع خود قوای کمکی باکراد برساند

ودرعین حال ازموقع استفاده نموده بطور خود سرانه ؛ خود را باهالی قوچان حکمران معرفی نموده بود .

همان موقعیکه قاصد اعزامی بقوچان رسیده و تقاضای اعزام کمك میکند ، عدهٔ زیادی از اکراد شادلو حسب دستور سردار معزز بجنوردی که قبلا از بجنورد حرکت نموده بودند تابقوای کرد های ایل زعفرانلو ملحق و بسمت مشهد حرکت نمایند ، بقوچان رسیده بودند .

این عده ، تحت سرپرستی میراخور سردار معزز بود (۱) ، بمحض رسیدن قاصد ، بلافاصله برای کمك بقوای کرد بطرف تپه های داودلی حرکت مینمایند .

پس از عزیمت قاصداعزامی کردها بقوچان ؛ تپه هائی که‌در تصرف اکراد بود ، ازدست آنها خارج و بتصرف کلنل محمدتقیخان درآمد .

قاصد اعزامی سمت راهنمائی و وای مسلح اعزامی سردار معزز بجنوردی رانیز داشت ، بتصور اینکه تپه ها هنوز درتصرف کردها باقی است قوای سردار بجنوردی را بطرف همان تپه ها هدایت میکند .

کلنل که گاه باتفنك یازده تیر وگهی بامسلسل در جنك شرکت مینمود متوجه‌میشود که ازسمت عقب عده ای کرد، بنزدیکی جبههٔ‌ژاندارم ها رسیدند ، بلافاصله فرمان داد که مسلسل ها را بسوی این قوا متوجه نمایند و بابستن آتش مسلسل ، بمیان‌تقریباً چهار صدنفر سوار سردارمعزز که بطوردسته جمعی حرکت وتقریباً غافلگیر شده بودند ، تلفات سنگین بآنها واردآمد ، کرد ها در حال تفرقه پی بخبط خود برده ناگزیر از سمت شمال تپه ها دور زده خود را بقوای اکراد قوچانی‌ملحق میسازند.

چون دامنهٔ جنك ادامه یافته وفوق‌العاده شدت حاصل مینمود و از طرفی فشنگی که کلنل باقوای‌خودهمراه‌آورده بود ، برای ادامهٔ‌جنك کافی بنظر نمیرسید،لذا بسلطان کاظمی آجودان‌خوددستورصادر کرد که فوراً بجعفر آباد رفته بدواً بقدر کافی نوارمسلسل‌وصفحهٔ‌پنجاه‌تیروفشنك برای او برساند وبعداً بسلطان حسن‌خان پلتیك دستوردهد که‌عدهٔ‌متمر کزدرجعفرآبادراپس از برقراری ساخلودرآنجا بسه‌قسمت تقسیم وازجناح راست‌وچپ ومرکز شروع بحمله نماید که درواقع بتواند کردها را که قوای منظمی نبودند محاصره نماید .

۱ ــ این میراخور باتفاق سردار معززوپنج نفر دیگر بدستورجان محمد خان شب اول محرم ۱۳۴۳ در ارك مشهد بدار مجازات ومکافات آویخته شدند . گراورآنها درفصل‌انتقام چاپ‌شده‌است .

فرار صاحبمنصبان خائن؟!

٦

متأسفانه ! موقعی که سلطان کاظمی بجعفر آباد وارد میشود ، مشاهده مینماید که حسنخان پلتیك « خائن شماره ۳ » سید حسنخان میر فخرائی « خائن شمارهٔ ۲ » علی خان کوه‌سرخی ، مظفرخان ، قاسم خان معروف بعروس قاسم وسایر صاحبمنصبان « باستثناء صاحبمنصبانی که تحت سر - پرستی سلطان میرعلینقی خان توپچی بوده وپس‌ازجنك اول برای شرکت در جنك دوم خودرا آماده نموده بودند» بدون اینکه زدوخوردی در اطراف جعفر آباد بوقوع پیوسته باشد، قوای ژاندارم را بدون سرپرست و بلاصاحب گذارده و تحت عنوان اینکه « ما صاحبمنصبان میخواهیم تپه های اطراف رارسیدگی وتفتیش نمائیم، همگی فرار را برقرار ترجیح و بطور دسته جمعی گریخته اند ؟!

سلطان حسنخان پلتیك

سلطان کاظمی برای اینکه بتواند نوار مسلسل وصفحهٔ پنجاه تیر در درجهٔ اول ، بکلنل برساند شروع بتخلیهٔ کاربهای حامل فشنك ومهمات می نماید ، و چون این نقشهٔ فرار خائنانه قبلا وسیلهٔ سلطان حسن خان پلتیك وهمدستان اوطرح ریزی شده بود جعبه های نوار مسلسل و پنجاه تیر را طوری درکاربهای مهمات قرارداده بود که فقط خود او میدانست کجا واقع شده و برای بدست آوردن این جعبه‌ها ناگزیر از تخلیهٔ کلیهٔ کاربها میشود واز طرفی چون جنك در تپه های داودلی معروف به « نادری» بر اثر رسیدن قوای کمکی با کراد بمنتهادرجهٔ شدت رسیده بود کلنل ناگزیر از

فشنك قلیلی که در اختیار ۱۱ نفر باقی مانده نفرات خود بود، شروع بمصرف میکنند.

آخرین لحظات !

۷

کلنل فشنك‌های قلیل باقیمانده را با کمال احتیاط و تأنی بمصرف میرساند .

رفته رفته ، دیو مهیب مرك ، باین جبههٔ فاقد فشنك سایه افکن میشد ؛ تمام دقایق را بامید رسیدن فشنك وقوای کمکی ، درانتظار بسر میبردند ؛ اما افسوس ! براثر خیانت پلتیك ومیرفخرائی باتمام کوشش و جدیتی که سلطان کاظمی بعمل آورد ، موفق نگردید فشنگی برساند، چه آنکه نقشهٔ خیانت پلتیك بدستور « خائن شماره ۱ » نوذری قبل از حرکت در مشهد طرح ریزی و نوارهای مسلسل وصفحات پنجاه تیر را ازیك گاری بطور محرمانه در مشهد و در حین شتاب جهة اعزام قوا ، تخلیه کرده بودند !

تقریباً ساعت دو ونیم بعد از ظهر بود که فشنك عدهٔ همراهان رو بخاتمه گذارد وچون در تیراندازی که بسمت کردها میشد ، نقصان کاملی پدیدار گشت ، کردها بر تجری خود افزوده وپی برده بودند که فشنك ژاندارمها ، برحسب اطلاعی که از نقشهٔ قبلی آن داشتند رو باتمام گذاشته است !

تا این دقیقه وقبل از اتمام فشنك ازهمراهان کلنل کوچکترین تلفاتی داده نشده بود، بمحض اتمام فشنك چهار نفراز ژاندارمهای با وفایش شربت شهادت را نوشیدند ،وچند تیر فشنك باقی مانده هم بکلی تمام شد ، در اینموقع نایب حاجی خان تفرشی از کلنل محمد تقیخان استدعا نمود که : عقب نشینی نموده وخودرا بژاندرمهای جعفر آباد ملحق وپس از برداشتن فشنك و عدهٔ ژاندارم کافی مجدداً بجبهه عودت نماید زیرا بانداشتن فشنك وشلیك شدید دشمن جان کلنل وسایرین درخطر است .

جوابی که کلنل داد این بود :

حاجی خان من میدانم صاحبمنصبان من ، به من خیانت نمودند اگر امروز درجنك کشته نشوم ممکن است فردا دررختخواب مرا بکشند ! بنا براین مرك را برعقب نشینی ترجیح میدهم ومن غیر از مادر پیر برای خود کس دیگری را سراغ ندارم ، ولی زن و فرزندان درانتظار شما وسایرین میباشند ، عقیده دارم شما هاعقب نشینی نموده بجعفرآباد بروید من دراینجا باقی خواهم بود .

نایب حاجی خان تفرشی مجدداً عرض کرد : رئیس ! خون ما ازخون شما رنگین تر نیست ، اگر قرار باشد کشته شویم همه باهم خواهیم بود واگر بنا باشد زنده بمانیم باز باهم خواهیم بود بنا براین هیچیك ازماها ازاین معرکه خارج نخواهیم شد.

کلنل درجواب حاجی خان برای آخرین بار درعمرخود چنین گفت :

ازاین وفاداری متشکرم ، گرچه قطع دارم کسی ازاین مهلکه جان بسلامت درنخواهد برد ، ولی احیاناً اگر یکی ازشماها سلامت ماندید . **بگوئید: باخون من روی کفنم بنویسند «وطن» و برای مادرم بفرستید.**

پس ازاین اظهاردردناك که اگردشمن هم شنیده بود دلش آتش میگرفت ، حاجی خان ومحمدخان نیزشربت شهادت را نوشیدند .

احسان آذرخشی نیزتا اینموقع سه تیربپیدنش اصابت کرده بود، در اصابت تیرچهارم و براثر بریدن عصب پای چپ و بیحس شدن پادرغلطید وازتپه بسرازیری افتاد !

حملهٔ اکراد باکشیدن هلهله وقیه که مخصوص خودآنها است شدت کرد، بقیهٔ نفرات کلنل نیزشهیدشدند.

اکنون دراین جبهه فقط یکنفر، آنهم کلنل محمد تقیخان باقی مانده است ، مسلسلها، پنجاه تیرها، یازده تیرها ، همه آلات جامدی بودند که بدون فشنك کوچکترین اثری برآنها مترتب نمیشد . کلنل با حسرتی باین آلات جنك نگاه میکرد ، ازچپ وراستش مانند باران گلوله میبارید این گلوله‌ها،همان گوله هائی است که ازانبارهای سرباز خانهٔ قوچان بغارت رفته بود !

باجساد کشتگان ، رفقای باوفای خود که یکی بعدازدیگری درپیش چشم اوشهیدشدند ، بانحسرنظاره میکرد ، که ناگهان یك گلولهٔ «دم‌دم» باستخوان لکن خاصره اش اصابت نموده وبا یکدنیاآمال و آرزو جام شربت شهادت را درراه وطن جانانه نوشید (۱)

اکراداین تپه را اشغال وشروع بغارت کردن لباس مقتولین ویکنفر مجروح «احسان آذرخشی» میکنند . خوانین اکراد چون غائلهٔ تپه های داودلی را خاتمه یافته می بینند ، باعدهٔ سوار بسرعت بجعفرآبادحمله وپس اززدوخوردی که شاید بیست دقیقه بیش طول نکشید جعفرآبادرامتصرف وژاندارمهارا خلع سلاح نموده و «آزادبیك» را بایکعده ژاندارم بجبران تلفات سنگینی که داده بودند ، پس از اسارت ، شش نفر ، شش نفر بخط

۱ ـ مردن در راه یك امل بزرك عین موفقیت است . خیابانی

کرده و تیر باران نشان میکنند !

درهمین موقع که خوانین اکراد از تیر باران اکراد لذت میبرند ، برات محمد بیك و قلیچ خان نوکرهای شخصی تاج محمد خان مشغول لخت کردن جسد کلنل و اجساد سایر شهدا بودند، لباس مرحوم کلنل را برداشته و برای اینکه بتوانند غنائم بیشتری از غارتگری جعفر آباد نصیب خود سازند، سمت جعفر آباد عزیمت میکنند .

تاج محمد خان در زیر اشعهٔ پایان آفتاب ملاحظه میکند، فرنچ صاحبمنصبی در تن قلیچ است که پاگن های آن میدرخشد ، قلیچ را احضار و پس از مختصر نگاهی تشخیص میدهد که پاگن، پاگن کلنل محمد تقی خان پسیان است ؟!

بسایر خوانین کرد میگوید : این لباس متعلق بکلنل است که گویا درجبهه شرکت داشته و شهید شده است ، قلیچ محل قتلگاه کلنل را در بالای تپه های داودلی نشان میدهد، فرج الله خان که بعداً از طرف قوام السلطنه ملقب به: «ضیغم الملك» شد بقلیچ دستور میدهد که برود سر کلنل را بریده بیاورد!

قلیچ و برات محمد بیك باتفاق دو نفر از سواران سردار بجنوردی برای بریدن سر مرحوم کلنل مجدداً بتپه های داودلی مراجعت میکنند

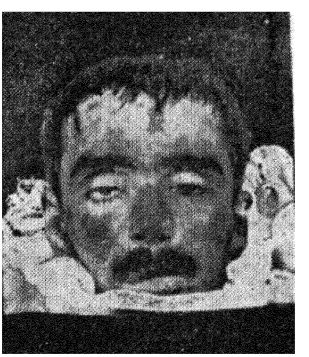

سر بریدهٔ کلنل

پس ازاین که سررا ازقفا میبرند ، بین دو نفرسوارسردار بجنوردی وقلیچ و برات محمد بیك نزاع رخ میدهد ، زیرا هریك از آنها در نظر داشتند که سررا برای ارباب خود برده و پاداشی دریافت دارند . نتیجتاً قلیچ و برات محمد بیك سواران سردار بجنوردی را از پای درآورده وخود آنها موفق ببردن «سر بریدهٔ کلنل» شدند.

غروب آنروز، ابتدا سر کلنل را بقوچان بردند و بعداً جسد رانیز بقوچان حمل نمودند .

تلگراف حضوری با سر بریده!
سر بریدهٔ کلنل روی میز رئیس تلگرافخانه قوچان ؟!

۸

پس ازاینکه جسدوسر کلنل را بقوچان آوردند. قبل از هراقدامی فرج الله‌خان باسایرخوانین که درآن جنایت عظیم شرکت داشتند، یکسر بادارهٔ تلگرافخانه قوچان رفتند.

شاهزاده حسام الدین میرزا رئیس تلگرافخانه قوچان که‌هم اکنون درخدمت وزارت پست تلگراف باقیست، پشت میزادارهٔ خودنشسته واز ریختن دسته جمعی خوانین مسلح بتلگرافخانه واطاق کاراو بسیارمتوحش میشود.

فرج الله خان ازمیان خورجین ترکش که در دست داشته سر بریده کلنل را بیرون‌آورده بایك تبختر فاتحانه‌ای، روی میز تحریر حسام الدین میرزا میگذارد.

ازمشاهدهٔ یك چنین منظره ای معلوم بود چه حالی برئیس بینوای تلگرافخانه دست میدهد، حالش بکلی دگر گون میشود وباهمان حالت منقلب میپرسد. این چه وضعی است؟ این سر بریده را چرا اینجاآوردید؟ این سر کیست؟...

فرج الله خان دستی بسبیل های خود کشیده میگوید: خوب‌دقت کن ببین،سر کی باشد خوب است؟ سر کلنل محمدتقیخان است.

حسام الدین میرزا مانند بیدبلرزه می‌افتد. شنیدم آنا تب میکند و درحال ترس ولرزوتب میگوید: برای چه اینجاآوردید؟

فرج الله خان‌درپاسخ میگوید: اینجاآوردیم که شماهمین‌الان‌حضرت اشرف قوام السلطنه را درتهران بپای سیم بخواهید وعرض کنید. قربان تمام خوانین وهمچنین میراخور حضرت سردار درتلگرافخانهٔ قوچان حاضر وپس ازسلام وعرض بندگی بسمع مبارکتان میرسانیم که دشمن شما کلنل محمدتقیخان‌را کشتیم اگر نشانی خواست بکوسر بریدهٔ کلنل‌محمدتقیخان‌همین الساعه روی میز رئیس تلگرافخانه«خودتان» گذاشته‌وحاضراست،فهمیدی!

برای این اینجا آوردیم . زودعجله کنید . نشانی دیگر اینکه فردا عکس سررا که باخودخواهیم گرفت معجلا با پیك مخصوص حضور مبارك تقدیم خواهیم نمود .

حسام الدین میرزا بامشاهدهٔ یکعده از خوانین مسلح و مخصوصاً میراخورسردارمعزز که ازچشمان او بیشترشرارهٔ خون هویدا بوده ناگزیر میشود جریان را حسب گفتارفرج الله خان بتهران مخابره نماید .

پاسخ این تلگراف توأم با القابی بود که درفصل جنك‌ها نوشته‌شد فردای آنشب فرج الله خان سررا بسرنیزه زده وخودبادردست‌داشتن‌موزر لخت روبروی سرایستاده وموزرخودرا بطرف سر بریده گرفته ودر حال هدفگیری عکس گرفت !

خیلی بمورد وبجا است که شعرخودکلنل را دراینجابنویسم :

ترسم آخر که،شود نالهٔ ما داور ما؛
که شودزینت سرنیزهٔ دشمن سر ما!

عکس دیگری، هم ازسرگرفته شده ، باینطریق که تمام سران اکرادغالب ، ایستاده وسررا زیرپای خودگذارده عکس میگیرند و بنا بوعدهٔ تلگرافی حضورحضرت اشرف (!) میفرستند .

☆☆☆

چندروز بعد ازانتشار چاپ اول این کتاب ،روزی‌منزل‌دوست‌قدیمی خودآقای حسین‌عاملی باظهار دعوت داشتم‌آقای بهادری که ازاهالی‌قوچان میباشدنیزدرآنجا بود ، اززبان تاج محمدخان چنین بیان نمود : «آقای حاجی خان (منظورتاج محمدخان سطوت الملك است) پیغام دادندیاگفتند که درروزجنك تپه های داودلی ازوجودکلنل درجنك بی‌اطلاع وهنگامی که فرنچ اورا درتن «قلیچ» می‌بیند تصمیم میگیرد که وسیلهٔ فراهم‌نماید کلنل را بمریضخانه ای برساند ؛ زیرا در آنموقع فقط گلوله بپای کلنل اصابت وبطوری که قلیچ گفته بود درجوی آبی افتاده ودرحال حیات‌بوده ولی متاسفانه باتمام کوشش‌هائی که کرده‌نتوانسته‌بودسایرخوانین‌ومیراخور سر کردهٔ قشون اعزامی سردارمعزز بجنوردی و بویژه فرج الله خان‌راقانع سازد وآنها بدون موافقت او بیك چنان جنایت بزرك ، « بریدن سرکلنل آنهم ازپشت سرتازیرچانه مبادرت‌میورزند » ؟!

اولااین گفتار عذر بدتراز گناه است ؛ثانیاً بفرض صحت ما موقعی می توانیم گفتارایشان را مورد بررسی قراردهیم وصحت و سقم آنرا بسنجیم که دوقطعه ازعکسهای مندرجهٔ دربالا را برای مابفرستند و خودشان نیز

ماجرای آنروز تاریخی را بادر نظر گرفتن حق وحقیقت بما بنویسند تا در تاریخ ضبط شود .

ضمناً متذکر میشوم که : جریان جنك اول ودوم همانست که من نگاشتم ودراین باره جای هیچگونه ابهام باقی نمانده است زیرا یکی از بهترین اسنادزندهٔ نگارنده آقای احسان آذرخشی است که خوشبختانه درحال حیات باقی وحافظه اش نیزمانند قلبش ابداً تکان نخورده است .

احسان آذرخشی تنها کسی است که بابرداشتن پنج گلوله بنحوی که درسر نوشت او نوشته شده نیمه‌جانی از آن مهلکه بدربوده و جا دارد شرکت بیمه ایران قلب پولادین اورا مجاناً بیمه نماید .

ما برای اثبات قسمتی از پیغام حاجی خان «سطوت الملك سابق» نیاز بسندی داریم که واقعاًمدلل سازد ایشان درجریان بریدن سر کلنل فقید شرکت نداشته است و برای اثبات پیغام خود نیزمدرك و یا مدارکی با انضمام عکسهای مذکور برای مؤلف بفرستند بدیهی است با این اقدام نه تنها بنام خود بلکه بنام اعقاب خود نیز خدمتی خواهند کرد . لاغیر .

☆ ☆ ☆

این سر که واقعاً نشان سرپرستی بود ، علاوه برعکس برداری چند روز نیزدر کوچه وخیابانهای قوچان گردش داده شد.

باشهیدشدن کلنل محمدتقیخان پسیان فرزند رشیدایران دوران این قیام که میتوان آغاز آنرا از ۱۳ حمل ۱۳۰۰ وانجام آنرا اول صفر ۱۳۴۰ برابر دهم میزان ۱۳۰۰ بحساب آورد، پنج ماه و بیست و هشت روز بیش نبود.

ناگفته نمیگذارم ؛ سردارمعزز بجنوردی ، تاج محمد خان قوچانی، فرج الله خان دره گزی صارم دره گزی وامثال آنها اگر میدانستند خود کلنل دراین فرونت است نه تنها جنك نمیکردند بلکه تاسرحد هودان فرار اختیار مینمودند، زیرا آنها پی برشادت وایمان بوطن پرستی وتهور این صاحبمنصب شریف در قلم وقمع سابراشرار خراسان برده وشاید خودتلویحاً ضرب شصت اوراهم چشیده بودند، اگر پلتیك و یا بعبارت ساده ترخدعه و تزویر حسنخان پلتیك وسایر افسران خائن بکار نرفته بود واز طرفی کمك لازم را بسرعت از جعفرآباد ومشهد باو میرساندند امکان نداشت چنین ضایعهٔ مهمی در تاریخ معاصر ایران رخ بدهد.

افسوس ! شخصیتی که بزیور تقوی ومکارم اخلاق آراسته بود، شخصیتی که ازدانش وبزرگی وشرف بهرهٔ کافی داشت ناروا کشته شد و جای بسی افتخار ومباهات است که :

قیام خودرا فقط باخون خود رنگین ساخت و باهمان خون بنا بعقیدهٔ خود نام وطن را ترسیم کرد .

۹- سرنوشت آذرخشی

این جوان ، با برداشتن چهار گلوله ؛ در پای تپه های داودلی افتاده بود ، شب را درهمانجا با آن وضع رقت‌بار وخطرناك و سرمای سوزان آن سامان که برای شخص در حال عادی طاقت فرسا است ، با زحمتی بسر برد !

قبل از اینکه روز جنك بپایان برسد و پیش‌از اینکه‌آفتاب آنروز مغوف غروب نماید ، چند سوار کرد بالای سرش آمدند ولباس او را از تنش درآوردند و جز یك زیرشلواری‌چیزی باقی‌نگذاشتند ، احسان‌بآنها گفته بود که این پیراهن سوراخ سوراخ و پرخون بچه‌درد شما میخورد . بگذارید درتنم باقی‌بماند ، دشنامش داده وموقعی که‌سوار اسبهای‌خودشده بسمت جعفرآباد روانه میشوند ، برای اینکه بزندگانی رقت‌بار او خاتمه داده باشند ، از بالای سر بفاصله ده قدم ، از روی اسب با تفنك شلیکی بطرف سر آذرخشی نمودند که گلوله از سمت ابروی راست، چشم راست و بینی را از بین برده و براثر فوران خون از سر ، کردهابتصوراینکه نتیجهٔ قطعی گرفته و اورا کشته‌اند ، سمت جعفرآباد روانه شدند ؟ !

همانطوریکه در بالا اشاره کردم ، آذرخشی آنشب‌را در بیابان سرد و بین شهدا تاصبح بزحمتی گذراند ، تصادفاً اندکی‌ازغروب‌آنروز گذشته و هنوز بدنهای شهدای وطن گرم بود که برای ٦یا۷ دقیقه باران بارید گوئی این باران برای شستشوی اجساد فرزندان وطن نازل شده بود.

صبح ؛ بعد از طلوع آفتاب که‌رعایای قریهٔ‌داودلی برای‌انجام کارهای زراعتی خود از دهکده خارج‌شده بودند. آذرخشی احساس میکند که دو سه نفر زارع از نزدیك او درحال عبورند ، فریاد میزند ، امداد میطلبد ، زارعین‌بسراغش میروند ، از عطش‌مینالیده ، یکی از رعایاازچشمه‌ای که نزدیك او بود با بیل خود اندکی آب‌آورده بحلقش‌میریزد، یکی‌ازرعایا موسوم بحضرتقلی دلش بحال او میسوزد وپوستینش‌را بروی اومیاندازد وباتفاق‌دونفردیگر اورا بقلعهٔ داودلی حمل وازترس‌اینکه‌مبادامورد‌تجاوز و تعرض خوانین قوچان واقع شوند، در گوشهٔ طویله‌ای بطور نهانی از او نگهداری میکنند .

احسان آذرخشی، خاطرهٔ ۱۲۹۷، سه سال قبل از قیام خراسان

با این حال خطرناك ، چهار شب در همان طویله بسر میبرد؛ شب پنجم نزدیك صبح بر اثر اصابت ضربهٔ شدید بپای مصدوم خود ، ملاحظه میکند دو نفر کرد مسلح بالای سرش ایستاده و باز خواست مینماید ، اینجا چه میکنی و چه کاره هستی ؟

وقتی توضیح میدهد که از همراهان مرحوم کلنل بوده‌ام ، کردها اندکی نجوا نموده از طویله خارج میشوند. پس از ساعتی حضرتقلی بسراغ مجروح میرود، آذرخشی جریان آمدن کردها را بحضرتقلی میگوید ، با وجود ترس شدیدی که از خوانین داشت معهذا آذرخشی را بکول گرفته و بمنزل خود میبرد .

براثر اقدامات شاهزاده خانم فروغ آذرخشی (مادر احسان آذرخشی) که یکی از زنان معارف پرور خراسان و تنها بانوئی است که در آن عصر تیره طرفدار تجدد بود ، نجد السلطنه وزیر را وادار میسازد که تلگرافی بتاج محمدخان مخابره نماید که کشته یا زندهٔ آذرخشی را باید فوراً پیدا کرده بمشهد بفرستد .

تاج محمدخان بواسطهٔ تماسی که با نجدالسلطنه داشته (!) در صدد جستجو برآمده و نشانی میدهند که شخصی باین مشخصات در پای تپهٔ داودلی مجروح دیده شده و بوسیله رعایا بقلعهٔ داودلی حمل شده است ، علی خان برادر خودرا با یکدستگاه درشکه و چندنفر سوار بسراغ آذرخشی بقلعهٔ داودلی روانه میسازد .

جسد آذرخشی را که با اصابت پنج گلوله فوق العاده خطرناك بوده بقوچان حمل و پس از دوروز نگاهداری بمشهد روانه مینمایند و چون کردها تا چناران پیشروی کرده بودند ، برای عدم مزاحمت چهار نفر از سواران خود را بمعیت آذرخشی اعزام میدارد تا از حدود متصرفی اکراد خارج و نگذارند

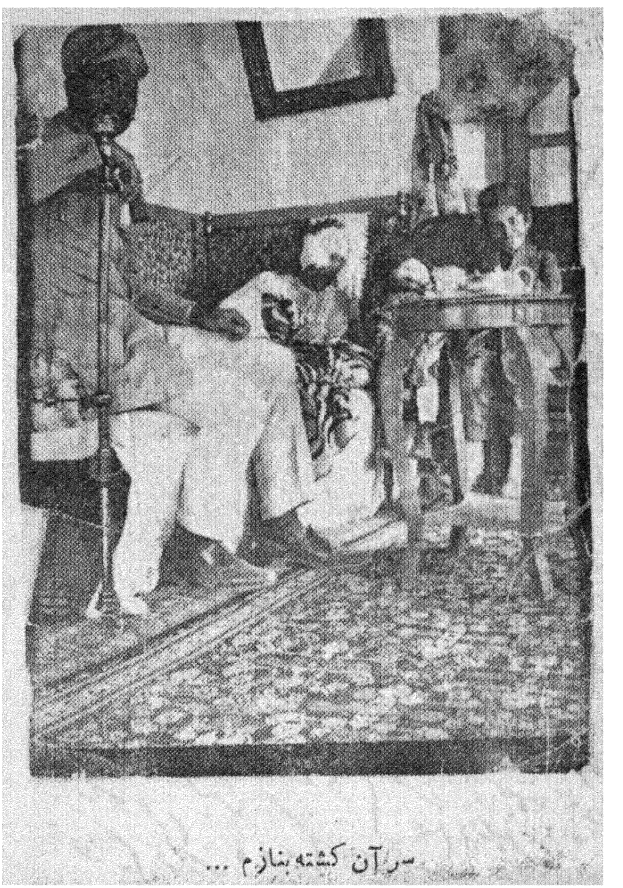

سر آن کشته بنازم ...

کسی متعرض او شود .

دراین سفر سلطان سید محسن خان کاظمی برای دومین مرتبه به اسارت کردها درآمده وازهستی ساقط شده بود ، باتفاق آذرخشی بمشهد عزیمت ودربین راه منتهای محبت وپرستاری ازاومینمایند .

پس ازیکشب توقف درراه ، ساعت چهار بعد ازنصف شب ،درواقع بعدازنه روز مجروح بودن و بدون طبیب معالج وارد مشهد و صبح دهم زخمهای اوپانسمان شد !

این جوان رشیدوپردل ،ـازآنزمان تاکنون وازاکنون تاهنگامیکه

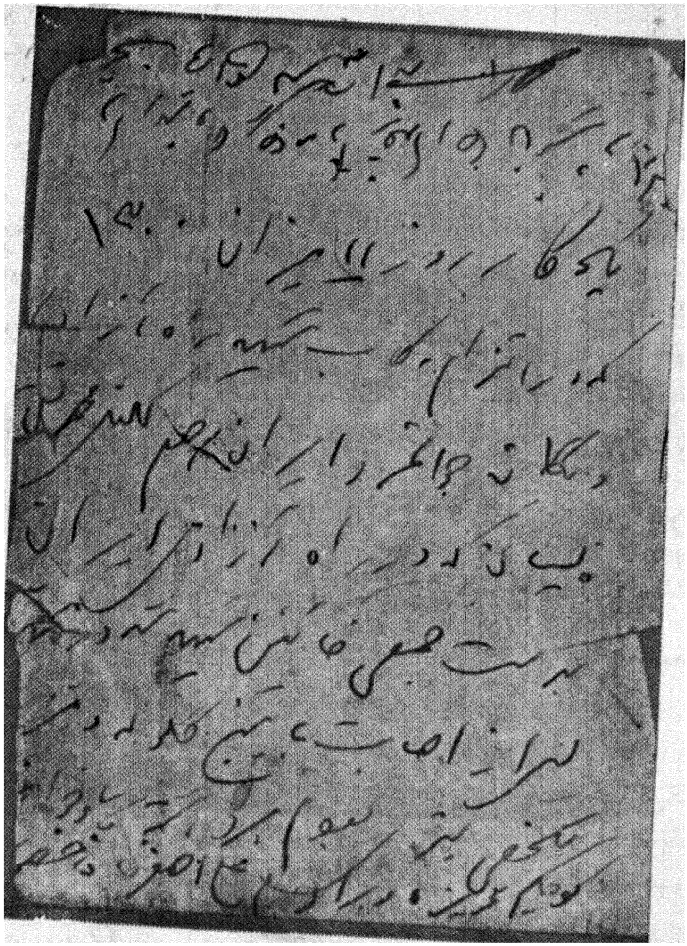

مطالب پشت عکس بیماری آذرخشی

شرح نوشتهٔ پشت عکس آذرخشی

یادگار روز ۱۹ میزان ۱۳۰۰ که در التزام رکاب شهیدراه آزادی و یگانه جوانمرد ایران مرحوم کلنل محمدتقی‌خان پسیان که در راه آزادی ایران بدست جمعی خائنین شهیدشد . درمشهدپس از اصابت با پنج گلوله درمنزل شخصی بستری بودم برداشته شد. وخواهر کوچکم عزیزه و برادرم علی‌اصغرخان حضوردارند وآقای جامه دارخدادادخان نیزدر پائین تخت خوابم نشسته اند .

احسان آذرخشی

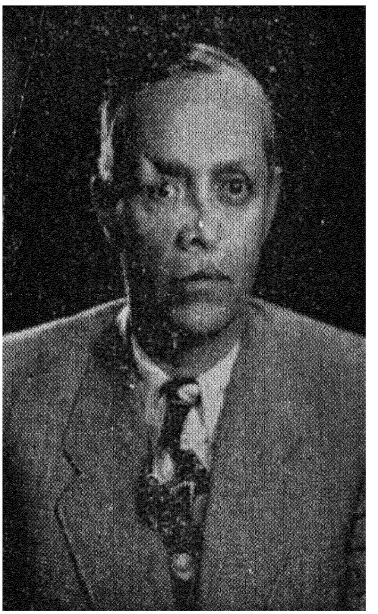

که زنده است ، هرروزصبح ، پس ازشستشوی دست و رو هنگامی که پای آئینه ایستاده موهای سرخودرا باشانه مرتب وچشم مصنوعی خودرا جابجا میکند بیادخاطرات آن جبههٔ مخوف میافتد ، روان پاك فرزند وطـن پـرست ایـران ، کلنل محمد تقیخان پسیان را دربرابرخودمجسم وبروانش درود میفرستد .

جای بسی خورسندی اسـت که یکنفرازآن معرکه باقیماند تا ، تاریخ و حقایق آنطوری که باید آشکارودرمعرض افکارعمومی قرار گرفت .

احسان آذرخشی بعداز اصابت پنج گلوله

وقایع گونه‌گون بعد :

۱ ـ درمشهد چه غوغائی است؟

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ برابر ٤ صفر ۱۳٤۰ خبر شهید شدن کلنل بطور علنی درمشهد منتشر شد. اولین کسیکه ازاین خبر استفادهٔ نمود محمود نوذری بود ، که معجلا به منزل آیة الله زاده رفت و باتفاق ایشان عازم تلگرافخانه شده و حکومت وقت را ازقتل کلنل محمد تقیخان و اینکه خاطر مبارك حضرت اشرف آسوده باشد ! آگاه ساخت و بپاس این مژده مسرت بخش (!) کفالت ایالت موقتاً باومحول گردید.

خبر این ضایعهٔ اسف‌انگیزدرهمه جای خران اشاعت یافت ، بسبزوار نیز اطلاع دادند ، اسمعیل خان بهادر رفیق قدیمی وصاحبمنصب وفادار او با اردوی خود شتابان بمشهد رهسپار گردید.

اوضاع مشهد فوق‌العاده بدشده و اکثر مردم برآشفته بودند ، طرفداران کلنل خون گریه میکردند ، و کارکنم کم میرفت که بوخامت بیشتری گراید ، موافقین سر وجسد کلنل را خواسته بودند ، بقوچانیها نصیحت داده شد که جسد و سر کلنل را محترمانه تحویل بدهند ودرغیراین صورت جنگ درکیر و برادر کشی تجدید میشود ، توافق حاصل شد وآقا خان خوشکیش برای حمل جنازه عازم قوچان گردید ، باچه سرعتی‌رفت و باچه شتابی برگشت باور کردنی نبود !

روز ۱۵ میزان ۱۳۰۰ برابر ٦ صفر ۱۳٤۰ در ارك مشهد غوغای عجیبی برپاشده بود.

مدارس عموماً تعطیل ، تجار و کسبه نیز بازرا عموماً بسته بودند، عدهٔ صاحبمنصبان وافراد ژاندارم نیز باتجلیل واحترام شایان توجه برای تشییع جنازه حاضر شده بودند.

درمغازهٔ آرسن ، هرچه عطر بود خریداری و بروی جنازه پاشیدند اینکارهم ازاقدامات خوشکیش بود.

از سر کلنل قبل از الحاق بجسد عکس برداری شد ، عارف شاعر ملی از کثرت گریه چشمانش خون آلود و بسر وصورت خود مشت میزد

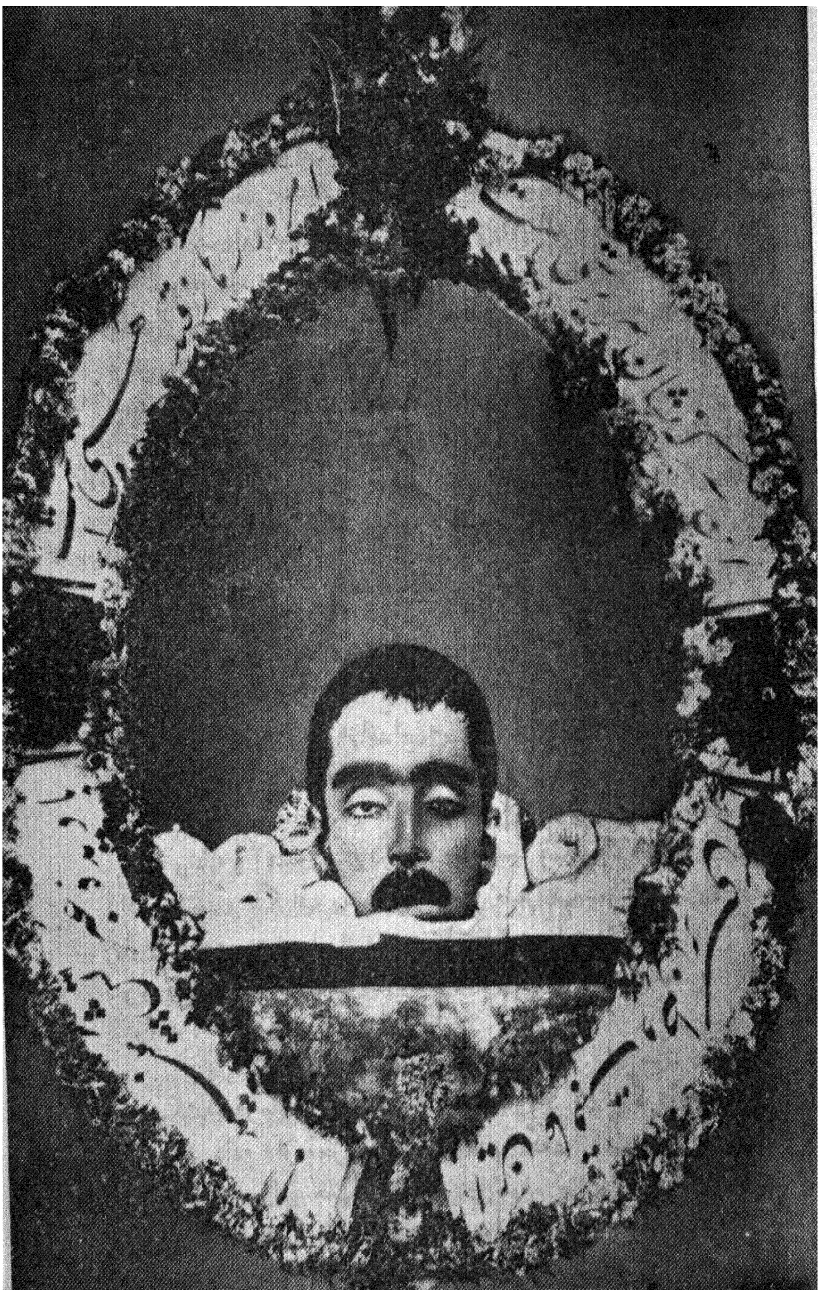

ناله وفریاد میکشید ، نفرین وناسزا میگفت، هر کار میکرد وهرچه ناسزا بمسبب اصلی این جنایت فجیع میگفت ، حق داشت وکاملا حق داشت .

سروجسد را با آب « سن آباد » که معروف است حضرت رضا « ع » را هم باهمان آب غسل داده بودند ، شستشو دادند ، موهای سررا شانه زدند ومعطر ساختند وباز عکس برداشتند .

عارف بینوا وستمدیده ، آن شاعر انقلابی که با آرزو و آمال فراوانی باین قیام گرویده بود ، باچشمان خون بار ؛ هنگامیکه میخواستند سررا بجسد ملحق و برروی توپ بگذارند ، باصرار کمیته ملی وچند نفر دیگر ، یك رباعی « که در گراور مخصوص ملاحظه میفرمائید » ساخت و بر روی پارچهٔ سفیدی بخط درشت نوشته بالای توپ الصاق کردند .

دراینموقع جنازه برای حرکت آماده میشد . جنازه را کجاخواهند برد ودر کجا دفن خواهد شد ؟ برمن مجهول بود وچون مجهولی بود که درظرف چند دقیقه ویاساعتی معلوم میشد ، درصدد تحقیق برنیامدم ،

۳ــ تشییع جنازه

جسدرا بر روی توپ گذارده وروی آنرا مملو از گل کردند؛ جمعیت مشایع فوق العاده بود ، من تا کنون یك چنان جمعیتی رادرهیچ تشییعی ندیده ام. موزیك ژاندارمری در عزای این سرباز رشید وفرزند خلف ایران ، در پیشاپیش جنازه بانوای محزون و جگرخراش مترنم بود .

مردم ؛ حقیقتاً زروی خلوص عقیدت وایمان بآن فقید ، اکثراً درحال گریه وناله ، آهسته آهسته درحرکت بودند ، هنگامیکه جنازه بنزدیکی ادارهٔ پست و تلگراف رسید سید علیخان مدیر « مسعودی » روی توپ قرار گرفت ودرضمن ایراد مختصر نطق ، این جنایت را شدیداً تقبیح کرد وبرروح این سرباز معصوم درود فرستاد و سپس جنازه مجدداً بحرکت درآمد .

پیرمرد وارسته ، حاج محمد رحیم آقا طاهباز ، این مرد جهان دیده وستمکشیده درحال غیرقابل وصفی پیشاپیش جنازه حرکت میکرد تسلیتش گفته وتسلایش دادم ، از محل مزار جویا شدم ، گفت اکثریت قریب باتفاق مقبرهٔ نادرشاه را انتخاب کرده اند . دراینموقع جنازه ازصحن مطهر خارج شد وکم کم بمقبرهٔ نادرشاه نزدیك میشدیم ، یکی دو جای دیگر جنازه را متوقف کردند ، نطق های مهیجی از طرف محصلین ایراد شد ، یکی ازمحصلین میگفت : خون او نیز مانند خون سیاوش درجوش و از هر

قطرهٔ خونش هزاران لالهٔ وطن پرستی خواهد دمید دیگری گفت :

معارف بیش از همه داغدار و ماتمزده است زیرا کلنل محمد تقیخان بمعارف بیش از هرچیز اهمیت میداد ، سومی روی کرسی خطابه رفت و با حرارتی هرچه تمامتر چنین ایراد سخن کرد :

مردم ! ما محصلین گوهر گرانبهائی را ازدست دادیم این سرباز شریف و قهرمان تجدد و آزادی ، پدر مربی ما بود ، فقدان او بیش ازمرگ هرعزیزی برما محصلین تأثیر بخشید ، ما حس انتقام اورا از مسبب اصلی ومسببین غیر مستقیم ومحرك واقعی قتل او در دل نگهمیداریم ؛ تا اگر عوامل وقت وزمان ما را موفق بگرفتن انتقام او نساخت ، این وظیفهٔ حتمی را بعهدهٔ نسل آینده واگذار میکنیم.

عده‌ای زن نیزدربین تشییع کنندگان دیده میشدند ، یکی ازآنها باتمام سوز دل گریه میکرد ، ضجه و نالهٔ سوزندهٔ او دلهارا میسوزاند و کانون هرشنونده را آتش میزد ، یکی میگفت حق دارد برادرش بود ، دیگری اوراخواهر کلنل میپنداشت ، آن دیگری میگفت «مادر» این فقید است دادن نسبتها تنوع داشت ، در حالنیکه غرابت نسبی درکار نبود ، پس ازاستفسارمعلوم شد که این بینوای گریان دوشیزه‌ای است که درصورت عدم فقدان کلنل ، امکان داشت درزندگیش شرکت کند ، زیرا بطوریکه درفصل عروسی نوشته شد ؛ ماژر بهادر بخانوادهٔ او نویدی داده بود در اینصورت اوحق داشت باسوزوگداز شیون کند ، این دوشیزهٔ فلك زده که بامید موفقیت نهائی کلنل درحال انتظاربسر میبرده ؛ چه نویدها که دردل بخود نداده بود ، افسوس رشتهٔ آمال وآرزوهای احتمالی او را دژخیمان کرد قطع وحیات آیندهٔ اورا بیرونق وبدست حوادث سپردند ؟!

دراینموقع ، بدرمقبرهٔ نادر رسیدیم ، جنازه را از روی توپ پیاده کرده بدرون مقبره بردند تاشب دفنش کرده و بمجاورت نادرشاه افشار مفتخرش سازند .

خاتمهٔ تشییع جنازه اعلام وجمعیت رفته رفته متفرق میشدند ، منهم از فرط خستگی واندوه بسوی منزل که فاصلهٔ بسیار کمی بامقبرهٔ نادرداشت ، آهسته روانه شدم .

دربین راه باخود میاندیشیدم که وضع مملکت و بالاخص ایالت خراسان ازچه قرار و بکجا منتهی خواهد شد ، مدتهاست ازمرکز مملکت بمناسبت قطع رابطه بنحوی که باید وشاید اطلاع دردست نیست تابتوان باپیش آمد ناگوار اخیر سنجید ونتیجه‌ای ولو باحدس ازآن سنجش بدست آورد ، با

خود میگفتم آیا کلنل اسمعیل‌خان بهادر بدون قید وشرط تسلیم خواهدشد یاقیام راتاقبول پیشنهادات‌صددرصدمشروع کلنل فقید ادامه خواهد داد؟..

نه ! قیام بافقدان کلنل ، بامفقدان آن مرد عالیقدر وعالم و پیشوای تجددو آزادی‌ادامه‌پذیر نبودزیرا آن‌شخصی که سنبل‌مظلومیت‌وطرف‌دشمنی وعناد واجاج بود باخدعه و تزویر از بین رفت ، برای کلنل بهادر بهانه و محملی دردست نبود که قیام راادامه دهد ، وانگهی کلنل پسران در پیکار با قشون اعزامی مرکز کشته نشده اوبدست یکعده مردم شرور از بین رفت‌و واقعاً غله‌شد! قشون‌مرکزدراین قتل فجیع شرکتی نداشته‌است .

بااین افکار پریشان بمنزل رسیده وباحال تأثر روی تخت افتادم‌و باز با همان اندیشه های گونه‌گون کلاویز شدم ، بهیچ عنوان نمیتوانستم خود راقانع‌سازم ، بویژه وقتی آخرین مصاحبهٔ بالو بیادم‌آمد وچشمم بکتاب «خدعه وعشق» شیلر که‌در کنار میزدیده میشد و یادگار آن فقید بودافتاد، بغض گلویم راگرفت‌و بی اختیار گریستم ودرهمین‌حال‌قطعه کوتاهی بمناسبت حسن انتخاب محل مدفن وماده تاریخ اوساختم .

پاسی ازشب گذشته بود، حرکت کرده بمقبرهٔ نادر رفتم تاهنگام‌دفن افتخار حضورداشته باشم ، وقتی که واردباغ شدم ، صدای گریهٔ آن‌دوشیزه باز بگوشم رسید ودغم را تازه کرد .

جسد این جوان را دریك صندوق آهنی گذارده واین‌صندوق را در صندوق چوبی دیگر قرار داده بودند ، چون کلنل فقید رشیدالقامه بود گورکن‌ها ، گوررا برای جسد عادی کنده بودند،ناگزیرصندوق‌چوبی را کنار گذاشته وباهمان صندوق آهنی جسداین جوان ناکامرا باهزاران‌آمال وآرزوی وطن پرستانه بخاك سپردند .

حاجی طاهباز قیافهٔ مبهوت و متحیری داشت ، زنها ومخصوصاً آن دوشیزهٔ محروم ، شیونی براه انداخته بودند .

درحین خروج ازمقبرهٔ وهنگام خداحافظی‌اشعاری راکه‌ساخته‌بودم، بحاج محمد رحیم‌آقا تقدیم کردم ، اینك چند بیت ازآن را که در حافظه دارم درج میکنم:

☆☆☆

همجواری نادر شاه

ماده تاریخ

نادراو را کشید دربر ؛ خویش — تا زند بر گل ستمگر ؛ نیش
خفتنش درکنار نادر شاه — مرحمی بود بر قلوب پریش

مفتخر شد بهمجواری شاه ؛ آنکه حب‌الوطن‌ورا بد، کیش.
کلنل زنده شد از این کردار ؛ گرچه بودش، جداسر از تن‌ریش!
ننك بر آن سه‌تن خیانتکار (۱)؛ خاصه آن نوذری نادرویش!(۲)

☆☆☆

آذری بادوچشم اشك آلود ؛ ماده تاریخ را کشید به پیش
ده میزان هزار وسیصدشمس؛ قمری داشت‌چار، ده زان بیش.
سال شمسی ۱۳۰۰ سال هجری قمری ۱۳٤۰

۳ـ حرکت قوای مرکز

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ قوای اعزامی مرکز بسر پرستی حسین‌آقا خزاعی میرپنج ازشاهرود حرکت کرد ، اردوهای ژاندارمری که درتمام ولایات خراسان پراکنده بودند وقتی مطلع شدندکه سردارنامی آنان‌در جنك باا کردا بقتل رسیده ناگزیر دست‌ازعملیات جنگی کشیده عقب‌نشینی مینمودند ، عده‌ای از اردوی ژاندارمری دچار تفرقه وعده‌ای هم با کمال رشادت بمشهد بازگشت میکردند ، با این احوال روحیهٔ آنها قوی بنظر میرسید ، این ژاندارمها اکثراً از طبقات روشنفکر واغلب ازخانوادهای منور بودندکه باکمال‌ازخودگذشتگی وباطیب‌خاطر بخدمت قشون‌خراسان مفتخر وصمیمانه خدمت میکردند .

---

۱ ـ خیانت در نبشتن صورت جنایت دارد ، خیانت وجنایت هر دو یکی‌است ، مرد خائن همیشه خائف است ، و بیشتر خائنان مکافات خیانت خود دراین جهان یافته‌اند وازعقوبت عاجل رسواشده .

«محمدعوفی»

۲ ـ دیدم اوزاهزار وسیصد وده ؛ مضطرب ، مسخ ، ناتوان‌وپریش
بـار دیگرکه دیـدمش بـد تر؛ شده بود اونحیف ، بیش‌ازپیش

قیام کلنل اسمعیل خان بهادر

۱ـ بعد از کلنل محمدتقیخان پنج کلنل

باقی مانده بود

یکی مرد جنگی به از صدهزار !

بطوریکه خاطر خوانندگان عزیز را مستحضر ساختیم ، یکی از صاحبمنصبان باایمان نسبت بعقیده ومرام کلنل محمدتقیخان پسیان ، کلنل اسمعیل خان بهادر بود .

این صاحبمنصب باوفا ، بخاطر حفظ آزادی ورهائی مملکت از قید اسارت بیگانگان ، از درجه ومقامی که درتهران بنا بود درصورت عزیمت بصفحات لرستان بوی اعـطاء شود ، صرفنظر و در خدمت کلنل عازم خراسان شد .

این دوتن اززمان جنگهای غرب ودوران مهاجرت بایکدیگر دوست شدند واین مودت ویگانگی همچنان مداوم بود ، گوئی این دوفرزندوطن یکروح دردوقالب بودند ، کوچکترین اختلاف نظری از آنها شنیده و یا دیده نشد ، ودرتمام امور باهم توافق نظر داشتند وباوجود صمیمیتی که کلنل بهادر نسبت بکلنل پسیان داشت جانب انضباط را از دست نمیداد ودرمقابل مافوق خود یعنی کلنل پسیان مطیع محض بود ، واقعاً بهادر در دوران قیام دلاوریها بخرج داد وابراز فداکاری نمود .

بمحض وصول تلگراف کلنل نوذری مبنی بر خبر قتل کلنل پسیان ؛ اردوی تحت فرماندهی خود را باکمال نظم وآرامش ازسبزوارحرکت داد . دو یا سه روز بعد به : « قریهٔ طرق » واقع در دوازده کیلومتری مشهد واردشد .

اردوی خود رادرآنجا متوقف ودستور داد چادرهای اردو رابزنند وتادستورثانوی اردو رفع خستگی نماید . پس از اینکه چادر فرماندهاردو را زدند ،کلنل بهادر ساعتی باستراحت پرداخت وسپس دستور داد کلیهٔ صاحبمنصبان ارشد اردو بچادر اوحاضرشوند .صاحبمنصبان ارشد ، ازقبیل ماژر علی اصغرخان معروف بسرتیپ ، لیوتنان کلنل غلامحسین‌خان‌معروف بیدر ،ماژر قاسم خان‌پسیان ، ماژر احمدخان معاون الایاله ؛ ماژر بوشهری

یکعده صاحبمنصب دیگر که نام آنها در نظرم نیست ، درچادر کلنل حضور مییابند . کلنل بهادر بآنها چنین میگوید :

کلنل محمد تقی خان بعد ازخود ، پنج نفر کلنل باقی گذاشته ، من و سایر کلنل ها که بازماندگان فداکار آن فقید هستیم باید باهم متحد شده قیام اورا ادامه دهیم ، ما باید بخونخواهی او برخیزیم وانتقام اورا بگیریم قرار است سایر فرماندهان باارد وهای خودشان باینجا وارد ومتمرکز شوند ، فعلا بانتظار رسیدن سایر اردوها هستم وبعد ازورود فرماندهان شورائی درهمینجا تشکیل وتصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد شد .

درهمین موقع محمود زندی رئیس صندوق اردو ومتصدی رمز وسانسور ، تلگرافی را که ازتهران بکلنل نوذری مخابره ودر همانجا سانسور شده بود ، بدست کلنل بهادر داد .

پس ازملاحظهٔ تلگراف گفت : بموجب این سند یکی از کلنل های باقی مانده ، بیش ازبیش رفوزه شد ؛«منظورش نوذری بود»زیرا دراین تلگراف بکلنل نوذری دستور داده بودند بمحض ورود کلنل بهادر او را دستگیر و محبوسش سازد . تلگراف را برای حضار خواند ولی غافل از این بود که دربین همین جمع که درحضور او ایستاده اند جاسوسهائی وجود دارد ونمیبایستی آنها را ازمضمون تلگراف آگاه میساخت بهرحال کاری که نباید ، شد ؛ صاحبمنصبان را برای استراحت مرخص وپس ازچنددقیقه تأمل واندیشه ماژرعلی اصغرخان سرتیپ وماژر قاسم خان وماژر بوشهری ومحمود زندی را که بیشتر مورد اعتمادش بودند احضار وبآنها چنین میگوید:

نظر باعتمادی که بشماها دارم ازتصمیمی که در بارهٔ نوذری خائن گرفته ام مستحضرتان میسازم . من اورا دستگیر کرده تحت الحفظ باینجا خواهم فرستاد ، اورا در همین چادر من زندانی وشخصاً مراقب باشید تا محاکمهٔ صحرائی برای او وسلطان سیدحسنخان میرفخرائی وسلطان حسنخان پلتیك نابکار ، تشکیل داده شود . فردای آنشب بمشهد عزیمت کردو مستقیماً بآرامگاه ابدی کلنل شتافت .

۲ - ورود کلنل بهادر بمشهد

خبرآمدن اردوی بهادر درشهر شایع شده بود ، بمحض شنیدن این خبر ، فوراً بمقبرهٔ نادر رفتم ، بهادر بادرشکه بتنهائی آمد ، فوق العاده متألم ودرعین حال خشمگین بنظر میرسید ، آشفتگی مجدد احساس میشد زیرا اکثراً بروحهٔ بهادر آشنائی داشتیم ومترصد بودیم که ؛ ممکن است بخونخواهی کلنل برخیزد .

ازراست بچپ ۱ ـ سلطان حسنخان جلیلوند ۲ ـ ماژر اسماعیل‌خان بهادر
هنگام مراجعت ازمهاجرت ۳ ـ نایب سید مهدی خان

وقتی مردم دیدند و شنیدند بهادر بمزار کلنل آمده ، سیل جمعیت بمقبرهٔ نادرشاه روانه گردیده ودرمدت خیلی کوتاه مقبره مملو ازجمعیت شد .

بهادر برای مردم باختصار سخن گفت ، نطق او خیلی مهیج و در عین حال غیرتمندانه وشرافتمندانه بود . درضمن سخنرانی ودرتحت تأثیر احساسات ، بامشت خود نه تنهاتهران بلکه زمین وآسمان راتهدیدمیکرد، از کثرت خشم بهمه چیز ابرازبدبینی مینمود . نگاهش بکلنل نوذری که در وسط سخنرانی اوآمد ، معانی بسیاری را دربر داشت وشاید دردل باو ناسزا میگفت .

نطق تند و شاید بزعم بعضی هاگفتار زندهٔ او بضرر خودش تأثیر بخشید باین معنی که رنود زود بپای سیم تلگراف رفتند وسخنان اورا بتهران تلگراف فوری وخیلی هم فوری کردند !

معنی رشادت وحق شناسی همان بود که بهادر ازخود بمنصهٔ ظهور رساند ، بمردم اعلام کرد که من دروفا داری نسبت بمرام وعقاید کلنل مانند کوهی روی پای خود ایستاده‌ام ، مثل بعضی ها که دچار تزلزل خاطر شده وحالت نوسان بخود گرفته‌اند ، نیستم . من انتقام اورا «اشاره بمزار کلنل» خواهم گرفت .

او درحال خشم و غضب سخن میراند اما گفتارش بسیار جامع و کوچکترین لغزشی دربیانات مشهود نبود . صدایش غرا ، شمرده‌شمرده سخن‌میراند ،سخنانش باهمان لهجهٔ شیرین ودلنشین درمردم تحریک احساسات وغیرتمندی میکرد .

درپایان سخنرانی خود ، تصمیم‌نهائی را موکول ببعد کردو گفت: هرگونه تصمیمی اتخاذ شود بعرض آقایان خواهم رسانید .

پس از خاتمهٔ سخنرانی کلنل بهادر وپراکنده شدن مردم ،سخنان‌او تعبیر وتفسیر میشد . نطق او بیم وهراسی تولید کرد ، با آنکه مردم را باظهار تصمیم نهائی‌وعده داد ،باز در دلها هیجان‌و اضطرابی تولید وتقریباً بوی ضایع شدن کار بمشام میرسید .

عصر فردا تلگرافی ازوزیر جنك مبنی‌بر خروج بهادر ازخراسان با ضرب الاجل ٤٨ ساعت رسید ودرتلگراف‌قید شده‌بود که : «درصورت عدم اطاعت‌حکم اعدامش‌صادر میشود» .

این تلگراف‌تأثیرنا مطلوبی بخشید باین‌معنی که‌چون‌کلنل‌بهادر برای دستگیری نوذری در پی فرصت بودوصول‌این‌تلگراف باعث شد که بلادرنك تصمیم گرفت و شروع بفعالیت کرد .

۳ـ دستگیری کلنل نوذری

کلنل بهادر شب ۱۵ ماه صفر ۱۳٤۰ برابر ۲٤ میزان ۱۳۰۰ با یکعده ژاندارم مسلح ساعت ۱۱ شب غفلتاً بادارهٔ ایالتی وارد شده کلنل نوذری را زیر چکمه له و لورده ساخت و سپس اورا تحت الحفظ باردو فرستاد تا طبق دستور توقیف شود .

نوذری بااتومبیل روانه اردو شد ، پس از ورود باردو ، بماژر علی اصغرخان وقاسم‌خان پسیان تحویل گردید و طبق دستور کلنل بهادر آن دو نفر تا صبح بنوبت در دورچادر توقیفگاه نوذری پاس میدادند .

٤ـ ملاقات کلنل بهادر با آیت‌الله‌زاده

کلنل بهادر ، صبح آنشب با یکعده ژاندارم بخانهٔ آیةالله زاده رفتو و چون ایشان قبلا با کلنل نوذری متفقاً بتلگرافخانه‌رفته‌خبرقتل کلنل‌را بتهران اطلاع داده بودند ،اورا مورد بیمهری قرارداد ، تبانی نوذری و آیةالله زاده راهم کاملا احساس کرده بود .

میان جماعتی که درمنزل آیةالله زاده بودازجای برخاسته‌وچنین گفته بود : همهٔ آقایان از نیات کلنل فقید مسبوق هستیدو محتاج بتکرار نیست ، اینکه نوذری در سر مقبره کلنل اظهار داشت که :

«ما اطاعت دولت را خواهیم کرد ، گذشته گذشت» بنظر من صحیح نیست زیرا کلنل فقید جز اصلاحات و خدمتگذاری بملت و دولت ایران هیچگونه اندیشه‌ای نداشت . نوذری میخواست سوء تفاهم ایجاد نماید ؛ ما از همان روز اول مطیع بوده و اکنون نیز مطیعیم ، نهایت دولت مرکزی بایستی تأمین بدهد و شرایط ما را که شرایط شرافتمندانه وکاملاعاقلانه است ، بپذیرد ، در این باره کومك آقایان بویژه آقای آیةالله زاده ضروری است زیرا اینجا پای شرافت درکار است ؛ بعرضم توجه فرمودید ؟ پای شرافت . من برای جان خود اهمیتی قائل نیستم ، بعد از شهید شدن آن جوانمرد رشید ، حیات وممات برای من وامثال من یکسان است .

بنابرآنچه عرض کردم‌انتظار ندارم تبانیهادوام یافته وخدعه‌وتزویر نیز همچنان ادامه یابد ...

۵ ـ تسلیم اردو بنوذری

با اطلاعاتی که بخوانندگان گرامی داده شد ، کلنل بهادردرتوقیف

نوذری خودرا کاملا محق میدانست ولی از آنجائی که الیاف جاسوسی همه جا پیچیده بود ،سلطان احمدخان معاون‌الایاله ، همان شبی که کلنل نوذری در چادر کلنل بهادر توقیف بود ، بچادرصاحبمنصبانی که مانند اومنحرف بودند رفته و برطبق دستوری که داشت آنهارا آماده ومساعد ساخت که صبح زود باتفاق اونزد نوذری رفته واردورا بوی تسلیم کنند !

صبح زود، هنگامیکه ماژر علی‌اصغرخان‌سرتیپ میخواست پاس‌چادر رابقاسم خان پسیان‌تفویض کند، احمدخان‌معاون الایاله ، باصاحبمنصبانی که بانظراوموافقت کرده بودندبچاردنوذری آمده‌اورابخارج احضارمینمایند، نوذری ابتدا بتصوراینکه میخواهند اوراتیرباران نمایند ، مانند بیدمی ارزیده ، احمدخان باواظهارمیدارد که ازاین ساعت اردو تحت فرماندهی شما است ، نوذری‌ازاین‌اقدام‌بسیارخوشنود وباابراز تشکر بدوآدستور توقیف قاسم خان وعلی اصغرخان ومحمود زندی رئیس صندرن اردو و- متصدی رمز راصادر وسپس‌فرمان میدهد اردو برای عزیمت بشهر آماده شود .

۶ - عزیمت بهادر باردو

پس ازاینکه بیانات کلنل بهادردرمنزل آقا زاده خاتمه یافت ،وعدهٔ مساعدت باوداره میشود ، کلنل بهادر باخاطری نسبتاً آسوده! باهمان‌عدهٔ ژاندارم اسکورت خود بقصد عزیمت باردو ازمنزل آیة‌الله زاده خارج وتا «گل‌خطمی و باقرآباد» همرفته بود.

اردو چادر رابرچیده ومنتظر فرمان حرکت شد ، احمد خان‌معاون- الایاله بسایرصاحبمنصبان اینطور وانمود ساخته بود که نوذری طبق‌دستور کلنل بهادرآزاد وعازم مشهد است ، برای‌آنها وقتی جهه تحقیق صحت‌و سقم اظهار احمدخان باقی نبود زیرا قسمت اعظم اردوبحرکت در آمده بودند ناگزیر سایر افسران بدون اطلاع ازجریان کورکورانه بآنهاتأسی می جویند .

۷ - یک راز نهفته!

خیانت اندر خیانت!

درجنك بین‌الملل اول بریگادی بود موسوم ببریگاد «۱۰۶ هزاره پیونر»(۱) افراداین بریگاددرفرونتهای مختلفهٔ جنك با کمال شجاعت انجام‌وظیفه نموده بودند.

پس از خاتمهٔ جنك بزرك اول، انگلیسها نامبردگان را بساحلوی کویته مرکز بلوچستان انگلیس گماردند، تقریباً یکسال قبل از کودتای ۱۲۹۹ این بریگاد رامنحل وقسمت اعظم از بریگاد مزبود که‌کلیه بربری و شیعهٔ خالص بودند، ازخراسان وبویژه ازمشهد سر درآوردند.

پس از انحلال تیپ مزبور، انگلیسها دربارهٔ افرادآن حقوق‌تقاعد برقرار کردند، برقراری مستمری باین ترتیب بود:

بیك عده حقوق تقاعد پرداختند، بعده‌ای دیگر حقوق‌تقاعد ماهیانه مقرر داشتند. آنهائیکه حقوق تقاعد بکجا دریافت کرده بودند، دراطراف مشهد بویژه بلوك سرجام، پیوه ژن، مزنگان بنام خورده مالك بزراعت پرداختند. عده‌ای که حقوق تقاعد ماهیانه میگرفتند، چون محل پرداخت آن درقسمت مالی سر کونسولگری انگلیس بود، هرماه ازآنجا دریافت ولیست تقاعد رامهر یاامضا مینمودند.

نظر باینکه درآن‌دوران کاپیتولاسیون برقرار بود، نامبردگان تبعه‌یا تحت الحمایهٔ انگلیس بودند وازهرحیث درزندگی آنها کومکهای لازمه از طرف ژنرال کونسولگری انگلیس منظور میگردید. این بود مقدمهٔ اجمالی رازهای نهفته. اکنون وارد اصل مطلب میشوم.

دربدو کودتای ۱۲۹۹ همه‌میدانیم که عمال کودتاوانگلیسها بایکدیگر کاملا موافق ودرابتدای کتاب ودرفصول «دوران قیام» صریحاً باین‌موضوع اشاره شد و این مطلب نیز خود مؤید نگارش ماست. پس از کودتا در مرکز وقبضه شدن امور خراسان بدست کلنل محمد تقیخان، کلنل شروع بتوسعهٔ ژاندار مری خراسان کرد.

بمنظور توسعهٔ ژاندارمری طبق دلخواه اولیای کودتا تقریباً دوثلث از صاحبمنصبان ، درجه‌داران وافراد تیپ ۱۰٦ را کلنل پریدا کس ژنرال کونسول انگلیس کتباً بژاندارمری معرفی نمود و کلنل هم باهمان درجاتی که داشتند هر کدام را درهریك از صنوف مختلفهٔ نظام که کار کرده بودند پذیرفت و بکار گمارد .

منظور این بود که این عدهٔ متقاعد بر بودجهٔ صندوق دولت ایران تحمیل و حقوق دریافت نمایند اما درحقیقت کمافی‌السابق نوکر انگلیسها بوده مطیع وفرمانبردار آنها باشند.

درجه های هندی این بربریها بدین‌ترتیب بود :

هر کدام «صوبه‌دارمیجر» بودند بسلطانی ، هر کدام «صوبه‌دار» بودند به نایب اولی ، هریك « جمعه‌دار » بودند به نایب دومی پیاده و هر کدام «رساله‌دار» بودند بنایب دومی سوار ، هر کدام « حواله‌دار » بودند بو کیل باشی گری و هریك «نائیك» بودند بو کیل راستی‌وهر کدام «لانس‌نائیك» بود بو کیل چپی وسر بازان را بسر بازی گمارد .

این قسمت بطوریکه میگفتند از بهترین و مرتب ترین قسمتهای ژاندارمری خراسان محسوب میشد واتفاقاً این عده کلیتاً در اردوی بهادر جمع وتحت فرماندهی ماژر اسمعیل‌خان بهادر که مأمور فرونت تهران در سبزوار بود مستقر گردیدند وبطوری که از نظرخوانندگان گرام گذشت توسط عده‌ای از همین‌قسمت بود که درشریف‌آباد تحت‌فرمان ماژر بهادر، کلنل گلروپ و همراهانش خلع سلاح شدند .

بنحوی که در اواخر فصول دوران قیام متذکر شدم پس از کشته شدن کلنل پسیان ، بهادر با کلیهٔ این عده بطرف مشهد حرکت و در طرق متمرکز شد .

کلنل بهادر چون یکفرد وطن‌پرست ودرعین‌حال ساده‌دل و بی‌آلایش بود ،عده‌ای ازصفای‌ضمیراوسوء استفاده کرده‌وچون‌دیدند اومستعد ادامهٔ قیام است ، اولا برای تأمین مالی اردوی اویکفقره معاملهٔ گندم با همسایهٔ شمالی نموده ومبالغی‌چرونس بدست‌آوردند ثانیاً طرح کودتائی در کودتا راریخته‌وشروع آنرا باین‌نحودرنظر گرفتند که درمشهد باصطلاح تصفیه‌ای را قائل شده وعده‌ای را بقتل برسانند ، بطوریکه موثقی اظهار داشت یکی ازاشخاصی که درلیست‌ترورمنظور شده بود کونسول‌انگلیس بوده .

بمحض ایکه زمزمهٔ کودتا و باقیام ثانی درشهرساری وجاری شد کلنل‌پرایدکس فوراً قریب سیصدنفرازنفرات بریگاد ۱۰٦ را که بژاندار-

مری معرفی نشده وسرگرم زراعت بودند ، بکونسولگری احضاروبرای محافظت خود وکونسولخانه آنهاراکاملا مسلح ساخت .

رعب‌ووحشت عجیبی دردلهای مخالفین کلنل ایجاد شده بود ، راه فرارهم‌نداشتند والا فراررا برماندن درمشهد ترجیح میدادند ، کمیته هم که عبارت ازمرحوم میرمرتضی ، مرحوم اسدآقا زوار ، مرحوم طاهبازو عدهٔ دیگر بود پس از انتشار بیانیهٔ « کلنل محمد تقیخان نمرده است » جداً بفعالیت پرداخته بودند . قضیه میرفت که صورت عمل بخودگیرد که کنسول انگلیس اندیشه تازه‌ای بخاطرش میرسد . به ایرج رکنی میگوید برای جلوگیری ازاین انقلاب لازم است بهر نحوی شده امشب خودت‌راباردوی طرق رسانده‌وصوبه‌دار احمد علیخان راکه‌فرمانده گردان بربری است نزدمن هدایت کنید .بطوریکه شایع بود این‌شخص ازشجاعترین وباهوشترین صاحبمنصبان بریگاد۱۰۶میبود که‌درآنموقع تحت‌فرماندهی کلنل‌بهادر ،در اردوی بهادر انجام وظیفه میکرد !

ایرج رکنی برای اینکه بتوان باردو وارد ومنظور خود را عملی سازد چنین طرح ریزی میکند که بعنوان ملاقات دوستانهٔ ، دوست‌قدیمی خود مرحوم ماژر علی اصغرخان سپهبدی معروف بملخ که فرمانده قسمتی ازاردوی بهادر بود ، باردوی طرق برود بنابراین درشکهٔ شخصی خود را آماده نموده ومقداری شیرینی ، میوه وآبجو برداشته وبسوی قریهٔطرق که دیگرانهم بسهم خود در آنجا برای امحاء اقتدار کلنل بهادر دست اندرکار بودند ، میشتابد .

در نزدیکی طرق درشکه‌چی خودرامأمور میسازد که پس از ورود بچادرماژور سپهبدی بهرنحوی هست یکنفر ازدرجه‌داران بربری را پیدا کرده وبنزدیکی چادر بیاورید وسپس در ضمن‌آوردن سوقاتی ها بداخل چادر قضیه رابا ایماء واشاره بوی گوشزد نماید .

درشکه‌چی طبق‌دستورعمل‌ودرنتیجه بین ایرج میرزا با«حواله‌دار» « خدارحم » تماس حاصل میشود . بلافاصله وسیلهٔ خدارحم ،بصوبه دار احمد علیخان پیغام میفرستد که فورا پیاده ازاردوخارج وبطرف شهرروانه شود تادر راه ملاقات حاصل گردد .

درساعت یازده شب ایرج رکنی بارفقا وافسران خداحافظی کرده‌و بشهرمراجعت میکند ، دربین راه بصوبه‌دار احمد علیخان رسیده ونامبرده رابکسر نزد کلنل پرایدکس سرکونسول انگلیس میبرد .

پریدا کس ، ازملاقات‌صوبه‌دار احمد علیخان بسیار مسرورواظهار

میدارد : صوبه‌دار این نشانی که بکلاه تواست متعلق بکدام دولت‌است؟ اوجواب میدهد بدولت ایران ، سپس چشمش بلنت مدالهائیکه در جنك بین الملل اول باواعطاء شده ودرسینه اش نمایان بود ، افتاده‌میگوید: صوبه دار صاحب ، این « بیلله » (۱) ها متعلق بکدام دولت‌است ؟ نامبرده پاسخ میدهد بدولت انگلیس .

سپس کلنل پریدا کس اظهار میدارد آیا میدانید دراردوئی که تو مشغول خدمتی نه بصاحب‌آن نشان تعلق دارد ونه بصاحب این مدالها ؟! صوبه دارمیگوید خیراطلاع ندارم .

کلنل پریدا کس میگوید ، برای اینکه نزد صاحب آن نشان‌ودهندهٔ این مدالها سر فراز باشی بایستی دستوری راکه بتو میدهم بطور کامل اجـراکنی . میخـواست تلویحـاً بصوبه دار احمد علی خان بفهمانـدکه این اردوئی که‌تو درآن خدمت‌میکنی مطیع دولتی که بدست ما روی‌کار آمده نیست .

صوبه داراحمد علیخان درحال خبردار پاسخ میدهد صمیمانه‌حاضرم اوامر شمارا اجراکنم !

پریدا کس باومیگوید، گرچه وضع ازدو همین امشب و تاصبح‌متشتت ودگرگونه خواهد شد ولی لازم است شماهم بسهم خود دراجرای‌دستور من جدیت بخرج دهید ، همین الساعه باردو مراجعت کرده شبانه تا فردا ساعت ۸ صبح از بهترین افراد خودت را با اسلحه انتخاب و بگل‌خطمی روانه میسازی‌ودر کوچه باغها موضع‌میگیری ، فرداهنگامیکه کلنل بهادر با اسکورت خود باردو مراجعت مینماید قبل ازاینکه باردو ، که درحال حرکت بسمت مشهد خواهد بود ملحق شود ، نامبرده واسکورتش راخلع سلاح وتوقیف مینمائید ونتیجه راازربـاط باباقدرت بمن گزارش میدهید.

فردای آنروزوضع اردو بصورتی درآمد که قبلاازنظرخوانندگان عزیز گذشت . کلنل بهادردر گل خطمی تقریباً بمحاصره افتاد .

موثقی گفت قبل از رسیدن اردو بگل خطمی صوبه دار مزبور در اجرای دستور کونسول انگلیس‌اقدام ومراتب راتلفناً گزارش میدهدسپس وسیلهٔ تلفن پرسش میشود که کلنل اسمیل خان در کجا میخواهد تحت‌نظر باشد کلنل بهادر تقاضا میکند بمنزل مرحوم آیةالله زاده برود ، بنابراین نامبرده بمنزل آیةالله زاده رفته وازآنجاهم باتومبیل عبدالحسین‌خان پرنده که‌عازم بیرجند بوده، بنابر مصلحت باتفاق مصباح دیوان اسدی پیشکارعلم

۱ - بزبان‌اردو بمعنی نشان است .

به بیرجند عزیمت میکنند و از بیرجند نیز که تحت نظر در آمده بود با یکعده سوار چریك محلی اسب‌سوار و جمازه سوار که در حدود ۸۰ نفر میشدند، بفرماندهی یاور حسینقلیخان معروف به «سبیل» به‌سبزوار عزیمت میکنند.

در سبزوار کلنل بهادر را تحویل ده نفر از مأمورین کریش خان ارمنی میدهند، مأمورین کریش خان اورا بتهران آورده و تحویل زندان قشون می کنند.

توضیحاً علاوه میشود: آقای بهادر درضمن چاپ اول حضوراً اظهار داشتند، پس از ورود بتهران و زندانی شدن، بمحاکمه دعوت نشد و نیز در ضمن چاپ حاضر موثقی که عضو کمیسیون رسیدگی بود بمن اظهار داشت اگر بعداز قیام کلنل بهادر، قیام نوذری شروع نمیشد، بنا بود پس از انتشار بیانیهٔ مفصلی که در منزل میرمرتضی مدیر مطبعهٔ طوس تحت عنوان اینکه «کلنل محمد تقیخان نمرده است» چندنفر ازمخالفین ترور شوند، نجات نوذری اززندان «قریهٔ طرق» مانع ازاین اقدام شد.

۸ ـ آقای معتصم‌السلطنه فرخ

ورودخانه تیمس لندن

دریکی از مسافرتهائیکه معتصم السلطنه فرخ کارگذار ماقبل قیام و معاون کلنل محمد تقیخان فقید دردوران قیام به بیرجند نمود با کلنل پریداکس سرکونسول انگلیس ملاقات میکند، درضمن منا کره و بمناسبت، بطور شوخی گفته بود هروقت رودخانهٔ تیمس چهارمتر ارتفاع بگیرد، دنیا روی، راحتی و آرامش خواهد دید.

پس از کشته‌شدن کلنل وقبل ازورود قوای مرکز، بدیدار کونسول رفته وتقاضای ملاقات میکند، پریداکس ملتفت میشود که منظور فرخ از این ملاقات چیست قاه قاه میخندد.

فرخ گفته بود اگر خندهٔ پریداکس برای حرفی است که در بیرجند زده‌ام بگوئید هنوز بآن عقیده باقی هستم، اتومبیلش را بدهد تا مرا به بیرجند برساند. این تقاضا پذیرفته شد و فرخ هم با اتومبیل کلنل پریداکس عازم بیرجند گردید.

۹ ـ توی دلها خالی شده بود

نوذری باغوای صاحبمنصبانی که دست نشاندهٔ دیگران بودند پس از خلع سلاح کلنل بهادر وسیلهٔ صو به‌دار احمدعلیخان بربری و پناهنده شدن او بآیه‌الله‌زاده

با اردوی بهادر بمشهد وارد و زمام امور را بدست گرفت. موافقین و حتی طرفداران پروپا قرص کلنل وفدائیان اورا خوب میشناخت، شروع بتنظیم لیست سیاهی کرد و اسامی تقریباً ۷۵ نفر از آنها را در این لیست نوشت، راه فرار را هم درهمه جا بروی آنها بست ولی خود بدستگیری آنها اقدام نکرد این خبر در شهر و مخصوصاً در محافل آزادیخواهان و کمیتهٔ ملی شایع گردید بعضی معتقد بفرار بودند ولی راههای فرار قبلا مسدود شده بود بعضی دیگر ارتکاب بچنین عمل را ننگ میدانستند و خود را تسلیم آینده ساختند و این طریقه را بهترین راه شرافتمندانه تشخیص و بانتظار ورود قوای مرکز شدند.

۱۰ - ورود قوای مرکز

قوای مرکز که عبارت از ۷۰۰ نفر قزاق و دویست نفر ژاندارم رژیمان ۱۰ استرآباد بود، بفرماندهی حسین آقا خزاعی میرپنج وارد شدند، نوذری ضمن دادن گزارش؛ آن لیست سیاه را تسلیم و بلافاصله دستگیری عده ای شروع شد و بطوریکه در فصل یازدهم ملاحظه خواهید فرمود چند اطاق در محل توپخانه ارك مملو از محبوسین آزادیخواه و روشنفکر گردید!

۱۱ - آغاز فعالیت در اداره نظمیه

ایالتی خراسان

هنگامی که قوای مرکز بمشهد وارد شد، ماژر جعفرخان ثقفی بجای عالم الدوله رئیس نظمیهٔ دوران قیام، عهده دار تصدی ادارهٔ نظمیهٔ ایالتی خراسان بود.

یك یا دوروز بعد از ورود قوای مرکز سرهنك کریش خان ارمنی باطناً بسمت ریاست نظمیه وظاهراً بتصدی رسیدگی بامور مربوطه بادارهٔ نظمیه اعزام میشود.

عصر روز آمدن کریش خان بادارهٔ نظمیه، آقایان ماژر جعفر خان و حسین عاملی در خاتمهٔ سرویس اداری عازم خروج از در اداره میشوند ولی قزاق قراول مانع از خروج آنها شده میگوید بدون اجازهٔ سرهنك کریش خان نمیتوانید خارج شوید. ناگزیر هر دو برگشته و باطاق کار خود میروند.

ساعت ۹ یا ۹ و نیم بعد ازظهر خبر میرسد که ماژرجعفرخان ازاداره نظمیه خارج شد و بمنزل خود رفت.

ساعت ۱۰ بعد از ظهر آقای عاملی باطاق سرهنك کریش خوانده

میشود ، گفتند وقتی واردشدم ، میرپنج خزاعی هم در آنجا بود ، پس از احوالپرسی وابرازمحبت تلگرافی بدستم دادند که دارای امضاء قوام‌السلطنه وحاوی دستوردستگیری هفتادشش نفر ونام خودم نیز جزء این عده تصریح شده بود البته‌من حق‌داشتم ملتهب شوم، خزاعی وقتی‌چهره ام را برافروخته دید گفت درنام شما تأمل داشتیم تلگراف کردیم اینك جواب داده اند که منظور شیخ حسین ترانی است نه عاملی واضافه کرد که شما مأمورهستید این هفتاد و شش نفر را همین امشب وسیلهٔ مأمورین مخصوص خودتان دستگیر کنید. عاملی‌میگوید همین‌امشب؟ خزاعی‌جواب‌میدهد آری‌همین‌امشب به پلیس هم اعتماد نداریم ، مأمورین مخفی شما هریك باتفاق چند نفر قزاق باید دردستگیری آنها اقدام نمایند .

صبح آنشب این عده دراداره نظمیه زندانی و برای مقدمات محاکمه آنان اقداماتی در جریان بود، آقای عاملی روی اطلاعات شخصی خود از لحاظ دارا بودن ریاست تأمینات نظمیهٔ ایالتی خراسان همه را بخوبی می‌شناخت و بنحوهٔ اعمال هریك از کار کنان دوران قیام آشنا و بلکه اطلاعات کافی و وافی داشت ولی صلاح دراین میبینند که سه نفر ازصلحارا بخزاعی پیشنهاد کند که درمحکمه عضویت پیدا کنند ونیز درپیشنهاد اضافه میکنند که چون زندان نظمیه گنجایش ندارد بهتر است موافقت شود این عده باطاق های توپخانه که نقطهٔ مقابل نظمیه بود منتقل شوند پیشنهاد آقای عاملی باحذف اسم یکنفراز سه‌نفر تصویب وبمورد اجرا گذارده‌شد .

۱۲ ـ محاکمه محبوسین

خوشبختانه ریاست کمسیون رسیدگی بعهدهٔ شخص شریف و بی‌طرفی مانند فضل‌الله آل داود بدایع نگارآستان قدس رضوی رئیس فواید عامه ایالتی خراسان ومدیر مجلهٔ (الکمال) (۱) محول شده بود .

اعضاء این کمسیون عبارت بودند : از آقاسید عبدالعظیم مدعی‌العموم شیخ حسین عاملی ـ سید محمد تجدد . (۲) سرکرد نصرالله خلعت بری ،

۱ ـ ایرج اینجا لطیفه ای دارد که آن اینست :

البدایع نگار را دیدم	پشت المیز الادارهٔ خویش
الچپق‌را گرفته در الدست	الکمالی نهاده در الپیش

۲ ـ درپیشنهاد آقای حسین عاملی سه نفر یعنی آقایان بدایع نگار سید عبدالعظیم و سید محمد تجدد پیشنهاد شده بود ولی سرلشکر خزاعی دو نفر اول را قبول سومی را نپذیرفته بود .

وسرگرد احمد حکیمی .

رسیدگی باتهامات ، همه روزه جریان داشت ، میرزا حسن خان قزل ایاغ پس ازیکهفته مرخص شد ، چند نفر دیگر متعاقب اومرخص شدند این محبوسین اکثراً از آزادیخواهان ، مردان دانشمند واز روشنفکران بودند،اسامی چند تن از آنها را بمدد حافظه برای اطلاع قارئین گرام درج میکنیم ،

حاج محمد رحیم آقا طاهباز- شیخ احمد مدیرروزنامهٔ بهار، بدیع- الملك ، علی اکبرخان طاهباز - میرزا حسن خان غزل ایاغ ، میرمهدی ، میر مرتضی مدیر مطبعهٔ طوس - حاج محمد ابراهیم میلانی - سید مصطفی سرابی(۱)- غلام معروف بدواخانه- سیدمهدی خیاط مدیر روزنامه شرق - مشهدی عبدالله تاجرباشی - رحیم زادهٔ طاهباز - رضا معروف بملت - سید حسن طبسی - بهاء دفتر- اسدآقا زوار- محسن قریب رئیس فرهنك، آقاسیدحسین خرازی وصفدر بیك .مشهدی عبدالله پسرزرنگی بنام سلیمان داشت او همه‌روزه عدادی سیگار بزندان جهة پدرش تحویل و هرگونه اطلاعی که درخارج کسب میشد در بعضی ازموشتو کهای سیگار گزارش میداد ، چون دربین این عدهٔ زندانی باز چند نفر جاسوس وجود داشت ؛ کنترل سیگار ها خیلی محرمانه صورت میگرفت .

یکی ازروزها که رحیم زاده ، غلام دواخانه ، مشهدی عبدالله وبهاء دفتر مشغول سواکردن سیگارهای مخصوص گزارش بودند ، ناگهان حال بهاء دفتر منقلب و گزارشی را که میخوانده از دستش بزمین میافتد ؛ غلام دواخانه که مرد متهور وشجاعی بود کاغذ را اززمین برمیدارد ومیخواند این گزارش را بخط قرمز نوشته بودند ،خبرموحشی را متضمن بود ، غلام وطاهباز اورا دلداری داده ومیگویند مهم نیست باید خودتان را خوب حفظ کنید ومواظب باشید حتی ازقیافهٔ شما چیزی مفهوم مخالفین وجاسوسهائیکه دربین زندانیان هستند ، نشود .

مضمون گزارش این بوده است ؛۱۲ نفر عدهٔ زیر:

مشهدی عبدالله تاجر باشی ، اسدآقا زوار، حاج محمدرحیم آقا طاهباز بهاء دفتر، رحیم زاده طاهباز، غلام دواخانه ، رضا ملت ، سیدحسن طبسی

۱ - سید مهدی خیاط ومیر مهدی درچاپ اول جزء محکومین باعدام نوشته شده بود ولی در تحقیقات بعدی معلوم شد که بجای این دونفر حاج محمدابراهیم میلانی وسید مصطفی سرابی محکوم باعدام شده بودند.

میرمرتضی مدیرمطبعه طوس ، حاج محمد ابراهیم میلانی ، میرزا مصطفی سرابی (۱) شیخ احمدبهار، محکوم باعدام شده بودند ؛ مخصوصاً برای محکومیت بهار ۱۹ شماره سلسله مقالات «لرد کرزن» را بهترین مدرك دانسته ومحاکمه ای برای ایشان ضرور تشخیص نشده بود .

بنا برمشورت ؛ این گزارش ، باستثناء حاج رحیم آقا به بقیهٔ آقایان ابتدا بالایماء واشاره وبالاخره بطور صریح گوشزد میشود .

متعاقب این گزارش،خانم حاج رحیم آقا برای ملاقات پسرش میآید باوجودیکه قراول ایستاده بود وشاید بزبان آذربایجان ایران آشنائی داشت مادررحیم زاده جریان را بپسرش میگوید وازاو درخواست میکند که پدرش راازاین ماجرای تلخ آگاه نسازد ونیز گفته بودممکن است تورا باسایرین بدار بیاویزند ویاتیرباران کنند اگر بخواهی که من شیرم رابتو حلال کنم نباید جزع وفزع کنی ، مانند برادرت صادق (طاهبار مجاهد معروف) در راه وطن بایستی مردانه جان بدهی ، تنها آرزوئی که باقی مانده دامادی تو بود . بگیر این نقلها رابیر تقسیم کن ... اینهم یکجور دامادی است ،در عوض این مادروپسر ، اشك ازچشمان قراول جاری میشود وباز بسخنانش ادامه داده میگوید: زن بهاء دفتر امروز صبح منزل ما آمده چه حالی داشت خدامیداند! بمن میگفت برویم باسایرخانمهای محکومین باعدام در کنسولخانهٔ انگلیس پناهنده شویم واز کونسول بخواهیم که جان این عده راازهلاکت نجات بدهد ، اما من بـاو گفتم که برای تحصن درحرم حضرت رضا (ع) حاضرم ولی پناهنده شدن درخانهٔ بیگانگان ننك است ،پسرش بمادر آفرین گفته بود .

۲ ـ شب !

ساعت دوازشب گذشته این عدهٔ ۱۲ نفری بخارج زندان احضارمی شوند ، درچه حالی بوده‌اند معلوم است ، ابتدا آنها راسوار یك کامیون گراه کرده بحمام ارك مشهد میبرند ، رنك ازصورت همگی پریده از همه بدتر اسد آقا زوار روحیه‌اش رابکلی باخته وازقرارمعلوم قادر بتکلم نبوده است ، قدمها رادرصحن حمام خیلی بزحمت برمیداشته .

رحیم زاده من باب شوخی باو گفته بود ،آقاجان بازی اشکنك دارد سرشکستك دارد ، کسی که خربزه میخورد پای لرزش هم میایستد ،چه خبرشده ! انسان یکمرتبه میمیرد ـ میخواستی آزادیخواه نشوی غلط کردی،

۲ـ شخصی است که اغلب در رادیوسخنرانی مذهبی میکند .

توی جرگهٔ آزادیخواهان واردشدی ، مرد آزادیخواه باید جرأت و شهامت داشته باشد : معلوم نیست خون من و تو از خون کلنل رنگین‌تر باشد خجالت بکش ... بروخودت رازود تطهیر کن مرگ درانتظارماست !

همانطوریکه نوشتم اسد آقا اساساً قادر بتکلم وجواب گوئی نبوده است ، بزحمت اوراصابون میزنند زیر بالش را گرفته بسرحمام میبرند و لباسش را میپوشانند .

مجدداً این عده را با همان اتومبیل بزندان توپخانه اعاده میدهند بدیهی است بااین ترتیب اعدام آنها حتمی و آن بآن درانتظارمرگ بودند.

۱۴ - شاهکار کمیته ملی خراسان

حسین آقا میرپنج بمحلی وارد شده است که شیرازهٔ انتظامش ازهم دررفته ، ژاندارمها بعضی تسلیم و برخی مخفی گردیده‌اند ، کریش‌خان ارمنی بریاست نظمیه منصوب و برای برقراری نظم و آرامش کوشش میکند، ازاین عدهٔ زندانی بسیار بیمناك ووقت و بیوقت بسروقت آنها میآمده ، دراطراف این زندان پستهای متعدد گذارده و پشت بام زندان راهم با یك عده قزاق محافظت مینمود ، کار ایسن کریش خان بجائی رسید که ازتوهین وناسزا بزندانیان فروگذار نکرد ، خواب و خوراك را برزندانیها حرام کرده بود.

خزاعی محکومیت این عده را بتهران گزارش کرد و گویا ازمرکز هم تأیید شد و بهمین لحاظ برحسب مرسوم دوازده نفر محکومین باعدام را حمام برده ومشغول نصب دار بودند .

کمیتهٔ ملی اتمام حجتی برای خزاعی تنظیم ووسیلهٔ عباس آشپزاو، که از ژاندارمهای فدائی کلنل بود شبانه بروی تخت خوابش گذاردند ، دراین اتمام حجت نوشته بودند : اگر موئی ازسررفقای ما کم شود همان طوری که این نامه رادراطاق خواب روی سینهٔ شما گذاردیم ، شما رامعدوم خواهیم ساخت ، ضمناً بدانید این عده‌ایکه طبق لیست سیاه نوذری گرفتار شده‌اند فقط یك گناه دارند وآن آزادیخواهی است .

صبح آنشب خزاعی سراسیمه بستادارتش آمده و تلگرافی بوزیرجنك مبنی براوضاع واحوال شهروحومهٔ مشهد وهمچنین عدم تکمیل خلع سلاح ژاندارمهای متواری ومخفی ، عدم برقراری نظم کامل درمشهد ، مخابره وعلاوه میکند که اوضاع واحوال اجازه اعدام این ۱۲ نفر را نمیدهد واین جانب معتقدم موافقت فرمایند آنهارابتهران اعزام نمایم تادر آنجاهرطور صلاح باشد دستورفرمایند باآنها رفتار شود وهمان روز عصر پاسخ مساعد

رسید وحاکی ازموافقت باتبعیدآنها بود (۱)

فوراً این خبر وسیلهٔ سلیمان‌پسر مشهدی عبدالله تاجرباشی بغـلام دواخانه اطلاع داده شد ، اونیزبازده‌تن‌رفقای خودرا ازاین خبر مسرت بخش آگاه ساخت ، چند روزبعداین عده‌از مشهد بنقاط نامعلومی تبعید شدند وبقیهٔ محبوسین هم رفته رفته مرخص واین کمسیون پس‌از اتمام‌کار منحل گردید .

۱۵ ـ ریاست وزرائی قوام ونبش‌قبر کلنل

همه دیدیم که چه نتایج شومی ازریاست وزرائی قوام ببارآمد ، برخوانندگان گرام مسلم ومسجل شد کـه این کین توز بیگذشت ، تا این جوان پاك سرشت رابکشتن نداد راحت ننشست ! وگویا قتل‌فجیع کلنل‌و

۱ ـ آقای‌عاملی گفتند که درخلال‌رسیدگی تلگراف‌اعدام‌این‌دوازده نفر بامضای قوام‌السلطنه رسید ، عواقب وخیم اعدام دسته جمعی را بـاحضور سرهنك محمدحسین‌خان بخزاعی گوشزدواضافه‌نمودم که‌شماتحت امر وزیر جنك هستید واین تلگراف بامضاء قوام‌السلطنه میباشد ، هنوز ژاندارمری در شهرنو متوقف وخلع سلاح نشده اند . ممکن‌است اعدام این جمع باعث بلوا وآشوب گردد وای‌بسا که مخاطرات جبران ناپذیری ایجادنماید،شما اگر بخواهید دراین‌اوضاع مهم‌کار کنید وتوفیق حاصل‌نمائید ازآغازعمل بایستی بمسالمت رفتار وتحبیب قلوب کنید، بعقیدهٔ من بهترین راه موفقیت این است .

خزاعی پس ازچند دقیقه فکرمیکوید ،سخنان شما درمن تأثیر نیکو بخشید ، من تسلیم مصلحتم بروید باسرهنك محمد حسینخان تلگرافی بوزیر جنك تهیه نمائید تامخابره شود .

این تلگراف بنابراظهار خود ایشان بیش ازهزار کلمه بودونزدیك طلوع‌آفتاب تبدیل رمزآن باتمام میرسد ، پس از امضاء سرلشکرخزاعی آقای عاملی خود حامل‌آن شده ودرتلگرافخـانه به برهان مـأمور کشیك تلگرافخانه تسلیم وقبض رسید رسمی دریافت میدارد .

جواب رادربالا ملاحظه فرمودید ، بعدازیکسال چندتن ازتبعیـدشدگان بمشهد بازگشت کرده وهنگامیکه از زبان سرلشکرخزاعی می شنوند که،یکی‌ازعوامل بقاء حیات آنان‌عاملی بوده‌صبح روزعیدنوروز بمنزل ایشان رفته تشکر میکنند .

حتی بریدن سراو بدست قلیچ نوکر تاج محمدخان و برات محمد بیك (۱) بازهم آبی بآتش سوزان درونیش نپاشید ، درصدد اقدام دیگری برآمدو آن نبش قبر کلنل بود !

کلنل بمناسبت علاقهٔ فوق‌العادهٔ مردم وجاهتی که در بین عموم‌طبقات پیدا کرده بود درجوار نادر مدفون شد .

قوام بادستور نبش قبر بافکار عمومی ومهمتر ازآن بمذهب اسلام که نبش قبررا حرام نموده است توهین وارد ساخت ! حتی مجتهدین فعلی وقائدین اسلام نبش‌قبررا برای حمل بعتبات عالیات هم‌بدون وصیت‌متوفی جایز نمیدانند وحرام میدانند .

اجرای دستور باوجود کثرت طرفداران کلنل امکان پذیر نبود ، با وجودیکه اقتدار دردست مخالفین و برهمه چیز تسلط داشتند انجام‌این امر مشکل و بلکه‌غیرممکن بنظرمیرسید ، وبطوریکه استنباط میشد حتی بعضی از مخالفین هم از نظر رعایت قوانین شرع بانبش قبر موافقت نداشتند و گویا این‌اصل مهم رادرمرکز هم باو کوشزد کرده بودند معهذا گوش باین حرفهای قانونی نداده ودراجرای دستور اصرار ورزیده بود !

مأمورین اجرای این دستور کمیسیونها تشکیل وتبادل افکار کرده‌و خودرا در بن بست عجیبی مشاهده کرده بودند ، زیرا همانطور که دربالا اشاره شد دوست ودشمن بااجرای این عمل مخالف شرع وانسانیت جداً ابرازبدبینی میکردند ، پس چه باید کرد ؟ اومصر استو خیلی هم‌مصر ، بالاخره باین نتیجه رسیدند که نبش قبر بایستی خیلی محرمانه صورت پذیرد ، مسلمانها که زیربارچنین معصیت بزرگی نمیرفتند ، صلاح در این دیدند که انجام اینکاررا بعهدهٔ کریش‌خان ارمنی که دررأس نظمیهٔ‌خراسان بود محول سازند ، بکریش خان پیشنهادمیشود اوجواب داده بود که چون من بامردم درتماس نزدیك هستم‌و بمقتضای شغلی که‌دارم موظفم برای حفظ آرامش وبر قراری انتظام در تجییب مردم کوشش کنم و بطوریکه کاملا محسوس است افکار عمومی بااین اقدام جداً مخالف است ، بنابراین قبول این مسئولیت رابصلاح خود تشخیص نمیدهم ، گفته بودند چون شما ارمنی هستید مانع قانونی برای شما در بین نیست ، باز جواب داده بود همانست که گفتم‌من بااین شغل نمیتوانم بافکار عمومی پشت پا بزنم ، خوبست بدیگری مراجعه کنید .

بجستجوی دیگری پرداختند ومتأسفانه پیدا کردند ، این عنصر حق

۱ - قلیچ کردپس ازسه سال کشته شد .

ناشناس (!) رضاخان رفعت نظام بود .

این شخص کسی بود که‌از محبتهای کلنل برخوردار وازمقام کوچك بمقام حساسی گمارده شده بود ، داوطلب شد و باچند نفر مانند دزدان نیمه شب بمقبرهٔ نادررفته قبررا شکافت وصندوق آهنین را که کلنل برای ابد درآن خفته بود (۱) اززیرخروارها خاك بیرون کشید وهمان شبانه به گورستان بیرون دروازهٔ سراب انتقال ودرآنجابخاك سپردند ؟!

اصیل زادگان ازاین جریان اطلاع داشتند وهرگونه مقاومتی را بمناسبت‌عدم‌خونریزی‌صلاح‌نمیدانستند ، لذا قبلا باکمك چند نفر کوره‌پز ، سنگ بزرگی که حاوی اسم ، رسم ، تاریخ شهادت ومحل وقوع‌قتل بود حاضر وآماده‌نموده بودند ، صبح تاریك روشن این سنك رابروی قبر دوم کلنل گذاشتند .

۱۶ - پذیرائی شیرزن در تبریز

عزت الحاجیه مادر کلنل

کلنل قبل از مرك بمادرداغدیده‌اش نوشته بود ، هروقت خبرشهادتم بتو رسید بسط شیرینی وچای «رسپسیون» رابچین وازمدعوین بخواه تا بتو تبریك بگویند ، یعنی‌همان‌پذیرائی را که‌درشهادت برادرم‌عمل‌آوردید کاملا تجدید کنید ، بدوستان خود نیز نوشته‌ام در کارت پستال های گلدار با حاشیهٔ گلی‌رنك بتوتبریك‌بنویسند ، مادرجان شماهم باید معامله بمثل کنید کشته شدن درراه آزادی وتحصیل آبرو برای وطن بعقیدهٔ من باگفتن تسلیت منافات دارد .

من خود در زمان جنك وتوقف در اروپا ، شاهد یك چنین‌مناظر بوده‌ام ، وقتی‌ازارکانحرب‌پدرومادری کتبا یا تلگرافا شهیدشدن فرزندی راابلاغ میکردند وچنانچه این خبر دریکی از مجلات ویاجراید هم‌منتشر میشد ، سیل تلگراف ونامه‌های‌تبریك بود که بسوی آن خانه روانه میشد. واحیانا اگر یکی ازنزدیکان در ارسال تبریك‌متعمداً غفلت میورزیدمادر ویا پدرشهید حق گله داشت .

مردن ، برروی‌تختخواب خیلی عادی است وبعقیدهٔ من‌چندان ارزشی ندارد ، وقتی برای چنین مردنی آغاز شیون میشود من این سوگواری را ازآن لحاظ تلقی‌میکنم که : بازماندگان در گذشته باین‌نوع‌مردن‌عزیزشان

۱ - این صندوق بدستور نایب‌آقاخان خوشکیش‌همکارقدیمی ارستان ورئیس مباشرت دوران قیام کلنل محمدتقیخان ساخته شده بود .

متأثر هستند .

چون متن یکی از نامه‌های کلنل که به آقای کاظم‌زاده مدیر ایران شهر دوست خود مقیم برلن نوشته مؤید نگارش فوق است . عین آنرا بمناسبت «تبریك بر مرك» درزیر مینگارم :

«دوست عزیز من کارت مورخه ۱۶ ومراسلهٔ ۲۲ ژوئن زیارت گردید از ۱۳ حمل تا ۱۳ جوزا حاکم نظامی ایالت خراسان وریاست کلیهٔ قوای این ایالت راداشتم ، پس از تغییر کابینه از حکومت منفصل لیکن مجبوراً بریاست قوای نظامی برقرار شدم ، مایل خدمت نبودم یعنی کسی را طالب خدمت نمی دیدم.

بالاخره در ۱۵ ، اسد مجدداً بخواهش اهالی و بامر وجدان خود امورات حکومتی رانیز عهده دارشدم لیکن بغرض رئیس الوزراء ودولت تقاضای اهالی را تاکنون قبول نکرده وآقای صمصام السلطنه را بایالت تعیین کردند که درتهران هستند وایشان بنده را کفیل فرموده‌اند .

خلاصه بامر مرکز رئیس کل قوا و بخیال اهالی وخودم فرمانفرمای ایالت خراسان وعهده دار امورات لشگری و کشوری میباشم ودیشب آخرین تلگراف اتمام حجت را بمجلس ووزراء مختار وتمام جراید مخابره کرده‌ام وانشاالله همانطوریکه یك نسخه ازردداد خواهی فرستاده‌ام والبته تاوصول این مراسله خواهد رسید . یك نسخه دیگر نیز از مخابرات که قریباً بطبع خواهم رساند ارسال میدارم .

همسایهٔ جنوبی ودولت فشار میآورند که من بخارجه مسافرت کنم لیکن من تاممکن است دست ازوطن نخواهم کشید ودرهمینجا بگورخواهم رفت ، این بود مختصراز تفصیل وانشاالله اگر سلامتی باقی ماند - چیزی که گمان نمیکنم - مشروحاً صحبت خواهم کرد ودرغیراین صورت این آخرین یادگار من خواهد بود .

بنده فعلا برای خاراندن سرهم وقت ندارم . یك اردوی چهارهزار نفری بدون کمك و تنهای تنها ، اداره کرده ضمناً حکومت ایالتی را نیز عهده دارمیباشم واقلا روزی یکصد کاغذ ولایحه مینویسم ودویست مراسله خوانده وجواب میدهم ، رجزخوانی نیست حقیقت دارد واین فقط محبت شما است که مرا دراینوقت ، تنها ، درمیان تل کاغذها بآن وا میدارد که باین تفصیل چیز بنویسم ، بجان خودت شق القمراست وباید قدراینروست را بدانید که خیلی نادراست بلکه هیچ نیست .

خدمت آقای تقی‌زاده سلام رسانده ؛ عرض کنید کمك کنید ، کمك

کنید ایران را از تحت نفوذ همسایهٔ جنوبی خلاص کرده ریشه اشراف پوسیده‌را از بیخ و بن بکنیم اگر حالا استفاده نکنیم کی استفاده خواهیم کرد(۱)

بهمهٔ ایرانیها سلام برسانید و بگوئید خواهش دارم اولا پس از شنیدن خبر کشته شدن من در راه وطن هر کدام یك کاغذ تبریك بمادرم عزت الحاجیه در تبریز و یك تبریك نامه دیگر بعمویم ژنرال حمزه خان در تهران بنویسند ، خوب میفهمید تبریك نه تعزیت .

دور کاغذ نباید سیاه باشد بلکه گلی ، رنك خوب ، حال دوباره خواندن را ندارم امیدوارم بتوانید بخوانید و اگر کلمات افتاده و عبارات نامفهوم داشته باشد عفو فرمائید . خدمت آقای طاهرزاده سلام دارم .

مشهد لیلهٔ هفتم سنبله ۱۳۰۰ ، ورشیدی قربانت محمدتقی

☆☆☆

عزت الحاجیه بحسب عادت و بنا بر وصیت فرزند دلبندش مجلس جشنی برپا نمود و درضمن پذیرائی ناگهان بیادش آمد که دیگر این پذیرائی تجدید نخواهد شد ، زیرا کلنل آخرین فرزندی بود که در راه آزادی و مبارزه بادشمنان استقلال ایران تقدیم کرد ، عنان اختیار از دستش دررفت همانطور که نقل‌هارا بطرف مدعوین میپاشید؛ میگفت :

بخورید ، نوش جان کنید ، بمن تبریك بگوئید ، هیجانی درمهمانان ایجاد کرد ، غوغائی برپا نمود ، شیون وضجه ای براه انداخت، بچندنفراز نزدیکان خودمیگوید :

چرا سیاه پوشیده اید ، من که مادراوه‌ستم سفید پوشم ، اماخدااز درونش آگاه بود .

این شیرزن سالخورده میخواست تعادل خودرا حفظ کند ، ساعی بود که درمقابل مهمانان اشك نریزد ، قیافهٔ خودرا مصنوعا متبسم نشان میداد ، خنده میکرد امازهرخند بود ، کوشا بود که درمهمانان نشاطی ایجاد کند ، اما بالاخره نشد ، ناگهان فریادی ازدل سوزانش برآمد واشك از دیدگانش روان گردید و برزمین افتاد . . .

این شب سوزناك واین بیتابی مادروافتادن او برزمین ، مقارن همان شبی بود که جسدفرزند اواز کنارنادر بگورستان سراب انتقال داده میشد؛!

شرحی که آقای کاظم زاده مدیرایرانشهردرزیر نامهٔ کلنل نوشته (۲)

۱ـ ای ساده دل ونیك سیر، روحت شاد .

۲ـ صفحهٔ ۱۱ شمارهٔ ۲۰ «ازانتشارات ایرانشهر» چاپ برلین مورخ اردی بهشت سال ۱۳۰٦ شمسی برابرسال ۱۹۲۷ میلادی.

برای مزید اطلاع خوانندگان اقتباس میشود :

« این مرقومهٔ اخیر کلنل بهترین گواه احساسات و افکار و مقاصد عالیه آنمرحوم است و برهریك از افراد ایرانی و بخصوص نظامیان ایران که حارسان حیثیت و ناموس ایرانند یك نمونهٔ قابل امتثال میباشد.

برای اینکه امثال اینگونه رجال فداکار درمیان جامعهٔ ایرانی زیاد شود و برای اینکه این قبیل فرزندان رشید و باغیرت در آغوش محبت این کشور بتواند نشوونما و پرورش یابند آیا چه باید کرد ؟ البته وسائل متعدد میباشد و یکی از آنها اجرای قانون مجازات ومکافات است یعنی جزادادن بدان و گرامی داشتن نیکان ، لیکن اینهم کافی نیست . بخصوص برای ملتی که دردرکات پست فساد اخلاق غوطه وراست بلکه باید درنهادافراد ملت یك حس قدردانی وحق شناسی نسبت ببزرگان وفدائیان ونیکوکاران تولید کرد . یعنی یك مجازات ومکافات اجتماعی بوجود آورد که همیشه ریشهٔ درخت فضیلت وشهامت راآبیاری کند !

اگر شماقادر بکندن ریشهٔ فساد اخلاق نیستید واگرجرئت آنراندارید که جزای خائنان ومفسدان را بدستشان بگذارید و اگرترس و حرص و آلودگی خودتان اجازه نمیدهد که دست دزدان وغارتگران و خونخواران را ازدامن فلك زدهٔ ملت کوتاه سازید اقلا میتوانید درستکاران وفدائیان وصاحبان لیاقت را محترم شمارید وازآنان قدردانی کنید و بخصوص از گذشتگان پاکدامن که خودرا فدای راه نجات وسعادت شماساخته اندباین تعظیم وحق شناسی امروزی شمادربارهٔ آنان مانع منافع شخصی وهوسات نفسانی شما نخواهد شد و آن مردگان نان شما و مقام شمارا از دستتان نخواهندگرفت بلکه برعکس ، این قدردانی وحقشناسی ازیکطرف دلالت بنجابت وشرافت شما کرده ببلندی مقام وعظمت شما خواهد افزود (۱) و ازطرف دیگر برای نژادآینده نمونهٔ تشویق برای پیروی ومایهٔ قوت قلب ومحرك احساسات واستعدادات قوی خواهدگشت .

امروزدرمیان هریك ازطبقات ملت رجال معدودی پیدا می شوند که

۱ــ خیابانی را با آنوضع فجیع کشتند وجسدش را هم روی نردبان کوچکی گذاشته درشهر گرداندند وسپس بدستور والی ایالت (مخبرالسلطنه) « بردند ویکجوری دفنش کردند! » وهمین مسئله باعث بلندی مقام وعظمت جناب او شد ؟! قدردانی وحق شناسی ازیك رجل سیاسی ، علمی و آزادیخواه ایران بهتر ازاین میشود ؟...

هریك دررشته ای مخصوص ومسلك خود استعداد و لیاقت فوق العاده را دارا می باشند ولی از نداشتن مشوق و ندیدن قدردانی وحقشناسی درگوشهٔ نسیان وخمودگی خزیده ویا درزیردست رجال کمتراز خود گرفتارشکنجهٔ روحی هستند ! اگرشما چشم بیناودوربین وقوهٔ تمیزداشته اینقبیل مستعدین را از آغوش خمودت ودل شکستگی و نومیدی بیرون بکشید واستعدادات آنهارا بکاربیندازید دراندك زمان عدد نیکان وبا هنران ومستعدان بر زمرهٔ خائنان و بی هنران وفرومایگان غالب میآید (۱) واین زمره خود کم کم ازمیان میرود و جای خودرا بدسته اول میگذارد و بدین طریق بدون کشتاروخونریزی وانقلاب که بعضی ازمتفکرین آخرین چارهٔدردایران میدانند ریشهٔ فساد اخلاق کنده ومحیط اجتماعی ایران پاك میشود!

بلی، تشویق وحمایت ازعلم وهنروفضیلت ، محور تکامل استعدادات ملت و بنیان متین عظمت و مدنیت است و تذکار نام نیکان وادی حقوق بزرگان یکی ازوسائل زنده کردن اینگونه احساسات قدردانی وحقشناسی است .»

☆✿☆

امروزقریب بیست ونوسال ازتاریخ مرقومهٔ آقای حسین کاظم زاده مدیرایرانشهرمیگذرد وهنوز که هنوزاست آب ازآب تکان نخورده و بلکه براثر بیکفایتی زمامدارانی مانند قوام السلطنه اجتماع ماسیر تدنی وانحطاط کرده است !

مسیرتاریخ ما ازروزی که پای قرارداد۱۹۱۹ بمیان آمد کاملاعوض شد وبرای یکربع قرن موجبات ، بندگی ، بیچارگی ، آوارگی وبالاخره درماندگی ما ملت ایران فراهم شد ! آنانکه برموزسیاست آشنائی دارند اگرترتیب وقایع را که من دراین تألیف دنبال کرده ام بدقت از نظر تیزبین خود بگذران بدهند . بیدرنك تصدیق خواهند کرد که در این گفته خطائی نشده .

---

۱ ـ شاید پس آنوقت کی قراردادها را بزبان کشور و ملت ایران اداره خواهد نمود ؟!..

۱۷ ـ دارائی کلنل فقید...

پس از چند روز که کلنل در خواب ابدی، جابجا میشد ؛ تا جائیکه در حافظه دارم، این عده آقایان مأمور شدند دارائی کلنل فقید را صورت مجلس نمایند :

۱ـ شیخ محمد کاظم طهرانی .
۲ـ سید محمد تجدد .
۳ـ زین العابدین دفتری (بهاء دفتر)
٤ـ سلطان ابوالقاسم خان پسیان
د ـ نایب احمد آقاخان اسدالله زاده (داد فرفملی)
٦ـ علی رحیم زاده طاهباز .
۷ـ وچند افسر دیگری که در نظرم نیست .

قبلا بایستی اذهان خوانندگان گرام را باین نکته متوجه سازم که: شایعات عجیب و غریبی دربارهٔ کلنل وجود داشت ، میگفتند او در دوران قیام ملیونها ثروت اندوخته است ، گویندگان بخود حق میدادند که اینطور قضاوت نمایند زیرا کلنل چندین ماه فرمانفرمای ایالت خراسان بود و بنا باظهار گویندگان درطول این مدت لااقل یکملیون تومان ذخیره نکرده باشد قطعاً خرج چندین سال توقف در اروپا را که بطور مجلل زندگی کند، اندوخته است ، اما غافل بودند که طرز تشکیلات و بینظری او چرخهای ادارات را بهمان نحوهٔ قبل از قیام میچرخاند ، نمیدانستند که کلنل فقط به حقوق ژاندارمری قانع و حتی از دریافت هفت هزار ریال کمك خرج اداره کردن ایالت وهمچنین از قبول سه هزار ریال طبق تصویبنامه هیئت دولت که تفصیل آن گذشت صرفنظر کرده است، آنها نمیدانستند وقتی قوام السلطنه روی خصومت باداره پست و تلگراف دستور داد بر خلاف تمام ادارات از قبول مرسولات و تلگرافات مجانی ژاندارمری خودداری نمایند .اومجبور شد دستور بدهد مقداری تمبر پست بخرند و بپاکات ژاندارمری الصاق نمایند یکروز آقاخان خوشکیش از همان تمبر، سی دینار پاکت مقصد تهران بنام ژنرال حمزه خان الصاق کرده بود ، کلنل شدیداً اورا ملامت و گفته بود ؛ مگر شما نمیدانید حساب جیب من با صندوق دولت دوتا و کاملا از هم سوا است ؟ سی دینار را بخوشکیش پرداخته بود .

آنها هرچه حدس میزدند تاحدی محق بودند زیرا مخالفین کلنل و همان جاسوسها که قبلا ذکری از آنان شد ، دروغهای شاخدار وفراوانی در بین مردم ساده دل شایع ساخته بودند .

صورت برداری ازدارائی اوخط بطلان برروی تمام این اراجیف کشید ، وگویندگان علاوه براینکه دردل ازروح فقید اومعذرت خواستند طلب مغفرت هم برایش کردند .

اینك صورت اثاثیه ودارائی او :

۱ـ دیوان فردوسی طوسی یکجلد .
۲ـ دوصندوق چوبی محتوی کتب السنه فرانسه ـ آلمانی ـ ترکی ـ عربی .
۳ـ قالیچهٔ ترکمنی یك تخته (همان قالیچهٔ ششصد ریالی)
٤ـ لباس سلام ژاندارمری یکدست .
٥ ـ لباس معمولی ژاندارمری یکدست .
٦ ـ چکمه یکجفت .
۷ ـ استکان سه عدد .
۸ـ قوری بندزده یکعدد .

علی طاهباز باحالت گریه فریادمیزند، آقاشیخ کاظم! مرقزم فرمائید بند زده ، قوری بندزده !

آقا شیخ کاظم عینك خودرا زده وقوری را میگیرد و بدقت نگاه می کند و پس از آن بادست مشتی بمغزخود کوبیده میگوید : وای برمن که با یك چنین عنصر شریفی مخالفت میکردم ! من درحضور شما ازروح او معذرت میطلبم ...

کلیهٔ اثاثیهٔ کلنل ، بمبلغ دویست و هفتاد تومان تقویم و صورت مجلس شد و برمخالفین اومسلم گردید که این اصیل زاده حقیقتاً پاك ومنزه بود واین شایعات ناروا درباره اش عاری ازصحت وتهی ازحقیقت است و قطعاً درنزدوجدان خود نیزشرمنده شده بودند .

۱۸ـ نایب احمدخان

پس از مراجعت ازسیبری، سیبری زندان آزادیخواهان ایران شده بود!

رجال واقعی صدرمشروطیت ایران که فقط معدودی ازآنها درقید حیاتند ، نیك مستحضر و بخاطردارند که سیبری درزمان تزارها نه تنها زندان

آزادیخواهان روسیه بود بلکه عدهٔ بسیاری از هم میهنان عزیز ما هم بجرم داشتن عقیدهٔ مشروطه خواهی ومسلك حریت ومساوات درزندانهای سیبری باحال رقت باری بسرمیبردند!

دولت استبداد ایران نه تنها ازتابعین خودطرفداری نمیکرد، بلکه خودرا دردامن امپراطورروس انداخته وبقاء سلطنت استبدادی خودرا در امحاءآزادیخواهان دانسته وبهترین زندان را همان سیبری تشخیص داده بود!

قبل ازواژگون شدن تاج وتخت محمدعلی میرزا، شهرهای‌سیبری مخصوصاً «ایرکوتسك» سیبری مملو از آزادیخواهان تبعیدی از ایران شده بود؛ دراوائل‌واواسط جنك ۱۸-۱۹۱٤ نیزهر کس باتزارهامخالفت میکرد بلادرنك دستگیروبسیبری اعزام میگردید!

یکی ازمجاهدین‌صدرمشروطیت،احمدآقا اسدالله‌زاده‌اهل‌آذربایجان عزیزایران، براثرمبارزهٔ شدید باروسهای تزاری وسیلهٔ قشون تزارها که برخلاف سنن وقواعدبین المللی بیطرفی‌ایران را نقض کرده ودر سرتاسر ایالات وولایات شمال وشمال غرب ایران پراکنده شده بودند، دستگیر وچندسال درزندان «ایرکوتسك» روزگارتلخ و ناگواری را گذراند،

یکی ازعکسهای زمان تبعید سیبری این مجاهد که بمشهدفرستاده شده حاوی ده کلمه بشرح زیراست:

«مشهدمقدس افراسیاب خان سرتیپ سلامت‌هستم‌التماس‌دعادارم۱۵ ذیقعده۱۳۳۵، بدست‌نگارنده‌رسیده بودولی‌قبل‌ازاستفاده آقای‌دادفرگرفت!

این مجاهد، پس ازرهائی اززندان سیبری و مراجعت بایران سر گذشت اسارت وشرح ماجرای تبعید بسیبری وطرز زندگی آنجارا، در یکی ازجرایدآنعصرمنعکس وپس‌ازمدتی بیکاری وارد خدمت ژاندارمری میشود.

براثرابرازصمیمیت و حسن خدمات جلب اعتماد کرده بود لذابرای شرکت درجنگهای خواف وباخرزداوطلبانه اعزام میشود.

دراواخراسد ۱۳۰۰ که قشون شجاع الملك هزاره مغلوب و بسرحد افغان گریخته ودرآنجا پناهنده شده بودند، چندنفرازژاندارمهای اردوی کاوه تحت فرماندهی ماژرعلیرضا خان شمشیرزخمی میشوند که شرح آن‌در فصل «نشان پرچم‌کاوه» گذشت نایب احمدآقاخان نیز درآن جنك بر اثر اصابت گلوله بسختی زخمی شده وبیم هلاکتش میرفت.

چون زخم او خطرناك بوده، در تاریخ ۲٦ سنبله ۱۳۰۰ نامهٔ

بکلنل نوشته و استدعای اعزام طبیب جراح میکند ، البته قبل از او رئیس اردو بنابر وظیفه جریان را مشروحاً راپورت داده و اعزام طبیب جراح را تأکید کرده بود .

کلنل ، فوراً دکتر شیخ حسن خان عاملی را احضار و باسه درشکهٔ خالی بفرونت خواف اعزام داشت و بپاسخ نامهٔ احمدآقاخان را هم بخط خودچنین نوشت:

ایالت خراسان وسیستان بتاریخ لیلهٔ ۳۰ سنبله ۱۳۰۰
نمره-

برادرم قربانت شوم- مراسلهٔ مورخ ۲۶ سنبله واصل قلباً متأثر و متألم شدم البته زخمی شدن و یا کشته شدن در راه وطن شرافت بزرگی هست لیکن نه از تیر دو نان و غارتگران ، بمحض وصول راپرت رئیس اردو یک دکتر متخصص فن جراحی و سه درشکهٔ خالی فرستاده ام و امیدوارم تاکنون رسیده باشد چنانچه عدهٔ زخمیها لازم بفرستادن شهر باشد همراه خواهید آورد ، عوض را خرد رئیس اردو تعین میکند . بیش ازاین زاید دانسته شما وهمه را بخدامیسپارم ازقول من از تمام افراد وزخمیها احوالپرسی فمائید .

محمدتقی

☆•☆

در همان اوقاتی که کلنل برای سرکشی اردو در گناباد متوقف و باشوکت الملك علم مخابرهٔ حضوری داشتند (۱) دکتر شیخ حسنخان عاملی

۱ - در مخابرهٔ حضوری علم ، نورالدین میرزا قهرمانی رئیس مالیهٔ بیرجند در تلگرافخانهٔ بیرجند حضور داشته ، علم ، بکلنل میگوید افکار وعقاید اصلاح طلبانهٔ شما قابل تقدیس است ولی برای مملکت ایران هنوز زوداست ، بهتر است بادریافت همان بیست هزار تومان برای تکمیل اطلاعات عازم اروپا شوید ، کلنل گفته بود دراینصورت پس چرا اصرار دارید مرا از خدمت بوطن منصرف سازید . من اگر باید بمیرم خاك وطنم مرا بهتر در آغوش خواهد گرفت ، بیگانه خاکش هم بیگانه است .

بقیه پاورقی در صفحه ۳۶۲

ایالت خراسان و سیستان

نمره
تاریخ ۱۳۰۰
ضمیمه

درانجام وظیفه خود نهایت جدیت و تسریع را بکار برد، احمدخان و سایر ژاندارم هائی را که زخمشان خطرناك و میبایستی درمریضخانه بستری شوند بمشهد آورد و همه را بستری ساخت و بمعالجهٔ آنها پرداخت .

هنگامیکه کلنل از گناباد بمشهد مراجعت کرد ، احمدآقاخان سه روز بود که وارد مشهد شده ودر خانهٔ خود بستری و تحت معالجه بود. وقتی میشنود که کلنل وارد مشهد شده برخلاف دستورطبیب معالج براثر تحریك احساسات خود ، بی درنك بادوعصای زیر کتف ها بهر زحمت و جان کندنی بود سوار درشکه شده خودرا بادارهٔ ایالتی میرساند وموقعی که بدیدار کلنل نائل میشود ، تعادل را ازدست داده بپای کلنل میافتد .

کلنل ، پس ازدلجوئی واستمالات بطور نصیحت باو میگوید: بعداز این تاطبیب معالج اجازه ندهد، حق ندارد از بستر خارج شود وچون عازم فرونت جعفرآباد بوده دیگر صحبت نمیکند همینقدر برای آخرین بار باو گفته بود فوراً بخانه خود مراجعت و باستراحت پردازد .

این ملاقات و مصاحبهٔ کلنل بااین صاحبمنصب وفادار نیز ، آخرین ملاقات بود، پس از کشته شدن کلنل و نبش قبر، او نیز یکی از اشخاص شدیداً معترض برعمل نبش قبر بود ، بهمین مناسبت حسین آقا میرپنج نامبرده را بتهران تبعید و بوزارت جنك نوشت :

این شخص ازفدائیان واقعی کلنل است وچون نسبت بمرام وعقاید کلنل پابرجا ومزاحم تشخیص شد ، اورا بتهران تبعید کردم تا درآنجاهر طور شایسته باشدبااورفتار نمایند !

بقیهٔ پاورقی ازصفحه ۳۶۰

بآنها بگوئید ویا وسیلهٔ مصباح دیوان اسدی پیشکار خودتان که رابط بین شما و کونسول است(!) پیغام بدهید ، اگر بگذارید ، ایرانی قادر بادارهٔ مملکت خوددهست بهتراست مارا بحال خود گذارند ودرفکرهندوستان که مابازکش آن شده ایم ، باشند زیرا دیریازود هندوستان هم بحقوق خود پی برده شانه اززیربار استعمارخارج واستقلال واقعی خود رابدست خواهد آورد ومن امیدوارم آنروز نزدیك شود .

چون ازمخابرهٔ حضوری مطابق دلخواه علم نتیجه ای حاصل نمیشود لذا از کلنل تمنا میکند که در « گدار سلیمان » باحضور آقای آیة‌الله زادهٔ وحاج حسین آقاملاقات ومشروحاً بمذاکره پردازند . خوشبختانه ویابدبختانه این ملاقات رخ نداد .

نایب احمد آقاخان

با وجودیکه زخمهای او کاملا بهبودی نیافته ، بحال تبعید مدتی در تهران سر گردان بود ، نابراثر اقداماتی اورا بعضویت ادارهٔ نظمیه ایالتی خراسان اعزام داشتند .

این فدائی باوفا و پابرجا ، یعنی سروان احمدآقا دادفر ، خوشبختانه

از کید حادثات مصون مانده ودرچاپ اول ازطرف شهربانی کل کشور ، رئیس نگهبانی وزارت دارائی معرفی شدا کنون رئیس نگهبانی بانك انگلیس است.

همکاران ، دوستداران وياطرفداران کلنل که درطول این ۲۸ سال واند ، دچار نوسان نشده اند قابل تمجیدند و بپاس حق شناسی ووفاداری آنها ، دراین تاریخ ، تاحد ممکن نسبت به تجلیل آنان اقدام ونگارنده به پروپا قرصی ، استقامت در وفاداری وهمچنین عدم انحراف آنهااحترام قائل وبفرد فردآن ذوات شریف درود میفرستم .

در بارهٔ عملیات یکنفر ازاشخاصی که مقام نزدیك با کلنل داشت و با پوشیدن لباس یکی از نوکران مصباح السلطنهٔ اسدی بمعیت او برای دادن راپرت نزد کونسول انگلیس مقیم مشهدرفت،هنوزمشغول مطالعه هستم، پس از تکمیل اطلاعات ، در چاپ بعدی او، وعملیات اورا برای ضبط تاریخ خواهم نگاشت .

۱۹- داودخان طوسی وکلنل

مسجد سپهسالار و پشت بامهای مطبعهٔ مجلس راسنگر بندی کرده ودر حال مدافعهٔ حمله وهجوم قزاقان کلنل و . لیاخوف روسی بودند.

مجاهدینی که تمکن وقدرتی داشتند ،هریك پنج ، ده ، پانزده تابیست نفرمجاهد رادراختیارخود گرفته وهزینهٔ آنهارااز جیب فتوت خودمیپرداختند.

در انجمن آذربایجان و انجمن مظفریه از این قبیل مجاهدین پر گذشت فراوان بود ، طوسی فرزند میرزامسیح خراسانی نیزیکی ازسر دسته های مجاهدین سنگرهای مسجدسپهسالار وده نفر مجاهدرا باپول خود اداره مینمود .

این سردسته ها کتیبك داشتند ،یکشب درمیان بخانه های خود رفته خواب واستراحت مینمودند . فرداشب برگشته ازاول شب تاصبح که آفتاب نیش میزد مدام بیدار ودرحفظ آزادی تحمل رنج میکردند!

شیخ احمد سلطان العلماء خراسانی مدیر روزنامهٔ روح القدس وشیخ محمد جواد تربتی عموی او(۱) که درآن اوقات برای معالجهٔ چشم خوددر نزد دکتر حسینخان استاد آقای دکتر حسنخان فاضل فرزندملای وارسته فاضل خراسانی ، بمداوای چشم مشغول ودرعین حال درزیر سلاح برای حراست آزادی

در تاریخ کسروی بخش سوم صفحه ۱۱۳ ضمن اسامی بیست ودو نفر نام شیخ محمد جواد تربتی را «شیخ ابراهیم ونسبش رانسبت بسلطان العلماء «پسرعمو» ذکر کرده اند واین مبنی براشتباه است .

بدستهٔ طوسی گرویده بود.

سلطان العلماء وشیخ محمد جوادتربتی درمحلهٔ عربها منزلی داشتند که طوسی هم درآنجا ساکن بود - واین خانه درحول وحوش قهوه‌خانهٔ معروف به «عرش» بود. غروب روز دوشنبه اول تیرماه ۱۲۸۷ برابر ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ سلطان العلماء چون مهمان داشت با حصول اجازه ازامیر اعظم وحشمت نظام که درآنشب مسئول کشیك بودند ازمسجد خارج می شود.

چند دقیقهٔ بعدشریف‌صحاف که‌جزء مجاهدین دستهٔ‌طوسی بودازمنزل روح‌القدس آمده ومی گوید مهمان شمانیزآمده ودر انتظاراست - طوسی نیزازامیر اعظم‌اجازه‌حاصل و باتفاق‌شریف صحاف عازم منزل میشود.

اسلحهٔ این سه تن عبارت بوداز دوشش‌لول آئینه‌ای کمرشکن‌متعلق بشیخ محمد جوادتربتی بانضمام درحدود ۲۵۰ دانه فشنك یك تفنك‌ورندل متعلق به طوسی و دارای پنجاه شصت فشنك، یك تفنك مکنز متعلق به روح القدس که‌آنهم‌همانقدرها فشنك داشت. نزدیك‌سحر صدای پای‌اسب وصدای تاق‌تاق گلوله اوراز خواب بیدارمیسازد چون مترصد بوده‌است که قزاقها خیال حمله بمجلس دارند، سراسیمه رفقای خود را ازخواب بیدار ودرهمان‌تاریکی‌شب بهرصعوبت ودشواری بوده خود رابپالای‌قهوه‌خانهٔ عرش میرسانند وهمانجا راسنگر قرار میدهند.

از همان لحظه شروع بتیراندازی میکنند (۱) فاصلهٔ آنها باخیابان چند قدمی بیش نبوده است. تیرهای آنان اکثراً بآماج اصابت میکرده، نوع اسلحهٔ مختلف وصدای گلوله های آنها رعبی درقزاقان ایجاد وتصور کرده بودند دراین سنگرها لااقل پانصد ششصدتن مجاهدوجوددارد.

سنگرعرش، بمنتها درجه کوشش وفداکاری کرده جلوقزاقان رااز خیابان چراغ گاز «برق» گرفت، قزاقان ناگزیر راه خودرا عوض و از توپخانه وخیابان باغ وحش «اکباتان» امروزی بطرف مجلس روانه‌ولی ازپیکار بااین سنگر نیزصرف نظرنکردند وعده‌ای را درآنجا گذاردند تاکاراین سنگررابسازند.

فشنك های مجاهدین رفته رفته روبه اتمام میگذاشت. فشنك یکی ازتفنگهانیز بکلی‌تمام شد دومی هم‌درحین فرودآمدن از سنگر قنداقش

اظهار مرحوم کسروی مبنی براین که از اداره روزنامهٔ روح‌القدس نارنجکی بطرف قزاقها پرتاب شده صحیح نیست.

شکست ازفشنك شش‌لول هاهم فقط درهریك سه دانه باقی بود .
طوسی میگوید حالا باید سنگررا خالی کرد و بهر نحوی هست‌خودرا بمجلس برسانیم .

در اینموقع پسرپهلوان یزدی به پشتیبانی قزاقان آمده وانبوهی از جمعیت جلوقهوه خانهٔ عرش‌گرد آمده اند یوزباشی نایب محلهٔ عربها که یکی ازمشروطه خواهان میبود. بپسرپهلوان‌یزدی میگوید مجاهدین‌سنگر را مدتی است تخلیه ورفتند . اووجمعیت باور نمیکرده اند بهرنحوی بود آنها را متفرق میسازد . این سنگر پس از پنج ساعت پیکار جوانمردانه بمناسبت فقدان فشنك ساکت میشود .

شیخ محمدجواد وطوسی بازحمت ومشقت‌خودرا بمسجدسپهسالارمی رسانند .

روح القدس وشریف صحاف در یکی از کوچهٔ محلهٔ عربها بدست پسرپهلوان یزدی و قزاقها گرفتار و ازآنجا یکسر بباغ شاه جلب می شوند .

درمسجد سپهسالارشیخ محمدجواد بطوسی میگوید من تازه‌واردم و کسی مرا نمیشناسد اما توازمجاهدان بنامی ، حتی از توی خیابان برق شنیدم که تووروح القدس را مردم بنام میخواندند بهتراست ازمن سوا شوی،طوسی آن‌جارا رها ساخته بمسجدصدرپهلوی مسجد شاه بحجرهٔ آقای آقاسید احمد زنجانی که «اکنون یکی ازقضات شریف دادگستری است» پناه میبرد . قزاقها که باصطلاح زاغ سیاه چوب میزده اند بآنجارفته بسید احمد پیغام میدهند که اگر چنین کسی در هرحجره ای یافت شود آنجارا خواهیم کوبید . ناگزیرطوسی ازپشت بام‌آن مدرسه و مسجد شاه و پشت بامهای بازارخودرا بمحلات جنوبی بمنزل یکی اردوستان میرساندتاصبح آنجا بوده ولی صبح که ازخانه بیرون میآید قریب شصت هفتاد نفر قزاق ولوطی های مستبد اورا دستگیر کرده بباغ شاه میبرند . جریان رسیدگی بکارمجاهدین را درباغ شاه بتفصیل درفصل قرارداد ۱۹۰۷ نگاشته ام و ملاحظه فرموده اید . در صفحه ۱۱۷ اعضاء هیئت رسیدگی را هشت نفر نامبرده‌امولی درخلال چاپ کتاب وتحری‌حقایق باین نتیجه رسیدم که علاوه برباقرخان پدرمحقق شهربانی ۱۳ نفرمستنطق دیگردرآن‌محکمه بنوبت مشغول کاربوده اند .شرح‌مظالم سلطان باقرخان را نیز گوشزد کردم‌علاوه براودونفردیگرنیزرباست زندان مجاهدین پیرامونیان بهبهانی‌وطباطبائی را بعهده داشتندوآن دونفرجعفرآقا سلطان وحسین‌آقا سلطان (خزاعی)

بوده اند.

در شبهای کشیك جعفرآقا سلطان ، زندانیان چندان در مزاحمت نمیبودند درشب‌های کشیك حسین‌آقا خزاعی گوئی شب جشنشان بود زیرا اوازنوازش ومهربانی دریغ نمیورزید ، مخصوصاًازموثقی که خوددرآنجا زندانی بود شنیدم یکی اززندانیان فوق العاده گرسنه بود خزاعی‌پشقابی برنج وخورش میآورد چون دست زندانی ازپشت قفل وکلیدآن هم درنزد زندان بان مخصوص قل وزنجیربود حسین‌آقاخان با دست لقمه بدهان او میگذاشته است . شبهای کشیك باقرخان درعوض هرچیزشلاق سیمی بسرو روی زندانیان نواخته میشده، این نواختن‌ونوازش‌را اخلاف‌آنان‌بخوانند ومقایسه کنند.

میرزا باقرخان پدر، که ازفرط مهربانی معروف بپدرشده بود بر اثرسعایت بعضی ازاعضاء کمسیون ازادامهٔ این‌کارممنوع و از قرار معلوم چون‌کاراورا دیگری نمیتوانست انجام بدهد مجدداً بکمسیون دعوت می شود ولی اوهمواره ازنیکی بزندانیان دست برنداشته بود، دیگری‌میگفت آقای صدرالاشراف نیزبدهان ما حرف میگذاشت ودرباطن‌مانندمیرزا باقرخان پدر، میداشت.

روح القدس وشریف صحاف درپایان محاکمه محکوم بزندان‌انبار شده ودرآنجا ، جان خودرا درراه‌آزادی دادند ، اماطوسی براثرفعالیت وبشتکارکامران میرزا حکم‌آزادیش صادر وپس ازرهائی یکسربرفت وبمشروطه خواهان پیوست، بآقاسیدعلی‌آقا پدرآقای‌سیدضیاء الدین‌طباطبائی که دراواخرجداً بمشروطه گرائیده بود ملحق وفداکاریهای پر بهائی در ادامهٔ تحصن وکارمشروطه خواهان نمود. محمدعلی‌میرزا بکامران‌میرزا گفته بود تو؛ ازیك چنین سیدبی پروا وساطت کردی والا اوهم بانبارمی رفت ومارا حت میشدیم،

☆☆☆

ابن طوسی که درصفحهٔ ۱۱۸ کتاب اورا بنام و لقب هائی که داشته وخدماتی که انجام داده ومیدهد معرفی کرده ام ، دراواخرحکومت‌قوام - السلطنه درقوچان ظاهراً درادارهٔ مالیه مشغول ولی باطناً تبعید بود. پس از گرفتاری قوام وآغازقیام ازقوچان بمشهداحضاروپس‌ازورود سمت‌نایب- الایالگی‌را بعهدهٔ اووا گذار کردند کلنل‌وطوسی‌غالباًباهم ناهارصرف‌و برتق وفتق امورمیپرداختند .

یکی دوماه ازدوران کوتاه‌حکومت‌آقای سیدضیاء الدین میگذشت

طوسی بر آن شد که بتهران عزیمت و فرزند آقا دوست صمیمی و قدیمی خود یعنی آقاسیدعلی آقا یزدی را که از لباسی بلباس دیگر در آمده و مکلا شده از نزدیك ببیند تلگرافی تهیه و برای مخابره مهیا ساخته و بکلنل ارائه میدهد کلنل میگوید :

باکارفراوان نمیتواند با رفتن طوسی بتهران فعلا موافقت کند .

لحن تلگراف چنین بوده: خیلی مایلم آقازادهٔ مولای قدیمی خودم را با کلاه ببینم و تمنا دارم اجازه داده شود برای بیست روز تهران عزیمت کنم پس از چند روز بدون اطلاع کلنل تلگرافرا برای مخابره بتلگرافخانه می فرستد .

طوسی تصور میکرده است با آنهمه سوابق دیرین قطعاً پاسخ تلگراف اورا لااقل تاغروب روز مخابره ، خواهد داد ولی آنروز پاسخی نرسید و روزهای متوالی دیگر نیز گذشت باز هم پاسخی نیامد رفته رفته طوسی نا امید میشد و در این اندیشه بود که آیا تغییر کلاه موجب تغییر ماهیت نیز تواند شد؟ درشگفت بود که آیا او دوستان قدیمی خود را در مقام صدارت فراموش کرده؟ در این قضاوت دودل بود ، گاهی میگفت ممکن است فراموشی باعث تأخیر پاسخ شده باشد ، گهی باین خیال میافتاد که کثرت کار و مشغلهٔ « صدارت » مجالی برای صدور دستور تهیهٔ پاسخ نداده است و...

روزی از روزها که مصادف با اواخر حکومت آقای سید ضیاءالدین بوده ماجرای این تلگراف را در سرمیز نهار بکلنل محمدتقیخان عرض می کند . کلنل از جیب فرنج خود عین صورت تلگراف طوسی را در آورده باو میدهد و با قیافهٔ بشاش وخندان میگوید : من بشما گفتم با فراوانی کار فعلا نمیتوانم موافقت کنم .

طوسی فوراً درمیابد که صورت تلگراف اورا از سانسور جهت کلنل فرستاده اند واودر نزد خود نگهداشته است ، بکلنل عرض میکند موافقت فرمائید این تلگراف مشروطاً مخابره شود من قول میدهم که پس از بیست وپنج روز مراجعت کنم . چون لحن طوسی بسیار تضرع آمیز بوده کلنل با مرخصی بیست وپنجروزه ابرازموافقت کرده و میگوید من تصور نمیکنم دیگر همدیگررا ببینیم . بروید ، بسلامت .

روزی که این تلگراف بآقای سیدضیاء الدین رئیس الوزراء وقت مخابره شد . عصر آنروز پاسخ موافق رسید وطوسی بتهران عزیمت کرد .

حدس کلنل درعدم بازگشت آقای طوسی بانقضای پیش آمدهای بعدی صائب درآمد زیرا حکومت موصوف ساقط شد ، قیام شروع گردید ، قوای

مرکز ردهنهٔ زیدرمتمرکز و تمام این عوامل باعث شد که طوسی نتوانست برای دیدار کلنل و ادامهٔ همکاری با او بمشهد مراجعت کند .

☆☆☆

در یکی دو مصاحبه که با آقای داود طوسی معاون اداری مجلس شورای ملی بعمل آوردم ضمن مذاکره دریافتم او هنوز که هنوز است بکلنل محمدتقیخان صمیمی و ارادتش پابرجاست .

پس از خاتمهٔ قیام ، طوسی بهمان سمت معاون اداری پارلمان انجام وظیفه میکرد ، نیك بخاطردارم دردورهٔ چهارم تهران آمده وضمن تماشاچیان مجلس رفته بودم ورفتن من بمجلس همان بار بود ودیگر تاکنون تجدید نشده است اعتبارنامهٔ تیمورتاش مطرح بود ، ناصرالاسلام ندامانی معترض و بهرصورت اوقات تیمورتاش بسیارتلخ و گوئی درپی بهانه‌ای بود ناگهان بطوسی حمله‌ور شده چنین گفت : « درمجلسی که دست راست کلنل محمدتقی خان «یعنی طوسی» نشسته باشد آنجا ، جای ما وجای کار کردن نیست او و منتعبه‌اش باصطلاح «ابستر کسیون» کرده از مجلس خارج شدند

فردای آنروز مؤتمن‌الملك ، طوسی را بمنزل خود خواست و باو گفت مصلحت چنین است که معتمدالممالك معاون اداری و شما فعلا بسمت منشی انجام وظیفه نمائید .

پس از چندماه که اقلیت بلیدری مدرس درمجلس فعالیت میکرد ، مدرس بجریان افشاء اسرار مجلس اشاره وعلاوه نمود که درچندماه پیش اسرار مثلا بفلان سفارتخانه نمیرفت ولی از وقتی که تغییر درکار معاون داده شده موجبات عدم رضایت ما فراهم گردیده‌است . بعدازاین اعتراض مجدداً طوسی را بمعاونت اداری برقرارساختند .

در اواخر سلطنت احمدمیرزا وزیر جنك طوسی را احضارمینماید ، وقتی طوسی وارد اطاق وزیرجنك «سردارسپه» میشود سردار محترم و عزیزالسلطان درآنجا بوده‌اند ، بشتاب آنها را مرخص و بسردار محترم میگوید بشاه عرض کنید چشم چشم ترتیبش را میدهم . سپس درجای خود نشسته بطوسی میگوید شما که از کباده کش های صدرمشروطیت و درد وطن دارید چرا در این موقع که یکنفر برای خدمت بمملکت قدعلم کرده کمك و مدد نمیکنید ؟ طوسی ساکت میماند ، مجدداً بهمان وتیره آغاز بسخن میکند ، میگوید چرا جواب نمیدهید همین شماها که چوب باغ شاه بتنتان خورده باید دراین موقع با من همنفسی کنید ..

طوسی میگوید قربان من یکی‌دوعیب دارم و آنها را عرض میکنم

اگر با همان عیوب خدمات مرا لایق بدانند حاضرم. می گوید چه عیبی من عیبی در شما ندیده وسراغ ندارم بهترین حسن شما این است که پولی را که جهت کمك خرج شما فرستادم قبول نکردید. بنابراین من باشخاصی که درمقابل پول کاری انجام میدهند دیگر دینی ندارم ولی اشخاصی مانند شما بگردن من اخلاقاً حق پیدا میکنند، خوب بگو ببینم چه عیبی داری؟

طوسی میگوید اولا من هنگامی که از باغشاه بیرون آمدم یکسر بمتحصنین ری پیوسته و بامرحوم آقا سید علی یزدی پدر آقاسیدضیاءالدین که جداً برای اعادهٔ مشروطیت گروهی را دور خود جمع کرده بودهمکاری کردم اکنون نسبت باو ونسبت بپسر او که شاید مغضوب باشد حقشناسم و نمیدانم بااین عیب چگونه میتوانم باحضرت اشرف همکاری کنم.

عیب دوم من این است که از آغاز قیام خراسان بافقید شهید، کلنل محمدتقیخان برای استخلاص وطن صمیمانه همکاری کردم وتا زمانی که زنده بود مانند مریدی که بمراد خود خدمت کند، درخدمتش بودم و اکنون که متأسفانه شهید شده «خاکش را دوست دارم» وبرای حقشناسی ودوستداری او بود که درمجلس مورد بیمهری تیمورتاش واقع شدم. والبته از این جریان استحضار دارند.

طوسی گفت سخن من که باینجا رسید دفعتاً از جا بلند شد. و این طرز حرکت کردن او رعبی درمن ایجاد کرد، تصور کردم الان مراخورد ومضمحل خواهد ساخت. آمد جلو و دودستش را روی دوشم گذاشت و بفشار مرا نشاند و گفت: اتفاقاً من از یك چنین مردان حقشناس خوشم میآید، من دنبال امثال (تو) میگردم و ضمناً بتو بگویم. قسم میخورم که درکشته شدن آن افسر شریف من ذره‌ای دخالت نداشتم وقسم میخورم که کلنل محمدتقیخان را قوام السلطنه بکشتن داد.

۲۰ـ کلنل وسید حسن صاحب الزمانی!

جشن برای کشته شدن کلنل
درکلاتهٔ سرکار

کلنل باوجودیکه سرگرم جنگهای محلی ومشغول مبارزه باطرفداران قوام بود پروژه های اصلاحی خود راهم تدوین میکرد، همانطوری که در فصول گذشته قیام از نظر خوانندگان عزیز گذشت، اودر درجهٔ اول معتقد بود که سطح معرفت عمومی راباید بالا آورد، یك ثلث از بودجهٔ مملکت را بایستی اختصاص بمعاف داد ودر درجهٔ دوم عقیده مند بود که باهرگونه

وسایل پیشرفت استعمارطلبان ، باید جداً مبارزه کرد من‌جمله باتریاك.

تریاك، بهترین عامل پیشرفت مقاصدآنها است ، در بودجهٔ انقلیجنت سرویس روبریك ویژه‌ای برای بسط وتوسعهٔ افیون وجود دارد !

این سرویس یگانه عامل موفقیتش درممالك مستعمره ونیمه‌مستعمره ترویج تریاك ومبتلا ساختن مردم باین سم خانه برانداز است !

میگفت یکی‌از نمایندگان کانولیك مجلس مبعوثان انگلستان‌مسافرتی بهندوستان کرد ودرضمن‌سیاحت ومطالعه دریافت که ملت هند اکثراً مبتلا بتریاك‌است ! هنگامی که بلندن مراجعت نمود ، در مجلس مبعوثان نطقی مبنی برمشاهدات ومطالعات خود درهندوستان ، ایرادودرضمن‌اظهارداشت که این سم مهلك ، سمی که قاطع عواطف انسانی‌است‌درهندوستان‌رواج کامل دارد وحضرت مسیح شمارا نفرین خواهد کرد . درمجلس عاقبی کسی باوجواب نداد ولی درمجلس خصوصی باو گفته بودند : کدوجون ! اگراین سم هم مهلك نباشد مامجبوریم‌برای‌نگهداری هندوستان وسایرمستعمرات خودچندین کردارمه قشون داشته وهزینه سنگین‌آنرا بردوش ملت‌انگلیس تحمیل کنیم ! همین‌سم‌مهلك است که مارابی‌نیاز ازنگهداری قشون‌فراوان درمستعمرات کرده است !

درمملکت ماهم این سیستم رارواج داده ومیدهند ، این سم ؛غیرت، شهامت ، وهرگونه صفت ممدوح وبالاخره عواطف انسان را ازبین‌میبرد این سم ! معتادین رادرمقابل هرگونه ظلم‌وستم‌حاضر بتسلیم‌میکند،این‌سم احساسات وطن پرستی رامیکشد . لذا نخست باکشت تریاك باید شدیداً مخالفت کرد وبعد معتادین را اگر نشود ترك داد معدوم نمود ، زیرا اینها ، نه تنها دشمن‌جان خودهستند بلکه برتعداد صف بدبختان مملکت میافزایند ، تعجب در اینجاست که بیشتر معتادین اهل ذوق وقریحه واغلب درمیان‌آنان اشخاصی یافت میشوند که درصورت‌عدم اعتیاد باین‌سم مهلك امکان داشت وجودی مؤثر برای جامعه بار آمده وباری ازدوش مردم بردارند . ظریفی گفته بود مثلا ؟ جوابداده بود مثلا ، سیدحسن صاحب‌الزمانی ، این شخص هم‌مشروب میخوردوهم تریاك میکشد وشاید مخالفت او بامن برسرهمین‌مسئله باشد .حتی یکروز خودم حضوراً اورامملامت کردم وبترك‌تریاك دعوتش نمودم ؛ جواب دادا گر نکشم میمیرم ، گفتم : من شمارا بااعتیاد باین‌سم‌انسان کش جزءاموات‌محسوب میدارم خوشش‌نیامد!

پس از کشته‌شدن کلنل ، مجلس‌جشن مفصلی‌درا کبرآباد‌امیرشوکت الملك معروف‌به : «کلانتر سرکار» تشکیل یافته بود ، همین‌صاحب‌الزمانی

که زیر بار نصیحت کلنل نرفت واز بیانات سودمند اوهم منزجرشد ، درآن موقع پیرجند بود ، اشعاری بمناسبت فقدان کلنل وخوشوقتی از این پیش آمد ساخته بود که در آن مجلس جشن ! خواند ، من چند بیت ازآن را بخاطر دارم و برخلاف میل خود و بادرخواست معذرت بدرج آن مبادرت میورزم :

یکی ترك نادان زخیره سری — بپنداشت خود درخورسروری
گروهی بگردش همه تندخوی — ستمکاره وزشت وناشسته‌روی
اگر چه بد او زشتکار و شقی — ولـی مام نـامش نهاده تقی
چه زنگی که کافور نامش نهی — ویا زشت و بدکاره‌ای را بهی
پی دفع او لشگران تاختنـد — بیك حمـله ای کار او ساختند
کشیدند درخون همه پیکرش — جدا شد زپیکر سر پرشرش

صلهٔ این اشعار که ازیك مغز تیره‌وضمیر آلوده تراوش کرده بود ، اعطاء ریاست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی باو بود ! اکثراً میدانند که‌این شخص عنصری بود متلون ، بی‌عقیده و بی مسلك !

۲۱ـ چهلم

روز چهلم کلنل ، روی مزارش بطرز زیبائی تزئین یافته ومملو از گل شده بود .محیط نسبتاً بزرگی باقالیهای بسیارسنگینی مفروش وطبقات مختلف برای اداء احترام بآرامگاه ابدی کلنل آمده بودند ، ابتداجمعیت خیلی قابل ملاحظه نبود ، ولی رفته رفته کثرت جمعیت ادارهٔ نظمیه‌ابالتی راملزم بمداخله وحفظ انتظامات ساخت .

معروف است که ایرانیها مرده پرستند ! یعنی تاعنصر مفیدی وجود دارد برایش اهمیت قائل نمیشوند ، وقتی مردسینه درانی ونوحه‌سرائی را بحد اعلا میرسانند ، این ضرب المثل در بارهٔ کلنل مصداق نداشت زیرا اوطرفدارانی داشت وهم اکنون دارد که بوجود اوفخر ومباهات میکردند اکثر قریب باتفاق این جمعیت را اشخاصی تشکیل میدادند که ازفضلاء ، دانشمندان ، نویسندگان وارباب ادب وآزادیخواهان مدفن فردوسی و جامی وخیام وعطار بودند .

اشخاصی که برای‌اجرای تشریفات «چهلم» حضور یافته بودند ،نیك میدانستند که کلنل محمدتقیخان نه تنها سرباز وضابط قانون ودارای علم الاجتماع بود ، بلکه ازادبیات وموسیقی وهنرهای زیبا نیز بهره‌ممدودر بعضی ازآنها تبحر کافی داشت ، مثلا اغلب سرودهای ملی موزیك راخود

تصنیف و با «نت» آن تسلیم رئیس موزیك مینمود ، اشعار سرودهای او هیجان انگیز و هرشنونده‌ای راتکان میداد ، احساسات وطن پرستی رادر اوتحریك میکرد ، این جمعیت یاعلم باین فضائل برسر مزارش گردآمده بودند ، بنابراین نمیشد آنها رابمرده پرستی متهم ساخت .

من در گوشه‌ای که بامزار کلنل چندان فاصله نداشت به تنظیم یادداشت های خود مشغول بودم ، گویا مأمورین متوجه شده ازچند نفر سئوال کرده بودند که کی هاصحبت خواهند کرد ؟ منهم معرفی شده بودم ، پس از اتمام یادداشتها ، آقای عبدالحسین میرزاقهرمانی که درآنموقع ستوان وامروز سرهنك تمام ودرشهربانی کل کشوراست ، بمن نزدیك واظهارداشت ازصورت نطق خودتان یك نسخه برای ادارهٔ نظمیهٔ ایالتی خراسان بدهید ، موکول بختم مجلس تذکر کردم .

پهلوی مزار ایستاده بودم تا هلهلهٔ جمعیت تسکین بیابد . کم کم توجه مردم جلب واین محیط مملو ازجمعیت چند هزارنفری را سکوت مطلق فرا گرفت ، شروع بصحبت کردم .

خواهران و برادران گرام سلام برشما ! بدوآلازم میدانم ازاحساسات پاك و بی آلایش شما ومخصوصاً ازتهوری که برای اجتماع درمزارسردار نامی ایران بخرج داده‌اید ، ازطرف خود وعموم آزادیخواهان و بالاخص ازطرف آذربایجانیان مقیم مشهد و کمتبهٔ ملی تشکر کنم . واقعاً تصور نمیرفت با وجودیکه دشمن نامی این سردار مظلوم برسرکارصدارت است اینطور سیل جمعیت بآرامگاه ابدی اوروانه ودرسوگواری شرکت نمایند ، این اقدام متهورانهٔ همگانی در جای خود شایان تحسین وقابل تمجیداست .

قطعاً دربین خواهران و برادران گرامی اشخاصی یافت میشوند که از ماجرای جانگداز این قتل فجیع بی اطلاع مانده اند ، من اجمالا آنهارا درجریان میگذارم تاروی انصاف ومروت وجوانمردی چه قضاوت کنند ؟

یکی از بهترین اسناد مظلومیت این سردار نامی نوشتهٔ خود اوست در جواب رد ، داد خواهی محبوسین تهران نوشته ودر روزنامهٔ نیم رسمی ایران بچاپ رسیده ، اجمال آن را برای جمعیت خواندم وبه تفسیر آن پرداخته و گفتم :

اعزام کلنل محمد تقیخان بخراسان کار عاقلانه‌ای نبود زیرا کلنل سربازی بود تحصیل کرده ، اهل منطق ، عاری از هرگونه عیب ونقص اجتماع کنونی ، او بمحیطی واردشد که آغشته از کدورتها ، بغضها کینه‌ها ، حساب سازیها بود ، او بمحیطی واردشده بود که کانون مقامات حساس آن

فاقدصمیمیت بودند ! بدیهی است که در هر کجا صمیمیت نباشد منطق در آنجا ابداً نمیتواندکار کند ؛ روی همین اصل مبارزه شدید او باعمال اهریمنی‌دیگران در گیرشد وسر انجام‌این رسوائی تاریخی‌را ببار آوردند؛؛

کلنل میگفت بحقوق ولباس ناچیز ژاندارم که درمقام اجرای‌قانون ضابط تشخیص شده ومقام شامخی راداراست تجاوز دور ازعدل وانصاف است ، اگر دیگران بحقوق این ضابط قانون تجاوز کنند او نیز خواه و ناخواه ازاجرای وظیفه‌منحرف وخدای ناکرده ممکن است او نیز بمال دیگران‌تجاوز نماید .

اوجداً باحساب سازی وتعدی بحقوق افراد ژاندارم مخالف و عمل گذشته دیگران رادرنزد مسیودوبواپیشکار مالیه‌آفتابی کرده و کوس رسوائی‌آنهارابرسر هر کوی وبرزن زد وعده‌ای دشمن مادی برای‌خود ذخیره نمود .

او میگفت : باید معارف را توسعه دهیم ، چشم مردم را مداوا کنیم زیرا هرفردی که فاقد سواد خواندن ونوشتن است درحقیقت نابینا است ، کسی میتواند حق رااز باطل تمیز دهد که چشم داشته باشد ، اما متأسفانه ۹۵ ٪ ازجمعیت مملکت ما کور ونابینا هستند وتاملت ایران دارای دید معنوی نشودنمیتوانند بفهمند حق یعنی چه ؟

او میگفت تهران مرکز ثقل مملکت آلودهٔ بفساد شده بهر قیمتی هست باید تصفیه شود وباجرای این نیت اوازخراسان شروع کرد.

داعیهٔ اوصرفاً داعیهٔ ایران پرستی واصلاح کلیهٔ شئون مملکت بود، بایك چنین عنصری چنین رفتار سبعانه‌آیا ناروانبود ؟

بعضی ازمخالفین او ، که شاید در بین این جمعیت نیز وجود داشته باشند ، معتقدند که : کلنل خوب پرمیکرد ولی‌بدخالی میکرد ! این منطق بدلائلی صحیح نیست ، بتصدیق شواهد زندهٔ تاریخ ، مستر مورگان‌شوستر امریکائی هم‌خوب مالیات جمع‌آوری میکرد وخوب وزارت مالیه رااداره مینمود ،ولی میخواستند که او بدخرج کند .

چون مستر شوستر حاضر نشد بیت المال ملت رابدخرج کندو بدلخواه دشمنان استقلال مالی ایران دوربریزدزیر آبش رازدند!

میرزا تقی‌خان امیر کبیر؛ موجد ومؤسس دارالفنون که‌درحقیقت معارف ایران هم با ایجاد این مدرسه توأم بود ، تفنك علم ، ادب‌وهنررا بسینهٔ بدخواهان ودشمنان استقلال فرهنگی ایران هدف‌گیری کرد، ولی نخواستندآن فشنگی که محتویش ازوسایل بیداری ملت‌ترکیب‌یافته‌بود،

خوب خالی شود . درصددسعایت برآمدند ودشمنی با این‌مردمعارف‌دوست را آنقدر ادامه دادند تا در حمام فین‌کاشان شاهرك حیاتش را بامر شاه زدند !

آقاسیدجمال الدین اسدآبادی استادحریت وآزادی ایران ،فشنگی را که محتوی‌آن ندای‌آزادی بود خوب پر کردواستثنائاً بادست‌میرزارضا کرمانی سرسلسلهٔ‌مجاهدین‌آزادی‌ایران خوب بهدف خالی شد ،گرچه‌این ندارا موقتاً خاموش ساختندولی‌آهنك خواستاری عدالت وآزادی‌باانفجار این‌گلوله ، درسرزمین ایران نواخته شد . این نوای دل‌کش رفته رفته سرودجان بخشی شد ودردلهای جان برخیان‌آزادی ایران نشست، ولی بازهم دشمنان‌آزادی ایران دست ازفعالیت خودنکشیدند و پیوسته چاه عمیقی درپیش‌پای‌آزادیخواهان ایران‌حفر نمودند که‌درنتیجه‌اعلام‌مشروطیت بتأخیرافتادوسرانجام مشروطیت مارا بآنصورت درآوردند !

اعلیحضرت احمدشاه قاجارسنبل مشروطیت ایران و دشمن سرسخت قرارداد۱۹۱۹ باسرکارآوردن مشیرالدوله ، اولاضربهٔ مهلك‌را برمغز آن قرارداد فرودآورد ، ثانیاً وسایل‌کاروحملهٔ برصف دشمنان ایران‌را بدست این‌کابینه ، خوب پر کرد ولی بدبختانه با کناره‌گیری مشیرالدوله بدخالی شد !

آیا تقصیراعلیحضرت شاه بود یا مشیرالدوله ؟ بعقیدهٔ من هیچکدام دشمنان قوی ایران بدند وبدمیپسندند ! دشمنان ایران برای حفظ منافع وسودسرشارخودشان طوری ظالمانه با ما عمل کرده اند که‌اینگونه‌رفتار آنان را درخورشئون یك‌ملت متمدن نمیتوان بحساب‌آورد ! وتا ما از طریق‌تحصیل علم ومعرفت و بویژه درس تحصیل‌آزادی ونحوهٔ‌نگهداری آن وعدم تمکین درمقابل زورمندان قائم بالذات نشویم ، هرچه‌خوب پر کنیم‌آنها موجبات بدخالی شدنش را با تمام قوا فراهم خواهندساخت !

من لازم میدانم ازروی مدارك زنده ثابت کنم که او مطیع صرف دولت بود ، اکنون یکی از تلگرافات اورا که بصمصام السلطنه مخابره کرد، جهة حضارمحترم قرائت میکنم :

ازمشهدبتهران ٤١٤ مورخ ١٠ اسد ١٣٠٠

حضورمبارك بندگان حضرت مستطاب اشرف‌آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته ، پس ازتقدیم عرض بندگی و فدویت اینك عرایض خودرا عرضه داشته واستدعای توجه مخصوص رامینماید:

پس ازیکرشته تلگرافات متقابله درتحت شرایط و اطمینان باینکه

هیچ حاضر خدمت نبودم ویقین داشتم هیچکس درخیال استفاده ازخدمات مَن نیست فقط وفقط باحترام امرملوکانه درتاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و بریاست قوای نظامی خدمات صادقانهٔ خودرا ادامه دادم اینك همانطوریکه پیش‌بینی شده بود ازروزاول درهردومورد نا ـ مساعدتهائی محسوس که شرحش موجب اطالهٔ کلام است مرا ازکار باز داشته و بزرگترین قسمت وقت خودرا که بایستی باسلاحات قوای نظامی مصروف شود بدفاع گذراندم .

کفیل ایالت با اینکه درسایهٔ قدرت قوای نظامی فرمانفرمائی کرده و باکمال گرمی بعزل ونصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود(۱) ازادب و انسانیت و اطاعت فوق العاده من سوء استفاده نموده بعناوین مختلف طعن لعن مردم را بسوی قوای نظامی درازنموده وازدادن رابرتهای غلط ومجعول خودداری نمینمود .

جواب پیشنهادات ومستدعیات ازمرکزهمه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده وبایستی خودرا درهرآن‌دچار مخاطرات وصدمات بداند ؛ بالاخره آنچه درمدت این دوماه در خراسان شد همه مبتنی برنظریات خصوصی شخص آقای رئیس‌الوزراء وحس انتقام بود لاغیر .

پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان ۱۳۰۰ رمزاً استدعا کردم که یا ازخدمت معافم فرموده ویا این ترتیبات را خاتمه دهند جواب قاطعی داده نشد .

خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم ، وامنیت ایالت مهمی‌را درخطر دیده پس از آنهمه استفاثه‌ها برحسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم وچون بکلی ازحضرت اشرف رئیس‌الوزراء «یعنی قوام السلطنه» و آقای کفیل کل تشکیلات « یعنی یکی از۲۳ تن افسران سوئدی » مأیوس بودم با قدویت خانواد گی که بحضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم درلیلهٔ هفتم اسدتوسط حضرت معظم له‌مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه بصدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم ! « یعنی اعلیحضرت احمد شاه که‌کلنل برای بی احترامی بتمثال همایونی او،آنطوریقه درانی کرد وبرای حفظ وحراست و نگهداری او،

۱ ـ دراینجا سنگی برایم پرتاب شد ولی من بخواندن تلگراف ادامه دادم .

قسم یادنمود» غرض از استدعای تشریف فرمائی «یعنی حضور یافتن صمصام‌السلطنه بتلگرافخانه مرکزی تهران جهة مخابرهٔ حضوری»... این است که علاوه براینکه عملیات دولت حاضروشخص آقای رئیس الوزراء اقلا آنقسمتی که درخراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده‌شخصاًهیچ اعتماد واطمینان بحضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضرقبول‌هیچ‌خدمتی نیستم و نمیتوانم باداشتن اقتدارظلم را دیده وچشم پوشی کنم.

ازحضرات معظم «آقای منصورالملك کفیل وزارت داخله نیزدر پای سیم تلگراف حضورداشته اند» استغاثه واسترحام میکنم وسائل‌معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند. من آنچه تکلیف سربازیم بود عمل کردم ودرمقابل هرپیش‌آمد ناگواری خودرا بکلی بیگناه میدانم وحاضرم درهرمحکمه از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خودرا با اسناد مثبته بثبوت برسانم.

امضا محمد تقی

کلنل نمیتوانست تعدیات ومظالم عمال حکومتی را در کفالت نجد ـ السلطنه نادیده انگارد. حق داشت، زیرا دردورهٔ تصدی اوریشهٔ راشی ومرتشی از بیخ وبن کنده شده وکانون ارتشاء را بکلی واژگون کرده بود، مردم ومخصوصاً رعایا میرفتند تازه نفس راحتی بکشند، حتی بعضی ازآقایانی که بمنظورجلوگیری ازاخلال‌درانتظامات‌حبس‌شده بودند، باطیب خاطرحاضرشدند پنجاه، شصت هزارتومان باوداده عازم نجف اشرف شوند، قبول نکرد ودامن خودرا آلوده نساخت و اعلانی که در اینمورد بروزنامهٔ بهارداد، هنوزمرکبش خشك نشده است.

رونوشت سایر تلگرافات را جستجومیکردم، چون درجمعیت‌احساس تألم فراوان وخستگی پدیدار بود؛ با اشارهٔ بزرگان مجلس تذکرمخصوصاً حاج محمدرحیم‌آقا بکوتاهی مطلب پرداخته وگفتم.

مفاد همین تلگراف نیزمیرساند که کلنل‌ذره ای تقصیرنداشت‌ومبرا ازهرگونه اتهام وعاری ازنسبت طغیان بحکومت مشروطه بود، عین این مطلب راکلنل دردعوتی که ازاجلهٔ علما، اعیان، تجارونمایندگان‌اصناف وطبقات مختلف کرده بود، بازبان خود بیان واظهارداشت:

«من بخراسان خدمت کرده ام، من مردی خدمتگذاردولتم‌واگر روزی قوام السلطنه را توقیف کردم بامردولت مرکزی بوده است، حتی بمن امرشدکه اورا تلف کنم ولی من این امر را اطاعت نکـردم زیرا قوام السلطنه درهیچ محکمهٔ رسمی محکوم بمرك نشده بود وکشتن اورا

وظیفهٔ خودنمیدانستم و تحت الحفظ ویرا بمرکزفرستادم ، تاخودشان‌هرچه میخواهند بکنند . غرض‌آنستکه من تاجائیکه ممکن بوداطاعت امردولت را فرض ذمهٔ خویش دانسته واکنون نیزمطیع دولتم اما شنیده میشود که دولت بقوام السلطنه واگذار شده است و من سوء ظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود وطرزرفتاری که هم اکنون بامن شد و بدون اینکه بخودمن تلگراف کنند و تکلیف مرا معین نمایند بدون هیچ اعتنائی مرا ازکارمنفصل ودیگری را بجای من تعیین کرده اند این سوء ظن مرا تأییدمیکند»

«آقایان بدانند که هرگاه قصددولت توهین وآزاروتمام کردن من باشد درصورتیکه من مطیع دولت بوده وهستم کمال ظلم خواهدبود. من حاضرنیستم که خونی ازبینی یك ایرانی بریزد وراضی ترداردم گلوله بسینهٔ من بخورد ، تاآن گلوله بدیوارقلعه ای ازقلاع ایران اصابت کند،معهذادر صورت بی‌لطفی دولت وقصد انتقام وتصمیم برتمام کردن من، ناچارخواهم بودبا قوائی که دراختیاردارم مقاومت نمایم ، اکنون آقایان را ازقضایا آگاه کردم باقی‌خوددانید»

درهمان‌شب شش نفراز بین‌مدعوین انتخاب شدند (۱) که بتلگرافخانه رفته وشرایط اطاعت وانقیادکلنل را بسمع مبارك اعلیحضرت شاه برسانند

شرایط بسیارناچیزوهمه حاکی ازعلوهمت ونیکی فطرت‌کلنل واز اینقرار بود :

۱ـ بودجهٔ ژاندارمری خراسان مطابق‌آنچه فعلا هست باقی بماندو نقصانی درآن روی‌ندهد .

۲ـ درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینهٔ قبلی (۲) بتصویب رسیده اعطاشود.

۳ ـ اسب و اسلحهٔ شخصی قوام السلطنه که بژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارمری خورده اند متعلق باین اداره باشد ومستردنگردد

٤ـ ابقاء مسیودبوا پیشکارمالیه.

٥ ـ دولت بکلنل محمدتقیخان دوساله مرخصی با استفاده از حقوق

۱ـ حاج فاضل مجتهد طاب ثراه پدر آقای دکتر فاضل ـ میرزا مرتضی قلیخان ـ حاج شیخ محمد کاظم تهرانی ـ سردار نصرت امیر تیمور کلالی ـ حاج حسین‌آقا ملك ـ حاج رحیم‌آقا طلهباز .

۲ـ کابینهٔ آقای سیدضیاء الدین .

بدهد که درفرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند .

۶ـ یك اسکورت ژاندارم کلنل را تاسرحد مشایعت نماید .

خوشبختانه پاسخی که آقایان دریافت کردند حاکی ازموافقت اعلیحضرت همایونی باپیشنهادات کلنل بود فقط اجازه مرحمت نشده بود که کلنل از ایران خارج شود وفرموده بودند با امیدواری کامل واستظهار بعنایات شاهانه درسرکارخود ابقاء ومشغول باشند .

بعد از نصف شب جواب دربار بکلنل اعلام و کلنل خیلی خوشنود وسپاسگذارشد که بارمسئولیت سنگینی را ازدوش او برداشتند، بلافاصله نجم‌السلطنه را اززندان آزادو کفالت ایالت راباوتفویض وازادارهٔ ایالتی خارج گردیده یکسر بباغ خونی رفت .

کلنل خدمات خودرا درادارهٔ ژاندارمری ادامه میداد ولی درخلال این جریان چه سفسطه ها ومغالطه کاریها بکار رفت و چه عوامل تخریبی باعث بدبختی این جوان شد ، بحثی است بسیارطولانی وذکریك یك آنها خیلی بدرازا خواهد کشید ، ازآنجائیکه باهمین اجمال میتوانید کاملا بی بتفصیل این جریان اسف‌آور ببرید بیش ازاین دردسر نمیدهم ولی ناگفته نمیگذارم که دشمن کلنل آنقدرها حس اغماض وگذشت نداشت و بهترین دلیل این است که اورا درقبرهم راحت نگذاشت ودستورداد جسدش رااز کنارنادر باینجا انتقال دهند .

برای جسد بیروح اوچه تفاوتی؟(۱)

دشمنان کلنل بایستی بدانند که سردار پاك ووطن پرستی که درزیر این خاك نهفته‌است بمحبت ودوستداری وحق شناسی نسبت باوتا ابددر

---

۱ ـ در مسافرت کوتاهی که در اوائل مرداد ۱۳۲۸ به نه شاهپور پیش آمد ، آنجا شنیدم علی رغم تمایل آزادیخواهان ودوستداران آن فقید ، از بیرون دروازهٔ سراب ومخصوصاً ازمحل مدفن کلنل ، خیابانی احداث و عبور نموده است ! واین اقدام درزمان استانداری پاکروان بعمل آمده! و باز موثقی گفت صندوق محتوی استخوانهای جسد کلنل را مجدداً بمقبرهٔ نادراعاده داده اند ، اگرچنین باشد موجب مسرت است ودرغیراینصورت ازرجال واقعی صدرمشروطیت بویژه ازآقای مستشارالدوله صادق خواهانیم که برای روشن شدن مطلب و تعیین محل مشخص آرامگاه این سرباز آزادیخواه فقید بنحومقتضی اقدام شایسته مبذول وازنتیجهٔ حاصلهٔ نگارنده را مستحضرفرمایند . «چاپ اول»

دلهای آزادیخواهان ایران و بالاخص درصفحات تاریخ بر افتخار باقی و جاوید خواهد بود.

زنده وجاوید ماند هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

۲۰ عقرب ۱۳۰۰ برابر ۱۳ ربیع الاول ۱۳٤۰

☆☆☆

مطالعات در چاپ دوم بجائی رسید که انتقال بمقبرهٔ نادرصحت ندارد وپس ازاحداث این خیابان مقبرهٔ مرحوم کلنل یادرجوار دیوار باغ منبع و یا میان باغ افتاده است . دراینصورت ازروشنفکران آزادیخواه مقیم مشهد ومخصوصاً همشهریهای فقیدشهیدخواهانیم که قبراورا لااقل ازروی استیل پشت جلد این کتاب که متضمن هزینهٔ قلیلی است بسازند ونام نیکی ازخود بیادگار گذارند.

۲۲ - ایرج میرزا و کلنل محمدتقی خان
فتوای ایرج موجد انقلاب ادبی دربارهٔ
سجایای اخلاقی کلنل
ایرج شخصیت ادبی ایران ، کلنل را دوستدار ایران خطاب کرده است بهترین مشاور و معاضد کلنل ...

دانشمندان ، ادباء ، وارجمندان فن ادب ، خوب آگاهند که ایرج شیرین سخن طرز و سبك بدیعی درادبیات پارسی پدید آورد ، سلاست و روانی شعروساده سرائی را ایرج با شیوهٔ مطبوع ودلپسندی ازخود بیادگار گذاشت .

ایرج مکتب نوینی را درعالم ادبیات ایران بنیان گذاشت و بااطمینان کامل می‌توان گفت که درعصرحاضرمانند ایرج شاعری درآسمان سخنوری ایران طلوع نکرده است .

افول این ستارهٔ بسیار درخشان ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر در عالم علم و ادب ایران بشمار میرود ، فقدان این شاعرزبردست بقول رودکی :

« ازشمار دوچشم یکتن کم
وزشمار خرده‌زاران بیش »

بود .

ایرج با طبع مواج خود،روش سخن سرائی و مسیر شعرگفتن را بکلی تغییرداد وثابت کرد که :

واقعاً درانقلاب ادبی استاد بسیار ماهری است .

ایرج میرزاقاجار

ایرج واحیاناً سایرسخنوران مانند او، چون گلهای معطری بوده و هستند که در گلستان و بوستان ادب ایران شکفته و باعطرخوش بوی خود مشام دلباختگان ادب را معطروزنلا ازدلهای خسته زدوده اند.

اشعارایرج بقدری سلیس و باندازه ای دلنشین است که هر یك بیت ازاشعاراورا هر کندحافظه ای یك یا دوبار بخواند از برمیشود. کمترطفل دبستانی است که قطعهٔ معروف :

« گویند مرا چوزادمادر » را از بر نباشد .

رازموفقیت اورا بایددرساده گوئی اوجستجو کرد .

انقلاب ادبی ایرج در این خلاصه میشود که : وی سبکهای معمول شعرای ایران را که تاآنروزمرسوم هرشاعرفارسی زبان بود، کنار گذاشت وخود برای بیان مقاصد ومضامینی که آنروز، هیچیك از شاعران معاصر درشعرخود نمیآوردند ، شیوهٔ خاصی ابداع کرد که نظیرآنرا قبل ازایرج شاید تنها دراشعار نظامی میتوان دید ، ودر بین شعرای ترك زبان نیز تنها کسی که ازاین شیوه بهره مند بود ، صابرشیروانی است .

این شیوه ، که بسادگی وسلاست ممتازاست ، شعررا درعین روانی واستحکام ، لایق ومستعدآن میسازد که عادی ترین مسائل ومعانی زندگی روزمره را بلباس دلنشین نظم درآورند وهرچه را که بفکرمیرسد، به - آسانی وروانی بیان شعرابرازدارند .

ایرج تنها پهلوانی است که دردنیای جدید ادب ، باوجود مشکلات فراوان بجنك خرافات رفته وپیروز برگشته است، ایرج برای زن و بالاخص جهت «مادر» مقام منیعی قائل وحق زنانی را که درجهالت و نادانی غوطه ور بودند ، بافعالیت و کوشش خستگی ناپذیر، درجنك با خرافات ودرضمن انقلاب ادبی خود یك ادا کرده است اومعتقد است که :

« زن رو بسته را ادراك وهش نیست
وگربه رستوران ناموس کش نیست »

« چو زن تعلیم دیدودانش آموخت
روان جان بنور بینش افروخت »

« بهیچ افسون ز عصمت بر نگردد
بدریا گر بیفتد تر نگردد . . . »

بدیهی است ، این ابتکارتاکنون اختصاص بخود اوداشته و دارد . امید است اهل ذوق و قریحه نیز باو تأسی جسته این سبك نو بنیاد را توسعه دهند .

ایرج ، کاخ رفیع وعظیمی برای « مادر » ساخته است که منحصراً جایگاه نزول اجلال مادرست و بس . از گفتار او در این باره من چنین استنتاج میکنم که اگر عشقی درعالم وجود داشته ودارد تنها عشق مادر بفرزند است در «رنج مادر» میگوید :

«مادر بیچاره هرچه طفل کند بد — راندن اورا زخویشتن نتواند»
«شیرهٔ جان گر بود بکاسهٔ مادر — زان نچشد تا بطفل خود نچشاند»

درقطعه دیگر چنین سروده :

«این چنین می کند حراست طفل — مادر مهربان مهر آور»
«پس روا باشد ار کنند اطفال — جان بقربان مهربان مادر»

این معنی درقطعهٔ بسیارمعروف ایرج ؛ داد معشوقه بعاشق پیغام — که کند مادر تو با من جنك . ودرمقطع آن قطعه اززبان مادری که بدست پسرش و بخواهش معشوقهٔ فرزند نابکارش درخون میغلطد ، هنگامی که پسرش دردهلیز در بزمین میخورد ،میگوید :

آه دست پسرم یافت خراش — واخ پای پسرم خورد بسنك

بیشتر آشکار و هویداست .

نگارنده خودماجرای تلخی را که اندك شباهتی باین تراژدی دارد باین تفصیل دیده ام :

بهارسال ۱۳۱٤ بود ، که درناحیهٔ راه آهن جنوب عضویت داشتم ، همه روزه عصرها با «موتوربوت» بشهر «ناصری» جهت گردش ویاهوا - خوری میرفتم ، عصر یکی ازروزها که نم نم باران شروع شده بود در روی اسکلهٔ کوچك رودکارون ، پدر، مادروطفل پنج شش ساله‌ای زادر کنار آن اسکله مانند خود و دیگران ، بانتظار رجعت « موتوربوت » از شهرمشاهده میکردم ، کودك آنها طفلی بود بسیارزیبا وملیح ، نه تنها من بتماشای زیبائی این دوشیزهٔ کوچك پرداخته بودم بلکه تمام جمعیت مات و مبهوت وواله زیبائی اوشده بودند ، یکی از دوستان که او هم تماشاچی بود ،گفت : اگر استاد ترین نقاش ایطالیائی بهترین صورت زیبای دختری را ترسیم کند بازهم بزیبائی و خوشگلی این طفل نخواهد بود ! دراین اثنا باران شدید شد ، ناگاه این طفل پایش لغزید و برودخانه کارون که پرازماهی « کوسه » میباشد افتاد ، اولین کسی که باشتاب برای نجات طفل ، باوجود خطر ماهی کوسه ، خود را درآب انداخت ؛ مادر طفل بود .

نگارنده باغتنام فرصت استفاده و شاید آنطوریکه باید نتوانم در

بارهٔ این شخصیت ادبی اظهار نظر کرده وحق استاد بزرك را؛ آن‌چنان که باید ادا کنم ، ولی قدر مسلم این است که مکتب تجدد ادبی ایرج حقیقتاً قابل پیروی و ترویج انقلاب ادبی او ازاهم فرایض ادباء ودوستداران سبك اوست .

این شخصیت بزرك که ازحیث نجابت واصالت خانوادگی نیزدارای مقام شامخی است ودر ادارهٔ مالیهٔ ایالتی خراسان سمت معاونت نیز داشت، بپهلوان شرافتمند تاریخ ما ، کلنل محمد تقیخان پسیان ارادت میورزید . پس ازورود کلنل بخراسان «مشهد» این دوتن شریف بایکدیگر دوست صمیمی شدند چه آنکه هردووطن پرست بخون تظاهر بودند .

ایرج بمنویات کلنل کاملا پی برده ودر یافته بود که این جوان واقعاً خادم وطن وازهر گونه آلایش مبراست ، و وجودی است فاضل ودانا و سلحشوری است بسیار بی باك ودلیر ، عنصری است پاکیزه ومنشأ تأثیرات نیك .

ایرج میرزا ، میدانست که دعوی کلنل مبنی بر اینکه اجداد او از سوگلیهای میرزا تقیخان امیر کبیر وامیر نظام گروسی بوده‌اند، صحیح است زیرا اوخود در تبریز از منشی های مخصوص امیر نظام ، وزیردست یك چنین شخصیت بزرگی تربیت یافته وچون امیر نظام مشوق بزرگی بگفتن اشعار ترغیب وتحریصش مینموده ، اوازدوستان پدر کلنل بود ونسبت بفامیل پسیان آشنائی ومعرفت داشت .

کلنل ازمصاحبت ایرج استفاده واستفاضه میکرد ، ایرج نیزدرهدایت وارشاد اواهتمام داشت ، مخصوصاً پس ازقطع رابطهٔ باطهران ، ایرج بهترین مشاور ونیکوترین معاضداو بشمار میرفت ، کلنل هم نسبت باواحترام بسیار قائل بود، چنانکه درشب کنسرت معروف دوران قیام در «باغ ملی» غزلی را که مطلعش آن از :

«سپاه عشق تو ملك وجود ویران کرد
بنـای هستی عمرم بخـاك یکسان کرد»

شروع ومقطعش آن به :

«چو جغد برسر ویرانه های شاه‌عباس
نشست عارف ولعنت بگورخاقان کرد»

ختم میشود ، ازز بان عارف ، بهمراهی پیانوی استاد هنرمند ، مشیر همایون شهردارخوانده‌شد . کلنل راعصبانی وآزرده ساخت ، یاورجعفر خان تفقی آجودان خود رادربی ایرج که بحال تعرض ازسالن نمایش خارج شده بود ، فرستاد ، ولی چه سود، کلام عارف تأثیر خود را درایرج بخشود

وهفته‌ای بیش نگذشت که برای شاعر انقلابی یك تحفهٔ ادبی ، ضمن انقلاب ادبی ایرج اهداشد !

ایرج میرزا میگفت :کلنل درروبهٔ فعلی خودکاملا محق است ، زیرا که ایرج ازاوضاع آشفتهٔ مرکز کاملا مستحضر وبهمین لحاظ قضاوتش‌در قطع رابطهٔ کلنل باتهران ازاین ابیات که‌من آنرافتوای‌ایرج نام نهاده‌ام ، بخوبی پیداست .

چودیده مرکزیها را همه دزد — خیانت کرده وبرداشته مزد
زمرکز رشتهٔ طاعت گسسته — کمر شخصاً باصلاحات بسته
یکی ژاندارمری برپا نموده — که دنیا راپرازغوغا نموده
درآن‌ژاندارمری کردست تأسیس — منظم مکتبی از بهر تدریس
بهرجا یك جوانی با صلاحست — دراین‌ژاندارمری‌تحت‌السلاحست
چویك گویند وپا کوبند برخاك — بیفتد لرزه برانـدام افلاك

ایرج ،کلنل‌رادوستداران‌ایران خطاب ودر رثاءکلنل اشعاری‌سروده است که‌درفصل «تراوش دلسوختگان» ازنظرخوانندگان گرام کتاب‌خواهد گذشت ، مقام صمیمیت وارادت ایرج وبویژه قضاوت صریح اودر بارهٔاین شخصیت سلحشور ووطن پرست ؛ درآن اشعارکاملا نمایان ومشهوداست .

در اینجا بمناسبت ، مطلع و مقطع آن ،جهت خوانندگان کرامی درج میشود :

دلم بحال توای دوست دار ایران سوخت
که چون تو شیرنری را دراین کنام کنند
سزد که هرچه ، بهر جا وطن پرست بود
پس از تو تا بایـد جامه مشکفـام کنند

ملخص فتوای این استاد بزرك در بارهٔ پهلوان تاریخ ما چنین است :

رشید الفد ، صحیح الفعل والقول ، مؤدب ، باحیا ، عاقل ، فروتن، مهذب ، پاکدل ، پاکیزه چشم ، خلیق ، مهربان ، راست‌گفتار ، توانـا ، کم آزار ، بی اعتناء بشهوت ، بخلوت پاکدامن تر از جلوت .

ایرج‌شاعری بود که هرچه احساس میکرد ، همانرابراستی میگفت اهل تصنع وخودسازی نبود ، بنابراین فتوای او دربارهٔ کلنل محمدتقیخان فقید کاملا صادق ومن بروانش درود میفرستم .

۲۲- عارف و قیام مخراسان

او پس از فقدان کلنل محمدتقیخان دیوانه وار ، راه صحرا در پیش گرفت !

ضمن روشن‌شدن علت‌اختلاف ایرج وعارف ، در یکی ازشماره‌های مجلهٔ ترقی‌اجمالا اشاره کردم که ابوالقاسم عارف شاعرانقلابی وملی‌ایران درهر کجا که نغمهٔ آزادی واقعی بلند میشد و بوی استخلاص میهن از یوغ ستم‌وستمگران بمشامش میرسید ، بآنجا رو میآورد و بااشعار وحماسه‌های ملی خود به پیشرفت‌آن نهضت کمك میکرد .

یکی دوماه از دوران قیام خراسان گذشته بود که عارف باتفاق دو نفر ازدوستان که‌سناً از خود او بزرگتر بودند ، تهران مرکز ناکامی هارا ترك و بمشهد حرکت کرد .

چون عزیمت او بمشهد ، بدون اطلاع قلبی انجام‌شد ، دشمنانش از موقع استفاده کرده وشایع ساخته بودند که عارف باتفاق دو نفرترور بمشهد روانه شده وپیداست که از جانب چه دسته ای مأمور ومنظوراوچیست !

درمشهد باحصول اطلاع‌ازاین جریان ،توجهی باین شایعهٔ ناروانشد زیراکاملا معلوم بود که این خبرآمیختهٔ بغرض است . چندروز بعدعارف باتفاق آن دو نفر که‌یکی ازآنها قصد زیارت ومراجعت داشت بمشهدوارد وبدون درنك ، یکسر بباغ خونی حضورکلنل محمد تقیخان شتافت و از شنیدن آن خبرخیلی غمناك بود ، ولی‌کلنل وماژور اسمعیل خان باو گفته بودند : وقتی این شایعه را شنیدیم ، خندیدیم زیرا بخوبی معلوم بود که عارف‌شاعرملی‌ترور نمیشودو بفرض‌صحت‌قصدآزادیخواهان رانخواهد کرد.

جریان این شایعه ، هنگام ورود عارف توسط یکدوست باو اطلاع داده شد ، وهمین شایعهٔ خنك وبیمزه بود که عارف راملزم ساخت خودرا شدیداً کنترل وازباغ خونی کمتر خارج شود .

روحیهٔ عارف دراین سفر بکلی تغییر یافته بود ، وضع قیام وحسن انتظام امور ، جدیت صاحبمنصبان واطرافیان کلنل ، ابراز صمیمیت وفداکاری آنان درپیشرفت امرقیام ، بویژه صفای ضمیرکلنل ؛ درعارف تأثیر فراوانی بخشوده وکاملا امیدوارشده بود که‌پروژهٔ اصلاحات خوب تهیه‌شده واین قیام‌کار مملکت را علی رغم بدخواهان روبراه خواهد کرد . عارف باندازه‌ای درنیل بموفقیت نهائی این قیام اطمینان داشت وبقدری امیدوار بود که‌گوئی ازاصل لغت «یأس» درقاموس اووجودنداشته است !

☆ ☆ ☆

عارف ، درمجامع عمومی وحتی خصوصی هم کمتردیده میشد ،دوست دیرین تهرانش ایرج میرزاهم بمناسبت همین رفتار ، تاقبل ازشب کنسرت ازاو رنجیده بود ، بعدازآنشب بیشتر ازپیش رنجیده خاطرشد !

ابوالقاسم عارف قزوینی ،شاعرملی

عارف اززمان مهاجرت، باکلنل آشناودوست شده بود ، تااندازه‌ای هم بافکار،عقایدوروحیهٔ کلنل پی برده وفهمیده بود جوانی است پرحرارت کارآمد، ضعیف نواز ، وازهمه‌مهمتر دارای احساسات عالیهٔ وطن پرستی است ، دانسته بود که کلنل نه تنها سربازی است بسیار سلحشور بلکه وجودی‌است فاضل و باکمال و وقت خودرادر عالم‌تحصیل ضایع نساخته و بفراگرفتن دانش ازجان ودل پرداخته است .

دراین مسافرت واستفاده ممتد ازحضور کلنل کاملا مجذوب اوشده‌و باکمال خلوص، عقیدت وایمان راسخ کمر بخدمت وهمکاری بسته وواقعاً مانند مریدی نسبت بمرادشده بود. حق داشت زیرابرای دردهای بی‌درمان ملت ایران ، اورا یگانه طبیب معالج تشخیص وازشوق وشعف در پوست خود نمیگنجید .

روحیه‌اش بسیار قوی ونشاط تازه‌ای پیدا کرده بود ، از اینکه تقریبا جنبهٔ مشاوررااحراز نموده بیشتر خورسند بنظر میرسید ؛ درنتیجهٔ ابراز صمیمیت‌وحسن‌رفتار ، کلنل رامجذوب خود ساخته وکلنل ازمشورت بااو دربعضی ازمسائل نسبتاً معضل دریغ نمیورزید وشاید میخواست‌تلویحاً اینطوروانمود کند که‌ازوجودعارف استفاده‌میکند ویاواقعاًنیت‌استفاده‌داشت زیراعارف چکیدهٔ انقلاب وسرد و گرم زمانهٔ پر فسانه را چشیده بود ، از این نظر میتوان‌مطمئن شد که اگربسمت مشاور مورد استفادهٔ کلنل قرار گرفته بود ازلحاظ تجارب هم شایستگی‌داشت کما اینکه روز تشییع‌جنازهٔ کلنل باخودمیگفت : ای‌کاش برای دیدار سلطان سید محسن خان کاظمی بقوچان نرفته وشب مراجعت کلنل از کنابادٔ ، درادارهٔ ایالتی بودم و مانع

عزیمت او میشدم شاید هم اگر عارف درمراجعت کلنل بمشهد ودر موقع مصاحبهٔ بانوذری حضور داشت ،کلنل را ازجریان تبانی واهمیت خطر کاملا آگاه وازعزیمت فوری کلنل باتدابیری جلوگیری میکرد . ولی مراجعت کلنل از گناباد ، وحرکت ازمشهد واعزام فوری قوا خیلی سریع انجام گردید ودیدار آنها دیگر تجدید نشد !

عارف ؛ پس ازشهیدشدن کلنل روحیه‌اش را بکلی باخت وراه‌صحرا درپیش گرفت وپس ازچندی از کردستان‌سردرآورد ! سوگند بزرك‌عارف «بروان پاك کلنل» بود. در درهٔ مراد بیك همدان دیدارش کردم ، خیلی پیروناتوان شده بودبنگارنده گفت دوچیز مرا پیر کرد ، یکی توهین‌ایرج ودیگری فقدان کلنل .

آثار ادبی‌عارف ،که‌دررثاء کلنل ؛ ازسوزدل سروده ومؤید گفتار نگارنده است .درفصل «تراوش‌دلسوختگان» ازنظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت .

۲۴ـ کلنل محمدتقیخان چرا بتهران نتاخت

ماجرای یك تلگراف مجعول !

اشتباهی که تاریخ نویسان معاصر کرده اند

دریکی از کتابهائیکه اخیراً در پیرامون تاریخ معاصر نوشته شده بطوراجمال ، ذکری ازاین وقایع بمیان آمده است و باتکاء تلگراف مجعولی کلنل را بجمهوری خواهی وتجزیهٔ خراسان متهم ساخته اند ! در صورتیکه تنها چیزی که بمخیلهٔ کلنل محمد تقی خان خطور نمیکرد همانا جمهوریخواهی خراسان بود .

واما چرا کلنل باآن ضعفی که درهمهٔ شئون مرکز کشورهویدا بود بتهران نتاخت ؟ بحثی است بسیارجالب ونگارنده نتوانستم آنرامسکوت و تاریخ را دراشتباه باقی بگذارم .

کلنل درفکرحملهٔ بمرکز بود ،شتاب کمیسیون قزوین واصرارآقای سیدضیاء الدین درعدم اعتنا بدستور سلطان احمدشاه مبنی براینکه‌قزاقها بتهران نیایند ، تا حدی ازقدرتیکه درخراسان بوجود میآمد سرچشمه‌می گرفت وازآنقدرت درتوهم بودند وآن استادی که این جریانات را پدید آورده بود ، بهمه‌جا توجه داشت زیرا درآنموقع سیاست منحصرأدرشمال وشمال غرب وشرق ایران متمرکزشده وازنقاط جنوبی‌چندان واهمه‌ای‌در بین نبود.

این سیاست پس از تخلیهٔ با کو وعقب نشینی برشت همچنان ادامه داشت، حیات اقتصادی همسایهٔ جنوبی مخصوصاً از نقاط شمالی ایران بادر نظر گرفتن شکست قرارداد ۱۹۱۹ جداً تهدید میشد . الیاف نفوذ انتلیجنت سرویس که سیاست بریتانیای کبیر مدیون فعالیتهای اواست و با پول نفت ایران اداره میشود، بسرتاسر شمال وشرق ایران پیچیده و باین لحاظ در خراسان هم این سرویس دارای فعالیت شدیدی شده بود .

یك قسمت مهم از اوقات کلنل صرف مبارزهٔ با این قدرت جاسوسی میشد واز طرفی بجهاتی نمیتوانست باین اقدام خطیر یعنی حمله بتهران دست بزند .

اولاهیچیك ازسیاستهای خارجی ازاو پشتیبانی نمیکرد و بلکه جداً در تخریب او کوشا بودند.

ثانیاً او از جلب حمایت بیگانگان ننك داشت و معتقد بود ایران بایستی صرفاً بدست ایرانی اداره شود . ثالثاً روابط خودرا با کنسولگری انگلیس روی مبارزه با جاسوسهای انتلیجنت سرویس و کنترل شدید سانسور ، حتی سانسور مرسولات بانك شاهی مشهد بکلی تیره ساخته بود شمه ای از جریان سانسور را اجمالا مینگارم :

در کنسولخانهٔ انگلیس شخصی بود موسوم به «خان بهادر» که فارسی را نسبتاً خوب حرف میزد، یکروز در ادارهٔ پست و تلگراف بآقای علی طاهباز مأمور سانسور توهین میکند . جریان را فوراً صور تمجلس کرده و بعرض کلنل می رسانند . کلنل برای حفظ حیثیت مأمور وشاید از نظریات دیگری هم بوده یادداشت شدیداللحنی بکنسول انگلیس میفرستد وحتی شنیدم امر بخروج کنسول ازمشهد کرده بود . کنسول سراسیمه روحشت زده بادارهٔ ایالتی میرود ودر نتیجهٔ مذاکرات ، کار بعذر خواهی میکشد وخان بهادر باتفاق آقای ایرج رکنی آفر ژنرال کنسولگری ، بمنزل آن مأمور رفته حضوراً معذرت میطلبد .

این خان بهادر، راههای عجیبی بازی میکرد . تعداد جاسوسهای او زیادشده بود . میگفتند درحدود هشتصدنفرمیشده، مخصوصاً روزهای جمعه واعیاد که جمعیت برای گردش وهواخوری درارك و باغ ملی اجتماع می کردند ، این خان ، خودی بادارهٔ ایالتی رسانده بدون اینکه بساکسی صحبت کند ، قدری در باغ ایالتی دوراز انظار، قدم میزد و برمیگشت . جاسوسهائی که در بین مردم پراکنده بودند بهمدیگر میگفتند : ارباب ، بادارهٔ ایالتی رفت ، دستورات را داد و بانحاء دیگر توجه مردم را برفت

وآمد خان بهادرجلب میکردند ومنظورشان این بود که رنگی بکلنل پسیان بزنند واینطوروانمودسازند که اوهم نوکرماست !

وقتی این موضوع رابکلنل گفتند ،رفت وآمدخان بهادررا بآنجا جداً قدغن کرد ولی مگراوازرومیرفت ؟ ابداً ، راه دیگری درپیش میگرفت بالاخره به کلنل گفته بودند عاقبت خسته و یا ازبین خواهی رفت .
بهتر است بنابخواهش کونسول مبلغی پول نسبتاکافی دریافت وبهندوستان بروی . وسائل آسایش و تنعم برای شما از هرحیث تضمین میشود ، امـا آن صاحبمنصب شریف زیربار چنین ننگی نرفت .

درمقابل این حریفهای پرزور و پرزر ودر برابر سایر مخالفین که بعداً متأسف ومتأثر شدند ، بکلی اوقاتش مستغرق شده بود .

شخص موثقی اظهار داشت بوسیلهٔ کمیته‌ای که اسامی چندتن ازآنها عبارت ازآقایان مشیرالدوله، موتمن‌الملك ، سید کمره‌ای، مستوفی‌الممالك و چندنفرصاحبمنصب سویل که بطورسری درمقابل کمیسیون ویا کمیتهٔ قزوین که کودتا زائیده آنست متشکل شده بودند توسط مستعان‌الملك جهانگیر بکلنل اشاره شدکه بتهران تاخت بیاورد ولی متأسفانه کلنل بعللی نتوانست این پیشنهادکاملا بمورد را فوراً بپذیرد ، زیرا علاوه برگرفتاریهای روز افزون ومشکلاتی که در کار هـا متعمداً ایجاد میکردید ، میگفت حرکت دادن شش هزار قوا بتهران آنهـم پیاده و سوار مستلزم لااقل هشت نه روز صرف وقت وهریك ژاندارم هم لااقل روزی یك تومان خرج دارد ، بنابراین برای حرکت این قشون کاملا مجهز ، چهل‌پنجاه‌هزار تومان پول لازم است و ما فاقد چنین سرمایه‌ای هستیم . ازطرفی عملیات سفسطه و مغالطه کاریهای طبقهٔ ممتازهٔ مشهد فعلا مانع از خروج من از خراسان است .

باو گفته بودند اینکار مهم در این موقع باریك محتاج بیك چنین حسابهای دقیق نیست بکوبید وبروید و بعداً جبران کنید . بازهم زیربار نرفت زیرا همان‌روز ژاندارمی را که بعنف یك هندوانه از جالیز زارعی برداشته بود صد ضربه شلاق زد !

وباز گفته بود اگراینکار برای تـرفیه حال مردم وتأمین حقوق ملت است صحیح نیست که ازابتدا قشون من متجاوز بحقوق ملت شناخته‌شود واین‌عمل‌اخلاقاً هم پسندیده‌نیست تأمل کنند تابنیهٔ مالی‌ژاندارم خوب قوی شود وازخوانین محلی نیز اطمینان کامل حاصل گردد آنوقت برای حملهٔ بتهران مانعی‌نخواهد بود . ودر خاتمه اظهار میدارد : شجاعت معنوی که

عبارت از حاکمیت و تسلط مرداست بدون شجاعت مادی کامل نیست واین درس رااز گفتار خیابانی آن مرد متجدد وآزادیخواه آموخته‌ام .

علت عدم‌تاخت بتهران که باعدهٔ قلیلی قزاق تسخیر شد ؛ اینها بود نه‌آن علتی که فقط متکی بیك تلگراف معجول است که نوذری باچند نفر دیگر بعد ازقتل آف مرحوم ساختند تاخودشان را درپناه یك چنین‌اقدام زشتی محفوظ نگهدارند و بگویند ما از ابتدا پی بنیت نهائی کلنل برده بودیم و بهمین جهت نمیتوانستیم خودمان راراضی کنیم که صمیمانه با او همکاری نمائیم و بهمین سبب بود که باسرداران اکراد برای ازمیان بردن او تبانی کردیم!

کسانیکه این تلگراف معجول راساختند وقبلا هم باهمدیگر علیه کلنل تبانی ها کرده بودند از چنك مکافات نتوانستند بگریزند ، یکی‌از آنها باصورت مسخ وتن بسیارعلیل درپشت دکان سمساری ودرهمین‌تهران دیده شد و باوضع بسیار بدی مرد ، سلطان سید حسنخان میرفخرائی دچار مرضی شدکه چهار بار اورابگورستان برده وچون تصور حیات میرفت بمنزلش اعاده دادند تا در دفعهٔ چهارم معلوم نشد زنده ویامرده بگورش کردند ؛ دیگری‌را که‌سردارمعزز بجنوردی می باشد پس‌ازمدت کوتاهی با چشمان خود در میدان ارك مشهد باشش نفر برادر واعوان وانصارش بر سردار دیدم ودرفصل‌انتقام ملاحظه خواهید فرمود که‌آقای‌جان محمد خان مأمور اجرای این مکافات بود .

بنابراین ازنویسندگانیکه دچار سوء تفاهم شده‌اند خواهش میکنم دراصلاح نگارش خویش اقدام وذمهٔ اخلاقی خودشانرا بری سازند .

۲۵ ــ انتقام!

درچاپ اول ونیزدر صفحهٔ ۲۸۲ همین کتاب گفتیم که چون سردار معزز بجنوردی دستش‌را بخون کلنل محمد تقیخان‌آلوده ساخت ،علی الرسم دست مکافات تاسردارمجازات ، اورادنبال کرد .

این ماجرارا نگارنده خود درارك مشهد دیدم ولی نمیدانستم که ازاین صحنهٔ انتقام عکسی هم گرفته شده . پس از انتشار چاپ اول ضمن ارسال بعضی مدارك و عکس ها ، عکس صحنهٔ انتقام را برای اینجانب فرستادند .

دراواخراسفندبرای تهیه گراورعکس صحنهٔ انتقام‌عازم گراورساری بودم ودردروازهٔ دولت ازاتوبوس ۳۳ پیاده شده سواراتوبوس ۹ شدم، دفعتاً چشمم بآقای جان محمدخان افتادکه درصندلی‌ردیف دوم وشخصی

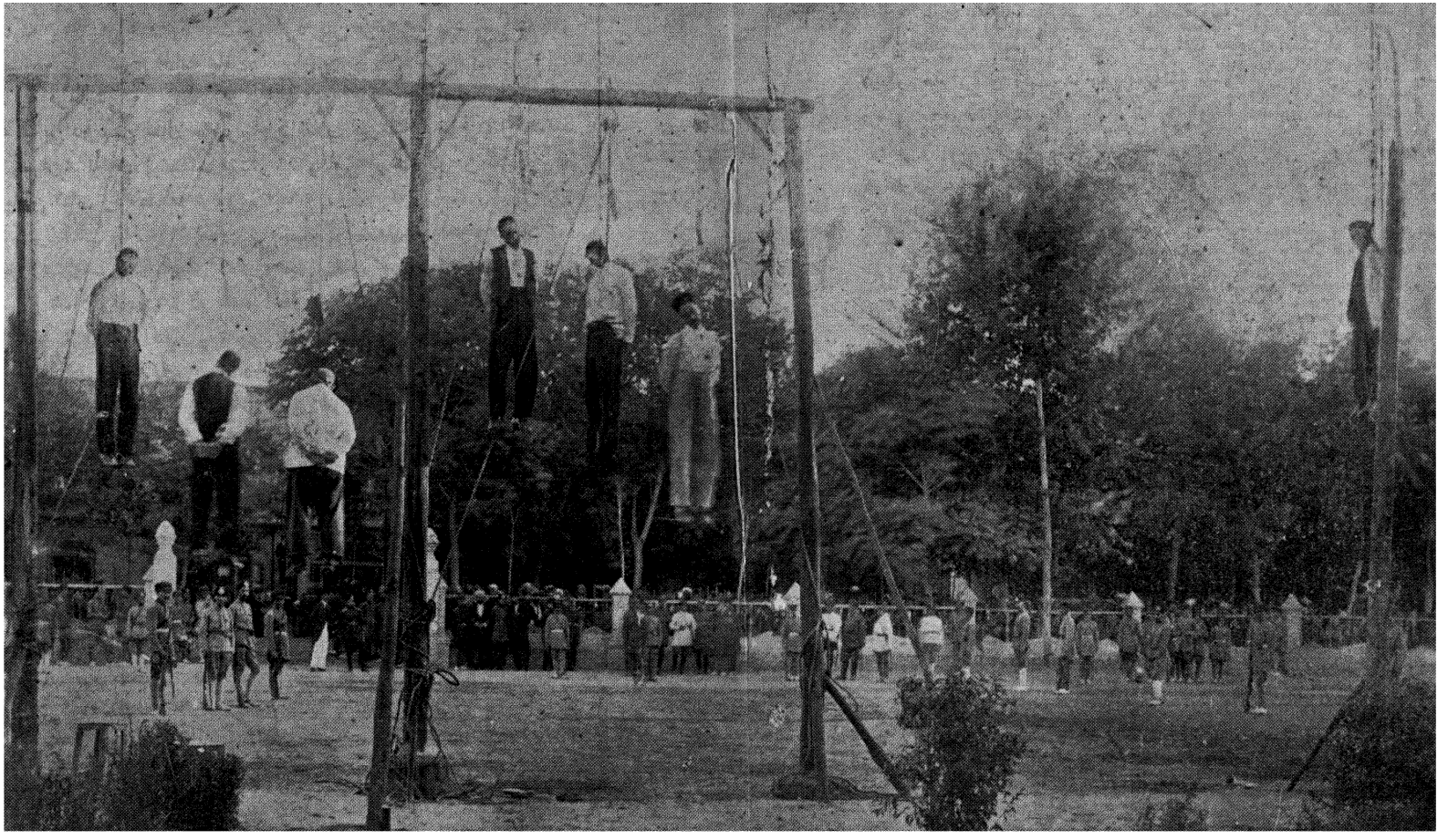

صحنهٔ بازار مکافات

از راست بچپ : بر ، دار منفرد «سردار معزز» بجنوردی دیده میشود - برادرشش نفری ، نفرچهارم شخص چاقالو که کت سفید برتن دارد میراخور «سردار» است - بقیه برادرها وخویشان سردار معززند

هم پهلوی دستش نشسته بود . برآن شدم که با او داخل گفتگو شوم ، با تقاضا از شخصی که پهلوی وی نشسته بود صندلیها تعویض گردید. با این اقدام پیدا بود که با ایشان کاردارم . سئوال کرد بمن فرمایشی داشتید گفتم بله و دنبالهٔ مصاحبه باین شرح ادامه یافت:

- چه فرمایشی ؟

- کتابی در بهمن سال حاضر بنام «انقلاب بیرنك یا قیام کلنل محمد- تقیخان پسیان» تألیف اینجانب منتشر شد و نامی از شما در آن کتاب برده شده ، آیا آن کتاب را مطالعه فرموده اید ؟

- خیر. کتاب را نخوانده ام ولی جسته گریخته درجراید ومجلات شمهٔ بچشمم خورده است . در کجای کتاب و چه منظوراسم مرا بردید ؟

- نام شما درفصلی برده شده است که گراور سردارمفرز بجنوردی را چاپ و نوشتم مجری انتقام ومأمور مکافات جان محمدخان بود. چون در آنموقع عکس صحنهٔ انتقام بدست من نرسیده بود بمردم اطمینان دادم که «من بادوچشمان خودسردارمعزز ومیرآخوریکی از قاتلین کلنل محمد تقیخان را برسردارمکافات دیدم» اکنون عکس این صحنه را میخواهم بدهم برای چاپ دوم گراور نمایند ، عکس را ازمیان کیف در آورده به ایشان ارائه نمودم . بدو یکه خوردوسپس گفت :

- ازماجرای این صحنهٔ انتقام مستحضرهستید ؟

- بی اطلاع نیستم .

- دراین باره وخلع درجهٔ من مجلات وجراید چیزهائی نوشته اند ولی هیچکدام بی بحقیقت مطلب نبرده اند وحقایق ۲۹ سال است همچنان دردل من مانده رازی نهفته باقی است .

دراینموقع بمیدان مخبرالدوله رسیده وپیاده شدیم چنددقیقه‌ای هم بهبودی کتابچه ام این سینامذاکره کردیم اجمال این بود که : در فروردین من بمنزل شما میآیم مدارك خود را هم همراه میآورم پس از ملاحظهٔ مدارك حرفهای مرا قطعاً باور خواهید نمود ، حالاهرچه بگویم ممکن است باور نکنید.

نشانی منزل را روی کارت اسم خود نوشته بایشان دادم و گفتم منتظرم حتماً تشریف بیاورید . هنگام خداحافظی گفت . کنلل افسر شریفی بود حیف تلف شد

متأسفانه ایشان وعدهٔ خودوفا نکردند . باوجودیکه ازفرط خستگی نیاز مبرم بمسافرت واستراحت داشتم ، برای خاطرایشان ازاین تصمیم منصرف

وتاروز ۱۲ فروردین ۲۹ همه روزه درانتظارش بودم . بهر تقدیر ماجرای انتقام آنچه من درمشهد شنیده ودیده‌ام این است :

صحرای ترکمن نیازمبرم بانتظام وامنیت داشت . دهنهٔ زیدر ، میان‌دشت ، عباس‌آباد راه خراسان شاهد صحنه‌های خونینی ازچپاول ، زائرین ارض اقدس بدست اکراد وترکمنها بود !

در دوران قیام ، این قطاع الطریق ها ازترس کلنل محمد تقیخان شمشیرهاراغلاف کردند بمحض ازبین رفتن آن افسرشریف ، یاغی وطاغی های کرد وترکمن دوباره شروع بغارت مردم نمودند .

جان محمدخان بقول خودش تصمیم گرفت این بی نظمی و شرارت را ازریشه بخشکاند. سردار معززوداماد او ، برادرانش وهچنین میرآخور اورا دستگیر وبمشهد آورده در ادارهٔ نظمیه زندانی نمود.

روزی بدستور اوسردار معزز را وادار نمودند جلو درتوپخانه را جارو کرد ، منسوبان ، دوستان و طرفداران سردار بتکاپو افتاده وبرای استخلاص سردار فعالیت میکردند . از قرار معلوم با علیحضرت رضاشاه متوسل میشوند .

روز اول محرم سال ۱۳۴۳ یعنی دوسال بعد از کشته شدن کلنل در ارك مشهد برای هفت نفر دار برپا میشد .

یك دار تك اختصاص بسردار ویك دارشش نفری ویژه بنی اعمام وانصار سردار بود . دراین اقدام خیلی سرعت بکاررفت . یعنی ظهرروز اول محرم حکم اعدام آنها صادر ودر ساعت دوبعد ازظهر نه تنها دارها نصب گردید بلکه این عده هفت نفری برسردار مکافات دیده میشدند .

چرادراعدام آنها این‌همه سرعت بکاررفت ؟

گویادستورتلگرافی ازمرکز ووزارت جنگ رسید که در اعدام آنها تأمل نمایند . جان‌محمدخان با تشکیل محکمه صحرائی فوری موجبات اعدام آنها رافراهم وهنگامی که آنها برسردار بودند بمرکز جوابداد تلگراف دیر رسید ووقت گذشته بود .

عیسی‌خان‌مصدر ومحرم جان محمد خان حقایق امررا بمرکز گزارش داد ، این مسئله باعث شد که اعلیحضرت رضاشاه سریعاً بمشهد آمد ولدی‌الورود جان‌محمدخان‌راخلع درجه کرد. نگارنده بچشم دیدم که اوپاگنهای‌خودرا بشدت هرچه تمامتر کند ودور انداخت . میگویند وحتی نوشتند که شمشیر خودراهم شکست ودور انداخت چنین چیزی صحت ندارد . زیرا وقتی برای اینکاردیگر باقی نبود.

نگارنده بازهم مأیوس نشده‌ام ، آقای جان‌محمد خان مطالب بالا را خواهند خواند . چنانچه مقرون بحقیقت دیدند لطفاً بما موقوم دارند تا در پرونده کتاب ضبط و اگر توفیقی جهت چاپ سوم حاصل شد . برای تکمیل تاریخ چاپ خواهیم نمود بدیهی است اگر بسکوت برگذار نمایند درصحت گفتار ما تردیدی باقی نخواهد بود .

عقاید دانشمندان معاصر

دربارهٔ :

کانل محمد نقی خان نقید

آثار ادبی

تراوش دلسوختگان!

قضاوت یك مرد بلژیکی و یك بانوی آلمانی

پایان!

۱ـ آثار ادبی

قضاوت آقای شیخ احمد بهار ـ تأیید ایرج

اشعار زیر از نوادر افکار استاد فقید، ایرج میرزا شاعر شیرین‌سخن در تأیید اشعار «داش غلم» آقای شیخ احمد بهار مدیر روزنامهٔ «بهار» که در مشهد طبع و منتشر میشد، بعلاوهٔ تحلیلی از اوضاع سیاسی آنزمان تراوش کرده است.

این اشعار در شماره ۱۳ بهار مورخ سه شنبه ۱۱ میزان ۱۳۰۰ برابر دوم صفر ۱۳٤۰ یعنی روز دوم شهادت کلنل، با ذکر این شرح مختصر:

«ادبیات ذیل را شخصی متنکراً از پشت درادارهٔ بیکی از کارکنان اداره ـ مرحوم میرزا احمد عظیمی ـ مؤلف» داده و خودش پا بفرار گشوده است» درج گردیده، اینك پنج «تابلو» از اشعار آقای شیخ احمد بهار را (که بمناسبت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سروده بودند) قبلا درج و سپس بدرج اشعار ایرج مبادرت میشود:

شوخی!

باصطلاح خراسان

۱۲۹۸-۱۹۱۹؟!

I

داش غلم اینجه[۱] نگا کن مو[۲] کجایم تو کجا
ترك ای[۳] جور و جفا کن مو کجایم تو کجا
گاهیم رو ته[٤] بما کن مو کجایم تو کجا
از خودت مارا[٥] رضا کن مو کجایم تو کجا
کار مارا رو براکن مو کجایم تو کجا
داش غلم اینجه نگا کن مو کجایم تو کجا

II

ای بهارجان چرا[٦] سال سه گرت[۷] بسته مری
چره داش توی گوك ای دسته واودسته مری

۱ـ اینجا ۲ـ من ۳ـ این ٤ـ رویت را ٥ ـ مارا ٦ـ چرا ۷ـ سه بار

چره راهای ضرر دیده و دانسته مری
رك مگو راسته مباش عاقبتش خسته مری
فکر تزویر و ریا کن مو کجایم تو کجا
داش غلم اینجه نگا کن‌مو کجایم تو کجا

III

داش‌غلم رفتم و یکدورهٔ تیرونه ۹ دیدم
مرکز فتنهٔ هر گوشهٔ ایرونه ۱۰ دیدم
لوطیای پرطمع ودزدای نیم جونه دیدم
هتل وماشین‌ورستوران وواگونه‌دیدم
تام۱۱ بیا اینجاصفا کن مو کجایم تو کجا
داش‌غلم اینجا نگا کن مو کجایم تو کجا

VI

داش غلم‌قربون‌اولاتای۱۲ویلون‌مشد۱۳
تیرون‌وهرچه دره۱٤ یکجا بقربون مشد
ای بقربون همو۱۵ ملهٔ ۱٦ نوغون مشد
ای فدای همو داشای خل نادون مشد
برشا۱۷ جونته فدا کن مو کجایم‌تو کجا
داش غلم اینجه نگا کن‌مو کجایم‌تو کجا

V

روز ما ملت بی همت نادون تمومه ۱۸
دورهٔ عزت ما مشت مسلمون تمومه
اسم آزادی وحرف و گپ قانون تمومه
داش غلم جان‌کار ما مردم ایرون تمومه
برو تابوته صدا کن مو کجایم تو کجا
داش‌غلم اینجه نگا کن مو کجایم تو کجا

☆•☆

۸- میروی ۹- تهران ۱۰- ایران- ۱۱ - توهم ۱۲ - لات های ۱۳- مشهد - ۱٤- دارد ۱۵ - همان ۱٦ - محله ۱۷ - برایشان ۱۸- تمام است.

تذکر: دریاسه ترکیب بندداش غلم‌را درحافظه‌ندارم، امیدداشتم این نقیصه با معاضدت دوستان درچاپ دوم مرتفع شود. متأسفانه نشد!

استقبال ایرج

داش غلم مرك توحظ كردم از اشعار تو من
متلذذ شدم از لذت گفتار تو من
آفرین گفتم بر طبع گهر بار تو من
بخدا مات شدم در تو و در كار تو من
وصف مركز را كس مثل تو بی پرده نگفت
رفته و دیده و سنجیده و پی برده نگفت

هر چه در نمرهٔ ده بود منزه دیدم
گر تو یك حسن در آن دیدی من ده دیدم
قابل محمدت و درخور به به دیدم
نظم تو متقن و نثر تو موجه دیدم
هیچیك از نمرات تو چنین خوب نبود
یك فرازی كه در او باشد معیوب نبود

غیر تو پیش كسی اینهمه اخبار كجاست
اگر اخبار بود جرأت اظهار كجاست
پند پند آن دگران لوطی پادار كجاست
آنكه لوطی گریت را كند انكار كجاست
آفرینها به ثبات و بوفاداری تو
بروبا قرصی ورك گوئی و پاداری تو

كه گمان داشت كه این شور بپا خواهد شد
هر چه دزد است ز نظمیه رها خواهد شد
دزد كت بسته رئیس الوزراء خواهد شد
مایهٔ رنج تو و زحمت ما خواهد شد
مملكت باز همان آش و همان كاسه شود
لعل ما سنك شود لؤلؤ ما ماسه شود

این رئیس الوزراء قابل فراشی نیست
لایق اینكه تو دل بستهٔ او باشی نیست
همتش جز پی اخاذی و كلاشی نیست
در بساطش بجز از مرتشی وراشی نیست
گر جهان را بسپاریش جهانرا بخورد
ور وطن لقمهٔ نانی شود آنرا بخورد

از بیانات رئیس الوزراء یك دو سه تن
کرده یك رند ، تیاتری وفرستاده بمن
منهم الساعه دهم شرح بابناء وطن
که کنند دیدهٔ ابناء وطن را روشن
تا بدانند چه نیکو امنائی دارند
چه وطن خواه رئیس الوزرائی دارند

رئیس الوزرا ((قوام السلطنه)) به پیشکار خود «میرزا قاسم خان» میگوید:

یك دوروز است دگر دست بکار نزنی
لیرهٔ میسرهٔ از گوشه کناری نزنی
دشت وفتحی نکنی ، دخل وقماری نزنی
نروی مارخ ودزدیده شکاری نزنی
چه شنیدی که بدینگونه هراسان شده‌ای
مگر آشفتهٔ اوضاع خراسان شده ای

این وطن مایه ننك است بی دخلت باش
هرچه گویند جفنك است بی دخلت باش
پای این قافله لنك است بی دخلت باش
شهرما شهر فرنك است بی دخلت باش
دست و پا کن که خرید چمدان باید کرد
فکر کالسکه و راه همدان باید کرد

میرزا قاسم خان پیشکار جواب میدهد

دم نزن قافیه تنك است بیا تا برویم
قصهٔ توپ و تفنك است بیا تا برویم
کلنل بر سر جنك است بیا تا برویم
نه دگر جای درنك است بیا تا برویم
هرچه ازمردم بیچاره گرفتیم بس است
بیش ازاین فکرمداخل شدن ماهوس است

اولی جواب میدهد.

ول مگو گوش بگفتار تو نادان ندهم
من سلامی وسده را ز کف آسان ندهم

اسب واسباب بژاندارم خراسان ندهم
من بژاندارم اگر جان بدهم نان ندهم
زنده باشم من وقالیچهٔ من ضبط شود
میزنم تا همه جا گر همه جا خبط شود

سی وشش اسب گرانمایه زمن کلنل زد
سی وشش داغ بر افروخته ام بردل زد
پاك بر روزنهٔ دخل خراسان گل زد
بر جراحات من از بی نمکی فلفل زد
با چنین حادثه گر من نستیزم چکنم ؟
خون سر تا سر این ملك نریزم چکنم ؟

تو مپندار که نه پول ونه لشکر باقیست
نه دگر روح ورمق در تن کشور باقیست
عاقل آسوده بود تا بجهان خر باقیست
تا دو سر کرده بسکان وبلنگر باقیست
میکنم حکم همه حکم مرا گوش کنند
از شعف مصلحت خویش فراموش کنند

من بهر حیله بود مقصد خود صاف کنم
بخوانین خراسان دو تلگراف کنم
دستخطی دوسه برتربت و بر خواف کنم
وعده از جانب شه رتبه و الطاف کنم
همه دیوانه صفت قوهٔ خود جمع کنند
ریش ژاندارمری و ریشهٔ خود قمع کنند

یکنفر دوست در آنجا بوده میگوید :

گوش کن عقل من از خست تو بیشتر است
اینقدر جوش مزن جوش زدن بی ثمر است
جانکه باقیست ضرر های دگر مختصر است
شکر لله که ترا درهمه جاسیم و زر است
خیز هرجای فرهنگستان خواهی تو برو
بیش ازاین باعث خون ریختن خلق مشو

آتش فتنه ز هرگوشه بر افروخته شد
خرمن هستی مسکین و غنی سوخته شد

بارگیهای خراسان تو هم دوخته شد
هر قدر پول که‌میخواستی اندوخته شد
بیش‌از این‌صرفه از این‌ملك خراسان نبری
غیر بد نامی و آشوب خراسان نبری

مشارالملك بمجلس وارد و از قضیه‌مستحضر شده میگوید :

امشب اوقات شریف‌تو چرا خندان نیست
راست است اینکه‌ضرر باب‌دل انسان نیست
از سلامی و سده صرفنظر آسان نیست
لیك‌این‌مایه ضرر را عظمت‌چندان نیست
که بکشتن بدهی خیل مسلمانان را
دشمن خویش کنی قاطبهٔ ایران را
وانگهی کیست که فرمان ترا گوش کند
کیست آن خر که‌مراین نکته‌فراموش کند
زن و فرزند براه توسیه پوش کند
از برای دل تو جام بلا نوش کند
که نجنگیده و ننشانده فرو کینهٔ تو
تا گهان سر برسد دورهٔ کابینهٔ تو
در من از تقویت کار تو کوتاهی نیست
لیك از این بیشترم قوهٔ همراهی نیست
درمن‌اینقدر خیانت که تومیخواهی نیست
شاه را هیچ از اعمال تو آگاهی نیست
لیك تا چند توان مسئله را پنهان کرد ؟
شاه را غافل و یك ناحیه را ویران کرد؟!
بکن آنکار که کرده است وثوق الدوله
نه دگر چت شود از بهر وطن نه‌چوله
در هتل پاك کند سیلت خود با هوله
والس میرقصد با ماد موازل ژالوله
برده پولی و کنون بادل خوش خرج کند
متصل قرض دهد وقرض زند و خرج کند
حالیا وقت فرنك است بجنبان تنه را
با خودت نیز ببر معتمد السلطنه را

از تن مالیهٔ ملك بکن این کنه را
نیست در خارجه لذت سخن یك نکته را
بگذار آتش او فروخته خاموش شود
ضرر اسب و سده نیز فراموش شود

۲ـ تراوش دلسوختگان !

از ایرج میرزا قاجار

دوست ایران ـ کلنل محمد تقیخان

دلم بحال توای دوستدار ایران سوخت — که چون توشیر نری رادراین کنام کنند
تمام خلق خراسان بجیرتند اندر — که این مقاتلهٔ با تورا چه نام کنند
بچشم مردم این مملکت نیاشد آب — وگر نه گریه برایت علی الدوام کنند
مخالفین تو سر مست بادهٔ گلرنك — موافقین تو خون جگر بکام کنند
نظام ما فقط از همت تو دایر بود — بیا ببین که چه بعد تو بانظام کنند
رسید نوبت آن کز برای خونخواری — تمام عدهٔ ژاندار مری قیام کنند
دروغ وراست همه متهم شدند بچین — بهر وسیله ز خود دفع اتهام کنند
مرام تو همه آزادی و عدالت بود — پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند
کسان که آرزوی عزت وطن دارند — پس از شهادت تو آرزوی خام کنند
بجسم هیئت ژاندارمری روانی نیست — وگر نه جنبشی از بهر انتقام کنند
تورا سلامت از آن دشت کین نیاوردند — کنون بمدفن تو رفته و سلام کنند
پس از تو بر سر آن میزهای مهمانی — پی سلامت هم اصطکاك جام کنند
پس از تو بر سر آن اسبها سوارشوند — عروس واردراین کوچه هاخرام کنند
سبیل هارا تما بزیر چشم تاب دهند — قد و قامت خود افتخار تام کنند
خدا نخواست که این مملکت شود آباد — وطن پرستان بیهوده اهتمام کنند
از این سپس همه مردان مملکت باید — برای زادن شبه تو فکر مام کنند

سزد که هرچه بهرجا وطن پرست بود
پس از تو تا باید جامه مشکفام کنند(۱)

☆ ☆ ☆

از شاهزاده مرتضی میرزا «شکسته» مدیر روزنامهٔ خورشید :

رفتی ودرایران چوتوسرهنگی نیست — با خصم وطن ستیزه و جنگی نیست
سر دادی و نام نیك بردی ، آری — درراه وطن دادن سر ننگی نیست .

(۱) پس از فقدان کلنل ایرج میرزا قاجار چند ماه مخفی بود . بر عوض او ایرج ر کنی را گرفتند ربس از یکروز رهاشد .

از ابوالقاسم عارف شاعر ملی

۱

زنده بخون خواهیت هزار سیاوش
گرد داز آن قطره خون که از تو زند جوش

عشق بایران بخون کشیدت و این خون
کی کند ایرانی ار کس است فراموش

دارد اگر خلق پاس خون تو زیبد
گردد ایران هزار سال سیه پوش

همسری نـادرت کشانـد بجائی؛
کار، که تا نادرت کشید در آغوش

عارف شاعر ملی

از پی کسب شرف کشید شرافت — تا نفس آخر از توغاشیه بردوش
شعلهٔ شمع دلاوری و رشادت — گشت در این مملکت ز بعد تو خاموش
جامهٔ ننگین لکه دار بتن کرد — دوخت هر آن بی شرف بقتل تو پاپوش
سرز سر خود بخاك بردی و برداشت — از سر و سر تو نبش قبر تو سر پوش
قبر تو گر نبش شد چه باك بیادت — ریخته در مغز ها مجسمهٔ هوش
مست شد از عشق گل بنغمه در آمد — بلبل، و عارف ز داغ مرگ تو خاموش

***

هشتم ماه محرم ۱۳٤۱ این غزل را در شهر سنندج بیادگار شهادت خداوندگار عظمت و ابهت مجسمهٔ شرافت و وطن پرستی دلیر بی نظیر دورهٔ انقلاب، مقتول محیط مسموم و مردکش و قوام السلطنه پرور سر بریدهٔ عهد جهالت و نادانی، بقیمت سه قران و دهشاهی، بدست شمر ایرانی یکنفر قوچانی بامر تلگرافی حضرت اشرف قوام السلطنه و بدستور سردار بجنوردی، نیکنام الی الابد سردار باافتخار ایران کلنل محمد تقیخان که نام مقدسش بر رنگ خون برجسته ترین کلمه ایست برای لوحهٔ سینه های پاك و چاك چاك هر ایرانی وطن پرست بطهران فرستادم که روز دوم سنوی اول یعنی غره صفر در روزنامه ها درج گردید.

عارف

۲

بگوچسان نکنم گریه گریه کار من است — کسیکه باعث اینکار گشته یار من است
متاع گریه بیازار عشق رایج و اشك — برای آبرو و قدر اعتبار من است
شده است کور ز دست دل جنایتکار — دودیدهٔ من و دل هم جریحه دار من است
چو کوه غم بس ز — بر سایهٔ اشك — نشسته منظرهٔ اشك آبشار من است
به تیره روزی و بدروزگار بم یکعمر — گذشت و بگذرد اینروزگار من است
میان مردم ننگین، آه مدبر ننگین؛ — شدم که ننگ من اسباب افتخار من است
تگرگ مرگ گوسیل خون بار و بمبر — تو رنك نبث که آنفصل خوشبهار من است
مدام خون دل خویشتن خورم زین ره — معیشت من و از این ممر مدار من است
بسر چه خاك بجز خاك تعزیت ریزم — بکشور یکه مصیبت زما مدار من است
بدان محرم ایرانی اول صفر است — که قتل نادر ناکام نامدار من است
فشار مرگ که گویند بهترین بس مرگ — بمن چه من چکنم روح در فشار من است
تصاویر سفر مرگ دید عارف و گفت — در این سفر کلنل چشم انتظار من است

۳

میانهٔ سرو همسر کسی که از سر خویش — گذشت، بگذرد از هر چه جزز کشور خویش
هزار چون من بی پاو و سر فدای سری — که در سراسر ایران ندیده همسر خویش

تنم فدای سر داد گستری کز خون هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش
بگو بخصم بدا ندیش این گوی این میدان نه ای حریف ببازی گران باسر خویش
سر و سران سپه جامه ها درند بر آن سپهبدیکه بدی سر پرست سر لشگر خویش
ز سر نوشت تو و سر گذشت خویش بدست قلم گرفتم و آتش زدم بدفتر خویش
بقبر نادر ای نادر زمان بردی بدست خود سر در خاك و خون شناور خویش
چو دید نادر از جان گذشته تر از خویش به پیشگاه تو تقدیم کرد مقبر خویش
به ننگ همسر و همدوش بود نش خوشتر سری که خفت براحت ببالش بر خویش
بیار باده که تا سر خوشم، خوشم؛ بینند قوام سلطنت از روزگار کیفر خویش
نداشت عارف جز این دو چیز وقف تو کرد مدام سینهٔ سوزان و دیدهٔ تر خویش

☆☆☆

از میرزا علی اکبر خان گلشن

مدیر روزنامه آزادی

۱

ریخته شد تا که خون پاك تو در طوس همدم ما گشت آه و ناله و افسوس
مرك تو ماتم سرای روی زمین کرد مملکت داریوش و کشور کاووس
خانهٔ آن خائنی خراب که از کین سوخت بقتلت روان نادر و سیروس
بعد تو باید که از ترقی ایران صرف نظر کرد و بود از همه مأیوس
با همه جان بازی ای دریغ ندیدیم هیچ ز مشروطه جز نتیجهٔ معکوس
خاك قدوم کسی که مهر تو دارد گلشن آشفته دل ز شوق زند بوس

۲

قوام السلطنه کاری که باخراسان کرد وثوق دوله کجا باتمام ایران کرد
تو کافری بنگر، کان یهود کافر کیش هزار خون بدل کافر و مسلمان کرد
چه فتنه‌ها که بر انگیخت تا سر، سر کین، خموش مسئلهٔ اردشیر و ساسان کرد
سرم فدای شهیدی که لاله رنگ از خون براه ملك همه سرزمین قوچان کرد
صبا بمرشد دزدان مملك . . . ؟ بگو که دورهٔ تو مملکت پریشان کرد
بتیر غیب شود کشته آنکسی که بعمد اساس مملکتی را خراب و ویران کرد
اساس مملکت ما خراب باد خراب که هرچه کرد خرابی بملك جم آن کرد
بوستان وطن از دروغ دل گلشن هزار ناله بسان هزار دستان کرد

«»«»

از آزاده بهرامی

این اشعار، سال سوم کلنل در آرامگاه ابدی او خوانده شد.

ز بعد مرگ تو ای افتخار ایرانی — چو شام گشته سیه روزگار ایرانی
فراق روی تو ای نونهال کشور کی — ز کف ربوده دل واختیار ایرانی
ز کینه تا که بناکام کشته گردیدی — شد ازغم تو خزان نوبهار ایرانی
کسیکه ریخت تو را خون پاك در قوچان — ازاوست تا با ابد انزجار ایرانی
بعزم راسخ وطبع غیوروحب وطن — زجان گذشتی و کردی نثار ایرانی
زشخص بیشرفی چون ..... دزد — نبود بهتر از این انتظار ایرانی
یگانه عنصر کامل تو بودی ای کلنل — دریغ رفتی ورفت اقتدار ایرانی
بیادعشق تو آزاده گفت این اشعار — بسال سومت ای یادگار ایرانی

۱۰ میزان ۱۳۰۳

«» • «»

از مدیر روزنامه ایران آزاد

زد پشت پای دست فلك بر مرام ما — دستی کجاست تا بکشد انتقام ما
گل در چمن خزان شد و بلبل خموش گشت — بوی شهید عشق رسد بر مشام ما
گشته صفر محرم ثانی از آنکه هست — ایام قتل کلنل عالی مقام ما
یاران اگر بسوی خراسان گذر کنید — برخاك پاك او بدمید این پیام ما
درهم شکست بعد تو صف های انقلاب — قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما
آزاد درشهادت مردان پاکباز — حافظ سروده است چه حاجت کلام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق — ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

«» • «»

از آقاخان خوشکیش

دیدم بخواب دوش که آن نو گل وطن — سر در کف ایستاده دهن حاضر سخن
گفتا رسان پیام بآزاد نیك رای — کی شاد ازمقال تو جان وروان من
انداختم ز عشق وطن سر بزیر پای — کردم غبار خاك وطن تربت کفن
قوچانیان سمر پسر درد عشق را — کردند نقل مجلس و تفریح انجمن
گاهی چوگوی برسرهر کو بزیر پای — گاهی نشان طعنهٔ دیوان اهرمن
میگفت پاره پاره رك گردنم هنوز — در زیر تیغ تیز بدادار ذوالمنن
یارب شرار عشق وطن در درون دل — افزای تا بسوزدم این مانده جسم وتن
قربانیم قبول نماید خدای عشق — راضی شود زرادهٔ خود مادر وطن
خوش کیش را رسیده بلب جان زهجر دوست — یارب بلطف خود زمیان پرده برفکن

«»«»

از نگارنده این تاریخ

درمیزان «مهرماه» ۱۳۰۰

خوشکیش گفت قطعهٔ نغزی بنام ما — شیرین نمود از ادب او تلخ کام ما
خوددیداو که؛ ماتم کلنل بما چه کرد؛ — زین رو نمود ، پر زمی لعل جام ما
گفت او که رفت کلنل از این سرزمین ولی؛ — بهتر طریق رفتن وخوش انهدام ما !
دلخوش نیم زمردم صدر و ورنگ من — شاعر رسان باهل خرد این پیام ما
مارا دلی است پرزمحبت برای دوست — اما کجا است دوست که بیند مقام ما ؟
تا رفت از بر من و تو نوگل وطن — افتاد دست دشمن ایران مهام ما !
جان برخی دلی که تراوش نمودازاو؛ — این بیت شاهکار ز طبعش بنام ما
«درهم شکست بعدتوصفهای انقلاب» — «قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما »

از روزنامه (ایران آزاد)

قسمتهائی ازاین روزنامه که ؛بشماره۹۳ سال اول مورخ۳ سوم صفر ۱۳۴۱ برابردوم میزان ۱۳۰۱ یعنی در «تاریخ اولین سال قتل کلنل» منتشر شده برای خوانندگان این کتاب انتخاب کرده ودرزیرمینگارم:

☆☆☆

مدتی بود که میخواستیم یکباردیگر نام فقید ، سعید کلنل محمد تقیخان را درصفحات ایران آزاد ذکر نموده و بازچند قطره اشك حسرت برای او ببباریم ..

فقیدسعید در کتابچه‌ای که اشاعه داده است سوانح عمری خودرا بیان ودرقسمت خانوادگی وهمچنین تحصیلات خویش را نگاشته است ولی برای اینکه کسی گمان خودستائی بوی نبرد اراظهار بسیاری ازخصال وصفات خود امساك نموده است .

مرحوم کلنل محمدتقیخان مجموعهٔ ازاخلاق فاضله وسجایای کریمه و مجسمهٔ عقل ودانش وهیکل شجاعت ومردانگی بود .

یکی از مزایای اخلاقی مرحوم کلنل این بود که در شرح قسمتهای زندگانی خود مطلقاً دروغ نمیگفت وفوق العاده ازاشخاص دروغگواظهار انزجارمیکرد وازآنها احترازمیجست . درحفظ عهدومیثاق راسخ ودرراه دوستی ثابت قدم بود . تقویت وطرفداری ازمرکزیت را یکی ازوظائف وطنپرستی میدانست . درطرززندگانی وتعیش قانع وبی اندازه مأخوذ به حجب وحیابود . مداهن ومتملق را بیشرافت میخواند احترام رادوست می داشت . جسارت وشهامت وجذابیت اونظیر نداشت .

بنظامیان و افراد زیردست وتابین خود فوق العاده رؤف و مهربان بود .

بعدازشکستن فرونت «بیدسرخ» وتهاجم سپاه روس بطرف کرمانشاه مرحوم کلنل مأمور شد با عدهٔ اززاندارم سوارازپیشروی روسها جلوگیری نماید ، دربیستون با روسها تلاقی کرد وجنك سختی نمود وچون همیشه آن مرحوم درمعارك جلوصف بود خاصه درآن جنك یکنفرژاندارم که درسمت راست او واقع بود گلوله خورد صدا زد رئیس جان «گوله یدم» گلوله خوردم ، فوراً کلنل ازاسب پائین آمده ژاندارم را بغل کرده بزمین گذارد وبقسمت مریضخانه سپرد وپس ازآن جنك را ادامه داد وبواسطهٔ بروز شجاعت فوق العاده با عدهٔ قلیلی ازقوای عظیمه روسها آنقدرجلوگیری نمود تا قوا وعناصرملی کرمانشاه را تخلیه نمودندوخوداوهم با کمال متانت عقب-نشینی نمود درقصرشیرین چون نظم ژاندارم بکلی گسیخته شده بود برحسب پیشنهاد وتقاضای یکنفرکلنل آلمانی و تصویب رئیس قوای ملی ریاست و فرماندهی قوای ژاندارمری بمرحوم کلنل محول گردید .

دراندك وقتی دست نالایق صاحبمنصبان طماع را از دخالت درکار ژاندارمری قطع وبایك مهارت فوق التصوری قوای ژاندارم رانظم ونسق جدیدی داد که موجب حیرت وشگفت صاحبمنصبان آلمانی وعثمانی گردید .

همین مهارت تشکیلاتی مرحوم کلنل باعث شد که مدت مدیدی ازتهاجم وپیشرفت روسهاجلوگیری بعمل آمد .

***

روزنامه خورشید

بمدیریت مرحوم مرتضی میرزا «شکسته» قهرمان

مختصری ازشماره ۴۸-۸۹ ورخ پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۴۳ شمسی . که درسال سوم قتل مرحوم کلنل درمشهدمنتشرشده است اقتباس میشود :

مرحوم شکسته پس ازدرج مقدمهٔ مقاله چنین نگاشته است : « . هر کس جوان است ودراین مملکت بوده ودیده است که مرحوم کلنل محمد-تقیخان بعد ازطبع کتابچهٔ شرح حال زندگانی خود که صراحتاً قتل خودرا وعده میدهد ، شهید شد وهیچ دارائی نداشت ودرموقعیکه نام کلنل محمد تقیخان وا بزبان جاری میکنند باواحترام نکنند من باوآدم خطاب نمی کنم .

هرجوانیکه درروزقتل اوازآمدن سرخاك ومرقد اومضایقه کند من اورا وطنپرست نمیدانم و هیچ عذری را نمیتوانم قبول کنم زیرا بر همه

ثابت ومدلل شده است که این جوان مجسمهٔ شهامت وصداقت ووطنپرستی بود .

درضمن‌مقاله‌یك‌رباعی‌اثرطبع خودرادرج نموده‌است وماآن‌رباعی‌را که قبلانیز درآثارادبی‌چاپ‌شد دراینجابارباعی‌شیخ ابوسعید ابوالخیر(۱) درج میکنیم :

ازشکسته :

رفتی ودرایران چوتوسرهنگی‌نیست — با خصم وطن ستیزه وجنگی نیست
سردادی و نام نیك بردی ، آری — درراه وطن دادن سر ننگی نیست

ازشیخ ابوسعید ابوالخیر:

سرتا سردشت خاوران سنگی نیست — کزخون دل‌ودیده برآن‌رنگی‌نیست
درهیچ زمین وهیچ فرسنگی نیست — کزدست غمش نشسته دلتنگی نیست

آرزوی شکسته این بود که : خداوند بجوانان ما آن قدرت بدهد که یا مقبرهٔ آنمرحوم را ضمیمهٔ باغ منبع کرده ویادگاری که سزاواراوست برقبراو بنا نمایند یا موفق شوند اورا بمقبرهٔ نادری عودت دهند .

متاسفانه هیچ یك ازاین دوآرزویا پیشنهادمرحوم شکسته تاکنون عملی نشده است .

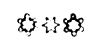

دستچین ازشماره ۱ سال ۲ خورشید مورخ ٦ ربیع الثانی ۱۳۴۳ و مختصری از خطابهٔ میرزا تقی‌خان‌فغانی که برسرمزارکلنل‌جهت‌جمعیت خواند .

آقایان ! امروز که یازدهم‌میزان است سه سال تمام از کشته شدن صاحب این قبرشهید سعید ، صاحبمنصب رشید مرحوم کلنل محمد تقیخان پسیان طاب ثراه میگذرد وملاحظه میکنید که سال بسال عقیده‌ها دربارهٔ اوراسختر واجتماع اهالی درسرمزاراین کشته راه وطن زیادترمیشود .

... همهٔ اینها برای این بود که‌آن فقید سعید یك نفر نظامی‌غیور و صاحبمنصب رشید وایرانی وطن پرستی‌بود که سعادت‌ایران وترقی‌ایرانیان را طالب بود و آن اوضاع نا ملایم آن عصر را نمیتوانست با خونسردی

۱ــ مزارشیخ ابوسعید ابوالخیردر محلهٔ روسیه میباشد ومرحوم‌شکسته نوشته است . «تاچشم من بمزار شیخ قدس سره افتاد و ایام قتل مرحوم کلنل بودگوئی درنظرم مجسم شد که این رباعی را برای ایران‌سروده. اگرمزارفایض الانوارشیخ را ندیده بودم یابودن تواریخ‌ومسموعات‌مزار شیخ را در محلهٔ محولات تربت میدانستم .

ملاحظه کند .

اومیل داشت که ایران هم‌مثل سایر ممالك متمدنهٔ عالم باشدنه‌میدان تاخت وتازاشرارشهری‌و بیابانی. حضرت امیرمؤمنان ومولای متقیان که ازمقصد قاتل خودمطلع بود ، میفرمود «اربد حیاته ویرید قتلی» یعنی من زندگانی اورا میخواهم واوطالب قتل من است . مرحوم کلنل‌هم وقتی که سرش را بالای نیزه کرده ، محض‌خوشنودی یك نفرخائن‌غدار که‌بالاخره پرده ازمقاصد شومش برافتادآن سرپرشور را باآب وضع اسف خیزاز اینطرف بآنطرف میبردند بعید نیست که ازعالم بالا نظری بآن مردم نادان و باین حرکات وحشیانه کرده فرموده باشد من طالب سعادت و ترقی این گروه جهال بودم واینها سرمرا بالای نیزه زده میگردانند، من زندگانی اینهارا میخواستم واینها خون پاك مرا ریختند ، من دوست‌اینها بودم واینها بامن دشمنی کردند ، نظربنیك نفسی وخوش فطرتی ونجابت ذاتی که ، درآنمرحوم نشان داریم ، شایددرهمان حال بدرگاه‌خدای‌متعال نالیده وگفته باشد خدایا براینها گناه مگیر که نادانند وازروی جهالت‌این حرکات را مرتکب میشوند خدایا اگرانتقام مراخواهی گرفت ، ازآنهائی بگیر که عالماً عامداً این مملکت را ذلیل واین مردم را نادان وفقیرمی خواهند واما اینها این گروه نادان که دوست ازدشمن تمیزنمیدهندوصلاح وفساد خودرا نمیدانند اینها را هدایت کن ووسائل ترقی وتربیت اینهارا فراهم فرما که ایران وطن عزیزمن است وهرگز بذلت آن راضی نمیشوم .

سپس جناب آقای‌صدرالمدرسین مدیرروزنامه‌میهن‌شروع بنطق کرده وباآن بیان ومنطق عالی خودچنان احساسات جمعیت را بهیجان آورده طوری خدمات ونیات آن مرحوم را تشریح کردند که بی اختیارحضاردست زده وطوری دست زدن ها متوالی ومکرر بود وزنده باد و مرده باد بلند بود که نمیتوان توصیف کرد .

از آقای دکتر شفق

عقیدهٔ آقای دکتر رضازاده شفق‌دربارهٔ کلنل،ازدیباچه‌ای که برسالهٔ ایرانشهر نوشته اند اندکی مفصل است وماباختصاراز نگارش‌ایشان چنین میکنیم:

«درعالم ، خدائی وحقانیتی هست ! »

... وقتی سرکردگان روم برای اینکه میلشان براین بود که ثروت مملکت «کارتاژ» راخود مالك باشند به‌تکبرامر کردند تازمین«کارتاژ»

باخاك یکسان کرده آید و کسی بزنی و پیری و بچه‌ای وقع نگذارد ورحم نیاورد «نرون» امپراطور روم رهروان دین مسیح را به مستی زیر چنگال ودندان ببر و پلنك داده وخود بتفنن تماشا میکرد .

یزید برای ریاست و کامرانی خود پاکترین وصالحترین مردان روزگار راطعمهٔ تیر وشمشیر کرده وخانه وخرگاه آنهارا نهب وغارت نموده نام آنها را بزشتی برزبان آورده ودوستان آنهارا مخذوب ومنکوب مینمود .

وقتی زنی درایران بناله ازخونخواران مقول درخواست میکرد که ازسرخون اودر گذرند تااو نیز گوهر گرانبهائی را که ازگلو فرو برده بود بآنها ارزانی دارد ولی آنها درمقابل به تنها شکم این زن را بلکه شکم هزاران زن دیگر رانیز بهوای جواهر پنهان پاره کردند .

بیائیم بزمان خودمان وایران : دوسال تمام سرکردگان جلادروسی درآذربایجان اجرای مقاومت کردند و مردان ایرانرا ازپیر وجوان و عارف وعامی در میان ناله ها و ضجه های زن و بچه شبانه ازدار و دیار بپای دار کشیده واحتناق نمودند .شماره بزرگی از پیشوایان آزادی ایران هدف تیر وقربان کین تیره دلان گردیده ورفتند وامروز بازماندگان آنها بی کس و بدبخت حتی ملوم ومحکومند !

این ستمها که بگروه رفته بافراد نیز رفته است . سقراط که حق گفته وحق رفته بودوادار شد که درزیر فشار نامردان که حیات صدهاتن از آنها قیمت یکموی این مردنامدار رانداشت ازدست آنهاجرعهٔ زهر گرفته بنوشد عیسی نشانهٔ کین کینه ورزان یهود گردید . علی سالیان دراز خانه نشین گشت ولب بربست ومیدان رابباز یگران دغلی نااهل باز گذاشت «ژاندارك» قشنك که پروانهٔ عشق هاتف غیبی بوددرمیان شعله‌های آتشی که فروزندگان آن جز تعصب جاهلانه دلیلی نداشتند بسوخت و«آنسوخته راجان شدو آواز نیامد !» همچنین است حال هزاران هزار امثال اینها !

.... دوهزارسال زیادتر است که سقراط را کشتند امروز اسم اغلب قاتلین گمنام اوازمیان رفته وآنچه مانده به لعنت یاد میشود ولی صورت و سیرت سقراط باتأثیر انفاس آسمانی اوبحدت روزافزون باقی است .

.... برجوانان پاك اندیش ایرانست که دل خودرا ازهمان روزگار جوانی ازلوث ویأس پاك دارند وهمواره بآئین نیکی ودرستی بگروند .

.... البته آرزوی حسرت آمیز ما این بود که کلنل محمد تقیخان وامثال اوجسماً نیز دراین دنیا زنده میماندند وکام ازحیات این جهان میگرفتند . آنها نیز میخواستند خانه‌ای واستراحتی داشته باشند ولی اکنونکه بزیر

خاك رفتند واتومبیل وجاه وجلال را به قاتلین باز نهادند نبایستی ، ما دل شکسته باشیم واز یأس دادزنیم که« اندراین ساحت گیتی حق نیست !» بلکه بایقین قطعی باور نمائیم که حق همیشه کارخودرا خواهد کرد .

.... خودآثارغلبهٔ حق درجبههٔ تاریك وبی عصمت حقکشان نیزهویدا است ودزدان وراهزنان نیز برای خودحس حق و گاهی حس توبه‌ای دارند. امروز شمارهٔ بزرك دزدان ایران امروز خواهد گفت آنچه آنها میکنند ازناچاری است والا حق بایدار است . کلمهٔ « الحق لمن غلب» رانه تنها اسکندر وبخت النصر وچنگیز ونیکلای روس نتوانستند اجرا ندارند ودر اندك مدتی دستگاه سلطنت جهانگیر آنها عرصه گرد باد گردید بلکه جنگجویان چندسال قبل نیز که ملیونها سرباز مسلح باانواع اسلحه نوین بجان همدیگر انداخته بودند نیز نتوانستند واز همان دم اعلان جنك تاامروز رجال و نویسندگان هرملت میکوشند که نوعی خودرا شریك حق وسهیم درستی وراستی بشمار دهند . معاهده‌ها وفشارها واشغال وتهدیدها همه مانند برقی درخشنده می گذرد و چرخ تیز گردون میگردد وحق رابحقدار میرساند ، بسیار جالب دقت است که امروزعدهٔ زیادی ازفرمانداران وشاهان ووزیران سابق دول مخاصمه کتابهائی از یادداشتهای خودطبع ونشر کرده وجمله میکوشند گناه را بگردن طرف اندازد وحق رابجانب خود چرا که زور حق را از زور توپ وتفنك بسیار فزونتر میابند ومی بینند که توپها شکسته ومملکتها خراب شده وشاهان معزول گشته وپهلوانان مقتول میگردند ولی حق باقی میماند...

اگر کار وتأثیراین حق نبودمن که کلنل محمدتقیخان راندیده وشخصاً نشناخته‌ام امروز دراین گوشه بیگانه جهان نشسته واین رابنام روح پاك و زندهٔ اونمی نوشتم وبموجب خواهش پلید فلان امیر یاوزیر رفتار میکردم که قاتل اویند و«زنده» اند وجاه وجلال دارند واو«مرده» وتنهامادر پیر در میان اشکهای حسرت ازو مانده . واداره ایرانشهر که درهمین اواخر «۲۳ سال پیش» درفشار احتیاج مالی ازپای افتاده وقلم را بزمین نهاده است این چنین رسالهٔ فقر آور ودشمن تراش رادوباره نشر نمیداد، بلی اگر تأثیر حق نبود یکزن بیگانه آلمانی حس تأثیر را درزنده داشتن نام کلنل جوان نمی نوشت که اورادرهمه عمر چشم داشتی و انتظاری از ایران وایرانی نیست .پس عزیزان دل داشته باشیم وبرضد تیرگی وستم وپستی وزبونی بجنگیم و نام شهیدان راه راستی رازنده داریم وباروان آنها همیشه در رازونیاز باشیم وهرگزافسرده‌دل نگردیم . اینك این نوشته راتقدیم روح پاك کلنل

محمد تقیخان کرده وجملهٔ معلمهٔ وفادار آلمانی اورا که دراول نوشتم درآخر نیز تکرار میکنم : «درعالم ، خدائی وحقانیتی هست »

برلین - سلخ ژون ۱۹۲۷
رضازاده شفق

عقیدهٔ یك مرد بلژیکی ویك زن آلمانی

دربارهٔ کلنل محمدتقیخان

تهران ۲۹ر۲ر۶

حضرت آقای س . علی‌آذری پس ازعرض سلام و ثنا اینك مراسلهٔ دیوا را با ترجمهٔ آن ویك قطعه شعر که بخط مرحوم کلنل واثرطبع ایشانست وباید درسن ۱۷یا۱۸ آنرا سروده باشند (۱) تقدیم حضورمیدارم . غزل مذکوردرمدح مرحوم مجدالاشراف رئیس سلسلهٔ ذهبیه است وشرح لازم را خودمرحوم کلنل درذیل ورقه مرقوم داشته اند .

ارادتمند
حسینعلی سلطان‌زاده پسیان

درتاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۲ میلادی نامه ای از طرف مسیو دیوا پیشکارمالیهٔ خراسان بنام آقای حسینعلی پسیان برادرزادهٔ کلنل اهداشده است که ما بدواً عین نامه را بفرانسه درج وسپس بچاپ ترجمهٔ آن مبادرت میورزیم :

Teheran le 28 Septemabre 1922

Mon Cher Ami,

jesuis tres heureux de recevoir votre lettre et votre Photographie. Vous savez l'amitié qui me liait avec le pauvre colonel, j'en reporte - rai une part sur vous.

J'avais demandé de Mechhed des photographies de votre oncle, mais je ne les ai pas

۱ـ اشعار کلنل درصفحه ۲۶۷ کلیشه شده

encore reçues, je dois donc vous envoyer simplement ce que j'ai Pour le moment، avant mon départ، qui aura lieu dans quelques jours: ci joins la mienne.

Mon adresse en Belgique est :

37 Avenue Voltaire

Schaerbek - Bruxelles

J'aurai peut être l'occasion de vous écrire, parce que j'ai l'intention de préparer une brochure contre l'assassin du colonel, Gavamos Saltaneh. jeveux recevoir toujours avec le plus grand plaisir de vos nouvelles.

Recevez mes bonnes amitiés

Deboi

ترجمهٔ نامه: تهران ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۲

دوست عزیزم ازوصول مراسله وعکس شما نهایت خوشوقتی را دارم . لابدازدوستی فیمابین من و کلنل بی آزاراطلاع دارید. قسمتی از این دوستی ومحبت بشمانیزمتعلق خواهد بود.

ازمشهدخواسته بودم چندقطعه ازعکسهای عموی شما را برای من بفرستند ازآنجائیکه هنوزعکسهای مزبور نرسیده ناچارآنچه را که فعلا دردسترس دارم قبل ازحرکت خودم که چندروزه بعمل خواهدآمد بضمیمهٔ یك قطعه عکس خودم (۲) جهت شما میفرستم .آدرس من دربلژیك بقرار ذیل است .

۳۷- خیابان ولترشریك بروکسل

شاید بتوانم درآینده نیزباشما مکاتبه نمایم زیرا که قصددارم رساله ای برضد قاتل عموی شما یعنی برضد قوام السلطنه تهیه کنم . وصول نامه اخباری ازطرف شما همواره مایهٔ خوشوقتی فوق العاده خواهدبود. باتقدیم مراتب محبت ودوستی

دبوا

۲- عکس مسیو دبوا درصفحه ۲۰۶ گراورشده

یکجلد ازاین کتاب را بنام مسیو دبوا بهمان آدرسی که خود تعیین نموده خواهیم فرستاد . متقابلا نگارنده ازایشان خواهشمنداست:درصورتی که رسالهٔ موعودرا چاپ ومنتشر نموده‌اند . یکجلداز نرا برای‌مابفرستند البته ممنون میشویم واگرفرصتی برای چاپ‌آن بدست نیاورده باشند عین یاد داشتهای خود و یا مجموعهٔ آنهارا ارسال دارند تا ما بچاپ‌آن اقدام کنیم .

اینك بدرج ترجمه و تلخیص یاد داشتهای مادام فراوکنایر آلمانی بانوی کریستیان کنایر آموزگارموسیقی کلنل‌می‌پردازیم .

نجیب‌ترین ایرانی

رسالهٔ یادداشتهای‌مادام کنایر ترجمه وتلخیص آقای‌دکتر شفق که درضمن یکی ازانتشارات ایرانشهر بچاپ رسیده‌توجه نگارنده را جلب کرد . گرچه صفحات این کتاب نسبت بچاپ اول که در ۲۴۵ صفحه منتشرشد ، الزاماً تزاید یافت بااین‌حال نگارنده نتوانستم ازرسالهٔ مذکورفقط بانتخاب قسمتهائی‌از آن اکتفا کنم زیرا قضاوت یکزن آلمانی دربارهٔ سجایای اخلاقی کلنل وصفات ممدوح فقیدسعید شایان توجه است.بنابر این،باحذف مطالبی که‌آنها نیزتا حدی حائز اهمیت بودند ، جای رسالهٔ مختصرآن زن باوجدان را باز کردم تادراین مجموعهٔ تاریخی بنام حق شناسی ازبانوی مزبورتقدیر بعمل آمده باشد .

☆»☆

بعقیدهٔ من اگردیدن وشناختن مردمان بزرك دردورزندگانی بکسی نصیب گردد عنایت مخصوص خدا براوشامل گشته است . من نیز از همین نقطهٔ نظرمعارفهٔ آن ایرانی اصیل فداکار ازجان نترس وطن دوست یعنی کلنل محمدتقیخان سلطان زاده را برای خودم چنین عنایت میپندارم . چقدرخوشبخت هستم که دست تقدیرمرا بشناختن این مرد بزرك راهنمائی کرد .

با اینکه این شخص سه سال تمام است درراه وطن که‌آنرا باجان دوست میداشت شهیدشده با اینهمه یاداودردل ماودوستان‌آلمانی همیشه زنده است .

چون افتخارجمع‌آوری اسباب ومتروکات مرحوم وفرستادن‌آنها به

ایران بمن محول شده بود بدین فرصت توانستم اوراق اورا ببینم واز درجهٔ کار و کوشش های او تا باندازهٔ خبردار گردم .

اهمیت این شخص را ازخوداوقهمیدن هرگز دسترس نبود چون همیشه متواضع واغلب اوقات خاموش بود وگاهی هم که بهوس میآمد و بیخود میشد ومیخواست ازدرون خودخبردهد ولب بسخن بازمیکرد آنگاه نیز بطوریکه لازم بود افکارخودرا نمیتوانست درزبان آلمانی ادا نماید.

قدر وقیمت اورالازم بودحس کرد وهر که هم دل داشت حس میکرد درمدت معارفهٔ مایکدفعه باو گفتم «روزی شما رادروطن‌تان مانند پیامبر احترام خواهند کرد ».

مرك‌نابهنگام اومانع اقدامات اوشد ولی قبراومانند احرام‌مقدس سالهای سال نورپاش فضای وطن ایران او که آرا بهتر ازجان خوددوست میداشت وتمام افکار و کردارش وقف سعادت آن بود ، خواهد گردید. باشد که نژاد آیندهٔ ایران کاریرا که او آغاز نموده واز نبودن اسباب نتوانست انجام بدهد ، اکمال خواهد نمود .

خیال وآرزوی کلنل محمد تقیخان درحق وطنش چه بود ؟ گمان می کنم ماآلمانها که درجهٔ کوشش‌های بی‌آرام‌وتحصیلات اورا باچشم‌دیده‌ایم بهتر میدانیم که چه اقتدار بزرگی که منبع قوهٔ بزرگی برای ایران بود بانعش‌تقیخان‌زیرخاکهای سیاه‌رفت . تمام وقت‌وقوای این جوان ، باوجود ضعف مزاجی که بتأثیر جنك مستولی حال اوشده بود ، مانند زنبور عسل صرف‌کار میشد . کوشش‌اش این‌بود که اسباب مادی ومعنوی تمدن آلمان را که بسی تقدیر میکرد ، فهمیده ویادگرفته برای وطنش محل استفاده سازد .

آرزوی‌اواین‌بود که نه‌تنها وطن‌وملت خودرا اززیرفشار بیکانگان رها سازد بلکه سویهٔ علمی ، اخلاقی ، صنعتی‌واقتصادی ایران را بمرتبهٔ عالی رساند . این است وظیفهٔ که او را بایك حس مقدس از درون دلش مأمور مینمود ،

بادقت‌وجدیت که امثالش کمتردیده میشود ، عزمش این بود که‌آنچه ازعلوم نظری وعملی ممکن بود یادگیرد ودراین راه بسی‌آموخته بود که از بسیاری کوشش‌تنش‌رنجورشده‌بود وهمواره احتمال بیماری‌ناگهانی میرفت . یك روز دریك کاغذ مورخهٔ ششم مه ۱۹۱۹ خودش چنین نوشته بود : «دیگر زیاد براین نمیتوانم بنویسم تقریباً باحالت بیهوشی‌خودم را مجبور کردم که این کاغذ را که دیروزشروع کرده بودم بپایان برم» بهمان

اندازه که مرحوم نسبت بدیگران مهربان وملاحظه‌کار بود بهمان درجهٔ نیز بخودش سخت میگرفت .

هردقیقه وقت خودرا باکارواستفاده‌وجمع‌مصالح معنوی ومادی‌برای وطن محبوبش میکرد ودر این راه شرایط صحت بدن‌را هرگز مراعات نمی نمود.

اکنون میخواهم شرحی راجع به تحصیلات اوداده باشم که شمهٔ‌از آن یعنی موزیك وریاضیات دربارهٔ معارفهٔ ماعمدهٔ‌موضوع‌مشغولیت‌او بود.

آشنائی مابا او درژانویه ۱۹۱۹ شدکه برای تحصیل درس پیانو بخانهٔ‌ماآمد وشوهرمن اورا بشاگردی قبول کرد .

درجهٔ کوشش اودریادگرفتن‌پیانوومخصوصاًسعی‌اودرترتیب‌انگشتان که برای پیانو چندان‌آراسته‌نبودند اسباب حیرت‌ما میشد آنچه‌دراستعداد او کم بود باعزم‌واراده جبران میکرد وچون‌پیانو مناسبترین آلت‌موسیقی است برای یادگرفتن‌آثاراستادان نوای‌آلمان ازاین رو به تکمیل‌آن می کوشید. خیالش باز خدمت بزرگی بایران از این راه بود و همواره با تأسف ازاینکه در ایران هنوز اشارات موسیقی معمول نبود یاد میکرد و وقتیکه فهمید که استادش« کریستیان کنابر» خود نه تنها معلم موسیقی‌زن بلکه هم نواپرداز است وازاین جهة آرزو و نقشه‌های شاگرد را خوب می تواند درك نماید ، بسیار شاد وخوشوقت گردید . اگر بعد از مراجعت بایران خیالاتش انجام‌میپافت یقیناً درتجدید موزیك ایران ومعمول کردن «نت» سعی بزرگی میکرد . درمقدمهٔ همین خیال بود که تقی خان دو قطعه دفتر موزیك رانشر کرد .

کوشش و پشت‌کار تقی خان در علوم ریاضی ازاین کوشش وی در موسیقی کمتر نبود . افسوس که دراینجامعلم ریاضیات اورا نتوانستم بشناسم تاستایش شاگرد را شخصاً ازا و بشنوم ولی ازقراریکه ازاشخاص دیگر شنیده‌ام این جوان در ریاضیات استعداد خوبی داشته است ودرموقع جمع کردن کتابهای او تألیف زیاد یافتم که نه تنها درعلوم ریاضی از حساب وجبر وهندسه ومثلثات بود بلکه در هر علم واز این راه به شوقمندی و ذوقفونی‌اوپی بردم همچنین گذشته از کتابهای‌فارسی‌وترکی ، کتب‌فرانسوی وانگلیسی نیز داشت .

فرانسه رادر کوچکی‌درایران شروع کرده‌بودوخوب میخواندوتکلم میکرد . ودراینجا یعنی «اشتوتگارت»انگلیسی و آلمانی تحصیل میکردو درآلمانی بجائی رسیده بود که مقدمهٔ کوچك دفتر «نوت» ایرانی را(که

چاپ شده است) خودش نوشت وما تغییرات مختصری در آن دادیم .

درمیان اوراقش صدها صحایف لغت پیدا میشد که در آنها لغات آلمانی درمقابل فارسی آنها را نوشته بود . اصلا بطوریکه از کاغذهای ایران او معین میشود بعدها خیال نوشتن یك لغت آلمانی وفارسی را داشت .

با یك خانم آلمانی کتاب «زردشت چنین گفت » تألیف «نیچه» را می خواند و مقصودش البته تنها زبان یادگرفتن نبود بلکه بر آن بود که کتاب با پیامبر ایران علاقهٔ داشت در هرصورت بهر وسیله میکوشید خویشتن را بیاراید .

به تیاتر و کنسرها باعلاقه وعشق بخصوصی میرفت . مانیز بهمراهی شوهرم اغلب با او به «اپرا» میرفتیم . تمام دورهٔ «نیبلونگ» اثر «واگنر» را بامااشنید وازاین موزیك بی اندازه خوش بود . همچنین «اپرای» موسوم به «آیدا» اثر «وردی» ایتالیائی را بااودیدیم وازآواز وآهنك مأنوس شرقی مانندی که دراین پارچه بگوش او برمیخورد بی اندازه شاد ومتهیج شد . این نوای مؤثر ، ایران را بخاطر او آورد ودرهمانجا شروع کردو از مادرش یادنمود وازایام گذشته خود حکایت نمود .

زادگاه خود تبریز را درعنفوان جوانی ترك کرده برای تحصیل بتهران رفته وازآن تاریخ تاکنون که پانزده سال زیادتر است مادر خود را که بسیار گرامی داشت ندیده بود ومیگفت «یقین دارم که مادرم هرروز درفراق من گریه میکند» .

نگرانی واضطرابی که ازمادرش داشت بسیار بود نمیدانم حال این جوان وطن دوست درشنیدن دخول سربازهای روس بآذربایجان که مادرش درآنجا اقامت داشت ، چه بود ؟!

درموقع جنك عمومی سرآمدهای زیادداشت ، چندین بارزخم خورده وحتی نزدیك مرك بوده روزی خودش خبرمرك خودرا در روزنامه‌های روسی خوانده بود واین خبرالبته درتبریز نیز اشاعه شده بود درصورتی که او برای تکذیب این شایعه وتسکین مادرش وسایل مخابره نداشت . اصلاگاهی از زنده یا مرده بودن مادر ومتعلقان شبهه میکرد وتمام روز وشبش بانگرانی میگذشت . این غم ودرد بعدازآنکه آلمان مغلوب شد و کارروس وانگلیس پیش گرفت بمراتب زیادتر گردید زیرا در اینصورت پیش آمد سیاسی ایران رابد میدید . دیگر بآیندهٔ خودش نیز امیدی نداشت ونمیدانست اگر بایران برگرددردست رجال بیگانه پرست ایران وبتحریك انگلیسها حبس یاقتل خواهد شد واغلب میگفت اگر حبس بروم تار خود

را باهم خواهم برد .

وضع وزندگانی تقی خان در آلمان غیر از تسلی اینکه چیزیاد می گرفت ، دیگرازهیچ جهت خوب نبود . با اینکه اینجا دوستان زیاد داشت که اوراتقدیرمیکردند ولی اونیز مجبور بود ازحیث مضایق مادی‌فشاری راحس کند که تمام آلمانها دچار شده بودند .

صحتش بااینکه درسابق بسیارقوی‌وزورمندبوده‌است بواسطهٔجنك وخصوصاً کمیابی‌در آلمان‌ونیز بواسطهٔطیرانهای‌زیاددرطیاره بسیارعقب‌رفته و کبدش نیزعلت کرده بود که‌اقامت‌نماید. درینجامناسب‌می بینم‌راجع باقامت «هومبورك» ازکاغذ خودتقی خان که ازآنجا نوشته است اقتباس نمایم:

هومبورك ـ هومه ـ ۲۰ اوت ۱۹۱۹

آخراینجارسیده‌ومأوائی گزیده در نتیجهٔمعاینهٔ کامل معلوم شدتوسع کبددارم‌این معاینه که ازطرف دکتر معروف ب . به عمل‌آمد البته‌مصرف زیاد خواهد داشت دیروز تنهابیك نسخه ۷۵ ، ۷۷ مارك دادم اقلا ازاین که علت‌ناخوشی خودرا فهمیدم بااینکه‌امید بهبودی نیست وباید همانطور برگردم که‌آمده‌ام .

درشروع سفر خبرهای دلخراشی ازایران شنیدم وبتأثیرآن‌اشعاری نوشتم . ازقراریکه عموزاده‌ام نقل میکند حال من در اینموقع جلب نظر مسافرین دیگررا کرده بوده است ولی من بیخبر بودم ومانند زنبوری‌با خودم زمزمه میکردم خدمت خانم شماکارت علیحده فرستاده‌ام دراینجابا پیانوزن قابلی‌آشنائی کردم وتنها تسلی وشغل من شنیدن نواهای‌اواست .

ارادت وسلام ـ مخلص شما

م ـ ت ـ سلطانزاده

محمدتقی خان بهمان درجه که صاحب فکربود ، نیز شوخ‌وظریف بود وگاهی ازته دل میخندید وطرزتصمیمی خندهٔ طفلانهٔ او بردل راحتی می داد .

دراینموقع کتابی بعنوان «جهاد درسفر ایران» اثر سرکردهٔ آلمانی «اردمان»(۱) بدست ماافتاد وازاینکه دراین کتاب باسم‌تقی‌خان برخوردیم شگفت کردیم : وبخیال اینکه بی خبراست فوراً باو نوشتم ودر برگشت‌او البته‌کاری که‌کردم این کتاب را تاجلوی چشمش گرفتم واودر مقابل بکلی خونسردی‌نشان داد ومن ازامید که داشتم واورا خوشحال کردن‌میخواستم افتادم . بعدگفت محتویات این کتاب درروزنامه ها چاپ شده بود ولی‌تمام

۱ـH.Erdmann

مطالبی که در آن ذکر شده صحیح نیست. درهرصورت حس کردم که صحبت درخصوص این کتاب را دوست ندارد و بکنار گذاشتم ولی در عمر خود آدمی بدین درجه شکسته نفس ندیده‌ام . اما قاعده هم براین است : دلیران همیشه بزرگ‌اند خواه معروف باشند خواه نباشند. وسلطان زاده از جملهٔ دلیران بوده درهرصورت تعریف جسارت وشجاعت اودر کتاب اردمان خوانده ودیدم آنچه من حس کرده بودم تماماً درست بوده .

اینك مطالبی را که دراین کتاب درخصوص محمدتقیخان است بطور خلاصه ذکر میکنم :

«هوگواردمان» شرح رشادت سلطانزاده را که چگونه ازپشت سر سربازان روس که قلهٔ کوه مصلارا درهمدان گرفته بودند بهمراهی ژاندارمهای خود هجوم نموده و قلهٔ را گرفته بود ، داده وبعد چنین گوید : « قسمت بزرگی افتخاراین روزعاید باین فرزندتوانای ایران بود که درمیان هموطنان خود نفوذ بزرگی داشت وجنك را با مهارت تمام اداره میکرد و شخصاً دارای شجاعت بزرگی بود وهمین استعداد بود که چندین بارها جنك را برنفع ماختتام داد » .

بازمؤلف درجای دیگر شبی را که یك جنك سخت وتعب‌آور فرا رسیده بودچنین تصویرمیکند :شبانگاه صدای مهیب ومؤثر مارش ژاندارمری ایران بلند شدکه خود محمد تقیخان ، آن دلیر دلیران در حضور سرکردگان ایران میخواند.برای شنیدن این آواز که حزن مرك می‌آورد وباین همه تأثیر قوت وسطوت داشت وگلوله ریزان ومرك شیرین یادمی کرد وزمان ومکان موافق بودواین آوازه رایك ایرانی میخواند که صفات شهامت وشجاعت را بایك وطن پرستی آتشین جمع کرده بود صدای تقی خان درسینهٔ این شب هولناك فرو پیچید ومرك را برای کشتگان وزندگان مقدس وآسان نمود .

مرگی که خود اوچندین بار خودرا بکام اوانداخت وماها رادرسخت ترین مواقع نجات داد »

اینك یك نامهٔ تقدیر دیگری رانیز که ازطرف یك سرکرده آلمانی نوشته شده است واثرا ازخانمی که تقیخان دراواخر درخانهٔ اومنزل داشت بدست آورده‌ام ذکر میکنم .

بتاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۹

تقی خان عزیز من ! قبل از آنکه آلمان راترك کنید لازم میدانم یکبار دیگر بشما ازخدمات شایانی که شما در مدت فرماندهی ژاندارمری

ایران که رئیس آن من بودم وخصوصاً ازصداقتی که نسبت بآلمان نشان دادید ممنونیتهای صمیمی خود را بیان دارم .

مخلص شما - ماژور ا . ابرهارد

با اینکه تقی خان در آلمان دوستان زیاد داشت وحتی بعض علایقی پیش‌آمد که اورا درآلمان پابند میتوانست نماید بازاوهمواره فکرش در نزدوطن خودبود وقبل ازآنکه برای تهیه باین سفر بسوی برلین حرکت نماید باهزار کوشش بعضی‌آوازه‌های‌ایرانی‌را با «نوت» آنها چاپ‌ونشر نمود که ازآوازه های اساسی اوبود. قسمت اولی بعنوان «سه‌آوازهٔ ملی ایرانی» اصلا دراوایل ۱۹۱۹ نشرشده بود.

تقی‌خان‌فکراحترام وقدرشناسی دیگران را کرده و خودرا فراموش مینمود چنانکه درهمین اوان‌کاغذی فرستاده وفوراً ازشوهرمن تقاضا نمود که درمقدمهٔ آلمانی کتابچه تشکر از وی «از شوهرخانم کنایر» و آقای میکده باید بشود که زحمت درتکمیل وتحریراو کشیده اند .

دراین موقع بواسطهٔ نتایج جنك ومغلوبیت‌آلمان امورمالی‌تقی‌خان وعموزاده اش بسیاربد شد وتنها خوشی اودراین فشاراحتیاج از رسیدن کاغذ خانواده اش بود که بعد ازسالها نگرانی ازشنیدن خبرزندگی مادر وخویشان خودخرسند گردید .

درماه سپتامبر۱۹۱۹ تقی‌خان برای فراهم آوردن اسباب حرکت بایران ، سفر برلین نموده و خیالش این بود که باز برای یك چند روز استراحت قبل از مسافرت به « اشتوتگارت » برگردد ولی افسوس که اقامتش درآنجا طول کشید ویك‌کارت نوشته ده نسخه از کتابهای نوت خواسته ودرکارت دیگر(۱۶ اکتبر) چنین نوشت :«حالم عموماً خوب نیست بسیارعصبانی شده ام نه میتوانم‌کار کنم ونه میتوانم بخوابم . درکارم‌هنوز کامیابی دیده نمیشود شاید دراول دسامبریا با نتیجه ویا بی‌نتیجه به«اشتوتگارت» برگردم .»

کلنل را باندازه ای دوست داشتم که این یکماه غیبت او ازجمعیت ما برای ما بسی غم‌آوربود . این خود مقدمهٔ غم بزرگتری بود که‌بایستی درجدائی دائمی اودچارآن گردیم . امروزعکس اورا بانظرهای محزون دیده وازآن روزها یادمی کنند. تقی خان ازسرتا پا اصیل زاده‌بود و با اینکه بسی دوستهای‌آلمانی داشت وبا فامیلهای بزرك که در میان آنها شهزاده نیزبود رابطه داشت‌بازما «فقیران»را فراموش‌نمیکردوازافتخار های ماآنست که روزی درسرسفرهٔ خانهٔ ما بعموزاده اش گفت : این‌خانه‌را

من از همه بهتر دوست دارم اینجا راحتی و انسانیت است . و در کتابچهٔ یادگاری خانهٔ ما بازازین مقوله سخن گفته وازمیل ومحبت طبیعی خودنسبت بفقیران ودرویشان صحبت کرده است .

بحکم همین عقیده درزندگانی خودنیزسادگی را دوست میداشت ولی لباسش همیشه پاك وخوب بود . رفتارش در کوچه آرام وسربپائین وهمیشه متفکرانه بود .

موقع مسافرت تفی خان داشت بتدریج نزدیکتر میشدتا روزی بناگاه درصورتیکه ماهردومشغول تدریس بودیم بخانهٔ ماآمده ومعلوم شد برای وداع آمده است چون حال من قبلا نیزخوب نبود دراین موقع از هیجان خودداری نتوانستن کردن و بی اختیاراشك ازدیدگانم سرازیرشد ولی او درصورتش اثری نشان نداد وآنچه دردلش پنهان بودبظاهرنیاورد .

درموقع وداع عکسی ازشوهرم درخواست نمودمن نیزیکی ازعکس خودم دادم ودرپشت آن نوشتم :«یادگاری است بخوش اخلاقتر و اصیلتر قهرمانیکه درعمرم دیده ام»!

آخرین کلمات من با اواین بود :«امیدم برای شما اینست که در عالم ، خدائی وحقانیتی هست !» ویکباردیگردستش فشردم و لرزان از اطاق بیرون رفتم و گوئی دردل حس میکردم که این آخرین دفعه است که ازیك مردبزرك که درعمرم دیدم وبا اخلاق وصفات عالی خودنه تنها مرا بلکه هرآن کسی را که با اومراوده داشت فریفته کرده بود،وداع میکردم در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹ باعموزاده اش از«اشتوتگارت» حرکت کرده شمارهٔ ازدوستان برای وداع آخری درایستگاه حاضر بودند و برای توشهٔ راه مسافر گلها آورده بودند!

چندروز بعد کاغذها وکارتها ازایتالی واسلامبول ازوی رسیدو بالاخره در ۱۹ مارس ۱۹۲۰ کارتی بدین مآل ازایران رسید :

طهران - ٦ فوریه ۱۹۲۰

فامیل محترم کنایر

سفرما تمام شصت وچهارروزامتداد یافت. ازاینکه آخراینجارسیده ام شادم . عموی مهربان من مرا پذیرائی میکند . مادرم را هنوز نمیتوانم زیارت نمایم . خواهش دارم سلام مرا بتمامی دوستان برسانید.

مخلص شما - م . ت . سلطان زاده

طهران - ۲۰ مه ۱۹۲۹

فامیل محترم کنایر!

رسیدن کارت شما در جواب اولین نوشته من اسباب شادی گردید. جدائی ششماهه ازشما وسایردوستان آلمانی درهرحالم‌مؤثراست .درخدمت دولتی نیستم ودرخانه نیزبواسطهٔ داد وبیداد بچه‌ها نمیتوانم آرام داشته باشم . با اینهمه بنوشتن لغت بزرك که درسه زبان باشد شروع کرده‌ام و نیزیك اثرحزن‌آوراز « لامارتین » ترجمه نموده ام . حالا خواهید گفت چرا بازبحزن می‌پردازم . ولی غم تنها موافق ذوق من‌نیست بلکه‌موافق ذوق تمام اهل شرق‌است تسلی ما،در گریه است . درحقیقت گریه‌بزرگترین فرح قلبی ماست وآنچه گریه نیاردارزش‌ندارد وهرروز برای گریه تجزیه ها ومنظره های تازه دراین دیارموجود است .

شغل سوم من گفتن بعض اشعارغم‌آمیزو نوشتن گاه گاهی مقالات در روزنامه ها است . باسیاست نمیخواهم ابدأمشغول کردم .

افسوس که اینجا نه پیانودارم ونه معلم تا مشق نمایم .

انشاءالله‌درآینده بهتر گرددفرموده اند« لکل‌عسرأیسرا».

مخلص شما ـ م . ت . سلطانزاده

طهران ـ ژون ۱۹۲۰

خانم گنابرمحترم !

کاغذمحبت‌آمیزشما رسید ازاینکه کسالت دارید دلگیرشدم.

امیدوارم وقتی نیزتیره بختان نیکبخت خواهند شد .

هنوزانجام‌کار من معلوم نیست و توکل بخدا نموده که هر چه او خواهد چنان باد . هنوزپیش عمویم هستم وهنوز بدیدارمادرنایل نشده ام اگرچه‌کاغذها ازاومرتب میرسد وحالش خوب است .

مطلب برای نوشتن زیاد است ولی اغلبش سیاسی ومن از سیاست بدم میآید . باقی ارادت وسلام

م ـ ت . سلطان‌زاده

مشهد۱۲اوت۱۹۲۱

خانم گنابرمحترم

مرقومهٔ محبت‌آمیز۷ ژون شمارا که معلوم می‌سازد ازاین خاموشی درازمن دلتنك شده اید ،باکمال تشکردریافت کردم .

علت ننوشتن من زیادی کاراست . این اواخرروزی۱۸تا۱۹ساعت کارمیکردم . باندازه ای لاغرشده ام که‌اگرمرا ببینید نخواهیدبازشناخت دررتبهٔ خودترقی کرده وحاکم نظامی ایالت خراسان شده ام .شب وروز کارمیکنم درضمن مقاله‌هائی نوشته ونشر کرده ام برای تنظیم اموراایالتی

آنچه ازدست برآید میکوشم .

افسوس کابینهٔ که من باآن کارمیکردم سقوط کرد وکارمن ناقص ماند حتی برای این کارها درمعرض سیاست واقع شده ام . بهمت سربازان با وفای خودم حکومت را مجبور کردم حقوق مرا بشناسند اگر این آرزو اجرا نمیگردید قرارم این بود که دوباره ایران‌را ترك کرده بخارجه‌روم. بعدازدوماه مراسلات بازحکومت دولت مرا حاکم ایالت شناخت ودر هر صورت من مرك را بتحمل ظلم ترجیح خواهم داد ...

باور کنید که من هیچگاه ودرحق هیچ کس نمی‌توانم ستمکاری کنم دراین اواخرمقالهٔ دراز برضد بعض میرزین ودرتاریخ حیات خودم نوشته‌و نشر کردم واگرشماآنرا بخوانید مرا بهترخواهید شناخت .

الان که اینرا مینویسم موزیك بریگاد من آوازه های ایرانی‌می زند . دیروزخودم ازاین آوازه ها برای صاحبمنصبان خواندم . با اینکه من رئیس کل هستم بازدوست دارم همیشه باصاحبمنصبان جوان‌خودم‌یکجا باشم . خیلی مایل بودم که تاریخچهٔ حیات خودم که درشکل رساله‌ای‌چاپ شده بود بشما بفرستم . دراین رساله تشکرازدوستان‌آلمانی را فراموش نکرده ام . مادرم درتبریز برحیات است ومن هنوزاورا ندیده ام !

گمان میکنم دراین کاغذ بقدرکافی نوشتم . باردیگر باز نوشته‌و کمی نیزفلسفه بافی‌خواهم کرد

افسوس مطبوعاتی که میخواستم برای من بفرستید ،گران است و پول برای خریدآنها ندارم . اگرمیخواستم میتوانستم هزاران تومان‌پول گیرآورده باشم ولی خودمیدانید که من پول پرست نیستم . تنهامقدار کمی وجه که بتوانم ازآن زندگانی کنم برای من‌کافی میآید.ببخشید که مستعجل‌وغلط نوشتم‌آلمانی‌را دارم فراموش میکنم . روی میزمن‌هزاران کاغذواوراق موجود است که باید بخوانم وجواب دهم .

باقی سلام بشما وتمام دوستان

م ، ت . سلطان‌زاده

بعدکاغذ دیگری ازتقی خان رسید ومن در٢٦ دسامبر ١٩٢١ باین کاغذ جوابی فرستادم ولی بعدازچندین ماه این جوابنامهٔ من نگشوده بر گشت ودرروی‌آن نوشته بودند :

il est mort dans la guerre

یعنی اودرجنك کشته شده است .

پایان !

« بیار باده که تاسرخوشم ، خوشم بینند ؛ »
« قوام سلطنت از روزگار کیفر خویش »
«عارف»

درصفحهٔ ۱۸۵ فصل «تشکیل قوا ازطرف قوام السلطنه» قول دادیم که درجای مقتضی نسبت بعریضهٔ سرگشادهٔ مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۲۸ آقای قوام و پاسخ وزارت دربار بایشان ، بحث خواهیم کرد . ولی چون صفحات این چاپ افزایش قابل ملاحظه یافته و از طرفی ، کلیهٔ نامهٔ سرگشاده و نیز تمام پاسخ آنرا بهمان لحاظ نمیتوان اقتباس کرد . چنانچه در این مورد وعده ای بخوانندگان نداده بودم اساساً ازدرج اختصار نامه و پاسخ نیزصرفنظرمیکردم اما چون اخلاقاً موظف بایفاء عهد و پابند حفظ شرافت قولم مختصری از پایان نامه وچندسطرازابتدا وانتهای پاسخ رادر زیردرج و قضاوت درگفتاراین دوسالخورد را بذوق افراد سلیم واگذار وضمناً ناگفته نمیگذارم : نگارنده دربارهٔ ماهیت قوام ، نظرم را دربعض ازفصول این کتاب تلویحاً ودربرخی ازموارد تصریحاً نگاشته‌ام ،دراینجا کافی است ابراز شگفتی شود که باوجود تمام آلام و محن وبا وجود تمام مصائب ودشواریهای فوق التصور که از حکومتهای قوام برای دولت و بویژه برای ملت ستمدیدهٔ ایران ناشی شده و اکنون ملت ایران وارث بسی ناکامی ، حرمان وخسارت است بازهم می بینیم دست غیبی(!) از گوشه و کنار بیرون آمده اووامثال اورا با دادن غسل تعمید و تطهیر سیاسی برملت ایران تحمیل کرده ومیکنند ! این تحمیل های سیاسی وبویژه تضاد وتصادم دوسیاست استعماری خارجی بی شك برای ملت ایران هم موجب خسران مایه شده وهم باعث شماتت همسایه ! امیدواریم هرگونه ایادی تخریب درسایهٔ همت و رشارت واستقناء طبع و بالاخره درپرتو مبارزهٔ مداوم ملت قطع شود؛ تاملت ایران بتواند دربارهٔ سرنوشت خود ، خود بیندیشد .

اینك قسمتی از نامه و پاسخ :

اقتباس از نامهٔ سرگشاده

.... واین حقوق فقط وفقط ناشی ازملت ایران است که ازدسترنج ومحرومیت های خودپرداخته وتمامی این حقوق رادرمحیط اختیار واقتدار نمایندگان خود گذارده است که ازطرف نمایندگان ملت یعنی مجلس شورایملی وسنا بوسیلهٔ رأی تمایل واعتماد به وزراء تفویض میشود وبدیهی است درغیر این صورت مشروطیت یعنی

حکومت ملی ومسئولیت وزرامفهوم خارجی نخواهد داشت چه اگر شخص پادشاه مداخله در امور مملکت کندوحکومت فرماید طبعاً مورد مسئولیت واقع می شود وطرف بغض وعناد عامه واقع میگردد وچنین نتیجه ای نقض منظورقانون گذار رامینمایدوسنجش اختیارات رئیس جمهور امریکایاسوئیس باپادشاه ایران غیرواردست زیرا آنهم اگراز حدودخودتجاوز کنندرآینده انتخاب مجدد محروم و محاکمه میشوند در صورتیکه طبق قانون اساسی سلطنت ایران مقامی ثابت واز تغییر وتبدیل مصون ومحفوظ است چنانکه در کشور بزرك انگلستان وسوئد وبلژیك که نمونه بارز این نوع سلطنت هستندهیچگونه حقی از این قبیل برای شخص پادشاه منظور نشده است .

باتوضیحات معروضه استدعا دارد بگفته های مغرضین ومتملقین توجه نشود وازچنین تصمیم خطرناك تازود است انصراف فوری حاصل فرمائید زیرا قوانینی که ازمجلس شورایملی می گذرد بمجلس سنا خواهد رفت در سنا که اعضای آن ازطرف اعلیحضرت تعین میشود مراقبت لازم رانسبت به حدود مسئولیت خود خواهند نمود فدوی مکلف است بعرض برساند و خاطر مبارك رامتوجه کند که تغییر اصل ۴۹ قانون اساسی که عملا انشاء قانون گذاری را موقوف و بدست قوهٔ مجریه می سپارد کارساده و آسانی نیست وبك چنین خطای ملی و گناه سیاسی رامنتخبین سنا نمایند گان مجلس شورای ملی مرتکب نخواهند شدزیرااین فکر در حکم بازگشت حکومت مطلقه درایران است که درزمان محمد علی میرزانیز جرئت پیشنهادنصویب آن را نداشته اند واین تعطیل مشروطیت هنگام بسط توسعهٔ آزادی دنیا نتایجی را دربرخواهد داشت که ازمشاهدهٔ دورنمای وحشتزای آن لرزه بر اندام دوستداران مقام سلطنت میافتد. درموقع تشکیل مجلس مؤسسان بنده درایران نبودم والا در توضیح کامل واقدام بانصراف اعلیحضرت همت می گماشتم ودرایام اخیر هم به نیت اینکه توضیحات لازمی رابعرض برسانم باشدت مرض بطهران آمدم ولی مسافرت اعلیحضرت مانع انجام وظیفه شد ازطرف دیگر ناخوشی بیننده مجال نداد درتهران توقف نمایم ناچار اکنون وظیفه خودرا نسبت بمصلحت ملك و ملت وشخص اعلیحضرت باین وسیله انجام میدهد درصورتیکه بعرایض صادقانهٔ فدوی ترتیب اثر ندهند وباز مجدومصر برچنین اقدام باشنددیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی وزود گذرد ونتایج آن بسیار وخیم وبی شبهه بخشم وغضب ملی مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید وآن روز است که سر-

نیزه وحبس وزجر مدافعین حقوق ملت علاج پریشانیها رانخواهدنمود .
معروضه۲۶ اسفند ۱۳۲۸
احمدقوام

اقتباس قسمتی از پاسخ
جناب آقای احمدقوام
عریضهٔ سرگشاده ای که بپیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم داشته بودید وصول داد ومطالعهٔ مندرجات آن درپیشگاه ذات شاهانه باتعجب وتأسف تلقی گردید.
تعجب ازاینجا ناشی است که چرا نخست وزیرسابقی که قسمت اعظم مشکلات موجود کشورازدوران زمامداری او بیادگار باقی مانده وجریان نامطلوب فعلی اکثراً نتیجهٔ طبیعی ومنطقی عملیات خودسرانه و مغرضانه آن زمان است حال بخوداجازه میدهد که بعنوان دلسوز ملت و غمخوار مردم همان مردم وملتی که درمدت زمامداری اودستخوش مطامع واغراض خود واطرافیانش بوده وآشفتگی اوضاع وبیچارگی عمومی را درنتیجهٔ ترویج رشاء وارتشاء وتوسعهٔ فسادد رتمام شئون کشورموجب ومسبب بوده اند وحفا میبایستی حال بکیفرسیئات اعمال خود درپنجهٔ عدالت مقهور و گرفتارباشند وبقیهٔ ایام زندگانی بلید خودرا درگوشه ای از زندان سپری نمایند اکنون مجدداً از فراموشی وجنبهٔ رأفت و شفقت مردم سوء استفاده نموده ودرمیدان سیاست اسب تازی وبا ریختن اشك تمساح بحال عموم دلسوزی وبتزلزل خیالی ارکان مشروطیت نوحه سرائی نمایند.
اگرخودشما فراموش کرده اید ویاتظاهر بفراموشی مینمائیدعواقب سوء سیاست وبنا بعقیدهٔ پاره ای خیانت ورزی شما در امور کشور باین کیفیت داشت تجلی مینمود. الخ ...
ضمناً بشما نصیحت میکنم که درعوض تشبث باین حیل و طرح فتنه درکشوربهتراین است که بگذاریددست زمانه پرده فراموشی را برروی اعمال شما بیافکند وخودبدست خود خاطرات گذشته حکومت خود را با آن همه مفاسد ومعایب که مرورآن رعشه براندام وطن پرستان مستولی میسازد تجدید ننموده ویا اینکه اگرفعالیتی میخواهید درمقام برائت ذمه خودازاتهامات واعلام جرمها برائید .
درخاتمه لزوماً توجه میدهد که درآتیه باید ازعرض این قبیل عرایض که گاهی جنبهٔ تملق وتضرع دارد وگاهی رنك ریا وتزویر بکلی خودداری نمائید زیرا برمفسدین نمیسزددرامورکشوری که بآن درجه بی علاقه گی

بتمامیت واستقلال آن نشان داده اند عنوان نظری نمایند وسالکان طریق خدمتگذاری کشوررا بخواهند با این عناوین ازصراط مستقیم بازدارند و چون خودموجب شده اید که پرده ازروی اعمال وافعال مفسدت آمیزشما برداشته شود وبالطبیعه صلاحیت داشتن خطاب جناب اشرف را فاقد می شوید بدین جهت برحسب فرمان مطاع مبارك ازاین تاریخ عنوان مذکور ازشما سلب میشود .

وزیردربار شاهنشاهی
ابراهیم حکیمی

اولین هوانورد ایرانی

در آن دورانی که از آثار صنایع واختراعات حیرت انگیز وشگفت آور ، اروپا ، فقط معدودی اتومبیل در کشور ما راه یافته ودر آنموقع که از تعمیرات جزئی آن عـاجز بودیم ، کلنل محمدتقیخان پسیان فرزندلایق ایران که نبوغ درسیمای آن پدیدار است ، درصفوف لشکریان آلمان با طی ادوارصنوف مختلف ، کارزمین رانا حدممکن ساخت و باعظمت روحی بکار آسمان پرداخت .

گویا او در یکی از پروازهای آسمان بران یکی از انگشتان خودرا سخت مجروح ویا از کف داد ! و بهرحال از کار زمین خسته و بایك شعف وانبساط وافری خودرا بآسمان بسته بود .

درتمام پروازها نگاهش را بسوی آسمان ایران معطوف ساخته و آرزو داشت میکانیزم هوانوردی را که خود طی کرده بود در کشورخود آموزش داده وهنر هوانیمابری رادر آسمان کشورخود نمایان وجوانان وطن رادراین کار آموزش و پرورش دهد. متأسفانه دشمن اوقوام السلطنه نگذاشت آنچنان شود !

آقای کاظم زاده مدیر مجله ایرانشهر دربارهٔ او وقبول خدمت خطرناك هوانوردی چنین نوشته است : «حس وظیفه شناسی و عشق مسلك کاملا درنهاد وی تمکن داشت .. » وتا کسی این عشق رادرك نکند خود را بمقام هوای نفس وجان بازی نمیتواند برساند . همین عشق است که زهرمرك رادرکام مردگوا تر ازشهد میسازد ویك قوهٔ فوق بشری بوی میبخشد !» کلنل محمد تقیخان رادر یکی از نامه هایش ازقبول این خدمت خطرناك برحذرساخته ومنعش کرده وباو نوشته بود : « ازدخول شما درخدمت هوانوردی آلمان درشگفت شدم ، وجودشما برای ایران لازم است ، چرا این خدمت سخت وخطرناك را که هرروز جرایدتلف شدن چند هوا نورد راخبر میدهند قبول کردید ؟»

پاسخی که کلنل باو داده بنا بر تصدیق کاظم زاده حاکی از صفت

شجاعت و مردانگی وعشق فداکاری آنمرحوم بوده و من چند سطری از آنمرقومه را دراینجا مینگارم : « اما چرا فوراً قبول کردیم وممکن بود رد کنیم چندعلت داشت ۱ ـ بیکار نماندن ۲ـ خودرا به بطالت معرفی نکردن ۳ ـ امید یادگرفتن چیزی که درمملکت نوبر واز جملهٔ متاعها وسوقاتهای پرقیمت است . هنوزهم امید ازبنده قطع نشده زیرا که تاکنون هرچه‌در زمین گفته‌اند همه رافهمیده‌ام اگر درهواهم توانستم‌عمل‌نمایم زهی‌سعادت وشرف ...»

روح آن شادروان درآسمانهای ایران درجولان است ودشمن کین توزاوقوام دسترسی بروحش ندارد والا درصدد سقوط آن نیز بر میآمد !

صفحه شگفت آور

فتنه !

هنگام بستن آخرین صفحه بنام : «اولین هوانورد ایرانی» پاسخ آقای معتصم السلطنه فرخ بآقای تدین سناتور خراسان که در صفحهٔ اول شمارهٔ ۷۲۳۷ روزنامه اطلاعات مورخ نهم خرداد ۱۳۲۹ چاپ شده بود، توجه نگارنده راجلب کرد .

نگارنده نطق آقای تدین راچند شب پیش خوانده بودم ، آنقسمت ازنطق ایشان راجع بمرحوم کلنل محمدتقیخان که بااین عبارت‌اداشد :

«این‌شخص(فرخ) دردورهٔ چهارم‌محرك‌فتنهٔ خراسان بود وکلنل محمد تقیخان دراثر تحریك این مردشهیدشد» در من تولید شگفتی کرد . این بیان را متکی بنامهٔ مورخ ۲۸ میزان ۱۳۰۰ آقای احمد قوام که ۱۷روز پس ازشهیدشدن‌کلنل محمد تقیخان بمجلس شورایملی مبنی برشرکت‌آقای فرخ درقیام خراسان‌نوشته بود، کردند ، درصورتیکه این نامه‌درآن‌تاریخ جزداعی انتقام‌بچیز دیگری نمیتواند تعبیر وتلقی شود .

آقای تدین یك قیام وطن پرستانه را«فتنه» نام نهاده اند این امر بیشتر موجب شگفتی شد !

این‌جانب که دربارهٔ قیام خراسان مطالعات دقیق وعمیق دارم نه‌در چاپ اول ونه در چاپ دوم سند ، مدرك ویا دلیلی مبنی برصحت اظهار آقای تدین بدست نیاورده‌ام وباوجودیکه بکرات درجراید ومجلات‌وزین تهران برای ارسال مدارك خواستار مدد شدم حوشبختانه ویابدبختانه از بین تمام‌مطالبی که‌برای چاپ دوم رسیده له یاعلیه‌آقای فرخ مطلبی‌دریافت نشد .

نگارنده سی سال است‌آقای فرخ راندیده‌ام ،آقای تدین راهم‌فقط ازردیف وقایع تاریخ معاصر میتوانم بشناسم ، حتی بقیافهٔ‌ایشان‌نیز آشنائی ندارم بنا براین تنها چیزی که محرك افتتاح این صفحه شد عبارت « فتنه خراسان» ! است..

ماآذربایجانیان ایران عزیز بهیچکس ولو درهر مقامی که باشد

اجازه نمیدهم نسبت بمفاخر آزادی و شهدای حریت و دشمنان سرسخت استعمار چیها بی‌مهری ورزیده و یا اقیام‌هائی را که صرفاً برای اعتلاء مشروطیت ایران بوجود آمده‌اند در مقامات رسمی بنام «فتنه» قلمداد نمایند. اگر این قبیل نهضتهای پاك ووطن پرستانه را فتنه نام نهند؛ پس تغییر مسیر تاریخ و ایجاد دوران دیکتاتوری و اختناق مشروطیت را چه نامی باید نامید؟

اینك نامهٔ آقای فرخ را درج وضمناً از پرو پاقرصی وحق شناسی ایشان نسبت بمرحوم کلنل وعقاید مقدس او ابراز خورسندی میکنم.

پاسخ آقای تدین از طرف رئیس تشکیلات شهر بانی کل کشور

آقای تدین سناتور خراسان، در جلسهٔ اخیر مجلس سنا در بارهٔ انتصاب اینجانب بریاست شهر بانی کل کشور مطالبی ایراد کرده بودند و در تاریخ طولانی خدمتگذاریم تلگراف و نامه‌ای را که آقای احمد قوام در بارهٔ وقایع ۱۳۳۹ بمجلس نوشته درجلسه علنی قرائت نمودند.

کسانیکه باعلام جرمهای اینجانب برعلیه آقای تدین در دورهٔ چهاردهم قانونگذاری آشنا هستند، مرا از دادن جواب تفصیلی باظهارات سناتور محترم معذور خواهند داشت و شاید اگر از موضوع قیام کلنل محمدتقیخان سخنی بمیان نیاورده بودند کلمه‌ای جواب، گفته نمیشد.

کلنل شهید راه وطن پرستی امروز دستش از دنیا کوتاه است و در راه اعتلای وطن سرخودرا بحکومت آقای احمد قوام داد وحیف است که برای تصفیه حسابهای شخصی، یك نهضت پاك ایرانیت را قیام برعلیه حکومت مشروطه بخوانند.

آن قیام برای تأمین مشروطیت واجرای قانون و برضد شخص قوام‌السلطنه بود. چنانکه دشمنی شخص قوام بامرحوم کلنل آنقدر شدید بود که پس ازدفن آن فقید رادمرد نبش قبر کردند و آرامگاه او را ازمقبرهٔ پدر بجای دیگر انتقال دادند ـ امروز تاریخ ایران جنبش کلنل محمد تقیخان ویاران اورا درك کرده است.

اگر برای من این شبهه پیش نمیامد که نسل جوان ازماجرای گذشته پیران ممکنست دراشتباه بیفتد، اظهارات آقای تدین را محتاج بجواب نمی دانستم ودر باره یك حادثه مهم تاریخ توضیحی نمیدادم.

رئیس شهر بانی کل کشور
سیدمهدی فرخ

*

تقدیر از هنرمندان

آقای فریدریك تالبرك که یکی از افسران لایق و کار آمد بنگاه راه آهن و همکار نگارنده میباشد . درچاپ دوم کمك‌های شایان توجه نموده‌اند، کلیشهٔ دورنك جلد و پشت جلد از آثار صنعتی این مرد هنرمند ، نقاش و کاریکاتوریست بی مانند است. آلبوم کلنل نیز باسلیقهٔ ایشان مرتب شده در پارهٔ مواردفنی دیگر نیز اعمال نظرهای مفید کرده اند .

بنام حقشناسی بدینوسیله از ایشان تقدیرمیشود .

کارگر باهوش و کوشا

آقای یدالله امیری فرم بند این کتاب، که کارگری است بسیار با هوش و باحسن سلیقه ، تصدی چیدن حروف و بستن فرمهای کتاب را از ابتدا تاانتها بعهده داشت .

تاا کنون فرم‌بندی بااین‌هوش وذکارت وپشتکار درمطابع تهران کمتر دیده‌ام . این معنی را بارها بآقای نور صادقی مدیرچاپخانه نقشجهان تذکر داده وخواهان تشویق اوشده‌ام.

من بنوبهٔ خودزحمات این کارگر کوشا رامورد تقدیرقرار میدهم

مؤلف

مآخذ و شواهد

۱ ـ تاریخ قرن ۱۹	تألیف آلبرمالـه فرانسوی
۲ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی	تألیف آقای ملك الشعراء بهار
۳ ـ تاریخ بیست ساله ایران جلد اول	تألیف آقای حسین مکی
٤ ـ تاریخ قرارداد ۱۹۰۷	تألیف آقای وحید مازندرانی
٥ ـ سه جلد تاریخ انقلاب مشروطیت	تألیف مرحوم کسروی
٦ ـ رسالهٔ چاپی ایرانشهر طبع برلن	آقای حسین کاظم زاده
۷ ـ مراحل انقلاب نوشتهٔ	آقای احمد دوست من که در بنداست
۸ ـ روزنامهٔ بهار چاپ مشهد	مدیریت آقای حاج شیخ احمد بهار
۹ ـ مجاهد بزرك	تألیف آقای ا . حسابی
۱۰ ـ فارس وجنگهای بین الملل	تألیف آقای آدمیت
۱۱ ـ دلیران تنگستانی	تألیف آقای آدمیت
۱۲ ـ اختناق ایران	تالیف مستر مورگان شوستر امریکائی
۱۳ ـ تاریخ زندگانی من	تألیف آقای عبدالله مستوفی
۱٤ ـ تاریخ حدیقة الرضویه	تألیف آقای محمدحسین هروی خراسانی

۱٥ ـ ازمجلدات کتاب آبی نیز استفاده شده .